61028

Date Due

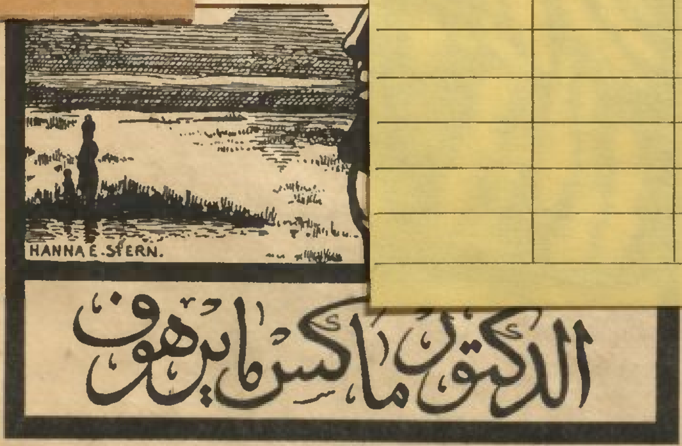

From the famous Meyerhof Library

Cairo. Egypt.

See notes on first (Arabic 'last) page
- by Prof. della Vida
Vatican Library —

MS.
Acc. no. 389/31
3693023

DR. CASEY WOOD
AMERICAN EXPRESS CO.
ROME, ITALY

Persian MS. on Ophthalmology, unknown
Author Bāverd. Unicum
£10.0.0
Purchased for 10 L.E., badly worm eaten during the war.
Dr. M. Meyerhof
Cairo

H. 21.

Persisch

Persische med. Hs.

1) Augenheilkunde (Cair ad-Lawā) des Sams ad-Dīn Muh. Bāward. Mit Abb.

2) Abh. über Kopfkrankheiten

3) über Fieber u. Gifte.

P. T. 500.

Dr. M. MEYERHOF

MÉDECIN-OCULISTE

SHARIA BAB EL SHARKY

en face du Jardin de l'Ezbékieh

au dessus du Bazar Oriental

Consultations 9—11 h. a.m

Dimanche, 11—12 a.m.

الدكتور ماكس مايرهوف

حكيم العيون

بشارع الباب الشرقي

بجوار جنينة الازبكيه

فوق البازار اورينتال

عياده من ٩ الى ١١

يوم الاحد من ١١ الى ١٢

Le Caire, le 190

53

~~127~~ Lil

1) عين الدوا

رساله اتابكيه

Schams ed-Dīn

Moh. ibn el-Hassan

el-Kahhāl, el-

maarūf باورد

bi-Bāward

Ägypten

كتاب عين الدوا درجستم

1012 d. Hebräma ~~(1690)~~

CASEY A. WOOD
Ophthalmic Collection
McGill Medical Library

[illegible]

256 ff

2:

12

LIBRARY
MEDICAL FACULTY
McGILL
UNIVERSITY

اسم کتاب

عین الدوا

ح	ط	ی	ک	ل	م
۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰
ن	س	ع	ف	ص	
۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	
ق	ر	ش	ت	ث	
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	
خ	ذ	ض	ظ	غ	
۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	برار	

کتاب الحکیم [illegible]
[illegible] بن [illegible]

[illegible] رسالهٔ اتابکیه
بسم الله الرحمن الرحیم
این رساله ایست موسوم
[به ر]ساله اتابکیه و این را بر
[...] گفتار نهاده آمده است
[گفت]ار اول در بیان حرکت
[...]شم و تشریح آن و ذکر
[طب]قات و رطوبات و غیر

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

سپاس و ستایش باری تعالی را که [این ج]هان را بیافرید بی آلتی بکمال حکمت و قوت و قدرت
چنانکه شاید و زمین را در [پ]یوست[ه گرد]انید و چند بناها و الوانها در وی پیدا کرد
و گل و گیاه از خار و میوهاء رنگارنگ از چوب خشک و از برگ ترخز و دیبا و از قطره
باران لؤلؤ رخشان برافرید و بحر و درختان و آدمی   چندین هزار گونه الوان
نگار کرد گنجی پیدا و نهان بر همه خلقان از ان قبل از بهر معرفت دل خلق اشکار
کرد و اسمان بالای وی بیافرید و بنور کواکب منور گردانید و چرخ و فلک را
گردان کرد و بنیاد این بر دوازده برج و هفت کوکب نهاد و هجده هزار عالم
در وی پیدا کرد و ادم را برگزید و با قامت الفی دل بینا و زبان گویا ارزانی داشت
چنانکه میفرماید لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِی اَحْسَنِ تَقْوِیمٍ و این هجده هزار عالم
در وی پیدا کرد و صورتی خوبتر و زیباتر بنگاشت و عقلی بدین شریفی در وی نهاد
چنانکه فرموده است اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ عَقْلُ و راه بهشت و دوزخ بنمود و پیغامبری
فرستاد نماینده راسته و داد حجت و امر و نهی و رسالت داد صد هزاران
هزار درود و تحیت بر همه پیغمبران باد خاصه بر پیغمبر ما محمد مصطفی صلعم سرور
همهٔ انبیا الامین الذی وعد و وفا آرایش دین و دنیا و ملک و دولت گواهی
دهم و اقرار آورده‌ام   برسالت وی و امدن جبرئیل علیه السلام

ودنیا بحری است بی پایان وره گذر همه خلایق بران هرآینه بی زورقی نتوان رفت
واین زورق بی آلت نتوان ساخت والت آن دوازده درخت است ودو بند تا
اورا استوار دارد واستادی که ازاین ساخته کند اگر خواهی بسلامت بدر رفتن
خود را درین زورق افکن تا گذر توانی کرد واین دوازده درخت امامان اند
علیهم السلام مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِی کَمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکِبَ فِیهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ
عَنْهَا غَرِقَ واین دو بند خواجه هر دو عالم است محمد مصطفی سرور همه انبیا
وَمَا اَرْسَلْنَاکَ اِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ ودیگر سیده نساء العالمین واستاد این معبود
بحق ونگارنده نقشها وروزی دهنده جمله جانوران که یَفْعَلُ اللهُ مَا یَشَاءُ

مصنف این فصول ومقرر این اصول بنده ضعیف شمس الدین
محمد بن الحسن الکحال المعروف بباورد محتاج برحمة ایزدی میکوید خواستم که نخست
شمه از حال خویش باز گویم چون حق تعالی مارا بیافرید از قطره آب چنانکه میفرماید
اَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنَی خُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیفًا از کرم خود بجائی رسانید که
فرموده است وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ
مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِیلًا چون در نیک وبد
زمانه نگاه کردم عالم کون وفساد دیدم واجب بود بر من شناختن صانع این
کون وفساد ومعلوم است که شناختن این صانع بیچون با اهلیتی تمام توان دانست
واورا استظهاری تمام میبایست ویدر ما جمال الدین حسن المعروف بباورد
که روانش پر نور باد استطاعت این نداشت اما بقدر استظهار خود تربیتی فرموده
ویدر ما دران وقت بتجارة مشغول بود مارا نیز هوس تجارت برخاست ترک
تحصیل رفت مدت سه سال بعد از سه سال در خویشتن اندیشه کرد السَّفَرُ قِطْعَةٌ
مِنَ الْعَذَابِ ترک تجارت کرد وباسر تحصیل رفت استظهار تمام نبود باری تعالی
دیگر باره مارا الهام داد که علمی به از علم طب نیست از بهر آن که گفته اند العلم علمان
علم الابدان وعلم الادیان ما بچشم قناعت کردیم که چشم عضوی شریف است
همچون دیده بانی که بلندی گیرد وحق تعالی از حواس ظاهر عضوی شریفتر ازین
نیافریده است اگر افریدی هم چشم بودی اما چون شریف یافتیم از حق عز وعلا

یاری خواستیم تا ما را بخشش کند اگر [illegible] تمام نداشتیم که جملهٔ عضوها را شروع
کنیم وحق تعالی ما رای نصیب [illegible] داناید اگرچه هر انکس که یک عضو بتمام وکمال و
جهان طبایع بداند جملهٔ تن را تصرف تواند کرد واستاد ما مولانا امام سعید کافی
شمس الملة والدین جمال الاسلام والمسلمین ملک الافاضل والاطبا شرف الحاج
والحرمین واستاد مولانا قطب عالم شفاء الارواح بقراط الزمان اوحد الدین
الرازی فرمود که شما بدین یک عضو قانع باشی که اگر این عضو را بتمام وکمال
بدانی به باشد ترا که همه تن زیرا که ان کاری بزرک است وقت باشد که بطومار
ان نرسی ما این مصلحت دیدیم قول استاد مسموع داشتن وبرین کار کردن تا مدتی
بر آمد بعد از ان استاد ما رحمة الله علیه ما را اجازت داد بدین علم چون مدت بیست
سال درگذشت وافتاب عمر باخر رسید حق تعالی ما را فرزندی بخشیده بود شایسته
این علم ما نیز دل خوش شدیم که بعد از وفات ما یادکاری ماند ناگاه فرمان حق
در رسید که اندیشه توهم با جنت ما ان کنیم که ما را مراد است خود اندیشه
ما هم یادبود اری چه شاید کرد با قضاء حق مدتی با ان اندوه بسر بردیم عاقبت
بانک بر نفس زدیم که مرده بجز صابری نخواهد بعد از ان کفتیم که ما را یادکاری
باید پس از وفاه تا بود که بر رکی بیند ما را ترحمی فرستند با انکه جمعی اطفال وعورت
دامن گیر شده بودند واین ضعیف را از نهایت کمال منع کرده وتا این غایت هرگز
مربی چنانک در زمان ماضی دیگر حکما واهل این صناعت را بوده نیافته مدتی
مدید بقناعت با روزگار خویش ساخته وغم حال وکار خویش ساخته بقلیل
وکثیر بر نفس خود نهاده وهیچ ممدی وهیچ معاونی نداشته الا فضل حق سبحانه
وتعالی ونیز می اندیشید که مبادا که این تصنیف موجب طعن طاعنان وملامت
بدگویان کردد که لا یزال المرءُ فی سعةٍ من عقلِهِ ما لم یقل کلمةً او یصنف مختصرًا
الا اعتماد بر کرم ناظران این کتاب کرد ونیز بر فضل ربانی وحق تعالی این نصیب
ما کرداند اگرچه از رای وتدبیر خود هیچ ننهادیم الا از قول بیست ویک فاضل
وحکیم وطبیب ومقدم که تجربه کرده بودند زیرا که همه بزرکان وصاحب تصنیف
بودند وچند استاد وقت را دیدیم وتفحص کردیم داروهائی که ایشان آزموده

نودن

بودند وحکماء قدیم وما نیز بقدر وسع آزموده‌ایم وهر حکیمی و فاضلی که بودند بسیار
تصنیفها کرده‌اند در علم تازی و پارسی مطوّل و مختصر و بطبایع نزدیکتر
و زودتر ادراک همی توان کرد و احکامش نیکوتر و درست‌تر فامّا فهم
ایشان بر لفظها و عبارتها ایشان نمی‌رسد زیراکه هر حکیمی صفت چشم و
مداواء چشم اندکی گفته بود و هر یکی چیزی بگذاشته ما همه جمع کردیم اندرین
کتاب تصنیفی مختصر بیرون آوردیم و عبارتی سهل‌تر و با دراک نزدیکتر
تا آن جماعت را رغبت زیادت‌تر شود بخواندن و حاصل کردن این علم و زود
تر معلوم گردد و اگر نیز کسی را هیچ این علم نباشد از براء خود بداند که علم طب
شریف است و حدّ طب است که حالهای تن مردم و درستی و بیماری او درک
کنی تا چون تن درست باشد تندرستی بر وی نگاه دارد و چون بیمار گردد
او را با حال سلامت آرد و همه خلق محتاج‌اند بدین و همه وقت که حال و طبیب
حاضر نباشد و حق او راضی باشد که هر کی ازین کتاب دریابد سوگند میدهم
بهفت آسمان و زمین و دوازده ستارگان و هفت کواکب و صد و بیست
و چهار هزار پیغمبران و بحق خواجهٔ کاینات و رحمت عالمیان و شفاعت خواه
گناهکاران روز محشر و بحق وصی رسول رب العالمین و پیشواء مؤمنان
و متقیان علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام و بحق آن وقت که فرمان
حق در رسید که جان تسلیم کن که امانت و شفقت بجای آر چنان که از خدای
و خلق شرمسار نباشی ای هرچه کاری بد روی با خلق این چنان کن که
با تو کنند بپسندی ان شاء الله که چنان ساخته شود که همه فضلاء و حکماء بپسندند
و اگر این ضعیف را سهوی یا غلطی افتاده باشد خداوندان از سر کرم عذر ما
بپذیرند از خداوندان خداوندی آید و از بنده گناه **صفت آفرینش** سپاس
باری تعالی که این جهان بیافرید با جمال و کمال و آراسته گردانید چنانکه حرفی
در وی رها نکرد و هرچه خواست کرد و هرچه خواهد کند و کس مانع او نباشد و
بر افعال او واقف نه و از عدم بسیار خلق از جن و انس از ناطق و غیر ناطق پدید
کرد و آدم را در قرآن مجید یاد کرد وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

بنیکوتر صورتی و جای دیگر گفت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ بیافریدیم
از گلی پوسیده ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ و او را نطفه گردانیدیم اندر
تاریکی استوار ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً باز خون گردانیدیم فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ
مُضْغَةً خون را گوشت گردانیدیم فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا از او استخوان گردانیدیم
فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا و از ابو پوشانیدیم بگوشت ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ
اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ هر چیز که در عالم آفریده اید دلیلهای ایشان هست تا بدانی
که ایزد تعالی خواست و بخبر آمده است مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ شناختن
تن خویش شناختن حق است و آفریدگار بشناسد که از قطرهٔ آب چنین صورتی
پدید کرده است و آخر عمر خاکی پوسیده می باید که درین میان شناخت حق بدانند
که از کجا می آید و بکجا میرود و همچنین همه جانوران حق تعالی بمعرفت و الهام
بشناسند که ایشان را آفریدگاری هست و باقی است و هرچه در عالم فانی و منقطع
شود الا حق سبحانه و تعالی و جای دیگر می گوید علم دو است یکی علم تن و یکی علم
دین اول تن گفت از بهر آنک بی تن درستی هیچ طاعت و فرائض بجای نتوان آورد
و بر هیچ بیماری امر و نهی نیست و بهیچ طاعتی مشغول نتوان شد و نخستین رسول
که از خلق بخلائق آمد طبیب بود تا زهر از پازهر بدانست و مردم را بیدار کرد تا بشند
از چیزهائی که هلاک ایشان در آن باشد تا شکر باری تعالی بگزارند و بعالم
اند رصناعتی نیست بهتر از علم طب زیرا که صلاح نفس خویش و از آن خلقان
در آن باشد دانستن آفرینش مردم حق تعالی مردم را بیافرید بر مثال شهری که او را
دوازده در باشد و دو رود بزرگ از هر دو جانب و هر رودی صد و هشتاد
جوی از وی آب بردارند و دویست و چهل و هشت مادیان و پانصد و بیست
مزرعه و این دوازده در از وی دو چشم است و دو گوش و دو سوراخ بینی
و یکی دهن و دو پستان و یکی ناف و دو فرج و این پانصد و بیست مزرعه
پیوندست این دویست چهل و هشت مادیان استخوان تنست و بنیاد اند
ریی هفت اندام و سیصد و شصت پارهٔ پی راست کرد و در میان گوشت
پنهان کرد و پانصد و هشتاد قطرهٔ خون بیافرید هر قطرهٔ مثقالی و از فساد

این خون شش هزار چشم موی بیافرید و از فساد موی پوست را بیافرید و همچنان
چهار باد از چهار جانب اندر جنوب و شمال و صبا و دبور اند و مردم این چهار باد
از چهار جانب اندر جنوب ساخته اند و همچنان که بهار چهار گونه اند باری تعالی
مردم بوقت بهار افرید که شب و روز با هم دیگر راست بودند و افتاب بدرجهٔ
نخستین بود از چهار وقت بهار گرم و تر باشد و تابستان گرم و خشک باشد و
خزان سرد و خشک باشد و زمستان سرد و تر باشد و زندگانی گرم و تر و
مرگ گرم و خشک چون بهار باشد شادی همه نبات باشد و همه جانوران حرکت
کنند و خونها و اخلاطها اندر رگها بجنبند و تنگ کردند و برخاستن جانوران
بدان وقت بوده است و بدین سبب طبیبان دارو خوردن و رگ زدن اغلب در وقت
بهار فرمایند و آن چهار باد که گفتیم جنوب گرم و تر و شمال سرد و خشک و صبا
گرم و خشک و دبور سرد و تر و جنوب دست راست قبله و شمال چپ قبله و صبا
از سوی مشرق و دبور از جانب مغرب و کودک چون از شکم مادر بیرون اید پادشاهی
وی باد جنوب را باشد تا بالغ شدن و طبعش گرم و تر است چون بالغ شود پادشاهی
وی صبا را باشد و طبعش گرم خشک باشد و از ان وقت پادشاهی وی باد شمال
را باشد تا بر گشتن و طبعش سرد و خشک است و از پیری تا اخر عمر پادشاهی وی
باد دبور باشد و این چهار آب که گفتیم از و آب شور بچشم اندر است زیرا که
چشم پیه پاره ای است و اگر نه ازین شوری بودی افتاب نتوانستی دیدن و
تاریک شدی و آب تلخ بگوش اندر است از بهر انک تا مگس و جمنده نرود و اگر نه
از بهر این تلخی بودی مگس پلیدی کردی و جمنده شدی و مغز را تباه کردی و مردم
هلاک شدی و آب خوش اندر دهن است اگر نه ان آب خوش بودی مردم مزهٔ
طعام و شراب نداشتی و تلخ از شیرین و شور از ترش نداستی و آب گنده
بر بشت اندر است ایزد تعالی بدان سبب فریضه کرده است جنابت شستن
والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم
بخش اول شروع کنیم در چشم و از باری تعالی یاری خواهیم صفت چشم
بدان که صلح چشم چه باشد و فعلش چیست جالینوس میفرماید باری تعالی چشم را بیافرید

دریابنده و بیننده مرکب از هفت پرده و دو رطوبت و رطوبتی دیگر که حکما انرا
جلیدی خوانند و درمیان این هفت پرده دو رطوبت استوار کرد بر این مثال

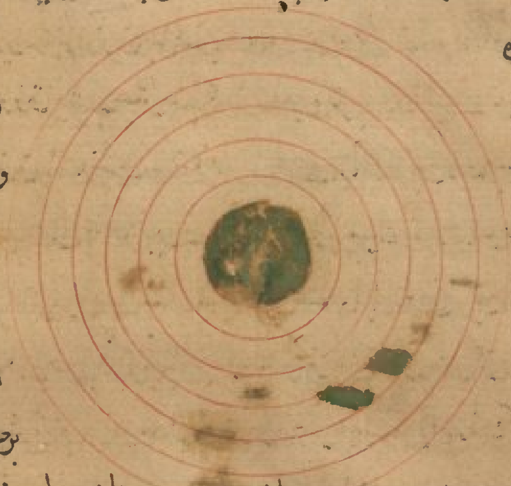

دارد و دیگران از بهر خدمت وی اند یا نفعی بوی میرسانند یا مضرتی از وی
بازدارند و او چون نقطه در میان این هفت پرده و سه رطوبت تولد شان
از دماغ است بشرکت بی نورانی و شرح این بجای خود گفته شود و این تمام ترین
حد چشم است زیرا که هر چیز که باشد انرا دو حد باشد یکی عرضی و دیگری جوهری
و این حد جوهری است چشم را منفعت چشم و فعلش بدان که منفعت چشم است که
آفتها از تن بازدارد و تن را بدان نماید که خواهد باری تعالی چشم را بالای همه تن
او ید چون دیدبانی تا تن را نگاه دارد و فعلش است که هر چیز که باشد انرا ببیند
و هیئت آن بداند و همه رنگها دریابد چشم بر مثال چشمه است که آب از و برآید و
شهرستانی برو نهاده باشند تا مردم از و تمتعها بر میدارند چشم بر آدمی همین صفت است
و اگر نه بسا شوره زمین که افتاده است و از انجا هیچ نفعی بهر نرسد بلکه مضرت **بخش**
دوم اندر یاد کردن طبع چشم طبع چشم گرم است و مزاجش تر است گرمی از بهر انست
که شریانها و رگها بسیار اند و پیوسته است و حرارت بدو می رساند از این جهت
اسان بر میتواند داشتن و از هر سو نگریدن و تری مزاج چشم است که تولد بی نورانی
از دماغ است باشد که سردی بر مزاج غلبه کند اما طبع اصلی گرم است **علامت** مزاج
گرم آسانی حرکت و بزرگی رگها و برنگ سرخ و چون دست بر نهد گرم **علامت**
سردی دشخواری حرکت و باریکی رگها که بد و پیوسته است و چون دست بر نهد

سرد علامت تری بسیاری رطوبت و بزرگی چشم دست بر نهد نرم علامت خشکی
رمص کم کند و اگر کند رمصی خشک باشد دست بر نهد سخت و امّا رنگ چشم دلیل بر
مزاج باشد زیرا که چشم ازرق میل بسردی دارد و گرمی اندک و خشکی بسیار و تری
اندک و چشم ازرق بشب بهتر بیند که هوا سرد و تر شود دلیل مردمان سردسیر
چشمشان ازرق باشد چون سقلابیان و رومیان و نیز انک چشم ازرق مزاجش
سردست دلیل بران که چشم پیران ازرق میشود چون سردی بر مزاج ایشان غلبه
کند و چشم سیاه گرمی و تری بیشتر از دیگر چشمها باشد و ازین سبب بخارها و علت
آب بدید می اید و هر چشمی که سیاهی او سیاه تر باشد مزاجش گرم تر و نرم تر باشد
دلیل بر چشم زنگیان و حبشیان زیرا که هوا و مسکن ایشان گرم است و مزاج چشمان
گرم و امّا چشم شهلا بهتر و خوبتر از همه چشمها باشد زیرا که طبعشان معتدل است
و انها بدین چشم کمتر رسد چون علّت آب و انتشار و بر طبیب واجب باشد که مزاج
نگاه دارد تا از اعتدال بیرون نشود و بعضی بیمار کوشش دارد تا با مزاج اصلی
برد از برای ان که سلامت در مزاج اصلی است بحث سیم از کتاب شفاء العین
جالینوس فرماید که چشم ازرق و سیاه بهوا تفاوت بکند و امّا [illegible] اختلاف اند
زیرا که صورت از مادّه تولد کند و مادّه از غذا بادید اید و غذا [illegible] بعضی
نباتی و بعضی حیوانی بعضی گرم و خشک و بعضی سرد و تر [illegible] در رنگ تنها یعنی مرض
بادید اید چشم ازرق باشد یا سیاه ازینا معتدلی مزاج و امّا سیاهی چشم
از هفت سبب باشد یا نور بینائی کمتر باشد یا روحی که نور بینائی درو ست
سیاه فام باشد یا رطوبت جلیدی که نور بینائی درو ست کوچک تر باشد
یا از طبقه اوّل دور تر باشد یا رطوبت بیضی بسیار باشد یا این رطوبت بیضی
بسیاه فام باشد یا طبقه عنبی سیاه تر باشد مانند انگور زیرا که رنگ انگور مختلف
است و ازرقی چشم از هفت وجه باشد بر خلاف این سیاهی نور بینائی بیشتر
باشد یا روحی که نور بینائی درو ست روشن تر باشد یا نوری که در رطوبت
جلیدی است بسیار تر یا بطبقهٔ اوّل نزدیکتر یا رطوبت بیضی کوچک
تر یا روشن یا طبقهٔ عنبی شفاف تر و حکما ازین نوع گفته اند ما نیز اگو

شرح ان دهیم کتاب دراز کردد و خواننده را ملال خیزد امّا این وصف که کرده
شد در چشم سیاه و ازرق بایکدیکر یار شوند چشم شهلا باشد دلیل که چشم
شهلا روح بینائی بیشتر باشد و روشنائی بهتر و معتدل باشد و با سلامت
تر و بخارها و علّت آب کمتر و رنجهای صعب که افتد و ابا شد والله اعلم بالصواب

بخش چهارم این کتاب شفاء العین در رطوبت جلیدی که حق تعالی او را چکونه افریده است

از بهر آن اوّل شروع برطوبة جلیدی کردیم که نور بینائی درو ست واین دیکر طبقها
و رطوبتها از جهت وی اند بقراط حکیم فرماید که رطوبت جلیدی صافی و روشن
و سپید و هیئت او کرد و اندکی پهن و جای وی اندر میان هفت طبقه و دو رطوبت
هم چون چراغ دانی که در میان قندیل نهند امّا صافی این رطوبت جلیدی و روشنی
از آنست تا همه رنکها بپذیرد نه بینی که هر چیز که آن صافی و روشن باشد رنکها زود
تر پذیرد همچون ابکینه و بلور و کردی این رطوبت جلیدی حق تعالی از بهر آن افرید
و در میان این هفت طبقه استوار کرد تا افت بدو کمتر رسد و افت همه شکلی زود تر
رسد که بشکل کرد باری تعالی فلک را کرد افریده است تا افتی بدو نرسد و پهنی رطوبت جلیدی
از آن است تا هیئتها تمام دریابد و غذا این جلیدی از رطوبت
زجاجی است و درین جلیدی هیچ رکی نیست و غذا بترشح می کشد
از زجاجی امّا بعضی کفته اند بچه دلیل نور بینائی در جلیدی
است دلیل بران که می بینیم که آب در چشم آید بینائی باطل شود و این آب رطوبت
جلیدی را میپوشاند چون کحالان اب بکشایند بینائی باز اید و ما نیز این اب کشودیم
و بینائی باز آمد بفضل حق تعالی در دیه حسناباد که بر در قزوین است حسن نام برادر
رئیس حسناباد اکر روشنائی بعنبیة یا بقرنیة یا بملتحم یا برطوبت بیضی بودی چون
اب در آمدی روشنائی باطل نشدی دلیل بران که اب در می آید این طبقها بدید اند
و دیکر طبقها و رطوبت زجاجی در زیر رطوبت جلیدی اند از اینجا معلوم شد که نور
در جلیدی است

بخش پنجم ازین کتاب شفاء العین در رطوبت زجاجی که حق تعالی

او را چکونه افریده است و منفعتش چیست علی بن عیسی الکحال فرماید که رطوبت
زجاجی پس رطوبت جلیدی است یك نیمه رطوبت جلیدی را کرفته برین مثال

وهمچون ابکینه کداخته و رنکش سپید است سیاه بام وطبعش میلی
بکرمی دارد وچند منفعت درین رطوبت است اوّل رکهاء بسیار وشریانهاء بجانبشم
پیوسته اند وحرارت میرسانند انرا دفع میکند تا مضرّتی برطوبت جلیدی نرسد
دوم غذا برطوبت جلیدی میرساند سیم رطوبت جلیدی یاری بروشنائی
چهارم رطوبت جلیدی را انکه میدارد از طبقهٔ شبکی تا زیادتی نرسد زیراکه
طبقهٔ شبکی همچون دامی است چون نزدیک وی رسید اندکی نشیب کردی وروشنائی
نقصان آمدی بخش ششم ازین کتاب شفاء العین در رطوبت بیضی که باری تعالی
او را چکانه افرید است بدانکه رطوبت بیضی پیش رطوبت جلیدی یک نیمه بالا
کرفته برین مثال درین رطوبت چند منفعت است اوّل روشنائی
از رطوبت جلیدی میستاند وبیرون میفرستد دوم انکه رطوبت جلیدی را نکاه
دارد تا حرارت طبیعی او را خشک نکرداند سیم طبقهٔ عنبی را تری میرساند تا خشک نشود
وهمچنین هوا را نکاه میدارد تا از سرما وکرما از زیادتی برطوبت جلیدی نرساند
وسخت نشود چهارم انکه طبقهٔ عنبی در اندرون زبری دارد تری بدو میرساند تا خشکی
وزبری ان زیانی نکند برطوبت جلیدی جالینوس میفرماید که رنک این رطوبت بیضی
سپید است مانند سپیدهٔ خایه وکروهی فرمودند که غذاء این رطوبت از طبقهٔ
عنبی است وما انرا مسموع نداشتیم زیراکه تری بدو می رساند بخش هفتم ازین
کتاب شفاء العین شروع کنیم در طبقات چشم اوّل در طبقهٔ صلب که حق تعالی
او را حکمهٔ قرنی برطوبت بدانک نخست عصبی که از مغز بیرون اید تا بسکرهٔ چشم
رسد و دلیل که هر که بود که ان دو ورهٔ پوشش مغزاند چون از اندرون کاسه
سر بیرون اید وبسکرهٔ چشم رسند وان ورهٔ سطبر از وی جدا شود وسوی سکرهٔ
چشم اید واز انجا طبقهٔ صلب پدید آید وطبع این طبقه سرد وخشک است ورنکش
سپید ومانند است که بر سر شانه کوسفند باشد وانرا غضروف کویند
برین مثال ومنفعتش است که چشم را نکاه دارد تا از
استخوان کوفته نشود واز بهر ان چنین افریده است که
دایم الحرکة است تا افتاده نباشد چون کوشت وپوست وطبقه ورطوبات نکه دارد

تخم مرغ

بخش هشتم اندرین کتاب شفاء العین در طبقهٔ مشیمی بدانك طبقهٔ مشیمی همچون
غشای است ازبهر انك کرد طبقهٔ شبکه درآمده است واین را ازان
سبب مشیمی خوانند وتولد این طبقه ازان ورهٔ تنك است کر از قحف سر
بیرون میاید وشرح این در طبقه صلب کفته شد ودرین طبقهٔ مشیمی سه منفعت است
اول طبقهٔ شبکی را غذا میرساند **دوم** افتی کر از طبقهٔ صلب بدو رسد باز دارد یا مضرتی
به شبکی برسد **سیم** انکه خونی بدو رسد صافی وتنك کرداند وبر طبقهٔ شبکی
رساند چون بطبقهٔ شبکی رسد لطیف وصافی کند وبرطوبت زجاجی رساند
وزجاجی صافی ترکند وبرطوبهٔ جلیدی رساند وهریك ازین طبقها غذا ازین
خون صافی بردارند وغذا این طبقهٔ مشیمی ازان رکها ستی کر اندروست
واما طبع این طبقه مشیمی میل بکرمی وتری بیشتر دارد والله اعلم **بخش نهم
ازین کتاب شفاء العین در طبقهٔ شبکی وآفریدن** باری تعالی چون افریده
است بدانکه طبقهٔ شبکی مرکب است از دو چیز برهم بافته همچون دام یکی ازین نوراتی
دوییر از ورهٔ تنك کر ازان طبقهٔ مشیمی بادید امده است اما بدین آمدن این طبقه
از کناره پی نوبانی است واین پی چون برطوبهٔ زجاجی رسد انجاکه از رطوبهٔ زجاج
است ازان پوشش کر دروی است رکهاء چند باریك بیابند وچون بدین پی رسند
باوی بیامیزد واین طبقه شبکی ازین پی است وازین پردها کر یاد کردیم واین طبقه
شبکی کر در رطوبهٔ زجاجی درامده است برین مثال
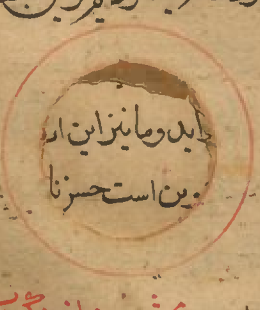

ودرین طبقه شبکی دو فایده است یکی غذا
برطوبهٔ زجاجی میرساند دوییر روشنائی رطوبهٔ
جلیدی بادی میدهد بواسطهٔ رطوبهٔ زجاجی
زیراکه نزدیکست بوی وغذاء این طبقه از طبقهٔ مشیمی است **بخش دهم ازین کتاب
شفاء العین در طبقهٔ عنکبوتی** بدانکه طبقه عنکبوتی بیش رطوبت بیضی است
ونیمه ازا گرفته واین طبقه عنکبوتی حاجزست میان رطوبهٔ جلیدی ورطوبت بیضی
واین طبقه لطیف است ازبهر انکه نور بصر را حجاب نکند وابتداء این طبقه از
طبقه شبکی است ورنکش سپید است وشفاف چون آینه چون درچشم نکری

صورت اندرین طبقه بدید آید وطبع این طبقه سرد وخشک است واین طبقه چند
منفعت دارد یکی آنکه میان رطوبت جلیدی ومیان رطوبت بیضی است تا در یکدیگر
نیامیزند ورطوبت بیضی هم طبقهٔ عنکبوتی نگه میدارد تا رطوبت جلیدی را
مضرتی نرسد برین مثال چون غذاء رطوبت جلیدی

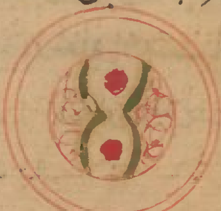

بسیار شود وغلبه کند ان بسیاری ازوی بستاند
واین طبقهٔ عنکبوتی را غذا ان رطوبت جلیدی است
بخش یازدهم ازین کتاب شفاء العین در طبقهٔ عنبی بدانکه طبقهٔ عنبی
در پیش عنکبوتی است وروی او نرم است تا جلیدی را زیانی نکند واین طبقه
عنبی دو تو است روی بیرون نرمست وصقال دارد واندرون برزها
دارد بر مثال انکه دراندرون اشکنبه گوسفند باشد برین مثال
واین طبقهٔ عنبی چند منفعت دارد یکی انکه چشم را آب رسد
وابر انگیزاند آب بدان برزها در نشیند دوم انکه رطوبت
بیضی تنک تر شود یا زیادت تر شود برزهاء عنبی انرا جمع دارد ونگذارد که از هیئت
خویش بگردد وان روی بیرونی نرمست وصقال دارد تا زیانی بطبقهٔ قرنی نرسد
وغذاء این طبقه عنبی از مشیمی است وچند منفعت دیگر دارد یکی آنکه غذا را
بطبقهٔ قرنی میرساند زیراکه اندر طبقهٔ قرنی هیچ رگی نیست که غذا بدو رساند
از تنکی وصافی که هست دوم میان جلیدی وطبقهٔ قرنی چون حجابی تا زیانی
از طبقهٔ قرنی برطوبت جلیدی نرسد سیم روح بینائی نگاه دارد تا پراگنده
نشود ودلیل که هرگه سوراخ طبقهٔ عنبی فراختر شود نور پراگنده شود چهارم
رطوبت بیضی را نگاه میدارد تا از طبقهٔ عنکبوتی برنیاید وبازی طبقهٔ عنکبوتی
نرسد وطبع این طبقهٔ عنبی میل بگرمی وتری دارد واندرون این طبقه سوراخ است
بر مثال آلتی که زرابان باریک کنند اندرون سوراخ فراخ وبیرون کوچک و تنگ
که از رطوبت جلیدی بتابد دران سوراخ اندرون نشیند وبتدریج بر بیرون
می اید چون سوراخ اندرون عنبی با هم گسلد از زخمی که بر سر آید یا که از استفراغ
یا از دردسری یا ازالی که مرگ را نکاه بر سر ریزند یا از آب سرد گسستن سوراخ

ازین باشد چون سوراخ کسسته شود نور پراکنده شود بخش دوازدهم ازین
کتاب شفاء العین در طبقهٔ قرنی بدانکه طبقهٔ قرنی بعد طبقهٔ عنبی است وابتداء این
طبقه از طبقهٔ صلب است روی بیرونی توان دید وسخت است وصافی شفاف
برمثال سرو تراشیده اما صافی وشفافی از انست تا نور چشم حجاب نباشد و
سخت از انست تا جمله اجزاء چشم را نگاه دارد واین طبقه چهار پوست است در زروی
یکدیگر نهاده برین مثال وهر پوستی طبعی دیگر دارد

پوست اول سرد و خشک وپوست زیرین میل بگرمی
دارد وخشکی واین دو پوست که درمیان اند معتدل اند
وغذاء این طبقه قرنی از طبقهٔ عنبی است ومنفعت
این قرنی از انست که رطوبت جلیدی بپوشاند وآفتها از وباز دارد واز بهر آن
حق تعالی این طبقهٔ قرنی را چهار تو کرد که اگر تو اول را افتی رسد ان دیگر
بسلامت باشد واگر دومین را افتی رسد دیگران بسلامت باشند بخش سیزدهم
ازکتاب شفاء العین در طبقهٔ ملتحمه بدانکه طبقهٔ ملتحمه سخت است وسطبر از گوشت
سفید وچرب وبا عضلهائی که حرکت چشم بدان است امیخته وبیخ نال برین
مثال واغاز رستن این طبقهٔ ملتحمه از شاخهاء

باریك است که هم از ان غشاء صلب رستست
وآن غشا سختست زیرا که استخوان سرست وغذایش
از طبقهٔ صلب است وگروهی فرمودند که غذاء این طبقهٔ ملتحمه هم از انجاست که
رسته است ومنفعت این طبقهٔ ملتحمه هم انست که چشم را نگاه دارد وهمه اجزاء
چشم را پوشیده است وبر طبقهٔ قرنی استوار شده وگوشت بذیرفته بدین سبب
او را طبقهٔ ملتحمه گویند وطبعش سرد وخشک است اینست که یاد کرده امد شرح طبقها
هفت گانه وسه رطوبتها چشم بجملگی بخش چهاردهم ازکتاب شفاء العین
در عضلهای چشم که جنبانند بدانکه عضلهاء چشم نه اند یکی دنبال چشم است
وچشم را بخود میکشد ودویم اندر گوشه چشم است که سوی بینی است وحرکت
بخویشتن میکشد سیم اندر بالاء چشم است وچشم را بخود میکشد چهارم

اندر زیر چشم است وچشم را بخویشتن میکشد و دو کرد بر کرد چشم در آمده اند وچشم را
چپ وراست وزیر وبالا میکردانند وسه دیکر عصب مجوف را کرفته اند وسخت
میدارند تا فراخ نشود ونور بینائی پراکنده نشود بر این مثال واندرین

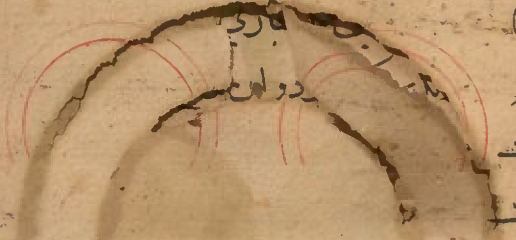

عضلها فاید دیکرست
هم چشم را کرفته اند ونکاه
میدارند وحرکت این عضلها
ازان روح است کری میان

تهی از دماغ بچشم میرساند وانجا دو بهره میشود بهری روشنائی بچشم
میرساند وبهری قوت حرکت بر عضلهامی رساند وشرح این بی کفته شود وطبع این
عضلها معتدل نیست ولیکن میل بسردی دارد زیرا که عضله همچون پی است
واندرین عضلها خلاف بسیار است خواجه بو علی سینا رحمة الله علیه فرماید
که عضلها چشم شش اند سه انند که خاصه چشم اند ویکی انست که عصب مجوف را
نکاه میدارد ودو پیرامون چشم اندر آمده اند وجالینوس فرماید که عضلهای چشم
دوازده اند عضلهٔ پلک چشم پنج سه اند که پلک را بر دارند ودو فرو خوابانند
ویکی عضله عصب مجوف را نکاه میدارد تا بیرون نخیزد وشش عضلها اند
که حرکت چشم بدیشان است جمله دوازده اند واما علی بن عیسی کحال در تذکره
اورده است که عضله چشم نه اند واو فرمود که از قول بقراط وچند حکماء دیکر
میکوئیم ما برین اقتصار کردیم بحث باب دهم از کتاب شفاء العین در پی نورانی
که چکونه پدید می آید بدانکه پی نورانی از نیمهٔ پیشین دماغ پدید میاید وانرا عصب
مجوف خوانند چون پدید می اید اندر میان کاسهٔ سر همی کردد واین دو پی اند که
خدای سبحانه وتعالی هر یکی را از برای چشمی افریده است وچون نزدیک سوراخ
بینی رسند هر دو بیکدیکر میپیوندند چنانکه هر دو سوراخشان یکی میشود
وبعضی کفته اند که بویائی درین پی است انجا که بهم میرسد وکروهی دیکر کفته اند
که بویائی در دماغ نیست وقول انها که کفته اند که بویائی در عصب مجوف است
درست تر است دلیل انکه اکر کوهند کندی یا بوئی تیز بدماغ رسد در حال چشم

آب بریزد و کحالان کفته اند رک سبلی بیشتر از بوی ناخوش با دید میاید پس اینجا
معلوم شد که از پی نورانی است که پی نورانی بچشم پیوسته است پس این هر دو پی
از یکدیکر جدا شوند از پیش ان که بهم پیوسته باشد و اندر کتاب یونانی برین

مثال صفت — کاسه سر
وپی نورانی — که از دماغ
بچشم میاید — و روشنائی
بچشم میرساند — پس هر یکی
ازین پی چشمی — شود پی راست
بچشم راست — و پی چپ
بچشم چپ — پی آنکه

از قوت بینائی چیزی بکاهد و این پیها نرم اند و لطیف و همچنین میشوند یا بر طرف
بجاجی شوند و انجا بار کها چند پیوسته شوند تا چون شبکی شوند و از بهر
اینست که این طبقه را شبکی خوانند و شرح این طبقه کرده شد و این دو پی
نورانی که در تن اند اند و بزرکتر از همه پی اند دلیل که این هر دو پی
سوراخ بین سوراخشان یکی میشود که اکر خواهد که چیزی باستقصا بیند
پس یکی چشم برهم نهد تا بدان دیکر بهتر تواند دید نه بینی که تیر تراش
چون تیر راست کند یکی چشم برهم نهد تا راست تواند دید دلیل دیکر
اکر سوراخشان یکی نبودی یکی را دو دیدی و هر چیز چنانکه بودی
ندیدی و اما منفعتی دیکر که سوراخشان یکی است تا اکر یکی چشم خلل
پذیرد روشنائی همچنان باشد و در روشنائی هیچ نقصان نباشد
و طبعشان سرد و تر است همچون طبع دماغ و پیدا شدن آن پی
که چشم را جنباند از ان پوشش است که بر دماغ است و میاید تا بدین
عضله اید که یاد کرده شد و قوت و حرکت بدیشان رساند چنانکه
پیش ازین کفته آمد این دو عصب مجوف که حق سبحانه و تعالی
در تن مردم آفریده است اینست که وصفش کرده شد بجملکی پس

ازین شروع کنیم که روح نفسانی از کجاست بخش شانزدهم از کتاب شفاء العین در روح نفسانی بدانک روح نفسانی از کجاست و اغاز
جکونه است و بینائی جکونه بود اما باید داشتن که هرکه طعام در
معده کوارنده شود بمیانجی جکر بخاری از انجا برخیزد پس طبیعت آن
بخار صافی کند و اندر جکر بدارد و ان روح طبیعی بود پس دیکر باره
انجه صافی تر بود ازین روح طبیعی برکیرد و بدل رساند و ان روح
حیوانی بود پس دل انجه صافی تر بود ازین روح حیوانی بر داند و
بمیانجی هواکه از شش بدل میرسد بدماغ رساند بدان هر دو رک و چون
بدماغ رسد انجا جمع شود و ازین جمع جسمی پادید آید چون پوشش
سطبر که شبکی خوانند اما فایده پوشش سطبر انست که غذا بدماغ
میرساند و روح نیز اندر ان پوشش بخش میکردد تا لطیف تر شود پس
بوشش پس بدان پوشش دیکر اید که اندر زیر انست و همچنین در انجا
میکردد تا لطیف و صافی شود پس از انجا نزدیکتر اید و ساعتی انجا
باشد تا صافی تر شود و ثفلی که در ان باشد طبیعت بینی فرستد پس
انجه باز ماند صافی و لطیف از روح نفسانی کویند و ازین سبب
جالینوس فرموده است که نفس متابع مزاج تن است و پس اندر ان
پی میان تهی بیاید تا بچشم رسد و روشنائی چشم بدان بود و طبیعت
هر انکاه که خواهد که ماده را صافی و لطیف کند اندر ان درنکی کند و
ازین جهات از اکر روح نفسانی محتاج ان بود که صافی و لطیف شود
اندرین همه ره کذر میباید رفت تا صافی شود اما بدان که بدین روح
جکونه جیزی بیند انست که این روح از دماغ بدین پی میان تهی آید
و بدان سوراخ عنبی بیرون اید و کرد ان جیز در اید که خواهد و پس دیکر
باره با میان چشم شود انجا که رطوبت جلیدی است و انجه دیده باشد
انجا قرار کیرد و روشنائی چشم و دیدن جیزها بدین صفت است که یاد کرده
آمد والله اعلم بالصواب

بخش هفتم از کتاب شفاء العین در بیماری چشم که بدان کار باید کرد در وجه
ان بدانستن تا بروی آسان بود در همه بیماریها چشم و این بیماری از سه گونه بود
یا بسیط بود یا مرکب یا ان بود که از سبب بیرونی پدید آید چون ضربتی و نیز ان سه گونه بود
یا بیماری بود که بینائی را رسد یا بالت بینائی رسد یا بالت حرکت و نیز باید که تا بود
هر بیماری مفرد و هر بیماری مرکب و بباید دانستن که شفاء بیمار بداروهائ بود که ضد بیمار
بود و درستی نگاهداشتن هم بداروهائی باشد که موافق ان باشد بل که بقوت نیز ازو
که چون بقوت تر باشد ان رنج را رفع نتواند کرد و ازین سبب **جالینوس فرماید**
هر داروئی که طبعش موافق چشم باشد ان را زبان دارد و ان دارو که طبعش مخالف چشم
بود او را سود دارد و همچنین باید که علامت بیماری بشناسد که از گرمی است یا سردی
یا تری یا خشکی و انچ مرکب بود ازین جمله گونه و ان بیماری که با ماده بود یا بی ماده
و همچنین نگاه کند تا اندر چشم بیمار تری ماده و کمی ماده و سرخی چشم و خون بسیار کرده
رگها باشد و کمی آن و پلک بالائین و زیرین و بداند که ان بیماری از کدام خلطست

وباید کرد انا بود بر حال درستی وماده درستی بر سه گونه بود یکی آنکه درستی اندران باشد
وان چشم است با همه اندامها ودیگر آنکه درستی با آن باشد وان داروها است باید که داروها
چشم نیکو بداند وقوت وفعلشان تا هر داروئی بدان رنج که شاید بکار برد وبداند که دارو
هفت گونه بود **اول** داروئی باشد که کشادگی را ببندد **دوم** داروئی که بستگی را بکشاید
سیم داروئی که چشم را بزداید وروشن کند **چهارم** داروئی که رنج را نابدید کند
پنجم داروئی باشد خشک کننده **ششم** داروئی باشد که پخته کرداند **هفتم** داروئی
باشد که درد ساکن کند اما داروهائی که منفذهاء کشاده را ببندد دو نوعست یکی
خشکست واز زمین خیزد وبعضی تراست وترم انچه زمینی است تریهای فرو نفر را اکثر
کند وچشمی را که اشک گرم همی ریزد سود دارد خاصه اگر در چشم ریشی یا بثره باشد لکن
بکار داشتن ان پس از استفراغ باید وپس از ان که مدد مادها از چشم باز داشته
وتن ودماغ پاک کرده از بهر آنک اگر از تن مددی بد وهمی اید یا اگر اندر طبقهای
چشم ماده بسیار باشد ماده را از تحلیل باز دارد ودرد فزاید وبیم باشد که طبقه را
بسوزند وبخورد واین داروها قلیمیا است وتوتیا مغسول واسفیداج وطین
شاموس ونشاسته وانرا اگر اندر طبقه قرنیه قرحه باشد اگر بحکم ضرورت استفراغ
نا کرده این داروها بکار دارد روا باشد **نوع دوم** که نرم ولزج وترست بعضی شوینده
تراست وبعضی نرم کننده تر وبعضی پراننده تر وتحلیل کننده تر وحاجت بدین نوع از بهر
چهار معنی است یکی آنکه هیچ یک ازین نوع سوزاننده نیست **دوم** آنکه گاه باشد که حاجت
افتد که داروها اندر چشم دیر بماند وسنیده ن نکند داروها لزج چون کثیرا وصمغ ونشاسته
با داروهاء دیگر بیامیزد تا بصحبت این داروها اندر چشم دیر بماند ومنفعت ان یافته
شود **سیم** آنکه داروها چشم بعضی سنگهاست وزمنی است ودرشتست وچشم
عضوی حساس ونرم ونازکست طاقت ملاقات داروهای زمینی ندارد خاصه
که دردمند باشد ازین نوع داروهاء نرم با وی بیامیزد تا ملاقات ان داروها
چشم را نرنجاند **چهارم** آنکه گاه باشد که بچیزی نرم ولطیف حاجت اید تا درشتی را
که از ماده گرم وتیز تولد کرده باشد زائل کند وچشم را بشوید وتیزی وگزندگی خلط
بدارو باز دارد چون شیر زنان ولعاب لطیف ورقیق است از سپیده خایه مرغ وشیر

شوینده ترست و سپیده خایه مرغ تیزی ماده را باز دارنده تر و نرم کننده ترست وآب
حلبه نیز نرم و شوینده است لکن براننده است و میل بگرمی دارد گرم و معتدلست
و داروهاء جنس دوم که منفذهاء بسته بگشاید هم دو نوعست نوع نخستین جون
وج است و داجینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج انجا بکار آید که از بس طبقه قرنیه
ستبره یا ماده غلیظ باشد و قوت داروهاء براننده بدان نمیرسد و اثر نمیکند ازین
نوع داروها با داروهاء براننده و تحلیل کننده بیامیزند تا منفذها را بگشاید و قوت
دیگر داروها بموضع آفت رساند نوع دوم جون زهره جانوران است و آب بادیان
و غیر آن از داروهاء که سخت گرم باشد و از روی درشتی تولد نکند این نوع دوم
آب را که بچشم فرود آید باز دارد و داروهاء جنس سیم دو نوعست یک نوع آنست
که وسخ و اثر قروح را بزداید جون قلیمیا و کندر و صبر و مانند آن نوع دوم داروها
است که سبل و جرب و ظفره و مانند آن پاک کند جون نوشادر و قلقطار و توبال
مس و مس سوخته از بهر آنکه این همه سوزاننده است و بباید دانست از داروها
نوع نخستین قلیمیا اندر گرمی و سردی معتدلست و اندر زدودن کمتر از دیگرها
است بدین سبب گوشت رویاننده است و داروهاء جنس چهارم که کند معفن است
یک نوعست سوزاننده است و درشت جون زرنیخ و زنگار و ظفره صلب را
و جرب مزمن را و خشکریشه را بزداید داروهاء جنس پنجم قابض است دو نوعست
قوت قبض بعضی معتدلتر است و قوت بعضی قوی ترست انج معتدلترست
گل سرخ است و عصاره او و عصاره لحیة التیس و سنبل و زعفران و مامیثا و
شادنج هندی این نوع انجا بکار آید که از چشم دردمند آب کمتر آید و نوع دوم
اقاقیاست و عصاره غوره و عصاره سماق و مازو خام و قشار الکندر و گلنار
و مانند آن منفعت این نوع اندر چشمهاء دردمند کمتر از مضرت باشد انجا بکار
آید که خواهند که اجزاء چشم درست قوی تر شود و قوت بصر تیزتر و آب دویدن
باز ایستد داروهاء جنس ششم براننده است تحلیل کننده جون آب حلبه و حضض
هندی و بابونه و انزروت و اکلیل الملک و جند بیدستر و کندر و زعفران
و مر اما قوت تحلیل مر از همه فزونست و زعفران با قبض که در وی است براننده و

کننده است و کند و همچنین برآینده و کرم کننده است این داروها اندر علاج بثره
و قرحه و اماس چشم بکار آید و انجا که رطوبتهاء غلیظ را و ریم را که از پس طبقهٔ قرنیه
مانده باشد تحلیل کند داروهاء جنس هفتم خدر کننده است چون لفاح و افیون
این جنس کمتر بکار شاید داشت از بهر آنکه قوت بصر را ضعیف کند و باشد که تمام
کند و چون بضرورت صعب و انجا که دردی عظیم باشد و ترسد که طبقها را بخورد بکار
بباید داشت و ازین گونها داروها بسیار است و آن داروها تمام در آخر کتاب بشرح
کرده شود میباید که وقت بیمار شناسد از ابتداء علت و آن وقت که زیادتی گیرد تا وقت
بغایت رسیدن و آن وقت که نقصان گیرد و می باید که حد اول و زیادتی و آخر بداند
و حد اول آنست که بیماری پدید آید و زیادت میشود و حد زیادتی آنست که هر روز
رنج زیادت تر میشود و قوت میگیرد و قوت بیمار کمتر میشود و حد آخر آنست که بغایت
رسیده باشد و بیمار قرار گرفته بدان حال که باشد بتر بود و حد نقصان آنست که
رنج کمتر میشود و طبیعت دفع رنج میکند و اماس باید دیگر سختر از اول باشد هم
از بیرونی باشد چون دود و گرد و حرارت آفتاب و هم اندرونی چون فضله بجنبد
و بطبقهٔ ملتحمه رسد و اماس کند و این هم از سه نوع بادید آید یا ضعیفی چشم باشد
از فضلهٔ بسیار که در تن باشد قوت کند و بسر و چشم آید یا از قوت رگها باشد که
از دماغ بچشم پیوسته است و فرق از نوع اول و از نوع دوم آنست که چون دود و گرد
از چشم باز دارد چشم قرار گیرد نوع دوم چون گرد و دود باز داری چشم قرار نگیرد
و همچنان با درد باشد پس معلوم شد که سبب این علت اندرونی است علاج باید
که رگ زند و شربت خورد بدین صفت بنفشه گاوزبان هر یک سه درم عناب و
سپستان هر یک ده عدد اصل السوس تخم کاشنی هر یک یک درم جمله بجوشانند و نبات
بر بیفد نافع آید بعد از سه روز اگر ماده بقوت باشد و سرخی چشم و درد زایل نشود
اطریفل دو درم ایارج فیقرا یک درم بهم بسرشند وقت صبحی تناول فرماید و بعد از
ماش آب خورد بروغن شیره [illegible] روز اول و دوم و سیم شیر زنان در چشم دوشند با
سپیده خایه مرغ و [illegible] با آنکه نخست داروی زرد باید
کشیدن و این داروی زرد [illegible] باذرو [illegible] زرد

چاکر درد سخت کند باشد کرانکی داروی دردنشان نور کشند یا زرده تخم مرغ واکر درد
سر باشد یا زکامی دارد نشاید کشیدن نه زرد ونه دردنشان الا بنیز بتر وداروی اسهال
در خورد قوت وسال وچون درد سر وزکام ساکن شود داروی کشیدن اغاز کند
وچون درد قرار کرفت شیاف بریوما وذرور ملکایا کشیدن وچون رنج باخر رسید داروی
اغبر واکر بدارو وشربتها که فرمودیم زایل نشود حجامت کند ویکبار دیکر شربت وداروی
اسهال خورد در خورد قوت وسال بیمار نوع سیم از اول ودوم سختر باشد ودردناک
تر بود اماس ملتحم بیشتر وملتحمه وقت باشد که چنان اماس کند که سیاهی را بپوشاند
وپلک چشم نیز اماس کند وسرخ باشد ورکها بسیار تر واین علت نیز از بیرون
نباشد بلکه ماده اندرونی باشد خونی وعلامت خون چشم سرخ باشد ورکها
شطبر واشک بسیار ریزد وپلیدی بسیار کند علاج رک باید زد وشراب بنفشه خوردن
وغذا ماش آب خوردن بشیره خشخاش ومغز بادام واکر بداروی اسهال حاجت باشد
قرص بنفشه دهد واکر دردسری یا بخاری نباشد شیاف سفید بشیر زنان حل کند
ودر کشد واکر درد زایل نشود یک بار یا دو بار داروی دردنشان در کشند و
چون رنج در کیت افتد ذرور ملکایا یا شیاف بریوما یا شیاف ابیض کشند وطلی
بر پشت چشم مالد صفت طلی اماس وحرارتی که از خون باشد ودرد را زایل کند صبر
شیاف مامیثا وحضض وزعفران وافیون واقاقیا وطین ارمنی وصندل سرخ از
هر یکی راست راست همه را بساید وشیاف کند ووقت حاجت بآب عنب الثعلب طلی
کند صفت ضمادی که اماس وحرارت ودرد را بنشاند عدس پوست کنده وصندل
سرخ وکل سرخ واندکی کافور همه را بآب کاشنی ضماد کند صفت ضماد دیکر که اماس
وشرناق را سود دارد کل سرخ وپوست انار شیرین وعدس پوست کنده هر سه را اندکی
آب بر یزند وبکوبند وبروغن کاو چرب کنند وضماد کنند صفت ضمادی که درد
چشم خلنده را بنشاند ورطوبتهاء کرم صفراوی بنشاند برک کاشنی اندر آب بزند
وبرک نیلوفر وبنفشه باوی بیامیزند وبکوبند وبروغن کل چرب کنند وضماد
کنند نوعی دیکر از صفرا باشد علامت ان باشد که درد سخت کند وآب بسیار
ریزد واندرون چشم سرخ باشد چنانکه بازردی زند ولیکن اماس از خونی کمتر باشد

و تیز یا صفراوی اندکی درد سر باشد **علاج** شربت خورد گل سرخ نیلوفر گاوزبان بنفشه
هر یک سه درم تخم کاشنی دو درم آلو سیاه پانزده عدد پوست هلیله زرد دو درم عناب
ده عدد جمله بجوشاند و بپالاید و پانزده درم ترنجبین بر نهاده نافع بود و رگ قیفال
زند و از شراب خوردن و جماع کردن پرهیز کند و بغذا مزوره ماش خورد و روزی زیرباج
و اگر صفرا زیادت باشد اول بامداد قدری شراب خشخاش یا نیلوفر یا سکنگبین
خورد و بروز نخسپد و از انگور و انار شیرین پرهیز کند و اگر آرزوی میوه کند به یا
امرود خورد و از سیر و پیاز و طعامهاء سرد و خشک چون ماست و دوغ پرهیز کند و
آب سرد بسیار نخورد و در همه درد چشمی شکم سیر نباید و نه گرسنه و قبیراهنی بسته نشاید
و از قی کردن پرهیز کند و مسکن وی تاریک باید نگاه بافتاب و سپیدی نکند الا بسیاه
و ازرق یا سبز و اگر تابستان باشد نگاه ببرگ بید یا ببرگ مورد کند و چون خواب کند
بر پشت باز خسپد و شیاف سپید بشیر زنان کشد یا داروی دردنشان چندان
که چشم قرار گیرد یک نوبت یا دو نوبت بیش نکشد زنهار که داروی دردنشان و داروی
که حذر کنند است بسیار نکشد و ما بسیار دیدیم که چشم کور شد از بسیاری کشیدن
داروی دردنشان و چون چشم قرار گرفت ذرور زرد کشد و شیاف بریوما و هر
دردی که باخر رسد گرمابه سود دارد **صفت شیاف بریوما** که ماده را از چشم باز
دارد و ضربان را ساکن کند و مزاج چشم باعتدال باز آرد و اندریکروز چشم را درست کند
شیاف مامیثا و انزروت هر یک هشت درم زعفران دو درم کثیرا انگدرم افیون
نیم درم همه را بکوبند و بیبزند و باب باران سرشند و شیاف کنند و وقت حاجت بسپیدی
خایه مرغ بساید و بکار برد **نسخه دیگر** برگ گل تر پانزده درم زعفران هشت درم
افیون سنبل هندی هر یک دو درم صمغ عربی هشت درم باب باران سرشند
و شیاف کند **نسخه دیگر** سرمه اصفهانی مغسول و قلیمیاء زر از هر یک هشت درم
مس سوخته مغسول چهار درم صبر دو درم مر و اقاقیا هر یک دوازده درم افیون
یک درم کوفته و بیخته بسپیده خایه مرغ سرشند و شیاف کند و بوقت حاجت
بشیر زنان حل کنند **صفت شیافی** که خون و اماس کمتر شود قلیمیاء سیم و اسفیداج
و صبر از هر یک ده درم گل سپید تازه بیست درم نشاسته سی درم افیون ده درم

کثیرا بیست درم صمغ عربی چهل درم باب باران بیرشد وبکار دارند صفت زردی
اصفر سنبل هندی کل سرخ صبر از هر یک بیست درم تخم فنک یکدرم زعفران چهار
درم ونیم عصارهٔ مامیثا بیست درم انزروت شصت درم افیون دو درم کثیرا
ونشاسته هر یک ده درم اگر در ابتدا درد صعب بوده باشد این شیاف بسیار باید
کشید واگر درد صعب نبوده باشد یکبار یا دو بار کشیدی نوعی دیگر از بلغم باشد
درد سختتر از صفراوی کند واما سبر بیشتر وخلیدن بیشتر وآب بسیارتر وپلیدی
بسیارتر از صفراوی باشد علاج شربت خورد برک کل سنامکی لبلاب از هر یکی سه درم
پوست هلیله زرد دو درم بیخ بادیان بیخ کاشنی هر یک دو درم اصل السوس تخم بادیان
هر یک یکدرم بجوشانند وبپالایند ده درم شکر بر نهاده نافع اید وبداروی اسهال
حب شبیار دهند یا حب قوقایا ودو درم اطریفل ویکدرم ایارج فیقرا وبداروی
کشیدن شیاف بریوما یا داروی زرد بر پشت چشم طلا کنند که درد صفراوی
آورده اید وسپید زرده تخم مرغ پخته وبروغن کل حل کرده بر نهادن سود دارد نوعی
دیگر از سودا باشد چشم سیاه فام باشد ودر کو افتاده واندک خشکی کند ودرد خوارتر
تر اندکردن واماس کمتر از صفراوی وبلغمی بود علاج بنفشه کاوزبان نیلوفر هر یک
سه درم افسنتین ده درم عناب وسپستان ده عدد تخم کاشنی یکدرم جمله بجوشانند
وبپالایند وبیست درم ترنجبین بران نهند وپنج درم روغن بادام در سرش ریزد
نافع اید در اخر رمد ویکرمابه معتدل بکار داشتن وداروی زرد بزرده تخم مرغ حل
کرده کشیدن وشیاف بریوما بکلاب حل کرده نافع اید واین چهار ماده که درد
چشم ازش پدید آید از خون وصفرا وبلغم وسودا که یاد کرده شد وقت باشد
که ماده مرکب باشد باهم دیگر امیخته چون خون وصفرا چون بلغم یا خون وسودا
یا صفرا وسودا علامت هر خلطی که غالبتر باشد بدوا ان مشغول شود مثلا خون
وصفرا اگر خون زیادت تر باشد از صفراوی چشم را سرخی بیشتر باشد که زردی
علاج خون باید کرد هر چیز که دفع خون کند از صفرا نیز کند یا خون وبلغم باشد اگر
بلغم زیادت باشد چشم سپید باشد که با سرخی زند دفع بلغم کند چون دفع بلغم کند
تسکین خون نیز باشد یا صفرا وسودا باشد اگر صفرا زیادت باشد چشم زرد باشد که باستا

زند دفع صفرا کند چون دفع صفرا کند سودا نیز زایل شود یا از خون و سودا باشد اگر
سودا غالب باشد چشم سیاه فام باشد که با سرخی زند دفع سودا کند چون دفع سودا کرده
تسکین خون نیز باشد و غرض این سخن نه اینست اگر چشم صفراوی باشد و تو دفع خون
کنی تا صفرا زایل شود غرض ما اینست که ماده مرکب باشد چون دفع خون کنی صفرا زایل
شود زیرا که مرکب است و صفرا کی است از خون و این چهار نوع هم بدین صفت باشد
و این نیک بباید دانست و فهم این نیکو حل کردن زیرا که تمامت رمد ازین چهار ماده تا دید
می آید یا ساده یا مرکب و علامتشان یاد کرده شد و قانون چشم اینست تا معلوم باشد
علاج هم از انواع درد کرم است که نخست سپیده خایه مرغ اندر چکانند از بهر آنکه درد
نشانست تا تیزی ماده را باز دارد و بسوزاند و شیر زنان هم درد نشانست و لیکن اندر وی
قوتی بردانیده است و لعاب دانه به شیرین و لعاب اسبغول و آب صمغ هم رادع است
دم درد نشان و شیاف ابیض بشیر سوده اند و ابتداء دردها سود دارد صفت اسفیداج
ارزیر هشت درم صمغ عربی چهار درم افیون و کتیرا از هر یک یک درم کوفته و بیخته بسپیده
خایه مرغ سرشته شیاف کنند صفت ذرور که از پس شیاف ابیض بکار دارند پوست
خایه مرغ بگیرند و از آب نمک بشویند و پوستهاء تنک ازوی دور کنند پس باب
خوش بشویند تا شوری ازوی بشود و بکرباس پاره اندر کنند بدست نیک بمالند تا پوستهاء
تنک ازوی تمام برود و در سایه خشک کنند و بسایند تا چون غباری شود و بکار دارند
وند بیری دیگر که ماده از چشم باز دارد صواب اینست که پس از آنکه تن از خلطها پاک
کرده باشند پیوسته چند ذره توتیاء پرورده بر گوشه چشم نهاده دارند صفت
پرورده توتیا بگیرند توتیای کرمانی سبک و بکوبند و به بیزند بعد از آن اندر هاون
باب خوش همی آلند مدت ده روز و هر روز آن آب را بریزند و آب تازه میکنند بعد
ازده روز خشک کنند و بکار دارند و نباید که بیش از استفراغ بکار دارند و زنهار
اندر مدت تزاید بیماری هیچ ذروری یا شافی که اندرو عنزروت باشد بکار نشاید
داشت و ازین سبب سه روز هیچ داروی بچشم نباید رسانید زیرا که اگر آغاز ورم
باشد و بوی انزروت بدو رسد چشم کور شود و خیانتی عظیم کرده باشد و جهد کنند
تا خداوند درد بروز نخسپد بایست اندر خواب شود و ماده درد چشم اندر خواب پخته

کرده وانرا اکر بشب خواب نباشد درد ورنج زیادت یابد از بهر انکه بروز بسبب کرمی
هوا و روز بخارهاء دخانی ازش بتحلیل خرج میشود وبشب بسبب خشکی هوا شب
مسام بسته شود وبخار تحلیل نکند واندر تن بماند و بر سر و چشم برآید ورنج نماید تدبیر
سبب اسنغراغها سرد وتر چون بنفشه ونیلوفر وکلاب وشمامها کر الفاح و افیون
وماننداین سازند میبویاند تا بشب خواب آید وچون تن از ماده پاك کرده باشی
درد از فرود آمدن بچشم باز نایستد ضمادی باید ساخت از بنفشه ونیلوفر وکل بر چشم نهادن
وطلیهای کرپیش ازین یاد کرده امدست بر پیشانی وصدغها مالیدن وابسرد بچشم نشاید
رسانید زیرا کر ماده را خام کند وتحلیل نپذیرد وهرکاه کر ماده از فرود امدن باز نیستد
چیزهاء قابض ومحلل بکار باید داشت چون شیاف ابیض انزروتی صفت اسفیداج
ارزیز هشت درم انزروت پرورده وکثیرا وافیون از هریك یکدرم صمغ عربی چهار درم با
باران بسرشند وشیاف کنند وازین ذرور ملکایا صفت انزروت پرورده و
نشاسته ونبات مصری وصمغ عربی از هر یکی راست راست همه نرم بسایند وبکار دارند
نوعی دیکر انزروت پرورده ده درم نبات مصری سه درم نشاسته یکدرم کف دریا
نیم درم این نسخه قوی تر است صفت ذرور نیمانیم نیك باشد کودکانرا واخردرد را
ذرور ملکایانا ذرور اصفر صغیر نیم درم صفت ذرور اصفر صغیر انزروت پرورده
شیاف مامیثا دو درم اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم همه را نرم بکوبند وبکار دارند
صفت ذرور اصفر کبیر انزروت پرورده هشت درم شیاف مامیثا دو درم افیون نشاسته
تخم کل از هریك نیم درم زعفران سه درم مر دانکی نیم جمله هشت دارو ست اندر اخر علت
بکار دارند وبهترین طریق اندر بکار داشتن ذرور آنست کر ذرور بهر دو کوشه چشم
رسانند اکر از پس اسهال وپرهیز صادق وتدبیرهای صواب درد ورنج بر حال خویش
باشد وسرخی وآب ریختن بر حال خویش نشان این باشد کر ماده اندر طبقهای چشم کرفته
است توتیا واسفیداج ونشاسته کشیدن وطلی کردن ورطوبتهاء بدرا پراکنده کردن وانرا
کر اماسی مانده باشد اقاقیا ومر وزعفران ومس سوخته وصبر طلی کردن تا ماده از چشم
باز میدارد وباقی آماس را تحلیل میکند وهرکه کر آب ریختن وبرهم کرفتن پلك ورمص
خشك زائل شود نشان ان باشد کر ماده پخته شد ودرد اندر آخر افتاد شیاف

احمر لین کشیدن سود دارد و گرمابه معتدل چند کرت شیاف احمر کشیده باشد
و درد هنوز باقی باشد احمر حاد کشته پس از همه داروی اغبر و اگر با این همه تدبیرها
روزگار دراز بهی نشود و درد بتمامی نشود باید دانست که ملک چشم که درد دارد علاج کرد باید
کرد و چون بخراشی اگر محتاج باشد یکبار دیگر داروی اسهال فرماید والله اعلم
این مادها که وصفش کرده شد چون بلغم و سودا و خون و صفرا و مادهاء مرکب

صفت درد چشم که از خون باشد بر این مثال — صفت درد چشمی که از سودا باشد بر این مثال

باید که رگ زند و جلاب سکنجبین خورد — باید که آب باقلی و نخود یکجا پخته و روغن
صفت درد چشمی که از صفرا باشد بر این مثال — صفت درد چشمی که از بلغم باشد بر این مثال

باید که رگ زند و پخته هلیله با سنجد و آلو — اول طبع مجیب کی بشربتهاء و بداروها اسهال
صفت درد چشمی که خون و صفرا باشد — صفت درد چشمی که خون و سودا باشد

ابتدا برگ زد رگ کند و بز و دماغ از خلیطی — اول رگ زند باندازه قوت و شربه
صفت درد چشمی که صفرا و سودا باشد — صفت درد چشمی که خون و بلغم باشد

اگر صفرا غالب باشد اندکی خون بردارد — ابتدا بفصد قیفال کند و داروهای فرماید

اکرچه این چهار ماده ساده ومرکب صفتشان کردیم اما صورت حال برکشیدیم تا سهل تر
باشد بعد از ان چشم را باب حلبه واکلیل الملك وبابونه میباید شستن واسفنجی بدان
تر کردن وابر کهن کرم کرده بر پشت چشم میباید نهادن **صفت** کرانه آخر درد چشم
بکار باید داشت اکلیل الملك ده درم زعفران دو درم کشنیز تر پنج درم زرده خایه
مرغ یکعدد ونیم نان میده کراند دمیختج اغشته باشند پنج درم همه را بکوبند چون مرهم
کنند وبکار دارند واکر هنوز زردی مانده باشد اندکی پوست خشخاش با این ضماد
بیامیزند واما طلیها اکر در اول درد بکار دارند تا ماده را از چشم باز دارند صمغ عربی وزعفران
وصبر وشیاف مامیثا وحضض باید ساخت وبر پیشانی طلی کردن واکر ماده کرم
باشد طلی از عصارهٔ خرفه وعصارهٔ بره وپستج واسبغول واب عنب الثعلب وسپیدهٔ
خایهٔ مرغ باید ساخت واکر ماده سخت کرم نباشد وطلی از کرد اسیا ومر وکندر وزعفران
وسپیدهٔ خایهٔ مرغ باید ساخت واکر ماده سخت سرد باشد طلی از جند بیدستر واز
زعفران وزفت وداتنج باید ساخت **وتریاك بزرك طلی کردن** سخت نافع است و
همیشه چشم از پلیدی پاك باید کرد خاصه اکر پلیدی بادهای خشك باشد وکوچك
ونباید که ریزهٔ ان بچشم در شود که چشم را رنجه دارد وطریق پاك کردن از چنان باشد که
پارهٔ پنبهٔ نرم بر سر میلی کرد علاج چنان کنند که شایستهٔ بیمار باشد اندر ابتداء بیماری
وعلاج ان کنند که تحلیل کند پس از ان وحال دیکر که میان این هردو است علاج ان کنند
که بدین هردو مانند بوده اند هر وقتی از ین وقتهاء چهار کونه که ما یاد کردیم سه مرتبت است
اول واخر ومیان علاج کنند چنان که میباید کرد اندر هر مرتبتی ومیباید که بدانند که داروهاء
چشم چند نوع اند بعضی نباتی وبعضی معدنی وبهری از جانوران انچه نباتی است چون صمغ
عربی وحلتیت وسکبینج وفرفیون وماننداین وبعضی عصارا است چون مامیثا
واقاقیا وبهری از درخت است چون ساذج ومازو وبهری چوب است چون سلیخه واسارون
وعود بلسان انچه معدنی است شادنج است وتوتیا وتوشادر ومانند این انچه از جانوران
است بهری رطوبت است که از پستان بدید میاید چون شیر وزهرها وسپیدهٔ خایه وپاره
از اندام ایشان چون سرو وجند بیدستر وشرح این داروها که مفرد سود بجای خود و
هر انکس که خواهد که این داروها ترکیب کند وبداند که چکونه بکوید وبسرشد در هر کدام فصلی

بهتر باشد اما انچه معدنی است چون شادنج و توتیای و روی سوخته و سرب مینا بیکی
اوّل بشوید و بکوبد و بر بیزد و بکرباسی باریك و سخت و این کوفته را در کرباسی باریك و در
کاسهٔ کند و بقدری اب همچون خمیر سرشند و آب زیادت میکنند تا چون کاسه پر شود
وآن آب در کاسه دیگر کند و بجنباند تا داروی که خورد باشد با اب بکاسه دیگر رود و آب
زیادت میکند و انچه خورد باشد برود و انچه درشت باشد درین کاسه بماند یکبار دیگر
بساید و هم برین ترتیب بشورد و این دیگر کاسه بنهد زمانی تا روی اندرین آب کاسه
نشیند و اب از سر دارو بتدریج میریزد تا تمام بریزد و دارو را سر بپوشانند و اندکی
سایه خشك کند و انچه سنك است از معدنیها چون سواد السند و قلیمیاء زر و نقره و زاج
باید که در کوزهٔ نو کند و در میان اتش کند یکشبانروز بعد از ان برکیرند و از کوزه بیرون
کنند و بشورند و پس بکوبند و بسایند و بیزند و باب بشورند و اما صدفها چون شنج و حلزون
و انچه بدین ماند هم باید سوختن و پس بشستن و بکوفتن و باب بیرون بردن بدین ترتیب
که کفته امد و اسفیداج چند بار بباید شستن و بکوفتن و باید بکو بشستن هم بران ترتیب
که کفته آمد سنبل بناخن براجو رد کند و اندر هاون بساید اشنه را نیز هم بمقراض
خرد باید کردن و بدست بمالیدن تا پوستك سیاه از وی برود و پس از ان اندر هاون
کردن و بسودن و قدری آب بروش ریختن و نیك بسودن اما زنکار را خرد کند و در
کرباس باریك کند و در آب شوید و ان آب بنهد تا زنکار اندرین کاسه نشیند و آب
از وی بتدریج بریزد و زنکار را سر بپوشاند و اندر سایه خشك کند و شستن زنکار نیك بدین
صفت باشد اما زنکار را استعمال نباید کردن مکر با اسفیداج بسیار زیرا که چشم را بیازرد
خاصه چشم کودکان و زنان و شافها اندر بهار باید ساختن تا نیك تر باشد و ذرورها را
اندر آخر بهار باید سودن تا بهتر باشد اما انچه باب غوره و باب رازیانج بیرون برد تا بدان
که بهار باستاند و صافی کند بافتاب چند روز و پس این داروها چون اشق و سکبینج
باید که باب تر کند تا بکدازد و پس اندر هاون کند و با داروهاء دیگر سرشد اما صمغ
عربی و کثیرا پارهٔ اب در وی کند تا بکدازد و پس اندر دکو پاره کند و صافی کند
و داروها اندرو سرشد و چون شافها اسفید خواهد کردن صمغ عربی و کثیرا
در هاون کند و بکوبد و بساید و این دیگر داروها بدین بیامیزد اما افیون پاره پاره تنك

بجنبانند و بر سر آتش نرم نهد تا گرم شود پس افیون را پاره پاره کند و بر سر آن مس نهد تا نیک
گرم شود و چون داروی خواهد آمیختن باید که طبع هر داروی نیک بشناسد تا داند که
آن دارو چند باید هر آنگه که این داروی مفرد داروی نیک بود چون توتیای هندی و مانند
این باید که بسیار ترک بیامیزد و چون دارو بود که منفعتش اندک بود چون صمغ عربی
و مانندان باید که از آن پاره هم بدان بیامیزد و داروهاء مفرد کار نکنند فرها باید از جهت
چند چیز داروی مرکب بیامیزد بهری از جهت آن علت که این داروهاء را جهت آن علت
آمیخته باشند چون سکبینج و حلتیث که با شافهٔ مرارات بیامیزد زیرا که ایشان را فعلی
قوی است اندر تحلیل آب و بهری از جهت آن که تا داروها را بقوت کند چون آب
رازیانج که با شافهٔ مرارات بیامیزند و بهری از جهت آن تا داروها را بزودی بطبقهای
چشم رساند چون مشک که اندر داروها کنند و بهری از جهت آنکه تا داروها اندر
داروی چشم کند از سبب مرکبی و بهری از جهت آن تا قوت دارو نگاه دارد چون
افیون و بهری از جهت آنکه تا تیزی کمتر کند چون اسفیداج که با زنگار بیامیزند و باید
که داروها آن گزینند که نیک بود و پاره که غشی در وی کرده باشند و پس داروها جدا
جدا بکوبند و بیزند و پس چنان برکشند که اندر نسخهٔ داروی یاد کنم و پس با یکدیگر
بیامیزد و نباید که نخست برکشند و پس بکوبند که آن غلطی بزرگ است زیرا که داروها
بهری آنست که بسیار باید کوفتن چون معدنیات و بهری آنست که چون بیشتر از آن
کوبی که باید کوفتن طبعش بگردد و آن چون نشاسته است چون این داروها یک
یک کوفته باشی پس برکشند و اندر هاون کنند و ساعتی نیک بساید تا با یکدیگر آمیخته
شود و اگر داروی که از آن شافه باید کردن آب که مایه اندر وی کنند و با یکدیگر بسرشند
و شافه کنند و اندر سایه بخوشانند زیرا که آفتاب قوت دارو ببرد و چون چشم را علاج
کنی بداروی تیز پس باید که میل داروی تیز اندر چشم کنی و صبر کنی تا بسوزاند
و چون سوختن دارو کمتر شود پس میل داروی نرم اندر چشم کنی تا منفعتش
بیشتر بود و باید که میل که بدان دارو در چشم میکنی سطبر بود و نرم و نباید که چشم
کسی را بداروی تیز علاج کنی و اندر سر وی خلطی باشند زیرا که آفتی آورد پس نخست
علاج سر باید کردن باستفراغ و پس علاج چشم و چون داروی اندر چشم نهاد

خواهی کردن باید که چشم راست را بانکشت مهتر از دست چپ و بانکشت خداخوان از دست
راست بردارد و میل بانکشت مهین و ابتداء دارو باول چشم کند از ان سوی کند که بینی است
و بدان سو اورد که دنبال چشم است و پس انکشت خداخوان با خویشتن کیرد و انکشت
مهین را از دست چپ بر پشت چشم بمالد و بر یکدیکر بنهد و چشم چپ را بانکشت کهین
از دست راست و انکشت مهین از دست چپ بردارد و میل از اول چشم اورد و انکشت
مهین را بر پشت چشم بمالد و بر یکدیکر بنهد و هر انکه که خواهی که جفن را باز کردانی پس مژه
چشم را بانکشت مهین و انکشت خداخوان از دست چپ بکیرد و باریکی بخویشتن کشد و میل
بر پشت چشم بمالد و پس باریکی قوت بر پشت چشم کند و بانکشتان دیکر کی مژه داری
جفن را باز کردانی و بساکن انچه خواهی بکن خواهی برند خواهی درمال و پس نرمک باجای
خویش بر و چون جفن را باز کردانی نباید که دست از وی باز داری تا بمراد خود باز کردی
کران زیانی بزرک آورد پس باید که همچنان که باز کردانیده باشی هم تو باجای خویش بری
و چون استعمال داروی خواهی کردن باید که در اول و دنبال چشم و میل از میان چشم
دور دارد و اندر اسیب چشم هم چنین نباید کردن که میل بمیان چشم نرسد تا چشم
ریش نکند و چون علاج سعیده کنی باید که میل دارو برداری و بر سپیدی بمالی نیک
و از میان چشم بپرهیزانی و هر علتی را که دردش سخت بود علاجش بداروی نرم کنی چون
اسیب سخت و آبله و انچه بدین ماند و هر علتی را که کهن باشد و درد نکند پس علاجش بداروی
تیز باید کردن و چون کژ و ناخنه و سبل و مانند این و هر انکه که دو علت بایکدیکر باشد
از نخست علاج ان باید کردن که دردش سختتر باشد تا ساکن شود و پس علاج ان دیکر
کردن اما درد سخت و اماس چشم از رطوبت چشم باشد تا از امتلاء حجابها چشم تا از کرد
امدن رطوبتهاء غلیظ یا از بادهاء که در ش افتد پس هر انکه که از تیزی رطوبت باشد
بیمار را استفراغ باید کردن تا مادت بریده شود و چشم را باب و سپیده خایه می باید
شستن و چون علت باخر رسد کرمابه سود دارد و نیز و هر انکه که از امتلاء حجابها
باشد بیمار را استفراغ باید کردن و رک زدن و چشم را باب کرم شستن پس باید
که چشمها را علاج کند بداروها که تحلیل کند و اب شنبلیله بقطره اندر چشم میکند
و هر انکه که از کرد امدن رطوبتهاء غلیظ بود نخست دارو اندر چشم کند که ان مادت را

لطیف کند وپس استفراغ کند وهر انکه کرانی آمدن بادها باشد پس کرماوه سود دارد وان داروها کند که تحلیل کند وباشد نیز که اندر رکهاء چشم خونی غلیظ بسیار کرد انکه اندر تن بیمار امتلا باشد وازین درد سخت خیزد باید که بیمار را آب شعیت فرماید تا بقوت وتیزی ان بکشاید وبهتر شود وحقنه همچنین سود دارد مر هر دردی را که اندر سر باشد وباید که شقیقه را سخت ببندد وعلاج درد سر کند بداروها وطلاها واستفراغ کند تا ساکن شود وپس حقنه را کار فرماید وهر انکه کرد رد از مادتی باشد کی بدان نکاه باید کردن یا از سر خاسته باشد خاصه واکر از همه تن می نماید پس استفراغ باید کردن سر را بغرغره وماننده ان وهر انکه که مادت که از پس سر آید پس از بیرونی قحف استخوان سر طلاها خشک بر انجا باید کردن چون عوسج یعنی اشترخار وعلیق است کیاهی است واکر مادت باز ایستد از اندرون استخوان به بیرون وعلامتش عطسه وخارش بسیار پس بیمار را استفراغ باید کردن ورک زدن تا مادت بریده شود وبیمار بیارامد واز بیماری چشم بهری انست که استفراغ اندران بکار نباید چون نشانها که اندر چشم بود از سبیده ومانند ان پس اندرون بکار نباید اینست یاد کردن از چیزها که بکار باید اندر علاج چشم والله اعلم بالصواب بحق محمد وآله

از کتاب غیر الذریا در قانون چشم بر طبیب واجب باشد بدانستن وبرین کار کردن چون بیمار را ببینی واورا استفراغی باید کردن یا رک زدن اول بدانی که ان بیماری از کدام خلط است ومزاج تن ورنک روی وسال بیمار وکار وحال ووقت هواء بیمار ومزاج شهر وعادت بیمار وقوتش اکر سبب بیماری وی از امتلا باشد و استفراغ باید کرد اکر امتلا نباشد زنهار استفراغ نباید کرد واکر امتلا بسیار باشد استفراغ بسیار کند اندر خورد ماده واکر امتلا کمتر باشد استفراغ کمتر زنهار حال بیمار ببینی اکر لاغر باشد نباید که اسهال کند مکر ضرورت باشد در خورد قوت بیمار واکر فربه باشد اسهال بباید کرد واما سال بیمار اکر کودک باشد یا پیر نباید که استفراغ کند الا بچیزهاء لطیف چون ترنکبین وشیرخشت وفلوس در خورد ایشان اما وقت فصلها بدانکه اکر تابستان باشد وکرما کرم واکر زمستان باشد وسرما سرد پس نباید که داروهاء قوی کار فرماید که خطری بزرک باز دید آید الا بداروی نرم ولطیف و

واکر فصل بهار یا پاییز وطبع هوا معتدل پس اسهال باید کرد در خورد قوت بیمار و اما مزاج
شهرها کوش دارد چون حبش و زنکبار یا سرما سخت باشد چون شهر سقلاب پس اسهال
نباید کرد مکر بموافقت ان شهر واکر مزاج شهر معتدل باشد استفراغ اندر خورد بیمار
باید و همچنین عادت بیمار بباید دانستن کر دارو خورده باشد یا نه اکر دارو نخورده
باشد داروی نرم و لطیف باید دادن و قوت بیمار بباید و در خورد قوت استفراغ
فرماید و طبع بیمار بداند کر سخت باشد یا نه بوقت دارو خوردن اکر سخت باشد بداروها
نرم و لطیف طبع را نرم کند پس استفراغ کند و همچنین کار و صنعت او بداند و در خورد
صنعت او اسهال فرماید همچون اهنکر یا بنا یا برزیکر یا عصار و غذاء ایشان و تنعم شان
در خورد ان اسهال فرماید و همچنین شهرها شان بداند باید کر مردم کرمسیر بهواء
سردسیر مداوا کند و سردسیر بهواء کرمسیر زیرا کر مزاج مردم با شهر ایشان موافق بود
الأصل لا یخطی و همچنین علاج برخلاف بیماری باید کردن اکر بیماری در پایها
و آلت زیرین باشد علاج از بالا باید کرد و اکر بیماری در بالا باشد علاج از زیر باید
کردن و اکر رنج در چشم راست باشد فصد از دست چپ باید کردن و جذب ماده
بدان جانب کشیدن و اکر بیماری در چشم چپ بود فصد از دست راست باید کردن
و ماده بدان جانب کشیدن و باید کر هر عضوی با هم دیکر مشترک باشد همچنان
کر میان پستان و رحم و چشم چپ و راست و این قانونها نیکو بداند و کوش دارد
اندر هر حالی کر استفراغ کنی چون باید کردن اندر هر وقتی **بخش نوزدهم از کتاب**
عین الدواء در رنجی کر در پلک چشم آید و حکما رنج پلک چشم بر بیست و نه بخش نهاده
اند اول شروع کنیم در کرکر در پلک چشم اید و علاجش بدانکه کرکر در پلک چشم اید چهار
نوع باشد و ان هر چهار یاد کنیم و علاجش چون پلک چشم قوی باشد میباید کر پلک
را باز کردانی اکر مانند خشخاش بود سیاه بام بینی از اندرون پلک **برین مثال**
صفت کر **اول چون** **باز کردانی**

بدین صفت باشند

بدالخیا اکر ان کر خشکست وچشم را سرخ دارد وپلك را دشخوار تواند کرد ودر افتاب نتواند
نکرستن ومدام تر باشد واین علت از پس درد چشم کران کرمی باشد وعلاج ناصواب
باید اید واکر این کر دسر باشد اول علاج درد کند پس باسر علاج کر رود **علاج** کر اول
باید کر رك قیفال زند وشراب بنفشه خورد وپوست هلیله زرد وبعد اماش آب
خورد بروغن شیره وشیر بتها وسفوفها فرماید بدین صفت وکرمابه معتدل بکار
دارد واندر قوت بیمار واکر دردی با این نباشد شیاف سرخ بر پلك بمالد **صفت**
شیاف سرخ شادنج شسته شش درم صمغ عربی پنج درم روی سوخته شسته سه
درم زاج سوخته شسته دو درم افیون مصری نیم درم صبر سقوطری نیم درم زنجار
بالوده دو درم ونیم زعفران ومر صافی از هر یکی دانکی نیم جمله ده داروست جدا جدا
بکوبند وبیزند وبشراب کهن بسرشند واکر بدین شیاف بهتر نشود شیاف
سبز وروشنائی باید مالیدن وبر عقب هر دارویی که تیزی در وی باشد ذرور
عنبر باید کشید واین نوع کر بسیار بباید رنج بدن که خطری بزرك دارد بدید آید الا
بشیاف سرخ وبزم شیاف سرخ وبزم شادنج شسته ده درم روی سوخته هشت
درم بسد ومروارید ناسفته وسادج هندی از هر یکی چهار درم صمغ عربی وکثیرا
ومر صافی از هر یکی دو درم خون سیاوشان وزعفران از هر یکی یك درم جمله ده
دارواند یك یك بکوبند وبیزند وبشیاف کنند بشراب کهن وشیاف سبز هم
بکار دارند وباید که پلك چشم را باز کردانی واین شافها را در مالی بساکن وبعضی گفته اند
پلك چشم را باز کردانی ومازو کوفته وبیخته برش بر اکنی وزمان نیك ببندی شفا
یابد وهمچنین مازو وقرنفل کوفته برش بر اکنی شفا یابد واین علت معاودت
نکند ومی باید که پلك چشم را باهستکی باز کردانی وباهستکی بجای خویش بری
واز پس شافها مالیدن میلی چند از اغبر کشیده روا باشد **صفت** ذرور
اغبر توتیای کرمانی پرورده وشیح سوخته وبورده از هر یکی ده درم نبات
مصری پنج درم جمله بکوبند وبسایند وبکار برند وبیمار پرهیز کند از غذاء
نا موافق **اما نوع دوم** از نوع اول درشت تر باشد ودانها بزرك تر وآب
بسیار تر ریزد وپلك چشم قوی باشد وافتاب نتواند دیدن

علاج رگ زدن و حجامت کردن و شربتها خوردن و بر عقب داروها اسهال خوردن
بقوت تر از نوع اول و داروهاء تیز کشیدن چون باسلیق و شیاف سرخ و شیاف
سبز و برود حصرم و اگر با این جرب اندک باشد شیاف بر بوما در کشند و شیاف
کندری و اگر دردی درین میان پدید آید علاج ان درد بداروهاء لطیف کند
که اندر درد چشم یاد کرده شود پس باسر علاج گر شود و اگر کهن رفته باشد از ابله یا از درد
چشمی می باید که پلک چشم را باز گردانی و بشکر اسفید بخراشی و بعد از ان که بخراشیده
باشد قدری آب زیره و نمک در ریزد نیم گرم و بعد از ان زرده خایه و روغن گل
با یکدیگر بیامیزد و بر پشت چشم نهد و ببندد و بادیگر روز اگر باد در افتد رگ زند
و شربتها خورد و اسهال فرماید چنانکه یاد کرده شد و اگر دردی نباشد و اماهی نکند
هم زرده تخم مرغ در کند و بعد از سه روز شیاف سرخ نرم و شیاف سبز اندر کشند
و بر عقب داروی اغبر و اگر اندک دردی باشد داروی زرد یا داروی درد نشان
که یاد کرده است در کشد و پس شافها کار دارد چون صحت یافته باشد گرمابه معتدل
بکار دارد و بعد از گرمابه اگر دردی و سرخی نباشد داروی باسلیق و داروی
روشنائی کار فرماید و بر عقب داروی اغبر **صفت شیاف سبز** زنگار پالوده سه درم
قلیمیا سیم و اشق و صمغ عربی و اسفیداج از هر یک دو درم جمله پنج دارو است
بکوبند و بیبیزند و باب سداب شیاف کنند و بکار دارند **اما نوع سیم** سخت تر از نوع
اول و دوم باشد و چون پلک چشم باز گردانی مانند پوست انجیر باشد سیاه بام
و اما سبش بیشتر و آب ریختن زیادت تر و اندرون چشم سرخ تر از اول و دوم و
افتاب نتواند دیدن و اگر ببیند عطسه بر افتد و کحالان این گر را انجیری گویند
از غذای ناموافق و صفراء تیز و سودا و باشد که درد چشم پدید آید و داروها مخالف
کرده باشد و یا ابله در چشم باشد و او را بداروهاء خشک علاج کرده باشند و یا ماده
گرد در سر و دماغ باشد همه روزه چشم اب ریزد این گر تولد کند نخست رگ زند از
قیفال

36

ورك بيشاني ويا حجامت بر پس قفا و شربتها خورد و پس از شربت داروي اسهال فرمايد و در همه دواء كه با سليقون و شياف سبز و شياف سرخ بايد ماليدن و اگر دردي باديد آيد در ميانه شياف بربوما و شياف ابيض بهم ماليدن كشيدن و داروي كه درد را بنشاند چون درد زايل شود پس علاج كه كنند و اگر بدين شانها بهتر نشود دست كاري بايد و دست كاري چنان باشد كه پلك را باهستگي باز گرداني و شكر سفيد بخراشي چنانكه نظر را زياني نرسد پس بآب زيره و نمك بشويد و زرده خايه و روغن گل در چشم ريزد و اگر آماسي يا دردي پديد آيد شربت فرمايد و اايارج باطريفل صفت ايارج فيقرا سنبل خوش بوي اسارون باريك سليخه مصطكي رومي زعفران حاسني دارچيني تيك حب البلسان كزيده عود البلسان پوست كرده هر يك يك درم جمله كوفته و بيخته با بيست درم صبر سقوطري آميخته كار فرمايد وقت حاجت يك درم ايارج و اطريفل يك مثقال بهم سرشند و حب سازد بعد از آن شربت خورد اول شب تناول فرمايد و اگر در پلك چشم دردي باشد يك سرميل از شادنج بر پلك مالد و شياف سرخ ماليدن و بر عقب داروي اغبر و كرما به معتدل بكار داشتن و غذاء لطيف در خورد سال و شهر و هوا و قوت دارو شربت كار فرمايد **نوع چهارم** زيادت تر از همه گونه باشد كه ياد كرده آمد و درشتي پلك بيشتر و پلك سطبرتر و آب ريختن بيشتر و چشم دردمند تر و آفتاب نتوان ديد و نه روشنائي چراغ خاصه چون كهن باشد و كنارهاي مژه خورده شود و مژه بريزد و از ماده باشد غليظ و صفراوي با سودا آميخته **بريزمتا**

علاج نخست رگ زدن و پس بتهار داروها استفراغ و غرغره با ايارج فيقرا و حب قوقايا و صبر و رنديدن شكر چنانكه ياد كرده آمد و شافها ماليدن و ذرورها كشيدن چون ذرور زرد و ذرور اغبر و اگر بادي يا درد سر باشد غرغره

کردن بتریاك اربعه و هر بد وشب حب شبیار دادن وایارج فیقرا و اطریفل بهم
آمیخته دادن صفت حب صبر صبر یك درم بنفشه یك درم تربد نیم درم رب السوس
دانکی محموده نیم دانك مقل دانکی حب کند خرد کند و باب بادیان بسرشند و
حب سازد مریك جند بخوردی وقت صبحی تناول فرماید بخش بیستم از کتاب
عین الدوا در اماسیدن کناره پلك چشم و بتازی شعیره گویند
اماسی دراز باشد که بر کناره پلك چشم آید بر رستنگاه موی مانند جو و از پلک برکوته
باشد و انجا بایستد و سخت گردد و سبب از فضله غلیظ باشد و سوداوی که
از اغذیه ناموافق و طعام بر سر طعام خوردن و ریاضت ناکردن علاج بداند
اگر جای ریخ گرم باشد و نرم دست بر نهادن طلی کند بشیاف مامیثا و گل ارمنی
باب کاسنی و اگر جای علت گرم نباشد و اماس گرم نباشد و اماس سخت بزرگ
باشد برین مثال ه

باب گرم بشویند و موم سفید گرم کردن و میل اندرش زدن و بر اماس مالیدن یا دانکی
بوره و یکدرم بیرزد باهم بسرشند و بر جای اماس کنند و سکبینج بسرکه حل کرده طلی
کنند با انجیر و بیرزد اندر شراب بجوشانند و آن آب درش مالند و با صبر سقوطری
باب بمالند و بر اماس کنند و اگر بدین دارو بهتر نشود پس نیشتر بشکافد و نیک
بفشارد تا خون تمام بیاید بخش بیست و یکم از کتاب عین الدوا در هم دوشدن
پلك چشم وقت باشد که یکی گوشه چشم بگیرد وقت باشد که هر دو گوشه چشم
بگیرد و باشد که هر دو پلك از کنار تا کنار بگیرد برین مثال ه

واین رنج از دو نوع باشد یکی آن باشد که در دست کاری تقصیر کرده باشد ولخچه
واجب باشد بجای نیاورده چون سبل و ناخنه و یکی دیگر در چشم قرحه بوده باشد
با پلک و مدتی دراز علاج آن کرده باشد و چشم برهم نهاده هر آئینه موضع جراحت
برهم گرفته باشد **علاج** این دست کاری باشد آنجا که برهم نگرفته باشد میل در کند
و بردارد پلک را و آنجا که دوسیده باشد بشکافد بسر ناخن یا با آلتی که ناخنه
بردارند واگر پلک بر طبقهٔ ملتحم دوسته باشد یا بر طبقهٔ قرنیه آهسته پلک را بردارد
وجای دوسیده بشکافد با آلتی که آنرا مهت خوانند یا بسر ناخن بشکافد باهستگی
زیرا وقت باشد که طبقهٔ قرنیه شکافته شود و از آنجا التحم بر آید و چشم را تباه کند
و پس آب زیره و نمک اندر چشم ریزد و زردهٔ تخم مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهد
و چشم را ببندد تا روز دیگر باز گشاید و احتیاط کند تا دیگرباره بدو سیده باشد
اگر دوسیده باشد بمدار بردارد و روغن گل و زرده خایه در ریزد و روز سیم قدری
ذرور ملکایا کند یا شیاف آبار یا شیافی که جراحت را شاید باد رود زند واگر کنارها
پلک تمام گرفته باشد بدو صنارهٔ پلک را بردارد و با آلتی که ناسور را شکافند شکافته
کند و آب زیره و نمک در ریزد و زرده خایه و روغن گل بر پشت چشم نهد و بلیته
سازد از پنبه و بمرهم اسفیداج باز کرداند و در میان پلک نهد تا دیگرباره برهم
نروید **صفت مرهم اسفید** موم سفید صافی یک درم روغن گل چهار درم یا روغن مورد
موم را بروغن حل کند و چندان اسفیداج اندرو کند که بر تابد و در نسختی
دیگر دانگی افیون آورده است و سپیدهٔ خایهٔ مرغ یک درم **بخش بیست دوم**
از کتاب عین الدوا در کوتاهی پلک چشم اگر خفته باشد واگر
بیدار پلک برهم نتواند نهاد چنانکه سپیدهٔ چشم پدید باشد و آنرا بتازی شتره
گویند و بعضی این رنج را خرگوشی گویند زیرا که خرگوش در خواب چشم برهم ننهد
واین رنج از دو گونه باشد یکی کمی مادهٔ پلک چشم و آن مادرزادی باشد و آنرا علاج
نیست زیرا که طبیعی است نوع دوم از بریدن پلک و باز دوختن نه چنان که
واجب است **علاج** آنرا باید شکافتن و پلک را با جای خود بردن و باز بدوختن
و مرهم اسفیداج بر نهادن واین استادی حاذق باید درین صنعت تا چنان بدوزد

که پلک بهم رسد نوع سیم فضله باین عضلهاء پلک چشم رسیده باشد و انزا درهم
کشند زیرا که سه عضله اند که بر داشتن چشم و فرو خوابانیدن بدیشان است چنانکه
چنانکه در تشریح عضلها یاد کرده آمد چون ازین عضلها یکی بر هم چکیده شود
پلک کوتاه شود **علاج** گرما بر بکار داشتن و سر بخار آب گرم داشتن و روغن مالیدن
و موم روغن یا بنفشه و با خطمی بر پشت چشم نهادن و باب حلبه شستن و شاید
که خشکی غلبه کرده باشد برین عضلها از اطلیهاء نرم باید مالیدن چون شیاف
مامیثا و اقاقیا نوع چهارم از دشبه یا از گوشت افزونی دشبه را هم بدان
طریق بر دارند که برد و تحجر را بر دارند و آن یاد کرده شود و اما گوشت فزونی
را بداروها تیز چون شیاف زنگاری و مانند آن بر دارند و اگر بدارو کم نشود
گوشت فزونی بصنارها بگیرند بمدارا زیرا که گوشتی سست باشد و او را بناخن
بر دارند و باب زیره و نمک بشویند و زرده خایه و روغن گل بر نهند پس داروها
تیز بکار دارد چون باسلیقون و روشنائی نوع پنجم خشکی عضلها باشد و از اطلیها
نرم باید نهادن چون زرده خایه و موم روغن مالیدن والله اعلم

بخش بیست سیم از کتاب عین الله و ادر سطبری که به پلک چشم رسد

اما سطبری پلک چشم از پلک کونه باشد از خلطی غلیظ و ماده سوداوی
و بخارهای غلیظ به پلک بالائین رسد و پلک بالائین سطبر شود والله اعلم بالصواب

چنانکه هر که او را بیند گوید که گرد دارد و چون پلک را باز گردانی پاک و هیچ اثر
گر بوی نباشد و بیشتر سطبری پلک از طعام خوردن بشب خیزد **علاج**

باید که بشب طعام نخورد وطبع نرم کند بشربتها لطیف وغذاهاء موافق خورد اندک
وشیاف مامیثا وزعفران بطلی بر پشت چشم میکند وضمادها از کلیل الملک وبابونه
وخطمی وبنفشه خرد کرده وبشیر دختران حل کرده وشیاف سرخ ونرم کشیدن
وداروی روشنائی در اندرون چشم وهم وشیاف مامیثا بگلاب حل کردن
وبر پشت چشم مالیدن نافع اید بخش بیست چهارم از کتاب عین الدوا در حسا
پلک چشم سخت شود چنانکه بمراد خود بر نتواند کردن چنانکه از خواب برخیزد
تا زمانی پلک چشم را نمالد بر نتواند کردن والله اعلم بالصواب برین مثال

واگر خواهد که پلک را باز کرداند بدشواری تواند کردانیدن از سختی پلک واندر
کوشهاء چشم هر وقتی پلیدی خشک بدید آید وسبب این علت خلطی باشد غلیظ
وخشک که از طعامهاء سرد وخشک خوردن عدس وگوشت گاو وبرو چیزی
که از آرد سازند وترب ودوغ وانچه بدین ماند ونیز باشد که این علت اندر اجزاء
چشم بادید آید از علاج ناصواب علاج نخست غذاهاء موافق باید فرمودن
وگرمابه وسر بنجار آب گرم داشتن وچشم باب گرم شستن وشیاف احمر لین
کشیدن وروغن بادام بر سر نهادن بخش بیست وپنجم از کتاب
عین الدوا در اماس پلک چشم از سه گونه باشد یکی از گرمی باشد
که بپلک رسد علاج رگ قیفال باید زد وشربتها خنک فرماید وغذاها سبک
خورد ومامیثا وصندل وگل ارمنی باب کاسنی طلی میکند بر پلک چشم نوع دوم
از خلطی بلغمی باشد که بپلک چشم رسد پرهیز باید کردن از طعامها غلیظ
ونفاخ وشربت خورد بدین صفت بنفشه سه درم پوست هلیله زرد
دو درم تخم بادیان یک درم اصل السوس یک درم جمله بجوشانند وده درم
ترنجبین بر نهد صافی کرده باز خورد وبر عقب دو درم اطریفل وپارهٔ صبر

باب طلی میکند بر پشت چشم و پلك چشم را باب کرم می شوید و سرکه باب میامیزد و بدان
می شوید **نوع سیم** ضعیفی باشد که بالت چشم رسد و انرا قوت دهد بچیزهاء
نرم و کرم و زرده خایه بروغن کل حل کرده بر پشت چشم نهادن و شیاف طلی برین مثال

بخش بیست و ششم از کتاب عین الدوا در آبله که در پلك چشم آید

آبله کوچك ان پلك کونه و اغازش خارشی باشد که در پلك افتد و خداوند علت
می خارد و اسایش میباید و هرکس که بیند پندارد که پشه یا مکس کزیده است **برین مثال**

ورنکش سرخ باشد و سبب این رنج اماسی بود که ان خلطی صفراوی بود باد
آید یا از هرد و کونه **علاج** رك قیفال زند و پس استفراغ کند بدین
شربت پوست هلیله زرد سه درم سنا مکی سه درم اصل السوس
یکدرم آلو سیاه ده عدد خرما هندی پنج درم کشمش شش درم بجوشانند
و بپالاید و بیست درم ترنجبین بر نهاده نافع بود و شادنج شسته
کشیدن و ذرور اغبر و طلی که از شیاف ماميثا و کل ارمنی کرده باشند
باب عنب الثعلب طلی کنند و بغذا مزور ماش یا مزور نار دانك چیزی
دیکر نخورد **صفت** شیاف طلی صبر ماميثا کل ارمنی از هریك یکدرم
حضض نیم درم باب کاسنی شیاف سازد و بکار برد نافع اید **بخش بیست
و هفتم از کتاب عین الدوا در بادی غلیظ که در میان پلك چشم اید**
و بعضی حکما انرا کمنه کویند و چون از خواب برخیزد پندارد که خاکی یا ریکی
در چشم است و چشم را زمانی بمالد تا بر توانند کرد **برین مثال**

علاج شربتهاء لطیف فرماید وغذاء موافق وکرمابه معتدل وهرشب کف پای
وکف دست بموم روغن میمالد واز کرما ودود وافتاب نکاهدارد وشیاف
طرخماطیقان درچشم میکشد صفت ان بکیرند شادنج شسته دوازده درم
قلقطار سوخته پنج درم زنکار صافی پالوده پنج درم صمغ عربی کزیده ده درم
مس سوخته چهار درم افیون مصری وزعفران کاسنی از هریك یکدرم
کوفته وبیخته ببیزند باب کهن از رازیانج بسرشد وشیاف کند نیك باشد بکنه
وسلاق وکر وباد سبل وسستی پلك وشیاف حلوقی بسایند وبطلی
بر پلك کنند باشیاف سیاه بخش بست وهشتم از کتاب عین الدوا
کرد در کند مرکرد پلك چشم آید واین علت را ثولول نیز کویند وسبب این علت
خلطی سرد وسوداوی باشد از غذاء ناموافق وطعامهاء غلیظ وطعام
کربر سر طعام خورد بی وقت والله اعلم بالصواب

علاج
اول تن را پاك کند بشربتها وداروها که درخورد ان خلط که صفراوی باشد
وروغن زیت وروغنهاء کرم ونرم در علت مالیدن وشو نیز بکوبیند
وببیزند وبسرکه طلی بر کند مرمیکند واکر بدین بهتر نشود بناخن برابیرند
وبکیم بکذارند تا تمام خون برود وپس از ان خون را بسته کنند بداروی
بدین صفت که یاد کنم بکیرند خون سیاوشان یکدرم زاج دو درم خرد کنند
وببیزند وبدین خون را ببندند وبشك کوسفند که کهن شده باشد
اندر دیوارها بکلاب بمالند بر کند مرکنند وذرور اغبر جدا اندرون بمالد

نافع بود **بخش بست ونهم از کتاب عین الدوا در برد** برد مادهٔ غلیظ
باشد که اندرمیان پلک چشم گرد آید و بفشرد مانند تگرگ و یا چون ژالهٔ واین علت
بیشتر بر ظاهر پلک چشم افتد **برین مثال**

علاج طلی باید کردن اشق وقنه بسرکه کهن حل کند یا اشق و روغن گل با بیرد تا حلیت
بسرکه واگر شوخ خانهٔ مکس انگبین و عنزروت وعلک البطم هر سه باهم بسرشیند و بر موضع
رنج بنهند واگر موم زرد و روغن گل وعلک البطم با شوخ خانهٔ مکس انگبین بسرکه حل
کنند و بطلی بر پشت چشم کنند وطلی از بیاسوس بکار دارد واگر بدین بهتر نشود پلک
چشم را بپهنا بشکافد و برد را بسر انگشت قوت کنند تا بیرون اید واگر شکاف
بزرگ باشد یکی بند بر نهد و ذرور اصفر بر کنند واگر برد در اندرون پلک چشم باشد
پلک را باز کرداند و بپهنا بشکافد بر د بر دارند و باب زیره و نمک بشویند نافع اید ان
شاالله تعالی وحده **بخش سی ام از کتاب عین الدوا در تحجر** مانند عدسی اندر میان
پلک چشم پدید آید از فضلهٔ غلیظ سوداوی بود مانند اماسی کوچك **برین مثال**

وسبب این فضله نرمی ولطافت پلک چشم است لطافت وانچه لطیف تر است
از ماده خرج میشود وانچه غلیظ تر است بماند **علاج** رگ زنند از ان جانب که رنج
باشد واستفراغ کند با یارج فیقرا وحب قوقایا و نیز حب اصطمخیقون وعرض
ازین دارو خوردن اول انست که طلیها کنند و یا دست کاری یا مادهٔ دیگر روی
بدانجانب ننهد پس مدت سه روز باب گرم میشورد و اسفنجی باب گرم کردن بر
نهادن تا ماده نرم شود و پس مرهم داخلیون بر نهادن اگر رنج زایل نشود پس

پلك چشم را باز کرداند و بسر نیشتر بشکافد و قوت بسر انکشت بر پلك کند تا ماده بیرون آید و کاه باشد که ماده غلیظ بیرون اید یا دیم و با آب زیره و نمك نیم کرم بشورد و کناره جراحت بربند د بپهلوی نیشتر یا زود بر هم نروید و ماده تمام پاك شود بخش سی و یکم از کتاب عین الدوا در قوی شدن کناره پلك چشم واین علت سلاق نیز کویند و چون کهن شود مژه هم ریزد

و نیز این ریح در کوشه چشم افتد که از سوی بینی است و باشد که در کوشه چشم افتد که از سوی کوش است و این ریح از خلطی باشد غلیظ کرم شده و سوخته و طبع بوره کرفته علاج ضمادها بر بنهند از بین نوع شحم انار ترش بکلاب بجته و عدس پوست کنده با شحم انار ترش و کل سرخ بکلاب بجته و برك کاسنی و برك خرفه و بسپید خایه مرغ سرشته و بروغن کل آلوده بر پشت چشم نهاده و بامداد بکرمابه معتدل شسته و اکر سلاق کهن شده باشد حجامت بر ساق و رك پیشانی زدن و هر وقت در کرماوه شدن و اول آب سماق در چکاندن و اکر حرارتی نباشد شیاف احمر و برود حصرم و شیاف دینج کشیدن نافع بود انشا الله تعالی

بخش سی و دویم از کتاب عین الدوا در پیه که در پلك چشم اید و نیز سرناق کویند این علت را واین پیه در پلك بالائی پدید آید و علامت او آنست که پلك چشم قوی شود و چشم دشخوار بر تواند کرد و پیوسته چشم سنکین باشد

برین مثال

واین علت کودکان را و کسانی را که مزاج ایشان میل برطوبت کند زیرا که پلك چشم

ایشان

ایشان نازك باشد و چون انکشت مهین خداخوان و انکشت مهین هر دو بر پشت
چشم نهی و اندك قوتی بر و کنی پیه درمیان انکشتان پدید آید و پیه از زیر پوست
چون سلعه باشد و خداوند این علت اشك بسیار ریزد و عطسه بسیار آرد و افتاب
و روشنائی چراغ نتواند دیدن رگ زدن و حجامت کردن و غذاء
موافق بکار داشتن و ذرور و اغبر کشیدن و طلی مالیدن بر پشت چشم بدین صفت
صبر یکدرم شیاف مامیثا دو درم قلیمیا یکدرم و نیم سند نیم کار مر یك درم زعفران
نیم درم کل ارمنی یکدرم جمله خرد کنند و ببیزند و با بهورد سرشند و شیاف کنند و بوقت
حاجت بکار دارند و اگر بدین بهتر نشود دستکاری باید کردن و این دستکاری
از رنج و خطر خالی نباشد و باحتیاطی تمام باید شکافت زیراکه اگر کم شکافی پیه بر نیاید
و اگر بسیار شکافی غضروف پلك بریده شود پس چون دستکاری خواهی کردن بیمار را
بنشیت بدیوار باز هلی و یکی را فرمائی تا سر او محکم بکیرد و انکشت چپ خداخون
و میانین بر پشت پلك چشم نهد و بمدارا قوت میکند تا پیه از بن مژه نزدیك بر آورد
و درمیان انکشتان نکاه دارد و قوت بر چشم کند چنانکه پیه از میان انکشتان
بر آید و یکی را فرماید تا انکشت مهین بر سر او نهد برابر انکشتان بر امده باشد بشکافد
چنانکه فراخی دو رگ و پیه از انجا بر آید و کرباس پاره بر دارد و پیه بدو انکشت
بکیرد و بمدارا میکشد از هر سوی تا تمام کشیده شود چون کشیده شد زخمها
بر هم نهد و قدری کاغذ باندازهٔ زخم تر کند باب دهن و بر سر زخم نهد و اگر پیه
کسسته شود قدری نمك سوده در مالد تا بیخ ان بخورد تا رنجی ازش پدید نیاید
و اگر پس از ان اماسی کند شیاف مامیثا باب کاسنی یا آب کل باید سودن و طلی
کرد بر کرد چشم مالیدن چنانکه آب بر زخم نرسد و اگر دردی پدید آید بذرود
ملیکا یا بذرود زرد دفع ان درد کند و شیاف طلی که در درد چشم اورده است
بمالد باب کاسنی و اگر درد سری پدید اید و شربتی خورد بدین صفت
برگ کل سنامکی کاوزبان از هر یك سه درم خرما هندی پنج درم کشنیز خشك
یکدرم عناب و سپستان هر یك ده عدد تخم کاسنی یکدرم جمله بجوشانند و بپالایند
و یکی نبات بر نهد نافع اید بغذا ماش آب خورد بروغن شیره و بعد از سه روز

وقت باشد چنان آماس کند که یاد کرده اند و اما نیز اندرون چشم را بپوشاند برین مثال

علاج رگ زند و شربت خورد بدین صفت بنفشه گاوزبان لبلاب از هریک سه درم عناب و سپستان از هریک ده عدد تخم کاسنی یکدرم بجوشانند و پالایند و پانزده درم ترنجبین برنهند نافع اید و بغذا ماش آب خورد بروغن شیرین هر روز یکبار بعد از سه چهار روز که شربت خورده باشد قرص بنفشه خورد و اگر کودک باشد حجامت کند و شراب بنفشه دهد و اگر شیرخواره باشد دایه رگ زند و غذا لطیف خورد و روز اول و دوم و سیم زرده تخم مرغ پخته بروغن گل حل کرده بر پشت چشم نهادن و شیر دختران در چشم دوشیدن روز چهارم را نیمدانگ زعفران و نیمدانگ افیون خرد کنند با زرده خایه مرغ پخته بیامیزد و بر پشت چشم نهد والبته مدت سه چهار روز نباید که هیچ ذروری بچشم رسد تا معلوم شود که در اندرون چشم قرحه یا آبله یا ریشی هست یا نه چون معلوم شود که قرحه یا آبله یا ریش نیست ذرور ملکایا کشند و ذرور زرد یا ذرور کوچک یا ذرور بزرگ و اگر عیاذا بالله قرحه یا ریش یا آبله باشد دو دانگ بر دانه و دانگی اسفیغول در قدری شیر دختران جوشانند و ازان بقدری کتان در چشم می چکاند و اگر درد سخت کند شیاف ابیض بشیر دختران کشند و یکبار دیگر رگ زند و شربتها خورد و استفراغها کند و غرض ازین که سه روز داروی نباید کشیدن انست تا معلوم شود که قرحه در چشم خواهد بود یا نه زیرا اگر قرحه خواهد بودن نباید که هیچ ذروری بچشم رسد که اثر روی در روی باشد و هر وقتی اندرمیان ذرور اغبر میکشند و شیاف طلی میکنند که اندر ذرد چشم یاد کرده شود و اگر این شرط گوش ندارد و ذرور بچشم رساند خطری بزرگ کرده باشد و خیانتی عظیم و طلیها ازین نوع بهد آید جو دو درم و عدس دو درم

کل سرخ دو درم باب کل بپزد چون حل شود برز فاده کند وقدري روغن کل در ان الد و بر پشت
چشم مینهد **ونوع دوم** خوني باشد باصفرا امیخته ورنکش میل بزردی دارد و
آب کمتر از اول ریزد واندك خارش کند باید که رك زند وغذاء لطیف خورد و
ذرور زرد کشد ومرهمي از آرد جو وکل سرخ وپوست انار وبیمدانك زعفران
پخته کند وبر پشت چشم نهد وهر وقتي پلك چشم باز میکردانند وقدري شادنج
درش میمالند **صفت ذرور زرد** که سود دارد ورد ونج را انزروت پرورده
ده درم شاف مامیثا دو درم ذرور زرد بزرك سه درم نشاسته چهار درم بکوبند
وبیبیزند وبکار دارند چون چشم کشاده باشد ومعلوم شود که ریش است یا نه ذرور نج
که سود دارد ورد ونج را انزروت پرورده دو درم چشم پوست کرده نیم درم با
یکدیکر بکوبند وبیبیزند واندر چشم کشند وذرور اعبر هر وقتی میکشند نافع بود

بخش سی وهفتم از کتاب عین الدواء در علة اما علة مژهای کوبیک باشد

وسوزان که بر پلك چشم جهد وزود ریش کردد وپهن باز میشود و
رنکش سرخ باشد برین مثال ـــــــــ

واین علت از صفراء سوخته بادید آید ومژها همه بریزد واین رنج باشد که
موي ابرو نیز بریزد **علاج** شیاف مامیثا باب کاسنی بطلی بر پشت چشم کردن و
هر انکه که این علت بمژه رسد مژه ریزتن کیرد شربت خورد بدین صفت بنفشه
کاوزبان پوست هلیله زرد هریك دو درم خرما هندي چهار درم کل سرخ
وتخم کاسني هریك یك درم عناب وسپستان هریك ده عدد اصل السوس
یك درم جوشانیده وپالوده وپانزده درم ترنجبین بر نهاده نافع اید چون
دو سه شربت خورده باشد حب خورد **بدین صفت** ایارج نیم دانك ترید پوست
هلیله زرد وحب النیل هریك دو دانك افسنتین ومقل وکتیرا هریك دانکی

محموده ریوند هریك ستشو کوفته وبیخته کند وجب سازد باب بادیان نیم
شب تناول فرماید وبرود آب غوره ومامیثا وزعفران وحضض ... طلی
بر پلك چشم کند نافع بود انشا الله **بخش سی وهشتم از کتاب**
عین الدواد در سعفه هم چون سوسه باشد در پلك افتد وازجایکاه مژه بد بد آید واز
مژه بهری بریزد واز رنك خود بکردد واین علت از خلطی بلغمی کندیده
باشد وباشد که از سوداء کندیده باشد ورنکش سیاه بام باشد وباشد که هردو
علت غلیظ باشد وکندیده وبخارشان بر پلك چشم رسد وطبعشان انجا بارد
واین علت ازش بدید آید

علاج استفراغ کند بداروهای ازین نوع نیلوفر وکاوزبان ولبلاب هریك
سه درم عناب ده عدد خرمای هندی وکشمش هریك پنج درم تخم بادیان
اصل السوس هریك یکدرم جوشانیده وپالوده نباتی بر نهاده نافع اید وبغذا
ماش آب خورد بشرط کوشت شیشك وبعد ازان که سه روز شربت خورده
باشد حب خورد بدین صفت شیاف سرخ وشیاف دیرج میکشند وبر عقب
ذرور اعبر وساق ارزن سوزانیده با روغن طلی کردن چون کهن کردد همچنان
کرکردند تدبیر ودارو روشنائی کشد نافع آید **بخش سی ونهم از کتاب**
عین الدواد در ریش کشتن پلك چشم واین از دو سبب بود یکی از ضربتی
یا از چوبی یا از کاردی که بر پلك آید وپلك را ببرد ویا پنجی کرم که اندر پلك
چشم افتد وریش کردد وعور کند وپلك را شکافته کند **بربن مثاب**

علاج انکه از زخم باشد و بلك دریده شده باشد بلك را باز دوزند وکوش دارد
تا دیکر باره نشکافد و از کرد و خاك و روغن نکاه دارد تا عفونت نکند و اکر اندکی پوست
بلك رفته باشد بداروی علاج کند که کوشت رویاند چون مرهم اسفیداج بی
داروی خشك برش کند چون انزروت و صبر و خورده کندر و خون سیاوشان
رد داروی کر پوست ببندد و کوشت ... بادید آید و اکر دردی بادید آید باد رد
سری علاج بداروی استفراغ و نشتها و رك زدن و چون بیمار ارام کیرد علاج
ریش کنند و کوش ارند تا کوشت افزونی بادید نیاید که شتره تولد کند و اکر این علت
از کرمی باشد رك زنند و بداروی خنك علاج کند پس علاج ریش کند بخش چهلم
از کتاب عین الدواد سلعه بدانکه سلعه همچون تخمها باشد که در بلك چشم
اید و اماسی کرد بود و بلیدی ازش اید و اندرمیان بلك چشم بادید اید و این را
غشائی باشد و از چند نوع باشد یکی انکه اندرمیان او کوشتی سخت بادید اید و انرا
لحمی کویند و باشد که اندرمیانش همچون انکبین وانرا شهدی کویند و نیز همچون
آرد الله وانرا عصابی خوانند و علامت کوشت سخت بلك سطبر و فراخ نرو عصابی نرم تر از لحمی باشد و شهدی ازین هر دو نرم تر باشد والله اعلم بالصواب

علاج تن از خلط بد پاك باید کردن پس بدستکاری علاج این کردن و دستکاری
چنان باشد که بلك را پهنا بشکافد چنانکه نیشتر بپوست سلعه نرسد و جهد کند
تا سلعه درست بیرون اید با پوست و اکر چیزی بماند انرا بروغن و داروی تیز
بپوشانند تا تمام بیرون اید و اکر پوست سلعه دریده شود رطوبتی ازش بدر آید
و علاج ان دشخوار باشد و سلعه بخش چهل و یکم از کتاب بارد کر
عین الدواد رسستی تولد کند بلك چشم و شرح آن اما سستی بلك چشم چنان
بود که بلك چشم فرو آویزد و برنالا نشود و مژها همه کج شوند و اندرون چشم بر بخارند

واین علت از رطوبتی بسیار کرم مزاج پلک چشم قوت کند چنانکه قوت کند بر مزاج
پلک چشم **علاج** پرهیز کند از غذای سرد و تر چون شیر و طلی از این

نوع شیاف مامیثا و زعفران و مر با آب مورد بطلی بر پلک چشم کنند اگر بدین طلی
بهتر نشود بباید بریدن و بازید و ختن چنانکه اندر موی افزونی یاد کرده آید
صفت طلی که سود دارد سستی پلک چشم را صبر یک درم اقاقیا ده درم افیون و
مامیثا هر یک چهار دانگ و اگر دست بر نهاده گرم باشد این دارو با آب کاسنی طلی کنند
و اگر معتدل باشد با آب مورد می باید که تریها کم کند و بدارو ها مسهل غرغره و عطسه
آوردن بدار وی که یاد کرده آمدست و دارو های قابض بر پشت چشم طلی کردن
نافع بود **بخش چهل و دوم از کتاب عین الدواء در ستبری پلک**
ستبر گشتن پلک چشم از سستی باشد و باشد نیز که از پس بیماری سخت بود **بر این مثال**

پلک چشم گرم بود دست بر نهادن قدری صندل و پاره مرداسنگ با آب گل طلی کنند
یا از گرمی بهتر شود چون گرمی کمتر شود پاره پنبه با آب گرم و آب نمک تر میکنند و پلک
چشم را بدان میشویند و ورد نیز هم سود دارد و این طلی بکار دارد **علاج** شیاف
سبز که سبزی پلک چشم را و طرفه را و خونی که بر طبقه ملتحمه آید زنگ سرخ دو درم
وان سنگی که در میان بلبل باشد و نمک اندرانی و مرداسنگ از هر یکی یک درم
بکوبند و بیزند با آب گشنیز تر بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت شیافی با آب
بمالد و بر پلک چشم طلی کند **بخش چهل و سیم از کتاب عین الدواء در موی افزونی**

بدانك موي افزوني انجاكه مژه رسته است از اندرون پلك نزديك مژه مويهاء ناسوده ۲ برايد

واندرون چشم را خراب كند واب ريختن كيرد وافتاب نتواند ديدن و چشم سرخ دارد و پيه و سبل ازش باديد آيد و اثر بياضي بر سر لعبت باديد آيد يعني سپيد واكر علاج نكند چشم را كور كند بسا چشمها كه از يكي موي كور شده است و ما نيز هم ديده ايم واين علت از ماده غليظ تولد كند از كند بيني و لزج كه باديد آيد زيرا كه اكر سوزنده و صفراوي بودي موي را تباه كردي و بر برانيدي علاج تن و دماغ پاك كند بشربتها و داروهاء اسهال بدين صفت برك كل سنا مكي كاوزبان لبلاب هريك سه درم تخم باديان وكاسني واصل السوس هريك يكدرم عناب سپستان هريك ده عدد خرما هندي وكشمش هريك پنج درم جوشانند وده درم شكر بر نهاده نافع بود و بغذا حمص آب خورد بشرط كوشت شيشك وبعد از ان كه ماده پخته باشد داروي خوردن بدين صفت ايارج يكدرم تربد غاريقون عصارة قافت عصارة افسنتين پوست هليله زرد حب النيل هريك دو دانك انيسون شحم الحنظل كثيرا مقل محموده هريك دانكي حب كند چنانكه رسم است و نيم شب تناول فرمايد و بقدر سال و بقوت بيمار و هوا مي كاهاند و مي افزايد و مصطكي و قرنفل مي خايد و باطريفل هر يد و شب ميخورد دو درم با هليله كابلي و جوز بوا در دهان كيرد و عنبر ميبويد و غرغره ميكند با ايارج فيقرا و باب كامه و ترياك اربعه تا دماغ پاك شود واين علت اكر اول بكيرند باين شربتها و داروها كه ياد كرده امد دست حاجت دستكاري نباشد وچون كهن كشت و موي قوت كرفت دستكاري بايد و در تذكره كحالي و در ذخيره از چند نوع دستكاري مي بايد كرد نوع اول داروي ماليدن چون باسليقون و روشنائي و شياف سبز تا ان رطوبتها كه سبب علت است تحليل

صفت شياف ديزج كه بدين علت مخصوص است وسلاق را و سوختن چشم را

و جرب کهن را و موی افزونی را و سبل را سود دارد بستانند صمغ عربی و کثیرا
و قلیمیا و سپیده ارزیز و مرصافی و صبر و زنگار و زرنیخ سرخ و قلقطار سوخته
و مس سوخته و دار فلفل و فلفل سیاه و فلفل سفید و شادنج عدسی و بشاستر و سکر العشر
و توبال مس سوخته از هر یکی دو درم انزروت سه درم دم الاخوین و اقاقیا هر یک
یک درم نیم توتیا و حضض و سنبل خوش بوی و مازو سوخته از هر یکی یک درم علد داروها
بیست و پنج است همه را نرم بسایند و یک درم بیرزد با آب سذاب و بتشی ترنج حل کنند
و داروها بدان بسرشند و شیاف کنند و در سایه خشک کنند و بوقت حاجت بکار
دارند صفت دیگر اندرین علت موی افزونی و کمنه و سلاق و سبل را و
سوختن چشم را سود دارد بگیرد زنگار پالوده شش درم صمغ عربی و اشق از هر یکی چهار درم
قلیمیاء زر و افیون از هر یکی دو درم بیرزد یک درم باب سذاب بسرشند و شیاف
کنند نوع دوم موی را بر کنند بمنقاش و آن سوراخ که موی بر کنده باشند بنوشادر
داغ کند دیگر بر نیاید و خون بزغ سبز مالیدن و خون مکس سگ و زهره هدهد مالیدن
و اگر خون مکس سگ یا خون بزغ سبز مالیدن یا خاکستر مازریون طلی کنند علاجی قوی
است و خون خارپشت یا زهرهٔ خارپشت یا زهره کرکس مالیدن نافع است و زهره خار
پشت و زهره کرکس راست راست و دو چندان جند بیدستر خرد کنند و بخون
کبوتر شیاف کنند و باب دهان بمالند و برین موی کنند که بر کنده باشند و یکدم گوش
دارند و دیو جبر که نشیمنه را خراب کند و سم خر سوخته و نوشادر هر سه بسرکه حل کنند
و طلی کنند سود دارد و کف دریا بلعاب اسبغول بسرشند و طلی کنند و خواجه ابو
علی سینا میفرماید که خون بزغ پیش من درست نیست نوع سیم موی فزونی بر موی
طبیعی دوسانند و این آن وقت توان کرد که این موی یکی یا دو باشد و این موی افزونی
بردارد و بر موی طبیعی دوسانند بصمغ عربی یا بکثیرا یا بمصطکی یا بسکبینج که زنان
بر چرخ مالند و ازین صمغها که گفته امد یکی حل کند و آن موی افزونی که بر موی طبیعی
نهاده باشند بر و مالند و یک دم نگاه دارند تا بگیرد و بندش سخت شود و این یک
روز یا دو روز یا سه روز بکار دارند نوع چهارم داغ کردن هم یکی یا دو یا سه دارد
و آلت داغ کردن سوزنی باشد زرین برین مثال — پلک را بسر انگشت بگیرد و بر

دوزیا

وقدری پنبه تر کند و در چشم نهد یا قدری خمیر تا حرارت داغ باندرون چشم نرسد
و سوزن گرم کند و موی فزونی را بر کنند و موضع موی را داغ بر نهند و چون داغ کرده
باشد قدری سپیدهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل برجای داغ مالد و تا این داغ درست
نشود موی دیگر نباید کند **نوع پنجم** سوزنی باریک بردارد و موی سر بگیرد و دوتا
کند و در سوراخ سوزن کشد چنانکه از سر حلقه باشد و موی دیگر درین حلقه کند از برای
احتیاط و پلک چشم را بسر انگشت بگیرد و سر سوزن بر بن موی افزونی نهد و زند درون
پلک و بیرون پلک بر آرد برابر موی طبیعی و آهسته میکشد تا حلقه بسر موی رسد
و این موی درین حلقه کند که در سوزن است بسر میل و بکشد تا موی ببالا شود و اگر
موی افزونی ببالا نیاید و آن حلقه بجهد با این موی دیگر حلقه را باز پس آورد
و چون بدر برده باشد بر موی طبیعی دوشانند بمصطکی یا بانزروت یا بصبر تا
دیگرباره بآن جایگاه نشود و چون بیک بار این موی افزونی بدان گوشه اندر ببالا
نشود گوشه را باز جایگاه باید آوردن بدان موی که درش کرده باشد باید که آن موی را
بمیل بآنجایگاه کند و پس اگر آن موی گسسته شود یا گوشه سوزن را جایگاهی دیگر
فرو برد زیرا که آن جایگاه فراخ شود و چون فراخ شود موی را بندارد **نوع ششم**
بباید بریدن و این بریدن تشمیر گویند بدین نوع بیمار را پیش خویش پشت بر نهاد
بانهلد و یکی را بگوید تا سر او بگیرد و احتیاط بکند اگر چند می باید برید سه کلبتین
برگیرد و این کی بکشد و از دست چشم بریدن گیرد یا بگوشهٔ چشم و چون بریده باشد بندی
بر میان زند اگر تنگ باشد بدوزد و اگر نه قدری پوست ببرد و باید که پوست بالا
راست بر بن مژه دوزد اول بند بر میان نهد و گره کند بعد از آن ازین سوی و از آن
سوی بند میکند و گره میزند با بریشم خام تا آنگاه که تمام شود و احتیاط کند تا عضلهٔ
که چشم بردارد نبرد که اگر بریده شود پلک فرود آویزد و در تذکرهٔ کحالی آورده اند که
دو تخته چوب تراشیده بستانند باندازهٔ پلک چشم و پوست بردارند و نشان
کنند و در میان آن تخته نهند و سخت ببندند چنانکه غذا بدو نرسد چون چند روزی
بر آید این پوست خشک شود و بیفتد و پلک کوتاه شود و موی بریزد و هم در تذکرهٔ
کحالی آورده است بعضی از دست کاری ترسند و تمام دست کاری نتوانند شنیدن

بکار دارد و هر سه چهار روز بناشتا دو درم اطریفل کوچک با سه درم
گلنگبین خورد و پرهیز کند از طعامها چون شیر و گوشت گاو و انچه بدین
ماند پس بستانند برگ شقایق و اندر روغن بجوشانند و مژه را بدان روغن
بیندایند تا سیاه شود

بخش چهل و پنجم از کتاب عین الدواء در موی که کژ گردد و اندر چشم افتد بر بن مژها

و این علت از درد چشم پدید آید و علاج ناصواب و آب بسیار آید و خارش کند
و چشم سرخ گردد و اگر این علت را گوش ندارند سبل از وی تولد کند زیرا که
هر گاه که پلک را بجنبانند مویها که در نظر افتند رگها برخیزند چنانکه در موی افزونی
یاد کرده شد باید دو شاخ موی کج بر موی طبیعی و داروی تیز اندر جایگاه
موی مالیدن و بینه افعی بر جایگاه موی افزونی مالیدن و جالینوس گوید
که صدف کوچک سوخته باید گرفتن و بکوفتن و با قطران بیامیختن و موی کج
بر باید کندن و این دارو در جایگاهش مالیدن تا دیگر باره بر نیاید
و هر چند که در علت موی افزونی گفته شد همان کند صفت داروی که مژه را
راست کند کاغذ سوخته و صدف سوخته و عقیق یمنی و حضض مکی از هر یک
دانگی نیم نوشادر نیم دانگ و کافور جوی جمله خرد کنند و بشراب سرشته و
شافها کنند و بوقت حاجت با آب انگور بسایند و اندر چشم کشند

بخش چهل و ششم از کتاب عین الدواء در شپش که در پلک چشم افتد و قمقام نیز گویند

و این از جراحتی خیزد و رطوبتی که نه طبیعی بود و طبیعت
او را به پلک فرستد و این از طعامهاء غلیظ و نفاخ و از ریاضت ناکرده و بگرمابه
گرم شدن از وی رطوبتی غلیظ پدید آید و طبیعت آن را دفع نتواند کرد این رنج از وی
تولد کند و هر گاه که ماده بسیار باشد قمقام بزرگتر باشد و سرخ تر از شپش و پایها
او خرد و باریک چنانک شاید دید و اگر ماده کمتر بود شپش خردتر و کوچک

نرباشد

علاج استفراغ کند انذرخورد بسیار و قوت وسال بحب ایارج و یا به حب صبر
و یا به حب قوقایا و همچنین غرغره کند یا دماغ از ماده پاک شود و مژه را باب کرم
و یا باب چغندر و نمک میشوید یا باب مویزج و پاره عاقرقرحا چند انکه خواهی در آب
بجوشاند و چشم را بدان میشوید و غذاهاء موافق خوردن و گرما به معتدل بکار داشتن
و بوره و میویزج با یکدیگر بساید و بطلی برش کند بخش چهل و هفتم از کتاب
عین الدواد رغرب اماسی کوچک بود اندر گوشه چشم انجا کر بینی
است بدید اید در میان سوراخی کر از چشم ببینی است و در گوشه چشم کر از سوی بینی است
گوشتکی نرمست کر انرا کند مرچشم گویند و این گوشت نرم همچون سدی کر از چشم
ببینی نهاده اند یا ابی کر در چشم اید بارمصی بتدریج این کند مر سوراخ بر بینی میرساند
و هر گه کر این گوشت نرم ریش کردد اندر وهاء تیز یا از دست کاری چون
رگ سبل و ناخنه و گوشت بریدن اب ریختن پادید آید و راه کند ببینی تباه
کند و ریش کردد و نیز بنا سور کند چون روزگار بر آید و علاج نکنند

ریم کند بین در ریش پادید اید وقت باشد کر از بینی ریم کند بین فرو آید و گاه باشد
کر در پوست پلک کشاید و عصروف پلک را تباه کند و سوراخ با استخوان بینی
رسد و استخوان تباه کند و گوشه چشم بزرک شود چون انکشت بر نهی ریم
بیرون اید و دشخوار علاج پذیرد و نوعی دیگر است از غرب و آن است کر
سوراخ بر در نکند و یا بر دباشد و پیوسته چشم را رنجه دارد و پلک چشم اماس

کرفتار اندرون چشم سرخ و باد درد بود رک زنند و دارویی اسهال خورد و تن و
دماغ پاک کند با ایارج فیقرا و اطریفل در قوت بسیار و سبال و هوا و ماميثا و زعفران
و صدف سوخته بسایند و بطلی بر سر کنند و ماش بخایند و بر غرب نهند خاصیتی
نیکو دارد و سرکین کبوتر بچه با خورده کنند بیامیزند و بر سر کنند اما این داروها
پیش از آن باید کرد که ریش کردد و چون سر کرد و پدید آید سوراخ وی چوزی کهن
بباید کرفتن اندر سوراخ غرب کرد با قدری مولارد و قدری مر و باهم دیکر بکوبند
و در ین سوراخ نهند یا پلیته کنند و بر نکار باز کردانند و در ین سوراخ نهند
داروئی   بهترین داروهای ایست زیرا که غور را پاک کند
بونس فرماید که
که سود دارد غرب را پیش از آن که ریش کردد بکیرد حلزون و بسوزاند و با پاره
مر و صبر بکوبد و بر ش نهد و باید دانست که این اماه که در کوشه چشم پادید اید و قت
باشد که از بیرون پدید باشد وقت باشد که پدید نباشد پس آن که پدید نباشد
استخوان را تباه کند و باشد که بینی هم را خود بجملکی تباه کند علاجش است که بشکافی
چنانکه استخوان پادید اید و کوشت پوسیده از ش برآوری چنانکه استخوان پادید آید
و استخوان را بخراشی چون استخوان را بخراشی اکر نرم باشد چنانکه آهن از ش بخرد پس
استخوان درست باشد بخراشیدن پس استخوان د   نباشد و چون استخوان
تباه شود علاجش بداغ باید کرد داغی باید سر او کرد و اندر آتش نهادن تا سرخ کردد
و پس بر آن تباه شده نهند و دمی بدارند تا کرد بر کرد داغ بر جوشد پس داغ بر کیرند
و استخوان را بستر ند و دیکر باره داغ بر نهند دو سه کرت تا استخوان تباه شده
پاک کردد و آنچه پوسیده باشد بسوزد و باید که خمیر بر چشم نهاده باشد با کرباس پاره
تر کرده تا حرارت داغ بچشم نرسد پس مرهم اسفیداج علاج کنند و بعضی حکما کفته
اند که جای داغ علاجش بدارویی تیز کنی و اما در تذکرهٔ کحالی آورده است که
علاج داغ بهست و بعضی طبیبان فرموده اند که غرب را باید سفتن و این چنان
باشد که آلتی سازند چون درفشی سستبر سر تیز غرب را بدان سوراخ کنند سر درفش
بر سوراخ غرب نهی و اندک اندک قوت بر ش میکنی و میکردانی اندک اندک
تا خون از بینی بر آید آن وقت که خون بیاید سفته باشد درفشی باریک تر بردانی

وپنبه کهنه بریش بجی وبمرهم زنکار باز کردانی وانذرون سوراخ نهی کر سفته باشی
وهر بعد تازه میکنی تا همه ریم بخورد وپاك کردد وهر روز پلیته بزرکتر کنی تا سوراخ
فراخ میشود چون پلیته بیرون اری باهستکی وقت باشد کر پارهاء استخوان با
پلیدی بیاید ونباید کر پیش از انکر پلیدی پاك شده باشد کوشت بر رویاند زیرا کر
دیکر باره سفتن باید ودشخوار باشد علاجش بخش چهل وهفتم از کتاب
عین الدوا در کوشت فزونی کر در کوشه چشم کر از سوی بینی است
پدید اید مانند غده بر این مثال

انجا کر سوراخ از چشم ببینی میشود وان کوشتك نرم کر اب را ببینی میرساند فضلۀ
اندرو پادید آید وان حال طبیعی بکردد وبزرکتر شود علاج استفراغ کند بداروها
اسهال ودرخورد ماده بسیاری وکمی علاج ان بداروهاء نیز کند چون زنکار
وکوکرد وعلاج ناخنه ونباید کر این کوشت افزونی بکلی بسوزاند وببرد کر دمعه
آرد وتولدش ازان بود واما هرچه افزون تر ازکند مر تا شد ببرد وانچه طبیعی باشد
بکذارد تا علاج بصواب کرده باشد وعلتی دیکر ازش تولد نکند انشا الله تعالی
بخش چهل ونهم از کتاب عین الدوا در امدن اب از کوشه چشم
کر از سوی بینی است واما این علت از کمی ان باشد کر کندمر خوانند ودر کوشه
چشم انجا کر بینی است چون ان کوشت کم شود ابی کرد ر چشم باز نتوان داشت

وباشد کر علت غرب پادید اید وکمی این کوشت از چند نوع پادید اید از سبل یا از ناخنه

نرحاین کہ صواب باشد باید اروی تیز این کوشت بجملکی سوزانیده باشد ونیز
از چشم پاك کردن بدبسنار جہ درشت و یا ابله در چشم امده باشد و بیم بسیار
کرده و این علت از ش بدید امده باشد چون کوشت نرم هیچ نمانده باشد
علاج بدارویی کند کہ کوشت برویاند دارویی کہ از زعفران و مامیثا و صبر
کرده باشند و شب یمانی و نبید و همچنین سماق خرده کند کہ کوشت رویاند
واسفنجی بشراب تر کرده برنهادن سود دارد بخش پنجاهم از کتاب
عین الدوا درد چشم اکرچه هر رنجی کہ در چشم اید ان درد چشم
کویند و این از چند نوع باشد اما درد چشم ان باشد کہ سپیدهٔ چشم اماس کند
و درد کند وقت باشد کہ این درد ازبادی یا اندودی یا از کردی کہ بچشم رسد
از بیرون و این سهل تر باشد هر کہ کہ از باد و دود و کرد باز دارد قرار کیرد و درد
ساکن شود و این را دارویی نشاید کرد الا شیر زنان در ش دوشیدن با قدری
کلاب و اسایش دادن باطلی خشك بر پشت چشم مالیدن بهتر ی اینست کہ
نشاید سر روز دارویی بچشم رساند تا بخ معلوم شود بعد از سه روز بکرمابه
رفتن اکر چشم سرخ باشد اندکی خون بردارد این درد سهل باشد زیرا کہ از
افت بیرونی بادید اید چون افت بیرونی باز دارد قرار کیرد نوعی

63

این کرا نرا ناخنه کویند کوشتی باشد سپید و سخت مانند ناخن ان سبب انکر
درچشم است و پیوسته تر باشد ازان سبب نرم است کر از کوشه چشم روید کر از
سوی بینی است و بر روی طبقه ملتحمه برآید تا بکنار سیاهی و پهن باز میشود و چون
بکناره سیاهی رسد انجا بایستد مدتی و باشد کر بکذرد تا سر لعبت و بینائی باطل کند
و باشد کر از هر دو کوشه چشم برويد تا سرشان بهم رسند و بینائی باطل کند و
چشم را از حرکات باز دارد و مدام چشم آب ریزد و سرخ باشد

و اکر دردی باد بر آید و مدت دراز کردد زیرا کر هر داروی کر درد را سود دارد
ناخنه را زیان دارد و داروی کر ناخنه را سود دارد درد را زیان دارد و تولد
این ناخنه از بوی ناخوش چون سیر و پیاز و کندنا و بقل و مانند این باشد و انکشت
بسیار بر کوشه چشم مالیدن زیرا کر رکهاء چشم سرخ شوند و غلیظ شوند و رك
ناخنه از شر تولد کند **علاج** بداروهای باید کرد نیز مفرد و مرکب هر انکر که

ناخنه سفید باشد وتنك ودران زودي بديد آمده باشد داروي كشيدن جون زاج سوخته ونوشادر وقلقنديس ونمك اندراني وزهره خوك وزهره بز وهر وقتي روغن بنبه دانه بقطره اندر جشم اندازد وداروي روشناي كشيدن جون شياف قيصر وباسليقون صفت شياف قيصر كه سود دارد ناخنه وكوشت افزوني را شادنج شسته دوازده درم قلقنديس سوخته وزنكار از هر يكي دو درم صمغ عربي وروي سوخته از هر يكي شش درم بكوبند وببيزند وباب باران سرشند وشياف كنند بوقت حاجت بكار دارند صفت داروي روشناي كه سود دارد ناخنه را ودل سبل وخيرگي جشم را بكيرد شادنج معسول وروي سوخته قليميا سيم ونمك هندي وبوره ارمني وزنكار ودار فلفل از هر يك جهار درم فلفل سفيد وفلفل سياه وكف دريا از هر يك هشت درم صبر سقوطري وقرنفل هر يك جهار درم زنجبيل بليلج هر يك دو درم زعفران نوشادر از هر يك يك درم هفده داروست بكوبند وببيزند وبكار برند نخست خداوند ناخنه را بكرمابه برند تا ناخنه نرم شود وبس داروي درش مالند تا زود بكدازد وجون روزكار بر آيد وناخنه كهن كردد علاجش جز دست كاري نباشد اكر جند سال دارو كشد واجب است كه نخست استفراغ فرمايد وشربتها وداروها اسهال درخورد خلطي كه ظاهر باشد وغذا موافق دهد وبيمار را بيش خويش بخواند وكسي را فرمايد تا سر او محكم نكاه دارد وديكر را فرمايد تا بلك جشم را نكاه دارد بند وقلابي كه انرا جفن كير كويند وقلابي بر دارد ودر ناخنه او كند وبخويشتن كشد ويكي ديكر ازان سوي ويكي ديكر ازين سوي جنانكه سر جهار قلاب درش اندازد واكر دوشيده باشد بالتي كه انرا مهت كويند بزيرش اندر بايد كردن وبرداشتن واكر سخت اندر دوشيده باشد بس كنارهاش بناخن برابايد بريدن بس مهت را جندانكه مهت اندر زيرش تواني كردن ومهت را برداشتن واكر نه طبقه ملتحمه با ناخنه شكافته شود بس بايد كه مهت سخت مهت را بزيرش اندر كند وبدان سوي كشد كه اول جشم است وبس بناخن برابر برد جنانكه از ناخنه هيج بقيتي نماند واكر بقيتي بماند ديكر باره باز رويد وليكن جنان بايد كرد كه ان كوشت كه بران جايكاه باشد از كوشه جشم است كه انرا كنده خوانند نبرد كه علت آب ريختن بادبد وفرق ميان ناخنه

واول کوشهٔ چشم است که سرخ است وناخنه سفید وان نرم وان سخت وچون میبری
ابتدا بدنبال چشم کنی باخطائی نباید پس چون بریده باشی قطره روغن کل در اندازد
وبر عقبش آب زیره ونمك در ریزد در زردهٔ تخم مرغ باروغن کل بر پشت چشم نهد
باید که چشم را می جنباند از هر سوی تا بر پلك ندوسد ویکشبانروز خسبد پس دیگر
روز قطرهٔ روغن کل با زردهٔ خایه اندر کشد ودوم وسیم وچهارم ذرور ملکایا
کشد اکر بادی یا درد سری باشد باد انمشغول شود وبعد ازان داروی
روشنائی کشد وبر عقب اغبر واکر بقیتی از رك ناخنه مانده باشد بدارو
تیز دفع آن بکند وشرط احتیاط است که قلاب اندر چشم بکرداند بر روی ملتحم
هر رکی که در قلاب افتد ببرد انرا ونترسد که طبقهٔ ملتحم سخت است اندر قلاب
نیفتد وجالینوس فرماید که بیخ سوسن را بسایند وبرسر میل بر ناخنه نهد بکدازد
صفت باسلیقون که رك ناخنه وضعیفی چشم را وانتشار را وفرود آمدن
آب را وخارش واماس پلك را سود دارد زنجبیل وماميران وفلفل ودارفلفل از
هر یکی دو درم زعفران ومروارید ناسفته از هر یکی یکدرم هلیلهٔ زرد وکابل وصبر
از هر یکی دو درم نمك اندرانی وهندی ونمك سرخ از هر یکی دو درم شادنج عدسی
مغسول وکف دریا وتوتیاء هندی حجر بصری کحل اصفهانی مرقشیثا ذهبی قلیمیا
سیم وزر از هر یك پنج درم سادج هندی سه درم عدد داروها بیست ویك است

بخش پنجاه ودویم از کتاب عین الدوا در علت رك سبل

رکهای چشم باشند برخاسته وماده خون بدانجا ریخته ورکهاء چشم سطبر کشته و
بر روی ملتحم سرخ کشته مانند عنکبوت چون پلك چشم فرو کشی از روی ملتحم برخیزد
واشك بسیار ریزد وقت باشد که طبقهٔ قرنی بپوشاند وچشم را تاریکی کند وافتاب
نتواند دیدن وپیوسته چشم را بخر دارد وخارش کند وهر کس که نظر بوی کند که شراب
خورده است یا بنك

ورك سبل از دو نوع باشد یکی بیرون طبقهٔ ملتحمه رگها برخواسته باشند مانند عنکبوت
و بر وی تنهره سرخ و روی بیمار سرخ باشد و روشنائی چراغ و افتاب نتواند دید **و سبب**
این علت از مادهٔ افزونی باشد که بدماغ رسیده باشد و وقت باشد که از درد چشم
بادید آید و علاج ناصواب کرده باشد این رگهای غلیظ بر روی ملتحمه بماند و سبل
گردد و از کرکهن تیز بادید اید و این سبل بیشتر مردمانی را باشد که سرد مزاج باشند
و بهواء سرد پرورده و بزمستان بیشتر باشد علاج رگ زنند از صدغها و یا از پیشانی
و یا از هر دو گوشهٔ چشم که ناظرین گویند و طلی معتدل بر پلك چشم میکنند و داروی
ازین نوع بینی باز او کنند تا دماغ پاك شود **صفت** داروی که بینی باز او کنند سود
دارد باد سبل را و سره که اندر بینی بود و هر بادی که اندر چشم و بینی بود بگیرد گندر
بکرم مرصافی دو دانك حضض دانگی نیم زعفران دانگی نیم صبر سقوطری چهار دانك
بکوبند و بپزند و باب مرزنگوش تر بسرشند و حبها کنند هر یك چند عدسی و بروغن
بنفشه میسایند و به بینی باز می افکنند و اگر علت قوی تر باشد مرزنگوش با شیر دختران
و روغن بنفشه بیامیزند و بقطرهٔ در دماغ اندازد **صفت** داروی دیگر که بینی
باز افکنند با عطسه آورد دماغ پاك کند از باد سبل و دیگر علت بگیرند کندس و
خردل و برگ گل خشك از هر یکی قدری بکوبند و بپزند و در بینی افکنند و مرزنگوش
می بویند و غرغره کنند ایارج فیقرا و غذاء موافق و لطیف فرمایند و از چیزهاء غلیظ
که بخار بر سر و دماغ ارد بخورند چون باقلی و عدس و [illegible] و مویز و دوشاب و روغن
بچشم نرسانند و اگر دردسری باشد بیشتر ها که یاد کرده شد بدهند و داروی اسهال
فرمایند بقدر بیمار و داروی کشیدن سود دارد چون شیاف سبز و دیرج و باسلیقون
و روشنائی و بر عقب هر داروی تیز ذرور اغبر کشند و بگرمابه معتدل شدن و عنبر
بوئیدن و دودش بچشم گرفتن و از کبذها پرهیز کردن و اگر درین میانه درد چشم با
دید آید درد را زایل کنند پس با سر رگ ر   د زیرا که اگر داروی تیز بدرد چشم رسد
ابله کند وقت باشد که از علاج بسیار کردن کر باد بیاید در پلك چشم کر را بر باید
داشتن و ما چند کس را دیدیم که ازین نوع رگ سبل داشتند سه چهار بار پلك چشم را
بخراشید پیر رگ زایل شد **نوع دویم** باشد که باندرون رسد رگهای که در طبقهٔ ملتحمه

باشد وعلامتش ان باشد که چون در چشم نکری مانند ابری سرخ که بر روی ملتحمه
ایستاده باشد واشك ریزد وعطسه آرد بسیار خاصه چون روشنائی چراغ بیند
وروشنائی افتاب **علاج** رگ زنند وشربت ودارو واسهال دماغ راو تن را پاك
کنند چون حب ایارج یا حب قوقایا حب ذهب وغرغره کردن با ایارج فیقرا وتریاك
اربعه وبو بیها خوش بکار دارد واز خوردنیهاء غلیظ پرهیز کنند چون رشته وتتماج
وسیر وپیاز ونان تازه وماست وباقلی وعدس وبرنج وکوشت کاو وهرچه پاك
کرده باشد از خلط کرما بر بکار دارد وعنبر بوئیدن وداروهای تیز چون باسلیقون
وروشنائی وشیاف سبز وداروکر خاکستر کون باشد نیك باشد کر وسبل را وامدن
آبرا بکیرند مامیران چینی پنج درم توتیای کرمانی پرورده وشیح سوخته وسرمه
اصفهانی وتوبال مس یکی درم بکوبند وببیزند وبکار برند وبرود هندی همچنین
سود دارد سبل را **صفت** برود هندی که سود دارد سبل را وتاریکی چشم را بادی
که اندر پلك افتد بکیرند توبال مس وروی سوخته وزنکار صافی ازهریکی هشت درم
بوره ارمنی وصبر سقوطری ونمك اندرانی ازهریك چهار درم فلفل وزنجبیل وزاج
مصری سوخته ازهریکی یکدرم ودو ابکینه وسفال سوخته ازهریك یکدرم بکوبند
وببیزند وبکار دارند واکر با سبل درد چشمی پدید آید کرم البته داروی سرد
اندر چشم نشاید کرد الا تدبیر شربت کند وداروی مسهل وزرده خایه مرغ با روغن
کل حل کرده شب بر پشت چشم می نهد واکر درد سخت کند داروی زرد میکشد با زرده
تخم مرغ وهر وقتی درور اغبر اندر اول ودنبال چشم مینهد وبرعقب دارو زرده
شادنج مغسول درمیکشد چون درد بنشیند باسر علاج رود از ان سبل وچون
سبل کهن شود واز علاج کردن ملال خیزد بهتر ان نبود که بدست کاری دفعش کنند
وچون دست کاری خواهد کردن مدت یك هفته تن ودماغ بشربت وداروی
اسهال پاك کنند چون بدانست که تن ودماغ پاك شد کرمابه معتدل فرماید بعد
از ان بیمار را پیش خویش بخواباندن ویکی را فرماید تا سرش نکاه دارد وپلك
چشم را از هم بکشاید بقلابی که از جفن کیر کویند وبدست شخصی دهد دانا وزیرك
وفرماید تا متحرك نکاه میدارد وقلابی بردارد بدست راست ودر کوشه چشم

کرازسوی بینی است در سبل افکند انجاکه میان سیاهی وپلك است چنانکه درمیان ملتحمه
افتد وجهد کند تا بیشترك سبل باسر قلاب کیرد وقلاب بدست چپ نکاه میدارد ویکی
دیکر بستاند ودر بیش قلاب اندازد از بالاء چشم وهمچنین می اندازد تا کوشه چشم
کرازسوی کوش است وقلابها بدست چپ نکاه میدارد وناخن برابر دارد واز کوشه
چشم کرازسوی کوش است رکی ببرد ومیل اندر ان زیر کند وباهستکی بدان کوشه برد
کرازسوی بینی است تا سبل از روی ملتحمه برداشته شود بعد ازان بریدن اغاز کند
ازان سوی سبل که با پلك چشم است میبرد تا بکوشه چشم رسد کرازسوی بینی است
چون ان سوی بریده باشد ازین سوی دیکر که با سیاهی است اهسته ببرد تا بکوشه
چشم رسد کرازسوی بینی است وچند یك موی سبل با کناره سیاهی کذارد زنهار
نکذارد که از کناره سیاهی چیزی بریده شود که اکر بریده شود رطوبتهاء چشم همه
ازانجا بیا لاید وچشم کور شود وچون بریده باشی از بالا قلابها همچنان بر سر بینی
اندازد وبرهمان نوع که سبل بالا بریده باشد از زیرین ببرد از دست چشم یا بکوشه
چشم کرازسوی بینی است چون بکوشه چشم رسیدی قلابها بردارد وتمام ببرد
وکوشت کوشه چشم کوش دارد تا با سبل بریده نشود اکر بریده شود.   تولّد
کند چون بریده باشد قلابها از پلك چشم بردارد تا بیمار اندکی اسایش دهد چون
اسایش داده باشد یکبار دیکر قلاب در پلك چشم اویزد واحتیاط اندرون
چشم بکند چنانکه قلابی اندر ریش بکرداند اکر بقیتی مانده باشد باسر قلاب اندران
نیز ببرد وهمچنین احتیاط کند هر یکی که در قلاب اویزد ببرد ونترسد که طبقه ملتحمه
سخت است قلاب اندرو نیاویزد چون فارغ شده باشد از بریدن قطره روغن
کل در چکاند پس باب زیره ونمك بشوید وبعد ازان زرده تخم مرغ با روغن کل
حل کرده وبر پشت چشم مینهد ونکذارد که یك شبانروز نخسپد وچشم را از
هر سوی میجنباند واکر درد مزی یا درد چشمی اغاز کند رک زند ویك روز
بکذارد چشم را بردارد وقدری روغن کل در ریش ریزد ومیل کرد بر کرد چشم
بدارد تا پلك بر طبقه ملتحمه بند وسیده باشد واکر دوشیده باشد بشکافد و
باب زیره ونمك بشوید وزرده خایه وروغن کل بر پشت چشم نهد مدت سه روز

درین نوع برود ورود چهارم ذرور ملکایا اندر کشد روز پنجم شیاف اباد
بکلاب بمالد واندر کشد مدت یکهفته بعد از یکهفته داروهاء تیز کار فرماید
چون باسلیقون وروشنائی وشیاف دبرج واکر درین میانه درد چشم بدید آید
درد چشم را زایل کند بعد ازان باسر رک سبل رود و بعد از هر روز یکبار ماش
آب خورد بروغن شیره بلک تا نان زیادت و هر سه روز زیرباج خورد هم بروغن
شیره مدت چهل روز برین بشود چون از سبل بریدن پانزده روز برآمده
باشد و درد سری یا درد چشمی نباشد بکرماوه رود و بعد ازان هر یک هفته
میرود بکرمابه و چون چهل روز برآمده باشد کوشت بخورد و غذا بتدریج می
افزاید تا تمام با صحت آید بخش پنجاه و سیم از کتاب عین الدوا
ذرود قر اما سها سخت باشد کوچک کرد در کنارهٔ سپیدهٔ چشم باید ابد انجا کم
سیاهی است وقت باشد که از کوشهٔ چشم بدید اید انجا که سوی بینی است
و نیز باشد که در کوشهٔ چشم بدید آید که از سوی کوش است وقت باشد که
انجا بدید آید که زیر پلک چشم است و چون در چشم نکری اما کوچک بینی
عقب یکدیکر کرد بر کرد سیاهی مانند مروارید که در ریسمان باشد

واین علت از کرمی بادید اید که بچشم رسد وقت باشد که ان احزد رد چشم
بادید اید و چشم را سرخ دارد و نیز باشد که سپید بود پرهیز کند از طعام غلیظ
واکر تن و دماغ پاک نباشد پاک کند بدارو ی اسهال در خورد ماده
از وی ذرود قرنوی کشد و شیاف سپید باذرود قرنوی و ذرور ملکایا
و داروی کلکون که بو علی سینا ساخته است صفت بکیرد پوست
خابر شسته چنانکه پیش ازین یاد کرد ده درم شادنج مغسل دو درم
بکوبد و بکار برد و اکر مدت دراز کرد د شیاف سرخ و دارو تیز کشد نافع بود

بخش پنجاه و چهارم از کتاب عین الدوا در اماس ملتحمه بدانکه اماس
ملتحمه از چهار نوع باشد نوع اول ناگاه بادی در ملتحمه پدید آید و بر جهد چنانکه
پشه یا مگسی بگزد بیشتر اندر تابستان بود و رنگش همچون رنگ بلغم بود

علاج طعامهاء لطیف خورد و طلیها بر پلک چشم نهد و نشاید که دارو کشند
مدت سه روز و بویهای خوش بکار دارد و این نوع بسه چهار روز زایل شود حاجت
داروی نباشد نوع دوم فضلهٔ بلغمی بود که در چشم ریخته شود و رنگش فام تر از
بلغم بود و چشم سنگین تر از آن باشد که انگشت بر نهی زمانی نشان انگشت بماند نوع سیم
اماس نرم تر از نوع دوم باشد و این را چون دست بر نهی زودتر از آن باجای خود رود
علاج دوم و سیم یکی است باید که استفراغ کند شربتها و داروها
در خورد قوت ماده و سال بیمار داروی کشند که ماده را تحلیل کند و طلیها و ضمادها
که اندر علاج درد چشم یاد کرده شد که در ماده بلغم بکار دارد اندرین علت هیچ داروی
خشک نباید کشید الا داروی که تحلیل ماده کند چون شیاف سرخ و نرم و اگر اندکی
درد باشد شیاف بر برو ماکشند و گرمابه بکار داشتن و ضمادی ازین نوع سازند و
بر پشت چشم نهند پوست نارنج و بنفشه و نیلوفر و همچنین چشم را باب نیم گرم
میباید شست و هر وقتی قدری صبر باب حل کند و آن آب را در چشم کشند تا اماس
بگذارد نوع چهارم ماده غلیظ باشد از جنس سیم و تولد یرك سرطان هم ازین
ماده باشد و بیشتر این گونه چهارم بر پلک رسد و نیز با بروی رسد و علامتش آنست
که اماس سخت باشد در ملتحمه و درد سخت نباشد و رنگش با رنگ تن موافق بود
و بیشتر این علت در آخر درد چشم پدید آید چون کهن گردد و باشد نیز که از
بن سر مجه پدید اید که در تن امره باشد و کودکان و زنان را بسیار باشد و نیز اند
بیماری طبقه ملتحمه و چون از بیماری طبقه ملتحمه باشد اب بسیار ریزند و از بیماری

بلك اب نريزد واب از بيني نيايد واين ماده غليظ وسوداوي باشد علاج اندكي
خون بردارد وشربتي خورد بدين صفت برك كل كاوزبان سنا مكي از هريك سه
درم تخم باديان تخم كاشني از هريك يكدرم پوست هليله زرد وافسنتين از هر يك
دو درم عناب وسپستان وآلو سياه هريك ده عدد اصل السوس يكدرم بجوشاند
وده درم ترنجبين برنهد صافي كرده نافع بود وچون شربتها خورده باشد وماده پخته
شده حب قوقايا فرمايد كه بيش ازين ياد كرده شد صفت شياف جلوقي كه سود
دارد كه وخارش وبادي كه اندر طبقه ملتحمه وپلك باشد روي سوخته سه درم
اقاقيا ده درم كثيرا وصمغ عربي وسنبل هندي وزعفران جاسي از هريك يكدرم
بكوبند وبسرشند وشياف كنند وبكار برند صفت شياف اسود كه سود دارد بادي
كه در پلك چشم افتد روي سوخته يكدرم ونيم زعفران نيم درم سبد ومرواريد از هر يك
يكدرم افيون يكدرم ونيم اقاقيا پنج درم شياف ماميثا نيم درم بكوبند وببيزند و
بشياف كنند وبكار برند بخش پنجاه وپنجم از كتاب عين النوادر در سخت
شدن طبقه ملتحمه بدان سبب چشم دشخوار توان كشادن وان سختي تمامت
بطبقه ملتحمه نرسد ونيز باشد كه به پلك نيز برسد وچون از خواب بيدار شود چشم دشخوار
تواند جنبانيدن وقت باشد كه اندر كوشه چشم پليدي خشك بديد آيد برين كونه

وسبب اين علت خلطي خشك وغليظ باشد علاج اول طبع نرم بايد كرد وشراب
بنفشه وداروي اسهال وقرص بنفشه وپيوسته كرمابه بكار داشتن وسر بخار
آب كرم داشتن وپيوسته آب كرم اندر چشم چكانيدن وخرقه پاره باب كرم تر
كردن وبر پشت چشم نهادن وپرهيز كردن از طعامها سرد وخشك وروغن
بنفشه وروغنهاي نرم بر سر كردن كه خشكي ببرد وناف وكف پا وكف دست بموي
روغن ماليدن كه از روغن بنفشه كرده باشند وبرود آب غوره اندر چشم كشيدن

بخش پنجاه و ششم از کتاب عین الدوا در خاریدن ملتحمه

بدانکه خاریدن ملتحم ان باشد که خارش کند و آب بسیار ریزد و وقت باشد از بس خاریدن پلکهاء چشم سرخ کردد و از سرخی ریش کردد برین مثال

ماده خارش بلغمی شور بود بطبع بوره که بطبقه ملتحم رسد و خارش بدین کند علاج بیمار پرهیز کند از طعامهای غلیظ و بد کوارچون تتماج و رشته و باقلی و عدس و کوشت کاو و بزالا بسر حر کوشت شیشک و حمص آب جریب و کرمابه معتدل بکار داشتن و داروهاء تیز بکار بردن و شیاف سرخ و دینج و داروی روشنائی و باسلیقون صفت باسلیقون سنبل و دارفلفل و زنجبیل و هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی پنج درم صبر یک درم و نیم کف دریا شش درم شنکرف پنج درم سلیخه و قرنفل هر یک چهار درم نوشادر یک درم بکوبند و ببیزند و بکار دارند و جمله یازده داروست

بخش پنجاه و هفتم از کتاب عین الدوا در باب ریختن و پیوسته بی‌مراد آب ریزد واین از چند نوع باشد نوعی از اندرون رکهاء کاسه سر آید وا ز رکهای که در پلک چشم است علامات انست که آب پیوسته ریزد و عطسه بسیار آید برین مثال

علاج اول تن را پاک کند از خلطی که ظاهر باشد و دماغ را بغرغره پاک کند و عطسه آرد بداروی که پیش ازین یاد کرد و بر بینی بانا وکند تا دماغ را باعتدال باز آورد و بوی خوش قوت دادن و هر سه چهار روز سر تراشیدن و بر پس سر

حجامت کردن نوعی دیگر کراز رکهای بیرون کاسه سر آید علامات انست کر رکها
قوي باشد و رکهاء صدغ برهم نشسته علاج ضمادهای نهند کرمادها باخشك
کند چون غبار اسیا و کندر سوخته وسوده وخاك اورا و بی کر ازخار بکشند وآب
خطمی بر پس سر طلی کردن وطلیهاء قابض سود دارد نوعی دیکر از ضعیفی
عضلها باشد وعلامات انست کر چشم برآمده باشد وآب پیوسته ریزد و پلکها
دشخوار بر توان داشت علاج داروهای کنند قوت دهنده وتحلیل کننده
چون باسلیقون وبرود حصرم وروشنائی وشیاف احمر لین نوعی دیکر لازم
باشد واین هم از دو نوع باشد یکی مادر زادی باشد وانرا علاج نیست نوعی دیکر
آنست کر دست کاری باید کرد چون سبل وناخنه یاد کرده شد وکوشت کوشه
چشم باان برداشته اکر کوشت چشم باان برداشته اکر کوشت کوشه چشم بیشتر
برداشته باشند علاج نیست وانرا کر کوشت اندك برداشته باشند علاج به
درد کند وصبر ودود کندر وشیاف مامیثا وبداروهاء مفرد ومرکب هرچیز کر کوشت
رویاند سود دارد نوعی دیکر از کرمی مزاج چشم باشد علامت انست کر رکهای که
بچشم پیوسته اند فراخ شوند وسرخ کردند وجنبانیدن سبك باشد واب کرم باشد
چنانکر روی بسوزاند همچنان کر کسی بکرید وآب کریه کرم باشد زیرا کر رطوبتها
بکدازد اندرودی کر ازدل برخیزد وآب حده اید سرد باشد زیرا کر رطوبتها بکدازد
اندرودی بخنده بسته شود وعلامت ان کر رکها بچشم پیوسته باشد انستکر
رکها کر بچشم پیوسته باشد تنك شوند وسرخی کمتر وجنبانیدن چشم باهستکی
وطبقه ملتحمه سفید باشد وابش سرد وغلیظ چون دست بر نهند سرد صفت
داروی کر سود دارد آمدن اب را هلیله را در میان خمیر نهند واندر تنور
بنهند تا بسوزد پس از انجا بردارند واستخوانش بیوکند ویکدرم از ان پوست
با دانکی زعفران بسایند وهمچون سرمه در کشند با باره توتیای معدنی بستانند
واندر میان خرما باتش تیز بسوزانند وتوتیا از میان خرما بیرون کنند وچند
کرت باب بشویند ده درم از ان توتیا بایکدرم قاقله بکوبند وببیزند وبکار
دارند صفت داروی کر اب ریختن را سود دارد توتیا تنك هشت درم

مرمر یکدرم فلیمیا زرچهار دانك شادنج یکدرم و نیم بکوبند و باده درم اب هلیله
زرد بیبیزند و بکار برند و اکر مرهمی ازاد با قلی بکند و بر پیشانی طلی کنند سود
دارد سر ونیکا و کوهی کرزبر چشم درد کند سود دارد صفت داروی کر سود
دارد امدن اب از چشم اسحق هلیله کابلی سوخته یکدرم آمله و مازو از هر یك
نیم درم بکوبند و بیبیزند بکار دارند و اکر توتیا بسایند و باب مورد و یا باب هلیله
زرد پرورده کنند و خشك کنند و بسایند سود دارد صفت داروی کر سود دارد
ریختن آب را شادنج مغسول و توتیای پرورده و مرقشیثا ذهبی از هر یك یکدرم
بسد و مروارید ناسفته از هر یکی نیم درم شیاف مامیثا و صبر سقوطری از هر یکی
دانکی نیم بکوبند و ببیزند چون غباری و بکار دارند صفت داروی کر ریختن
آب کر از سردی بود سود دارد فلفل و نمك هندی از هر یك یکدرم فلفل دو درم
کف دریا نیم درم سرمه پنج درم کوفته بیخته سرمه اندر چشم کشند و برود آب
غوره و باسلیقون دهان و روشنائی و شیاف دینج و سرمه اصفهانی آب
ریختن را سود دارد صفت کحل اصفرار زعفران یك مثقال کافور
ریاحی نیم دانك چون غبار سوده و بکار برده ریختن آب را سود دارد
صفت داروی کر مزاج چشم را سود دارد توتیان درم بسد هلیله زرد و صبر
هر یك چهار درم بلیل سیاه نیم درم دار بلیل یکدرم بکوبند و بکار دارند بحث
پنجاه و هشتم از کتاب عین الحیاة در خون امدن از طبقه ملتحمه
ولین از سه نوع باشد نوع اول از چوبی یا از سنکی کر بر چشم اید و طبقه ملتحم را
بشکافد و خون بیاید نوعی دیکر باشد ضربت بر اید اما نترکاند و خون از جایکاهی
دیکر بیاید نوعی دیکر ازنك کردن بسیار وقت باشد کر طبقه ملتحمه بترکد
یا قوتی بر چیزی کند چون کمان و مانند آن برین مثال ـــــــ ه

علاج درحال رگ قیفال زند وخون کبوتر بچه گرم اندر چشم ریزد وشیر دختران
اگر سرخی چشم وآماس وخون آمدن هم چنان باشد پس سپیده خایه اندر چشم کند
باگل ارمنی وپاره کندر باشیر دختران بیامیزد واندر چشم میکند وزرده تخم
مرغ بپزد وبروغن گل حل کند وبشب برپشت چشم نهند اگر خون زحمت دهد
خون را بحجر قمر پاک کند وشادنج مغسول واندکی کافور بوی کند وببندد وانا اگر
خون برنیامده باشد توتیا پرورده در چشم کند واگر آماس دیر بنشیند آب نمک
اندرانی اندر چشم کنند تا آماس بنشیند پس پارهٔ صعتر وزوفاء خشک باب
بجوشاند وبدان آب چشم را بشوید اگر باقی آماس مانده باشد پس آب ترب بقطره
اندر چشم میچکاند ومرهم از پوست ترب ومویزج وسرگین کبوتر سازد وبر چشم
نهد تا آماس را کم کند واگر طبقهٔ ملتحم دریده باشد باب نمک وزیره بشوید واگر
زرنیخ سرخ باب بساید وساعتی بگذارد تا آب صافی شود وان بقطره اندر چشم
میچکاند وهمچنین اگر سرگین گاو وکندر اندر زیر چشم دود کنند سود دارد
وخون بازگیرد واین شاف سود دارد آمدن خون از طبقهٔ ملتحم شادنج شسته
سه درم روی سوخته دو درم سپید ومروارید ناسفته هریک یکدرم ونیم
اسفیداج یکدرم فوفل چهار دانگ ونیم زرنیخ زرد وخون سیاوشان وزعفران
وکهربا ازهریکی نیم درم صمغ عربی وکثیرا هریک دو درم ونیم جمله داروها
دوازده است بکوبند وببیزند وبخون فروج بشیاف کنند وقت حاجت
بشیر دختران بمالند بخش پنجاه ونهم ازکتاب عین الدواء در چیزی که در چشم
اندر چون دود وگرد وباچیزی که همچون کرنشه پارهٔ کاه یا ریگ

علاج شیر دختران در چشم میدوشند وآب سرد اندر چشم میکنند تا پاک شود
واگر پره باچیزی درشت اندر چشم نشسته باشد وبدیدار نباشد باز چشم را باز کند

زیر و بالا و احتیاط تمام بکند و آن احتیاط چنان باشد که پاره پنبه بر سر میل پیچیده اند
چشم بکر پهاند اگر چیزی درشت باشد و اندر نظر نشسته باشد بکیرد و نوبت شیر زنان
اندر خزان در چشم دوشد پس پیدا آید چنانکه پرده طبقه دریده نشود و اگر کسی
در سر لعبت اند شیاف آثار کشند **صفت** قلیمیا زر و اسفیداج ارزیز و سرب ختر
و سرمه اصفهانی و صمغ عربی و کتیرا اسفید و آبار سوخته از هر یک هشت درم مرصافی
و افیون مصری هر یکی یک درم کوفته و باب باران شیاف کرده **بخش سیصم از کتاب
عین الدوا در قرحه ریمناک ملتحمه چشم رسد** و این قرحه ریشی
باشد بزرگ و عمق بسیار برگیرد و این را شاری دبیله خوانند و اگر زود بعلاج آن
مشغول نشوی دریش کند و رطوبتها چشم تمام بیالاید برین مثال

علاج باید که هر چند زودتر مشغول شود اول رگ زند و داروها و شربتها
و داروی که دفع باید و ماده هر چند زودتر تشبیب کند و داروی کشد که ماده را
باز دارد چون شیاف سفید افیونی و شیاف آبار و همچنین توتیای پرورده و زرد
و ذرور ملکا یا که فرجه کرده باشد سود دارد و چون کهن گشته باشد این شیاف سود دارد
بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم افیون انزروت پرورده و کتیرا از هر یک یک درم کندر
نیم درم بکوبند و بیزند و باب باران شیاف سازند و بکار برند و زرده خایه بر پشت چشم مستعمل ختر
و علاج این علت چنان کنند که علاج ریشی که اندر طبقه قرنیه پدید آید چنانکه آن جای
دیگر یاد کنیم **بخش شصت و یکم از کتاب عین الدوا در تفرق الاتصال** معنی پیوند
طبقه ملتحمه از هم بشوند از سبب چوبی یا کاردی یا سنگی یا که بر چشم

علاج در حال وساعت رك زند رك قيفال وتن را از مادهٔ خلط پاك كند هر چند زود تر ومادة را كسسته كند از چشم وفرو كشد بزير وغافل نباشد زيرا كه رطوبتهاء چشم را زيان دارد وباشد كه انرا ببالايد وچشم خشك شود واز داروی كشيدن اگر خون امدن بقوت باشد بكدرم شادنج ونيمدانك كافور باهم ديكر بيامبزد واندكی اندر چشم كشد وچشم را سخت ببندد واگر خون كم ايد توتياء پرورده بكار دارد وزرده خاية پخته بروغن كل حل كرده بر پشت چشم نهادن سود دارد واگر خون بسيار باشد وپاره باستد دفع ان بتوتيا كنند واگر بتوتيا باز نايستد قدري اب زيره ونمك اندر كنند بچكانند بخش شصت ودوم از كتاب عين النوادر نوشته كران ملتحم برايد از كوشه كه از سوی بينی است علاج ان واين كوشتی است سست باشد كه رنگش سخت سرخ نباشد وبر كهابد پيوسته چنانكه اندر رك ناخنه باشد بدين مثال ه

اين علت از خونی غليظ باشد وسوخته كه انجا بيستد وتوثه ازش تولد كند علاج رك زند واستفراغ كند بشربت وداروها در خور مادة پس قلابی اندرش بايد افكندن ونيمه ارا بخويشتن كرفتن ونيمه را ببريدن وبگذارد كه از سر قلاب بجهد زيرا كه كوشتی سست است چون بريده باشد اب زيره نمك بشوید وزرده خايه مرغ با روغن كل بر پشت چشم نهند وباشد كه كوشتی افزونی از طبقهٔ ملتحم برايد از بس رگ نبضی كه بديد امده باشد يا پس كشادن اب يا از سبب دستكاری چون سبل وناخنه يا از سبب بيرونی علاج هميچنانكه توثه بردارد اورا نيز بردارد وعلاج هر دو هميچون علاج ناخنه وسبل كند بخش شصت وسيم در ريخ طبقه قرنيه ريشهائی كه در طبقه قرنی ايد واين ريشها از هفت نوع باشد چهار از بيرون طبقه قرنيه وسه در اندرون طبقه قرنيه وان چهار نوع كه بيرون طبقه قرنيه بديد آيد

اول نقطه بزرگ باشد چون دودی و نوع دوم مانند ابری و این از نوع اول
زیرتر باشد و علامت آن بر سیاهی نقطه بدید آید بزرگتر کمتر از نوع اول و بر بلک روشن
تر **نوع سیم** بر سیاهی نقطه بدید آید بزرگتر از نوع اول و دوم و نزدیک بسپیدی
و برابر او بر سپیدی مانند ابری سرخ بدید آید و بیشتر این بر کناره سیاهی بدید آید
و آنچه بر سیاهی باشد سپید باشد و آنچه بر سپیدی باشد ابری باشد سرخ باشد نگاه
در چشم کنی مانند ابری بینی بر کنار سپیدی و برابر او بر سیاهی مانند آبلهٔ سفید
نوع چهارم مانند ابری بینی بر روی قرنی پراکنده شده **و شش نوع دیگر**
که در اندرون طبقهٔ قرنی بدید آید **نوع اول** مانند نقطه کوچک بینی سپید که
اندر کوی افتاده باشد و رنکش صافی باشد و پلیدی خشک کند **نوع دوم** فراختر
از نقطهٔ اول باشد و دردناکتر و رنکش تارکتر و تیره و نزدیکتر **نوع سیم** بزرکتر
و سرخناکتر و پلیدی بیشتر و اکر مدت او دراز کردد رطوبت چشم بپالاید و چشم کور شود
و مادهٔ این ریشها هم کرم و تیز و سوزان باشد و هم ریشها با درد و ضربان باشد و
دم بدم همچون نیشتر بزیر طبقهٔ قرنی بزند هر ریشی که غور بسیارتر دارد از آن دبیله کویند علاج
دبیله چنانکه در دبیله ملتحمه بدید کرده است و یاد کرده شد برین مثال

علاج چون ازین نوعها که یاد کرده شد نوعی با او بدید آید رک قیفال بزند و اسهال

کند در خورد قوت وسال وهر یک هفته از رگ قیفال قدری خون بر میدارد د

ناب عناب درم سه هریک سرخ گل وزبان گاو درم سه بنفشه خورد نوع ازین شربتها

کاشنی تخم درم شش کشمش درم پنج هندی خرما عدد ده هریک سیاه الو سپستان

وبیست چنبر خیار درم ده وده آلوده وبا جوشانیده جمله درم نیم السوس اصل یکدرم

شاهین یا بادام بروغن خورد ماش وزور مز وبغذا آید نافع کرده صافی ترنجبین درم

روز سه مدت وزو بیمار وسال قوت خورد ودر فرماید بنفشه حب روز سه از وبعد

کم زیرا بکند خود فعل تمام ماده تا کشند حذر دارو نه و بنهد چشم بر پشت ظلی

شیاف چون رسد بدش کننده حذر داروی ود باشد نکرده خود فعل تمام ماده اگر

خورد انجبار طبقها و کند درد و باستد آنجا آن ماده دنشان درد داروی ود ابیض

روز سه مدت کر است اولیتر سوزنده و است تیز ماده این اگر زیرا گردد دراز ومدت

شیدن دو زنان وشیر ابیض شیاف چون کند اغاز کشیدن داروی ازان بعد بگذارند

چشم درد کر علاجی و قطونا بزر و بردانه لعاب بال دن چکانیدن درش مرغ خایه وسپیده

واگر ساق بر کردن وحجامت مالیدن وپای دست را وبیمار کرد باید است اورده

پهلوی بر باشد چپ چشم اندر واگر خسبد چپ پهلوی بر باشد راست چشم اندر ریش

ضربان و درد و خورده استفراغ داروی ود باشد کرده فصد واگر خسبد راست

زرد نگاهدا بیمار وقوت خورد استفراغ داروی و زند دیگر رگ یکبار باشد نشده ساکن

چون اگر زیرا نشود ضعیف بیمار قوت تا دادن بزغاله اطراف و وفروج وطیهوج

شیر باشد سخت درد   علت اول واندر برد بر دشخوار علاج شود ضعیف

چون کر انست چشم ریشهای وعلامات است کننده تحلیل اگر زیرا دارد سود دختران

استاده قرنیه بر سر بینی تاریک ابری مانند قرنیه طبقه ظاهر بر نگری چشم درد

روت از کر رساند چشم بچ داروی اول در کر باید زنهار زنهار بود خواهد ریش کر است دلیل

ازان بعد کرده حل دختران بشیر ابیض وشیاف دختران شیر الا باشد روی اندر

باید مبتلا چشم اندر الملک اکلیل وبا شنبلیله آب قدری کند دیر ریش واگر روز سه

صفت شود درست و بایند بر اثر طبیعت بر شود صافی و آید بالا بش ریش تا کرد

ستنه وکثیرا عربی صمغ را چشم درد و کردن پاک وریم آوردن دارد سود کر شیافی

هریك دو درم اسفیداج پنج درم افیون وقلیمیا سیم هریك یكدرم نكوبند وبآب
باران شیاف كنند واكر ریم كرازش بر اید سطبر بود شیاف انزروتی سود دارد
كه یاد كرده شد وچون اندر پاك شود شیاف آبار میكنند تاان كوكه ریم ازش بر آمده
باشد هموار شود چون هموار شد سپید كردد اثری بر انجا بدید اید شیاف سرخ وبرز
كنند وذرور اغبر وپس ازان شیاف سبز واكر نشان ریش بماند بداروی كه نشانرا
زایل كند بخش شصت وهفتم از عین الدوار در ابله بطبقه قرنیه وشرح
آن واین ابله از رطوبتی بادید آید كه اندر طبقهای قرنی كرد اید واین طبقه قرنیه
چهار پوست است بر روی همدیكر چنانكه شرحشان یاد كرده شد واین ابله رنكشان
بیكدیكر نماند از دو نوع یكی از كرد امدن جایكاه كه رطوبت اندروش كرد اید ونیز
از كرد امدن جایكاه است كه چون ابله در پوست اولین بدید آید زود نیك شود
واسان تر از همه ابلها باشد وعلاماتش انست كه رنكش سیاه وصافی با و
سیاهیش ازانست كه بیماری بازندارد واز نور بینائی دورتر است واندر زیر
پوست نخستین است وپوست نخستین تنك است ودیدنش اسان چون اندر
زیر پوست دویم وسیم بینی دیر علاج پذیرد ودشخوار باشد مداوا كردن وبا
مخاطره باشد ودرد سخت كند ورنكش سپید باشد وسبب سپیدی انست
كه روشنائی بازدارد ازانكه بسیاهی طبقه قرنیه رسد واكر ابله در پوست دویم
بدید آید رنكش همان بود اول وسیم اما از جهت كرد امدن رطوبت از دو كونه
باشد یكی ازكمی وبیشی آب یا از سطبری وتنكی رطوبت وهرانكه رطوبت بسیار باشد
ونیز بود پس درد سخت كند وخطری بزرك است وچون رطوبت اندك باشد
وسطبر درش كمتر كمتر بود وخطرش نباشد وباشد نیز كه رطوبت سپید یا سیاه
یا سطبر یا تنك یا شور یا خوش باشد وابله چون در پوست دوم پدید آید از
نور بینائی دورتر باشد اناسان تر بود وازش نباید ترسیدن وچون نزدیكی
بینائی باشد چون بهتر كردد اندر جایكاهش سپیده پدید آید وبینائی
باطل كند وچون اندر زیر پوست سیم وچهارم پدید آید علاجش
دشخوار بود واكر نزدیك بینائی باشد ازش نباید ترسیدن بر بیمناك

علاج نخست باید دانست که فرق ابله و ریش ابله چون نطفه سفید بود اول رگ
قیفال زنند و شربت و داروی اسهال درخورد قوت بیمار و از طعامها بد پرهیز
کند و شیاف ابیض و آب ابر بهم بمالند کشند و چون از درد ساکن شد شیاف که از روت
اندروی باشد در کشند و چون علت باخر رسد شیاف کند رکشند چون بهتر شود شیاف
سرخ و مرهم تا علت را تحلیل کند و چون چشم درست شده باشد و سرخی رفته داروی
روشنائی کشند و شیاف دیزج صفت شیافی که سپیده از چشم ببرد که از پس ابله
مانده باشد و نشان را ببرد سرخ و توتیا و قلیمیا و سرطان بحری و شیح سوخته و
مازو سوخته بکوبند و ببیزند و نیم دانگ سنبل اندرش کنند بار دیگر بسایند و بکار
دارند و اگر در چشم سرخی باشد یا دردی در و را غبر کشند تا آن سرخی ببرود
و اگر یکدرم پوست خایه شسته و یکدرم نبات مصری بکوبند و ببیزند سپیده
از چشم ببرد گفتار شصت و هشتم از کتاب عین الدوا در سپیده
که در چشم اید بدانکه سپیده که بر روی قرنیه افتد از دو نوع باشد یکی بر ظاهر باشد
و یکی در باطن اگر بر ظاهر افتد نشان خوانند و اثر نیز گویند و در ذخیره خوارزم
شاهی سحاب آورده است دوم در باطن قرنیه سپیده گویند و این سطبر باشد و سست
در قرحه و آبله باشد و باشد نیز که از پس درد صعب باشد که سفید بر روی طبقه
پدید اشود و نیز باشد که چشم بجوشد و داروی تیز اندر کشند از آن پدید آید و باشد که در
چشمی که از هوا پدید آمده باشد باز آبله بر روی قرنیه پدید اشود والله اعلم بالصواب

و باید که فرق کند میان نشان و آبله و ظاهر و باطن علاج می باید که بدانند که سبب

از جیست چون بدانسته باشد استفراغ اندرین ابله بباید مکر وقتی که کرمی بچشم رسد
از تیزی دارو کشیدن انجارک باید زدن وعلاج این علت بدارویی باید کردن
که جلا دهد چون داروی روشنایی وشیاف دینج ودر اول رنج شیاف ابیض
وشیاف انار بکلاب مالید وکشیدن وهر انکه که سپیده تنک باشد آب شقایق
در چشم کشید وبا عصارهٔ قنطوریون با عسل مصفی کشیدن سود دارد واکر سپیده
تنک باشد باسطبر در چشم دارو کنند چون روی سوخته وقطران وبورهٔ ارمنی
ونوشادر پیکانی ونمک اندرانی وکف دریا وخرچنک بحری این سپیده را
ونشانرا سود دارد وهمچنین سپیدهٔ چشم وابله واثری که بر روی قرنیه افتد
خرچنک بحری سوار السمک کف دریا بعر الضب پوست خایه اشتر مرغ توتیای
از هر یک دو درم واندر نسخهٔ دیکر بکیرند اسفیداج ارزیز وتوبال مس وزاج شامی و
مروارید ناسفته وعقیق سوخته وروی سوخته وقلیمیاء زر وتوتیای هندی
وسفال ستر وشادنج عدسی وتوتیای کرمانی وتوتیای محمودی ومس سوخته از
هر یک درمسنکی واندر نسخهٔ دیکر دو بهر نمک اندرانی ودو درم بورهٔ نیم درم
مرقشیثا وشیرطج ودو درم کف ابکینه بکوبند وببیزند ودو دانک مس اندرش
کنند ودیکر باره سنک بسایند وبکار برند چون سرمه صفت شیافی که سود دارد
سپیده چشم را بکیرند سرکین برسنک وعاقرقرحا وانزروت وزنکار وکف ابکینه
وقلیمیاء زر از هر یکی نیم درم بکوبند وببیزند وبانکبین بسرشند وبکار برند صفت
داروی که سپیده را ونشان ابله را زایل کند انزروت وبورهٔ ارمنی ونمک اندرانی
از هر یک دو درم ونیم درم شیطرج یکدرم بکوبند وبانکبین بسرشند وبکار برند و
خداوند این رنج بکرماوه میشود تا علاج زود بذیرد صفت شیافی که سپیده را
ببرد سرکین سوسمار سه درم زنکار یکدرم سبد سه درم اشنه نیم درم پوست خایهٔ
اشترمرغ سوخته ده درم توتیای هندی دو دانک ونیم مسنک دو حبه عدد داروها
ده است سرکین برسنک با انکبین سرشته ازموده است صفت داروی که
سپیده را رنکین کند وتاریک نماید مازو واقاقیا هر یک یکدرم قلقند نیم درم همه را
باب شقایق النعمان بسرشند وسیراب کنند وخشک کنند اندر سایه ودیکر باره بکوبند

وبازهم باب شقایق النعمان بسرشند چند کرت واندر چشم میکنند وشیر خر تازه که
هنوز کرم باشد اندر چکانیدن سپیدهٔ چشم وازرقی راسود دارد وشبرم کندم تر
اندر کنند چشم راسیاه کند وعصارهٔ عنب الثعلب وعصارهٔ پوست جوز تر وعصارهٔ
پوست انار شیرین اندر کشند چشم راسیاه کند وازرقی زایل کند وبندق راسوزند
وباروغن زیت بسایند وبر سر کودک ازرق چشم بمالند وانجا که جایگاه مغزاست ازرقی
زایل شود واین داروی آزموده است واب حنظل بمیل اندر چشم ازرق کشند سیاه
کردد وزعفران اندرین علت سود دارد **صفت** سرمهٔ که چشم راسیاه کند وسپیدی
که از ریش باد اید بپوشد بکیرند سرمهٔ اصفهانی صافی سه درم مروارید نکدرم
ناسفته مشک وکافور هریك دانکی سیاهی که از روغن زیت بکیرند دو درم زعفران
نکدرم بکار دارند **بخش ششم ونهم از کتاب عین الدوا در سرطان که
در طبقهٔ قرنی بدید آید** واین سرطان چون خرچنکی باشد که در قعر قرنی
بادید آید وهمچون کوشت پارهٔ سرخ از قعر بر روی قرنی افتد ورکهای چشم سرخ باشد
وقوی ودردش سخت باشد وبیمار بی قرار کردد ووقت باشد که از بی قراری درد
در دسر بادید آید وارزوی طعام نکند واکر طعام کرم خورد درد زیادت شود و
داروی تیز نشاید کشیدن که رنج را زیادت کند ونیز وقت باشد که این سرطان
ازطبقهٔ ملتحمه بادید اید وطبقهٔ قرنی رابکیرد براین مثال

واین رنج دشخوار زایل شود زیرا که هر رنج که باشد داروی بقوت تر از رنج باید
تارنج زایل تواند کرد وازبهر اینست که رنج جزام وسرطان علاج دشخوار پذیرد
زیرا که هیچ داروی بقوت تر ازین رنج نیست واین رنج از خلطی سوداوی بادید
شود اکر بیمار حرکتی کند رنج ودرد سر زیادت شود **علاج** صواب اندرین علت
انست که جهد کند تا انج بادرد باشد ساکن کند وانچه بی درد باشد هم بران بماند

ونخست تن پاك بايد كردن از خلط سوداوي وبغذا شير تازه خوردن هر اول بامداد
وگوشت بره وبزغاله وانچه بدين ماند واعتدال مزاج برنگاه دارد ونيز آب پنير بايد خورد
يا داروي خورد بدين **صفت** افتيموني يكدرم سنامكي چهار درم گاوزبان پنج درم
تربد نيم درم بسفايج يكدرم سورنجان نيم درم تخم كاشني تخم كشوث تخم خيار
پوست كنده هريك دو درم هليله كابلي چهار درم خرنوب شامي ونمك هريك نيم درم رب السوس
يكدرم فنطوريون دانگي اسطوخودوس سنگ ارمني وقرنفل ومصطكي هريك يكدرم
بكوبند وببيزند وشربت ازين پنج درم اندر آب پنير بازخورد وهر بدو روز يك بار
درسنگي هليله كابلي با سه درم سنگ شكر سفيد بخورد واين دارو اندر چشم كشد
صفت بگيرد توتيا وشادنج ونشاسته از هريكي يكدرم شياف ماميثا وگل مختوم
از هريكي نيم درم مرواريد ناسفته دو دانگ بكوبند وببيزند وبر مثال سرمه در چشم
كشند وسپيده خايه مرغ بازرده خايه باگلاب هم آميخته بشب بر پشت چشم نهد

بخش هفتادم از كتاب عين الدواء در كمنه يعني غوري كه در طبقه قرني پديد آيد
واين دو نوع باشد يا از ذرد(?) بس پديد آيد يا از ماده فضله
كه طبيعت از او دفع كند وانجا بماند واين علت ازش باديد آيد چو طبيب نگاه كند
مانند ناخنه در زير طبقه قرني بيند وبعضي بهتر يا بسيارتر وجايگاه بزرگ گيرد
وسياهي را پنهان كند واسباب اين از سه گونه است اول انكه ريش پاك ناشده از غور
جراحت بسته شود يا اثر نا كرده ساكن شود وغور اندروي بماند سيم سبب درد سر
ماده انجا بدايد يا ماده دردي كه از تري ماده پديد آمد باشد قدري بماند وبرم شود
علاج اين مانند علاج بثره وريش است ميبايد كرتن(?) ودماغ پاك كند بداروي كه
در خوران ماده باشد چون قرص بنفشه وايارج فيقرا وحب قوقايا وحب شبيار وهر بسه
شب دو درم پوست هليله زرد بايك درم بنفشه وقت خفتن تناول كند وبخسبد
چون ماده از تن ودماغ پاك شده باشد قدري آب حلبه اندر چكانند وپس از ان
شياف كندر كشيدن بشير دختران **صفت** شياف كندر وانزروت اشق هريك
پنج درم كندر ده درم زعفران دو درم همه را خرد كنند وبحرير ببيزد جدا جدا وباب حلبه
بسرشند وشياف كنند **صفت** داروي معسل كه اندرين علت بكار دارند زعفران

ومر وصبر از هر یکی یکدرم شراب سه درم عسل شش درم نخست زعفران اندر شراب
حل کنند پس صبر ومر وارین باآن بیامیزد پس بعسل برشند ودر شیشهٔ آبگینه کنند
بامداد وشبانگاه درکشند سیاف احمر لین اندرین علت سودمند است صفت
شیاف الورد درد چشم سخت را وریش بزرک را وموی سرخ را ورمدهاء کهن را
وبیرون خاستن چشم را وریی که اندر پس طبقهٔ قرنی مانده باشد زایل کند ومادهٔ را
از چشم بازدارد برک کل سرخ تازه پانزده درم قلیمیاء سیم محرق مغسول پنج درم
وزعفران پنج دانك ونیم سنبل هندی دانکی سنبل مرصافی نیم کار وبمید انك صمغ
عربی پنج درم افیون نیم درم مرستوی ونیم حبه زنکار دانکی سنبل همه را بکوبند وآب
باران برشند وشیاف کنند اگر بدین علاج بهتر نشود علاج طرفه کنند واگر بدین نیز
کار بر نیاید داروهاء که اندر علاج اب فرو آمدن یاد کرده این بکار دارند واگر بدین
نیز زایل نشود قدح کنند همچنان آب را ورید را بدان راه که آلت قدح در پرده باشند
بیرون آرند پس جراحت را علاج کنند اما اگرچه ما در روزگار خویش این عمل نکردیم
واز استادان ندیدیم واز استادان زمانه ندیدیم ولیکن در ذخیرهٔ خوارزمشاهی
یافتیم جالینوس حکیم فرماید اندر روزگار خویش کحالی را دیدیم که خداوند این
علت پیش خود بنشاند اند وسر وی بهر دو دست بگرفت وبجنبانید سخت ما دیدیم
که ریم فرو دامد از آن موضع انگراب را که بچشم فرود آید بدارند وبماند ما این صنعت
نکردیم الا بدارو وی بخش هفتاد ویکم از کتاب عین الزواد ترشدن
طبقهٔ قرنیه سبب ترشدن طبقهٔ قرنیه مادهٔ غلیظ باشد که طبقهٔ قرنی را
بردارد وعلاماتش انست که بر روی طبقهٔ قرنی همچون دودی یا ابری تر
استاده باشد وبدین علت چشم خیرکی کند برین مثال ــــــــ

علاج تن را ودماغ را از خلط غلیظ پاك كند بحب قوقایا وحب شبیار وحب ایارج

صفت حب قوقایا افسنتین دانکی ایارج دو دانك مصطکی دو دانك شحم الحنظل دانکی غاریقون دانکی تربد دانکی مقل دانکی سقمونیا نیم دانك جمله کوفته وبیخته کنند وحب سازند بعد از انکه پرهیز کرده باشد بخورد وشیاف مراراة وشیاف دینخ ودارویی روشنائی ودارویی باسلیقون کشیدن واز طعامهای غلیظ پرهیز کردن نافع بود **بخش هفتاد ودوم از کتاب عین الدوا در خشکی طبقه قرنیه** بدانکه این علت از دو وجه پدید اید یکی ماده اصلی کمتر شود و هر چه بخش وی باشد اندك اندك ازوی ستده وعوض ان بدو نرسد وطبقه بدان سبب درهم کشیده شود **دوم** انکه رطوبت بیضیه کمتر شود وطبقه درهم کشد وشناختن هر دو انست که انچه بسبب کمتر شدن رطوبت بیضیه باشد مردمك چشم تنك تر شود علاج بکرماوه رفتن وشیر زنان بر سر نهاده وروغن کل بنفشه وروغن نیلوفر ومانند ان ببینی درچکانیدن وطعامهاء لطیف خوش کوار اشامیدن وانکه بسبب کمتر شدن مادهٔ اصلی باشد مردمك چشم بر حال خویش بماند واین علت پیران را باشد

علاج هر دو رنج دشخوارست واما اصل آنست که تدبیرهاء تری فزاینده کنند وکرمابه معتدل بکار دارد وخداوند علت را بکوید تا سر با آب خوش فرو برد و چشم درمیان اب برمیدارد وبرهم مینهد بدارا اکر بنفشه ونیلوفر وپرسیاوشان و برك خطمی دران پخته باشند وصافی کرده چون دران آب چشم باز کند سود مند تراست وازموده وروغن بنفشه وروغن نیلوفر وروغن بادام وشیر زنان ببینی اندر چکانند وبر فرق سر نهند وکشك جو وبنفشه ونیلوفر وبرك خطمی اندر اب ببرند وبدان اب سر میشویند در کرمابه معتدل وسپیدهٔ خایه مرغ و شیر زنان اندر چشم میچکانند وبرد انرا اندر شیر زنان سخو شانند ورد رکتان پاره

میکند ودر چشم میچکاند بزر قطونا نیز شاید شیاف ابیض بلعاب بزدانه حل کنند
ودر کشند وشراب بنفشه میخورد بدین صفت بنفشه پنج درم عناب پانزده عدد تخم
بادیان یکدرم در صد وپنجاه درم اب بپزند وبپالایند ویکی نبات بر نهاده باز
خوردن نافع بود **بخش هفتاد وسیم از کتاب عین الدواد رکردیدن زنك
طبقه قرنیه** اما کردیدن رنك طبقه از دو رنج باشد یکی بسیاری ماده کردید
رسد دوم چکونکی ماده یعنی کردیدن رنك ماده اما انچه بسیاری ماده
باشد چیزها کر بینند چون دودی یا چون ابری یا چو مدحی

علاج این در بخش طبقه قرنیه یاد کرده شد واما چکونکی ماده اکر ماده خونین
باشد چیزهاء سرخ بیند واکر صفراوی بود بیند زرد واکر بلغمی بود سپید
واکر سوداوی بود سیاه بام **علاج** این نوع علاج طرف ویرقانست تن ودماغ
از ماده که غالب باشد پاك باید کرد شربتی که خورد ان ماده باشد چون سکنجبین
واب کاشنی وباید که غذا موافق خورد وبنفشه وبابونه وکل سرخ ونیلوفر در آب
بجوشاند وسر بجاران دارد وسرکه وکلاب بهم امیخته جوشانیده سود دارد
بخارش **بخش هفتاد وچهارم از کتاب عین الدواد ربیرون
امدن طبقه قرنی وانرا در ذخیره نتو میخوانند ویا شد که بادی یا ضربتی
بدو رسد طبقه قرنی برداشته شود اندیکر اجزا وهمچون بثره
مینماید** ومیان هر دو فرق انست که برامدن طبقه قرنیه که انرا نتو میخوانند
سخت باشد واکر میل برو بمالی فرو نشیند وبا . درد واب ریختن باشد
ولونش سرخی باشد که با سپیدی زند **علاج** دماغ پاك باید کرد با یارج فیقرا
وحب قوقایا واطریفل کوچك وطعامها لطیف خوردن وچشم خوش بستن وزماد
نرم وتوتیا باب مورد وعوزه وشادنج عدسی کشیدن واکر با درد باشد شیاف

ابیض باشیر زنان حل کرده کشیدن وباذروور زرد وبسیار باشد کر این رنج بقرحهٔ
کند وبکشاید آز درد سر باچوب یا بادی ویاسنکی کر بر سر اید وطبقهٔ قرنیه را ازهم جدا
کند صواب ان باشد کر هر چند زودتر دفع ان رنج کند وبعلاج ان مشغول شوند ان نیم
انکه در رافت ازو پادید آید یکی انکر رطوبتها؛ چشم ببالا وچشم کور شود دوم علت
مور سرخ ازش تولد کند

علاج صواب ان باشد کر چیزها؛ قابض بر نهند چون سرمه یا کشنیز خشک
وببندد ومدام بسته دارد وتن ودماغ پاک کند اول رک زدن وایارج فیقرا خوردن
بااطریفل کوچک وحب قوقایا وهربد وشب سفوفی ازدودرم پوست هلیله زرد
ویکدرم بنفشه وپنج درم شکر وقت حفتن بخورد وبخسپند اکر باد رد باشد
شیاف ابیض وداروی زرد کشیدن واکر درد نباشد توتیا؛ پرورده وشادنج
معسول وداروی اکبرین نافع بود **بخش هفتاد وپنجم از کتاب**
عین الدواد در فراخی لعبتک چشم کر انرا انتشار کویند چون این لعبتک
فراخ شود البته نور چشم پراکنده شود وبینائی باطل کردد واین علت از پنج
سبب پادید آید **یکی** چون چوبی کر بر سر اید یا از بالای سرنکون بزیر افتد
ویاناکاه سر بر چیزی اید واین علت را علاج نباشد **دویم** درد سر سخت باشد
مدام البته ان مادّه از دماغ فرود اید وبا طبقات چشم بیامیزد ولعبت را فراخ کند
سیم رطوبت بیضیه از انچه باشد بیشتر شود وبا طبقهٔ عنبیّه بیامیزد
ولعبت فراخ کند ونشان این رنج است کر کرسنکی وریاضت ونیم روز بهتر باشد
وبامداد وشبانکاه بتر ودر کرمابه وآب بر سر نهادن بتر باشد **چهارم** از
خشکی پادید اید رطوبت بیضیه کم کند وبدان علت رطوبتی کر در طبقهٔ
عنبیه باشد پراکنده شود لاجرم چون رطوبت بیضیه کم کردد هر آینه خشک شود

ولعبت فراخ زیرا کہ می بینم کہ پوستی کہ تر باشد وانرا سوراخ کند چون خشک شود
کنارها سوراخ باز کردند و بدین سبب سوراخ فراخ کردد والعلم عند الله

وعلامت وی انست کہ در گرما و ریاضت و گرسنگی بتر باشد و گرمابها و طعامها
تری فزاینده سودمند باشد و نگاه در چشم کنی سیاهی کوچک نماید **پنجم** اماسی
کہ در طبقہ عنبیه افتد علامت وی انست کہ با درد و ضربان باشد و هر وقت با تب
و درد سر باشد و این علامات بتر است می باید کہ این علامت بشرط بدارد و علاج
بصواب کند **علاج** انچہ از چوب یا از جای بیفتاده باشد اگرچہ علاج دشخوار
باشد اما رگ قیفال زند و بر پس سر حجامت کردن و رگ گوشه چشم زند و برگ
شقیقہ صندل طلی کردن و چشم بگلاب شستن یا باب سرکہ و نیلوفر یا آب بید
ترکردن و بر پشت چشم نهادن واگر حرارتی باقی ماند ارد باقلی با شراب
انگوری ترکند و بر پشت چشم نهد واگر حرارتی باقی ماند ارد باقلی بی پوست
وارد جو باب بید یا باب برگ خرفه تر کند و طلی کنند و قدری پشم با کیمه
زرده خایه و روغن گل و قدری شراب انگوری بر نهادن سود دارد و دران
کہ از جای بیفتد یا ضربتی پدید آید در حال خون کبوتر بچہ چکانیدن سودمند است
و روز سیم شیر زنان علاج دارد درد سخت کہ از گرمی باشد و این رنج پدید
آید کہ انتشار گویند همین علاج کند و رگ گوشه چشم زند و بر پس سر حجامت
کند و دارو روی کشیدن کہ حرارت ماده نرم کند انچہ از پس درد سر باشد اول
درد سر را زائل کند چون درد سر زایل شد شیاف مرارات کشیدن و هر وقتی
روغن بلسان در کشیدن و علاج اب فرود آمدن کردن **صفت** شیاف
مرارات زهره کلنگ زهره حداهد یک دو مثقال زعفران یک درم سنبل
صد و هفتاد عدد درب السوس پنج مثقال و چهار دانگ اشق دو مثقال همرا

بکوبند وباب بادیان بسایند وبانکبین وکف سر سته سرشند نسختی دیکر بلبل سفید
وزهرهٔ رخمه هریک دو درم زعفران نیم درم خربق سفید نیم درم همه راباب بادیان بسایند
وخشک کنند وباز بسایند وخشک کند وبکار دارند نسختی دیکر زهرهٔ بز در وقت
یک مثقال زهرهٔ کلنک دو مثقال سرکین سوسمار یک مثقال ونیم نطرون نیم مثقال
بلبل دو مثقال زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال خربق سفید نیم مثقال باب بادیان
بسایند وبانکبین کف کرفته بسرشند نسخهٔ دیکر زهرهٔ کرکس یکدرم سرکین
سقنقور یکدرم ونیم نطرون نیم درم همه راباب بادیان بسایند وبانکبین بسرشند
وانر اکر انتشار بود بسیاری رطوبت بیضیه باشد رک کوشهٔ چشم زدن ورک
هردو شقیقه سوختن سود دارد واستفراغ کردن بایارج وحب قوقایا وحب
شبیار واطریفل کوجک صواب باشد وشیاف مرارات کشیدن وهمان علاج
کراب فرود آید کنند سود دارد وآب دریا وآب شور کردن وبر سر ریختن خاصه
اکر باسرکه بیامیزند علاج نیک باشد وبر قفا حجامت کردن ماده را بر پس باز کشد
صنعت صیاف مرارات که انتشار را وآب فرود آمدن را سود دارد زهرهٔ
کلنک زهرهٔ باز زهرهٔ سوط زهرهٔ کبک زهرهٔ کرک زهرهٔ بز کوهی زهرهٔ عقاب
زهرهٔ کرکس زهرهٔ باشق زهرهٔ کور زهرهٔ کبوتر بچه زهرهٔ دراج زهرهٔ شیر
زهرهٔ لقلق زهرهٔ خوک زهرهٔ روباه زهرهٔ آهو زهرهٔ خرکوش زهرهٔ کوزن
ازهریکی دو درم زهرهٔ آدمی دانکی فرفیون شحم الحنظل سکبینج ازهریکی دو درم سکبینج
باب بادیان حل کنند وداروها بدان بسرشند وشیاف سازند وانر اکر سبب انتشار
وخشکی کرمایه وتدبیرهاء تری فزاینده کردن سود دارد وشیر زنان بر سر دوشیدن
وروغن بنفشه وروغن نیلوفر وروغن کدو ومانند این به بینی درچکانیدن سود
دارد شیاف ابیض بادارو قرنوی بکلاب حل کرده کشیدن سود دارد وبرک
بید وشکوفهٔ باقلی از هریک یکدرم بکلاب طلی کنند بخش هفتاد وششم از کتاب
عین الدواد در خشک شدن لعبتک واسباب این رنج شش
چیزاست اول ماده افزونی بطبقهٔ عنبیه رسد وانرا سست کند دوم مادهٔ
بیضیه کم شود ونشان انست که چشم کوچکتر از انکه باشد وصاحب این رنج هرچیز

کہ بیند دشخوار تواند دید **سیم** مادهٔ سرد وخشك بطبقهٔ عنبیه رسد روشنائی

کم شود **چهارم** مادهٔ کرم این علت از پس بیماری کرم برسام بادید آید **پنجم**

اماسی بچشم رسد وبر بیفشارد **ششم** خشکی محض غلبه کند بطبقهٔ عنبیه

وعلامات خشکی انست کہ هر چیز کہ بیند ازان بزرك تر وتیزتر باشد حق تعالی

بصنع خویش لعبتك تنك افریده است وان طبیعی است وحکما الان این را پسند

کردند زیرا کہ نور چشم مجتمع باشد هر آینه کہ نور بصر مجتمع باشد روشنائی زیادت

بودمی باید کہ این بیماریها را ومزاج ماده را بتمام وکمال بدانند وبعلاج ان مشغول

شوند وهیچ خیانتی حاصل نشود

علاج اگر سبب تنکی لعبت غلبهٔ خشکی باشد علاج او تدبیرهاء تری باشد

چون شیر زنان برسر دوشیدن وروغنهاء تری کننده در بینی چکانیدن و

کوش راهمچنین وآب خرفه وآب بید واب کوك ولعاب اسبغول اندر شیر

دختران حل کردن ودر چشم چکانیدن وغذاهاء چرب ونرم خوردن وسر وتنها بیدی

بکرمان تا ماده را نرم کند وکاه کاه چیزی کرم خوردن وطلی کردن هم از بهر نرمی مادهٔ

وکرما بروسر باب معتدل فرو بردن وچشم باز کردن واگر غلبه رطوبت باشد شکم

راندن بحب قوقایا وحب ایارج داروها نرم وکرم در آب بختن وبر سر ریختن واین شیافها

کشیدن **صفت** شیاف اشق یکدرم زعفران یکدرم زنکار یکدرم اخلاط زعفران

چهار درم باب باران شیاف کنند وبکار دارند واندر نسختی دیکر جاوشیر یکدرم آورده

اند **صفت** اخلاط زعفران شیاف مامیثا وزعفران وکل سرخ وصبر ومرقشیثا ونشاسته

وصمغ عربی از هریك یکدرم همه را بکوبند وببیزند وبکار دارند **صفت** داروی معسل

اشق دو مثقال زنکار چهار مثقال سرکین سوسمار سه مثقال زعفران دو مثقال

صمغ عربی یك مثقال همه را بکوبند وبانکبین بسرشند **صفت** معسلی دیکر بلیل اشق

هریك دو درم روغن بلسان یکدرم زعفران یکدرم اندر اب باران حل کنند وروغن با

با او بیامیزند و با نکبین سرشند و اکر از کمی ماده بیضی باشد و خشکی بر طبقهٔ عنبیه غلبه
کرده باشد ازاعلاج نباشد ولیکن علاج خشکی باید کرد چنانکه کفته شد و اکر از ماده
سرد و خشک باشد از اعلاج نباشد و اکر کرمی باشد بداروهاء سرد و تر علاج باید کرد
وشیاف سپید باقدری دارو زرد حل کرده بشیر زنان درکشیدن بحث هفتاد و
هفتم از کتاب عین الدوا در طبقهٔ عنبیه چون طبقهٔ قرنیه شکافته
شود از چوبی یا از سنکی یا از ریشی طبقهٔ عنبیه از انجا بر آین درکتاب ذخیره این رانتو
کویند و این از چهار نوع است نوع اول همچون سر مورچه باشد چنانچه هر که بیند پندارد
ابله است وفرق میان هردو است که بدانی که رنک چشم درست چکونه بود مثلا ازرق
یا سیاه این که از طبقهٔ قرنی بر آمده است اکر هم رنک چشم است ابله باشد و اکر هم رنک چشم
نیست وکرد بر کرد طبقهٔ قرنیه خطی بینی که هم رنک قرنیه باشد و اندکی کج رفته باشد
بدان که طبقهٔ عنبیه است و از انجا بیرون امده است که انرا نتو کویند نوع دوم بزرکتر
باشد همچون سر مکس نوع سیم همچون دانهٔ انکور باشد نوع چهارم بلندتر
از دانهٔ انکور باشد وچون روزکار دراز کردد کنارهٔ قرنیه بر نتو عنبیه روید چون
سر میخی که از اصیقل داده باشند و کرد و میان او اندکی بر امده و بلک او را نتوان
پوشانیدن

علاج باید که رک قیفال زند و اکر باد رد سر باشد دفع درد سر کنند با ایارج و حب
شبیار و شبیاء که ماده از دماغ فرو کشد و شیاف ابیض و شیاف اباربهم مالیدن
بکلاب یا بشیر دختران یا داروی زرد و مدام بکر باسر بسته داشتن و هر چند
علاج کند از بحران که مدت دراز شود کنارهٔ علت قوی کردد و علاج نپذیرد و شادنج
عدسی پرورده کشیدن باب برک زیتون یا عصارهٔ الراعی و توتیای پرورده
باب برک زیتون یا باب برک مورد نوع سیم و چهارم تخته سازد از مس باندازه
چشم وزنک او پنج درم یا شش درم و بر پشت چشم نهد و سخت ببندد یا از کرباس

سخت کیسه دوزند باندازه چشم وپر سرمه کنند وبر چشم بندد واز داروی کشیدن شیاف
ابار وداروی زرد وزرور وبردی **صفت** ذرور وردی اسفیداج ارزیز دو درم
وچهار دانگ قلیمیاء سیم دو درم ودو دانگ صمغ عربی یک درم ودو دانگ انزروت نیم
درم مس سوخته دو دانگ ودو حبه شادنج مغسول چهار دانگ افیون دو دانگ همه را
بکوبند وبکار دارند **صفت** اکسیرین که اندرین علت سودمندست اسفیداج ارزیز
هشت درم قلیمیاء سیم وصمغ عربی از هر یکی چهار دانگ مس سوخته ونشاسته وافیون
هر یکی دو درم همه را بکوبند وبلعاب اسبغول سرشند وخشک کنند وبسایند وبکار
دارند وهم علاجی که در بخش علاج قرحه وآبله یاد کرده است بکار دارند وبسیار باشد
که نوع سیم وچهارم خون بکشاید مداواء آن بشادنج وگل مختوم کند واز آنکه خواهند
که بر یکی آن بدید باشد در ذخیره آورده است که سوزنی در زیر او کشند ورشته
کرد او اندر آرند واندکی بکشند وآن افزونی ببرند وبذرور شادنج یا سرمه جراحت
برکنند وبر پشت چشم زرده تخم مرغ نهند باروغن گل **بخش هفتاد وهشتم**
از کتاب عین الزواد در طبقه عنبیه چون طبقه عنبیه رسد
وطبقه دریده شود واین آفت از دو نوع بود یا اندکی باشد واگر علاج بتوان
کرد واگر بسیار باشد واین طبقه بیرون آید وروشنائی کم کند وآنچ بکذرد رطوبت
بیضیه ازو بیرون آید وچهار آفت ازوی پدید آید **اول** رطوبت بیضیه
بیرون شود از میان عنبیه وجلیدیه وعنبیه بر سر جلیدیه نشیند رطوبت که میان
ایشان است پراکنده شود آفتی بزرگ بادید آید وآفت **دویم** نوری که در دماغ است
که اندر عصب مجوف بچشم همی آید انجا جمع نشود وزود از لعبتک بیرون آید و
پراکنده شود **وآفت سیم** آنک روشنائی بیرونی بجلیدی سخت نزدیک
شود ونوری که در دماغ است قوت او باطل شود آفت **چهارم** رطوبت جلیدیه
خشک شود از اندکی رطوبت بیضی واین علت از دو نوع باشد یا از بسیاری ماده باشد نیز وسوراخ تنگ
که بلعبتک رسد ودر زهار از هم جدا کند یا از ماده غلیظ وعفن که اندر انجا پدید آید و
مقام کند

علاج تن ودماغ پاك كند بحب قوقايا وايارج فيقرا وريك زدن وشربتها وسفوفها
خوردن چنين صفت پوست بيخ باديان پوست بيخ كاشني از هر يك دو درم سناء مكي
برك كل وكاوزبان لبلاب هر يك سه درم پوست هليله زرد وعناب وسپستان هر يك
ده عدد تخم باديان وكاشني واصل السوس از هر يك يك درم بيست درم ترنجبين بر نهاد
بازخورد وغذاهاء لطيف خورد وسفوفي خورد بدين صفت پوست هليلهٔ زرد
دو درم بنفشه ده درم شكر پنج درم باهم خورد كند واول شب تناول كند وداروها
كه در بخش نو ياد كرده شد در كشد چون شياف ابار وابيض وداروي اكسرين
وزرد **بخش هفتاد ونهم از كتاب عين الدواء درابي كه چشم فرو آيد**
واين آب از جمله ماده غليظ ورطوبتي عفن كه بتدريج جمع شده باشد بر سر طبقه عنبيه
در زير طبقه قرني چون اين رطوبت غليظ بر سر طبقه عنبيه كرد آيد ونوري كه از پي نور
جليدي مي پيوندد وجليدي به بيرون ميفرستد به لعبتك عنبيه چون اين ماده غليظ
حجاب كردد ميان جليديه وميان سوراخ بيروني روشنائي باطل كردد واما جالينوس
فرمايد كه اين علت رطوبت بيضيه است كه غليظ شود ونه آن ميخواهد كه كوهر بيضيه بجملكي
غليظ شود بسبب بيروني كه بدو رسد فسرده شود اما آن همي خواهد كه از رطوبت
غليظ وغريب مدد يابد وان رطوبت بتدريج بيرون آيد از لعبتك عنبيه ودر پس
قرنيه كرد آيد وانجا بماند وحال اين رطوبت از دو وجه بيرون نباشد اگر مزاج سرد باشد
فسرده شود واكر حرارتي ضعيف باشد كره بندد وبهر دو حال مانع روشنائي شوند
وباطل كنند اما سبب فسردن اين رطوبت اندر مقام خود دو نوع باشد يكي انكه
رطوبت خود سرد وغليظ بود دوم انكه از مقام خويش بيرون شده باشد وبيرون
نزديك امده واز كرمي اندروني دور افتاده باشد سبب كره كرفتن بسياري
رطوبت وضعيفي حرارت است همچنان كاسه اش كه بشب در خانهٔ كرم بنهند
بامداد ان اش كره كرفته باشد واسباب اين علت شش چيز است اول قي كردن
بسيار دوم زخمي ها از جائي بيفتادن وبسر بر چيزي امدن سيم سرماء
سخت وسردي مزاج وياكسي كه در برف ودمه كرفتار شده باشد يا ناكاه اب سرد
بر سر ريزد چهارم ضعيفي روح باصره چنانكه پيران را وياكساني كه بيماري

دراز کشیده باشد **پنجم** درد سر سخت و علاجش نکنند بروزکار این علت پدید آید **ششم** از طعامهاء غلیظ خوردن طعام بر سر طعام خوردن و بی وقت چیزی خوردن و بر پشت خفتن و این علت بیشتر مردم سیاه چشم را افتد از بهر آنکه چشم سیاه رطوبت پاک تر باشد و دلیل بر آنکه رطوبت میان طبقه عنبیه و قرنیه است که چون طبیب اندر چشم بیمار نگاه کند آب را بیند بر روی طبقه عنبیه ایستاده باشد همچون نقطه سپید اندر زیر قرنیه پدید باشد و چون آن آب کحالان بگشایند طبقه عنبیه ببینند بسلامت و دلیلی دیگر اگر در میان طبقه عنبیه بودی و آن آلت که آب را بدان گشایند بدانجا رسیدی رطوبت بیضی حرکت کردی و بدان راه بیرون آمدی و از این سبب است که سران آلت را که آب گشایند گرد کرده اند تا مضرتی بطبقه عنبیه و قرنیه نرسد و اگر نه از بهر این معنی بودی سران آلت که آب را گشایند تیز کرداندی تا آسان تر بودی آب گشادن و گوهر عنبیه خود نرم است و لغزنده و بهر آن نرم است که هر چیز که بدو رسد جای بدان چیز باز گذارد و اندر شود و از بهر آن لغزنده است که آلتی که بدان آب گشایند بدو رسد بلغزد **سؤال** اگر پرسند چون جای آب میان قرنیه و عنبیه است آب چگونه در میان عنبیه پنهان توان کرد جواب گوییم چون آلت آب گشا اندر میان طبقه شود اندکی قوت برنهد عنبیه کند سوراخ کشیده شود و آب بسوراخ فرو نشود و درشتی عنبیه در خود کشد و جای کند و چون آلت آب گشا را بیرون آرند آب آنجا بماند و لعلک چشم بسلامت باشد و دیگر کحالان گفته اند آب اندر درشتی عنبیه پنهان نمی شود لیکن آنجا که مادّه کمینه پنهان میشود پنهان شود و نزدیک حکما این درست نیست از بهر آنکه یا بعضی از و غلیظ شود یا جملگی او و اگر بعضی از و غلیظ گردد در حال پنهان نتوان کرد و اگر پنهان کرد چون با دیگر اجزا پیوسته است اعتماد نشاید کردن زیرا که دیگر باره تولد کند و اگر این نیز تقدیر کرده شود که اندر درشتی عنبیه پنهان بماند و باز تولد نکند شک نیست بقیه بدان سبب که از مقدار طبیعی کم تر شود و مضرتها که مانع نقصان او باشد تولد کند و اگر همگی او غلیظ گردد همگی بگشودن زایل نتوان کرد و نشاید کرد **علاج** الابدا روی این که یاد کرده اند قول متقدمان است

ودلیلها کر انکیخته اند اما استاد احمد فرخ رحمه الله در کتاب خویش همی کوید که اب یامیان
طبقهٔ عنبیه وعنکبوتیه باشد یامیان قرنیه وعنبیه بینائی باطل کند واندر میان حدقه
نیز کرد بدید آید کبود فام باشد چون ابری از او علاج نیست نه بکشودن ونه بداروی
کشیدن وانچه میان قرنیه وعنبیه باشد اکر سخت غلیظ وفسرده باشد چون کچ تا
چون کچ این نیز علاج نیست نه بکشودن ونه بداروی وانچه در پی نورانی باشد علامت
انست بفرماید تا یکی چشم سخت برهم نهد ویکی باز کشاید اکر لعبتک از انکه باشد فراخ‌تر شده
باشد واندر لعبتک هیچ چیزی بدید نباشد واکر باشد اندکی نماید از اب سیاه کویند و بعضی
از انچه استاد احمد فرخ میکوید اندر سخن مقدمان همی اید یعنی انچه میکوید که مقام اب یا میان
طبقه قرنیه وعنبیه باشد یا درمیان عنبیه وعنکبوتیه یا اندر پی نورانی وشک نیست
که این ازخود نکفته است لکن ما انچه در کتبها یافتیم چون ذخیره ودیکر کتبها ودلیلها که
انکیخته بودند واز استادان وقت همین یافتیم اکرچه درین روزکار ما کسی نبود که دلش درین
بند باشد وحاکمانی که این طلب کنند جز نادان وزنان ولوریان وغرض ایشان که درین
زمانه اند انست که مثل دارو درچشم کنند یا اندک تسلی حاصل شود نه ان طلب کنند که عاقبت
چه خواهد بود وعلم ان حاصل است یا نه همچنان که ما تقدم درین علم طب کرده اند سخنها
نابداند که علم حاصل است یا نه اکرچه ما نیز بغوران نرسیده ایم وصد چون ما اما بقدر
وسع خویش طلب کردیم واستادانی که یافتیم تفحص کردیم وچون استادی نیافتیم
که این علم بکمال داشت ما نیز بدین قدر قناعت کردیم واما انچه استاد احمد فرماید
اندر سخن مقدمان انست که اندر علامتها اب کشودن که نبشته اند یا نه بیمار را بفرماید
تا ان چشم که اب خواهد کشودن برهم نهد ودیکری باز کند ودست برش بمالند وبعد از ان چشم
باز کند ونکاه کند که لعبتک چشم فراخ شده باشد پس بدان که ماده در پی نورانی است
چون این معنی در سخن متقدمان یافته میشود بدان میماند که مقصود ازین بیشتری که هست این
که موضع اب جز میان عنبیه وقرنیه نیست این را شاید کشودن وشک نیست که ابها
درمیان عنبیه وعنکبوتیه نباشد زیرا که آلت اب کشاد درمیان طبقهٔ عنبیه وعنکبوتیه
نتوان برد نه بر پی نورانی وبحال زیرک ودانا باید تا از شناختن این حال واقف
شود وبباید دانست که ماده اندر کمی وبیشی واندر قوام ورنک مختلف باشد

بعضی بسیارتر و بعضی کمتر و بعضی قوی تر و بعضی تنك تر و بعضی تیره تر اما اختلاف
ان درکمی و بیشی اینست که بعضی را بسیار باشد و تمام لعبتك چشم بکیرد و روشنائی
باطل کند و بعضی را یك نیمه بکیرد و اندك باشد و باقی صافی ماند چون نکاه کند ان نیمه
که بسته هیچ نبیند و ان نیمه که کشاده باشد بیند و نیز باشد که ان ماده درمیان لعبتك
بسته شود و کرد بر کرد او کشوده و روشن هرچیز که بیند میانکاه او تاریك بیند و
اختلاف اندر قوام چنان باشد که بعضی را ماده رقیق و صافی باشد افتاب را و چیزها
روشن را بپوشد و از دیدن ان باز ندارد و بعضی را غلیظ و تیره باشد از دیدن افتاب
و غیر ان باز دارد بسیار باشد و از غلیظی بدان حد رسد که نام اب از وی برخیزد و
اختلاف که اندر لون افتد چنان باشد که بعضی بلون هوا باشد و بعضی بلون ابکینه
و بعضی سپید مروارید نام و بعضی برنك یخ و بعضی برنك نخ و انرا بردی کویند و بعضی
اسمان کون و بعضی ازرق و بعضی پیروزه و بعضی سبز و بعضی زرد و بعضی اغبر لون
و بعضی سیاه و بعضی برنك سیماب و بعضی سرخ و بعضی همچون میغ و ازین پانزده
لون که یاد کردیم سه لون توان کشودن یکی که برنك هوا باشد و یکی برنك سیماب و
سیم همرنك مروارید

بدانکه فرود امدن آب علاماتش ان باشد که نخست چیزها بچشم فرود اید خم کشته
یا چون مکس یا چون موی یا چون بخنها و دود و غنی چون برق و چراغدان این همه
نشان آب فرود امدن باشد باید که تدارك ان مشغول باشی هرچند زودتر نیکوتر
سرسری و بازی نداری که زین رنج ابخیزد چون اب محکم کند بینائی باطل شود و علاج
این نتوان کرد مکر بدست کاری از صد یکی راست نیاید و ان نیز که راست آید
بپایانی ندارد و این همه ازجهت ان کفته شد تا اول احتیاط کنی و سرسری نداری
و بسیار چشمها را این خیال پیش اید که نه اب باشد و فرق میان انکه اب باشد یا نه از هفت
کونه چیز بتوان دانست اول انك علت اب بتدریج میفزاید و بینائی تاریك میشود

تا بیک بار فرود آید و بینائی باطل کند و مدت این تا شش ماه بیش نباشد چون از شش ماه بگذشت
چشم بد جهت باشد اغلب آن که از آن کمتر گردد دوم آنکه بنگرند که این خیالها اندر هر دو
چشم پیش آید یا اندر یکی اگر اندر هر دو چشم همی آید بلون و کوچکی و بزرگی میفزاید و میکاهد
یکسانست یا نه اگر میفزاید و میکاهد بخار معده است علامت آب نیست تدارک بباید
کرد بداروها که معده و سر و دماغ پاک کند و اگر میفزاید و میکاهد و همیشه بر یک حکم است
و نخست اندر یک چشم بود و پس اندر هر دو پدید آید بباید دانست که علامت آبیست
سیم آنکه نگاه کند تا رنگ لعبتک تیره است یا نه و بباید که هر دو یکسانست یا نه اگر هر دو
یکسانست علامت آب نیست و اگر یکی تیره است و یکی صافی علامت آبست چهارم
پس از آنکه چهار ماه بر بیند که در چشم هیچ تیرگی چون دودی یا چون گردی بر سر لعبتک
پدید باشد نشان آبست و اگر لعبتک روشن و صافی باشد بخار معده است پنجم
بپرسند ... پری معده چیزها پیش چشم می آید یا نه و چون معده سبک تر شود
آن وقت نیز می آید یا نه اگر در پری معده و تهی معده یکسانست نشان آبست و اگر
پری معده خیالهاست بخار معده است و بسیار باشد که بسبب چیزها که بچشم فرود آید
صافی طبقها و رطوبتهاء چشم تیزی حس بصر باشد و فرقست که حس شنیدنی
زبون شود همچنین نیز باشد هم اندر گوش پیوسته آوازها افتد و هم پیوسته بوی چیزی
بدو میرسد اگر چه ضعیف باشد و طبیبان این را ذکاء الحس گویند از شمار بیماری
نباشد هفتم آنکه از پس بیماری گرم چون برسام و غیر آن بعضی را خیالها پیش
چشم آمدن گیرد از بهر آنکه رطوبتهاء دماغ اندکی سوخته باشد و از سوختن آن
چون دودی یا میغی اندر دماغ مانده هر گه که آن دود اندر مجوف بچشم
آید خیالها پیش چشم آمدن گیرد و فرقش آنست که از پس بیماری دماغی باشد
و خداوند این علت از مالیخولیا خالی نباشد و دیده صافی و اما علامتهای
که آب گشادنی است یا نه از چهار وجه طلب کنند اول آنکه چون آب تمام فرود
آمده باشد رنگ آب ببینند اگر چون هوا صافی و روشن و کبودی آهن یا سرب
دارد بتوان گشودن و نشان تمامی آب فرود آمدن آنست که صاحب رنج را
در آفتاب بنشانند و بگویند تا چشم برهم نهد و کحال دست بر چشم خود نهد و نیک

بمالد و از هر سوی بکرداند پس بکوید تا چشم باز کند و دربنکرد اکر اب از اندازه خویش کردیده
باشد و باز باندازه خویش آید تمام فرو امده است و بتوان کشودن دوم انکه بکوید یا
ان چشم که اب خواهد کشودن باز کند و چشم دیکر برهم نهد و این چشم که برهم نهاده
باشد بمالد نیك و چشم که باز کرده باشد نکاه درش میکند تا العنبك از اندازه خویش
میکردد یا نه اکر اندکی فراختر میشود بدان که اب میتوان کشاد و اکر فراختر نمیشود آب
نتوان کشاد از بهر انکه فراخ باز شدن العنبك از انست که ماده در عصب مجوف است
این هر دو علامت که یاد کرده آمد بیکجا باید تا اب توانند کشودن و فایده یکی فراخ
شدن العنبك دوم انکه برنك اهن باشد یا سرب و اکر ازین دو یکی باشد و
دیکر نه اب کشودن فایده ندهد سیم انکه صاحب بیماریرا بپرسد یا روشنائی افتاب
و چراغ بیند یا نه اکر همی بیند اب توان کشود و اکر نبیند نه چهارم انکه بکوید تا چشم
باز کند و پنبه بر چشم نهد و بدان پنبه باد در دمد دمیدنی کرم بقوت پس پنبه
برکیرد و نکاه کند اکر اب اندکی جنبیده باشد و رنك او نیکو باشد توانند کشودن
و این آزمودن پنبه بدان سبب است که اکر بانکشت امتحان بسیار کند آب
مشوش کردد و کشادن دشخوار باشد بدین سبب انکشت بدو فرو برند
هر انکه که علامت ابتداء آب پدید آید چنانکه در پیش کفتیم چیزها بچشم
فرود آید چون مکس یا پشه اکر هر چند زودتر بصلاح صواب پیش ان باز شود
علاج فایده دهد و اکر علاج نکنند اب محکم کردد باشد که علاج نپذیرد و باشد که پذیرد
و خواجه ابو علی سینا رحمة الله علیه میفرماید که من مردیرا دیدم عاقل و معتبر بود انا
که او را آب فرود آمد خویشتن را علاج کرد باستفراغها و طعام کمتر خوردن و از
طعامهاء تری فزاینده پرهیز کرد و بقلیه خشك و مطجنه اختصار کرد و مسهلها
محلل بکار داشت اب فرو نشست و نور بینائی باز آمد و طعام چیزهای خشك
باید چون کوشت کبك و تذرو و قلیه و کوشت بریان و مطجنه و نان خشك
ارد و نان جو و مانند این باید و اندر طعامها دار چینی و زنجبیل و سداب
و بادیان تر و خشك و اب کامه بکار باید داشت و علاج صواب ان نیست که
نخست تن و دماغ پاك کند بحب قوقایا و ایارج فیقرا و بحب الذهب و هر هفته

یك شربت از ایارج فیقرا عسلی در مطبوخ قنطوریون بدهند **نسخه** مطبوخ قنطوریون
باریك سه درم ترید سپید مجوف نیم کوفته سه درم بسفایج نیم کوفته پنج درم مویز منقا
دانه بیرون کرده پانزده عدد جمله در دویست درم اب بپزند تا شصت درم بماند
قدری نبات برو افکند وبپالاید ویك کار ایارج عسلی درین مطبوخ حل کنند وبان
خورد **نسخه حب الذهب** صبر پنج درم هلیله زرد دو درم ونیم مصطکی وکثیرا
وزعفران وسقمونیا از هر یك نیم دینار کل سرخ بخورانك بوقت حاجت شربت دو درم
ونیم **نسخه دیکر** صبر وسقمونیا از هر یك یکمثقال هلیله زرد وتخم کشنه از هر یك
دو مثقال ترید سفید هفت مثقال شربت بوقت حاجت دو درم ونیم زعفران هر دارویی
که سقمونیا برش نهاده باشد هر بدو هفته یکبار دهد واکر رنج بقوت باشد هر هفته
یك بار معجونی که اندر ابتدا اب سود دارد وج انکیزد زنجبیل تخم بادیان از هر یکی
یك جزو همه را کوفته وبپخته اندر عسل کف کرفته با دو وزن ونیم داروها سرشند
وهر بامدادی یکمثقال میخورد ویاسمین ومرزنکوش وشونیز بوییدن سود دارد
صفت شیافی که اندر ابتدای آب سود دارد خربق سپید ده درم بلبل سپید پنج درم
اشق یکدرم همه را باب ترب بسرشند وشیاف کنند وآب پیاز با عسل کشیدن سود دارد
اب بیرزد وانکژد خوردن وباعسل اندر چشم کشید سود دارد وزهره کرك وزهره
کفتار وزهره ماهی که بتازی شبوط کویند باعسل کشیدن سود دارد واز سنکدان
حباری ان پوست که بروی باشد بکیرند وخشك کنند وبچشم اندر کشند وعصاره
بخور مریم وبرك او باعسل کشیدن آب را باز دارد وغرغره کردن باب کامه وایارج
فیقرا سود دارد خاصه از پس استفراغ وزهره خرس اندر بینی چکانیدن سودمند است
وهر وقت روغن بلسان کشیدن نافع بود **صفت** دارویی که بروغن بلسان کنند
بلبل هشت درم قلیمیا چهار درم مس سوخته شانزده درم مر صافی دو درم
زعفران سبك دو درم روغن بلسان یکدرم داروهاء خشك را باب باران بسایند
وزعفران وروغن بلسان هم بسرشند وبا داروها بیامیزند وده درم صمغ عربی سوده
باهمه بیامیزند کاهی باعسل بکار دارند کاهی باب بادیان وزهره افعی باعسل سرشته
کشیدن سخت نیك باشد **صفت** شیاف زهره کاو برزا ویکدرم انکزد اندر کرمابه

نرم باکتان کنند و اندرین زهره میمالد باهم یکبار از دو حل شود پس یکدرم روغن بلسان
باوی بیامیزند وخشک کنند وشیاف کنند اندر ابتداء اب وعلت انتشار سود دارد
وسبده را ببرد صفت داروی معسل سکبینج دو درم حلتیت وحزبق سیاه
از هر یکی شش درم عسل چندان که کفایت باشد سیاف سازند صفت شیاف
مرارات زهره کلنک زهره کرکس زهره شبوط زهره عقاب زهره باز از هر یکی راست را
هر ده درمی را ازین داروها دو درم فرفیون و یکدرم شحم الحنظل و یکدرم سکبینج همه را
باب بادیان بسایند و بسرشند وشیاف کنند صفت داروی که اب را وضعیفی بصر را
سود دارد حب الغار پوست کرده ده درم صمغ عربی یکدرم هردو را ببول کودک نارسیده
بسایند وبچشم اندر کشند وخداوند ضعیفی بصر را باب سابیده خواجه ابو علی سینا میفرماید
که مردمان معتبر زهره افعی را ازموده اند وازوی مضرت زهره نیافتند ازینجا معلوم
میگردد بتجربه ازو احتراز نمی باید کرد راه علاج این علت بداروهاء خوردنی وکشیدنی
اینست که یاد کرده امد چون این شرطها بجای آورده باشند وعلاجهایی که یاد کرده
امده است بصواب وکمال بجای آورده باشند ومدتی درین علاج بسر برده چون
فایده ندیده باشند تدبیران جرکه بدست کاری بباشند یاد کنیم انشاء الله تعالی وحده العزیز

چنان باشد که چون معلوم شد که اب تمام فرود امد وعلامتهای که یاد کردیم که اب میتوان
کشیدن وکشوده شود وفایده دهد وهیچ مانعی نباشد که از ان بازدارد چون دردسر
ورکام وسرفه وغیران اگر ازین معنی چیزی در راه باشد نخست علاج ان باید کرد
وتن ودماغ پاک باید کرد بداروهائی که یاد کرده آمده است وان روز که اب کشایند
روزی باید که هیچ ابری ومانعی نباشد وصافی وخوش وشمالی باشد وصاحب این درد
را اندر سایه برابر افتاب بنشانند بر بالشی نرم وبگویند تا هر دو زانوی وی محکم بسینه
بازنهند ودستها بر زانو بندد وخویشتن را کرد کند بدین صفت

وکحال بیش او بر بالشی نشیند ازو بلندتر واگر یک چشم درست باشد بزه وی عرض
این چشم درست بستن است تا حرکت بسیار نکند وچشم را از هر سوی بجنباند زیرا که اگر
چشم درست بجنباند این دیگر چشم در حرکت آید وآب کشودن دشخوار باشد ویکی دیگر آنکه
چیزهائی که حاضر باشند از وی بپرسند چون آب کشاده باشند تهمت آن نباشد که با
آن چشم درست می بیند وچون صاحب رنج شرطهای که کحال گفت بجای آورد یکی را بگوید
تا پس سر او را محکم نگاه دارد وکحال بدست خویش پلک چشم او بردارد وچشم را تمام بکشاید
وصاحب رنج را گوید نگاه بمن کن چنانکه میل دیده بگوشهٔ چشم باشد که سوی بینی است وکحال
سر آلت آب کشا بر آنجا نهد که آب خواهد کشودن ونشان کند از بهر دو کار یکی آنکه تا صاحب
رنج را بیازماید بدرد بردن ودوم آنکه بداند که نشان برابر عنبک است یا نه میباید که سر آلت آب
کشا بر گوشه چشم باشد که سوی گوش است بر سپیدهٔ چشم دو دانگ با گوشه چشم وچهار دانگ
با سیاههٔ چشم وبرابر عنبک اندکی بالاتر وشیب تر ننماید وآلت آب کشا میلی باشد
از مس سرخ واگر چشم راست خواهد کشودن آلت آب کشا بدست راست
گیرند وسر آلت آب بر آن موضع نهد که نشان کرده باشند وبگردانند واعتماد کنند بر آلت آب
کشا بقوتی تمام تا آلت آب بکشا بگردد واو حس آن بیابد که آلت آب کشا کشاده بر آمد
وزمانی بر آلت آب کشا اعتماد کند بقوتی تمام بدست دیگر بدو انگشت مهین خداخوان
پلکها وچشم را نگاه میدارد تا صاحب رنج دیده نتواند گردانیدن وچون آلت آب کشا
گذر یافت نظر کند تا سر آلت آب کشا در زیر طبقهٔ قرنیه بیند وسر آلت آب کشا تا برابر
عنبک بیارد وازوی اندر نگذرد بلکه اگر مقداری نیم جو درگذرد روا باشد واگر بیشتر
درگذرد روا نباشد زیرا که جای آب کشا ریش کند چون بدین حال برسد دنبال آب کشا
بر میان انگشت خداخوان ومهین او کند تا اندکی بیاساید وصاحب رنج را سخن خوش
گوید وبشارت دهد تا قوی دل شود وبسیار باشد که اندرین وقت صاحب رنج
خواهد که قی کند بدین سبب باید که آن روز هیچ نخورد واندر آن ساعت اگر آغاز قی کند

اندکی شراب ریواس یا شراب بغنغر یا شراب غوره یا شراب انار بدهند یا ساکن شود و
پنبه پاکیزه بر چشم او نهند و اندکی دردمند باهستگی دمیدنی کرم و اکر بر سایی انکر
کسی چیزی بیاشامد دم بر کشد صواب باشد و مقصود ازین اسایش چشم پس آلت اب کشارا
باهستکی بکرداند تا از پس قرنیه ببیند که سر الت اب کشا بالای آب باشد پس دنبال آب
کشارا اندکی بر فراز دو اب را بسر آلت اب کشا فرو نشاند چون ببیند که اب فرو نشست
و برزهاء عنبیه از در خویشتن کشید صبر کند و الت اب کشا بزودی بیرون بیارد
و نکاه کند اکر دیکر باره آب باز اید فرو نشاند چه بسیار باشد که درشتی عنبیه لنج
را دنخه زبیهانه کند و باشد که تنک تر یا غلیظ تر باشد دشخوار فرو
تواند نشاند و بسیار باشد که بیکبار فرو نشیند چنانکه چیزی که در نشیب افتد و از وی
هیچ اثر نماند و بسیار باکه عسری کند و همی باز آید و همکی او میل نکند بدان موضع که با ید
پراکنده کند و هر پاره او بدان جانب که میل کند انجا باید برد اکر رنج بسیار نماید آلت
اب کشارا همچنان میباید داشت و بتیزی آب کشا بر کوشه چشم قوت کردن تا اندکی
خون بیاید ابر اما ن خون فرو باید نشاند و اکر بی قصد یکبار اندکی خون بیاید نباید
ترسید بی اب عسر را با ان قدری خون فرو توان نشاند و اکر نیز اب عسر نباشد خون
لام دنان موضع بیهان توانکرد و با اب فرو نشاندن چه قوت خون اب را بسوزد
و نیست کند و اکر خون را بیهان نکند انجا بفسرد و علت طرفه باد پدید و تحلیل دشخوار
پذیرد و اندران حال که اب فرو می نشانند صاحب رنج را بفرمایند تا نخنخی میکند از راه
حلق نه از راه بینی و آب دهان بحلق فرو میبرد تا بدین حرکت اب فرو میل کند و فرمان
بردارتر باشد و چون بکمال دید که اب فرو نشست باهستکی میل را می پیچد و بیرون ارد
و زرده خایه مرغ و روغن بهم بر زند و بر پشت چشم نهد و هر دو چشم را سخت ببندد
و صاحب رنج را اندر خانه تاریک برد و بکوید تا بقفا باز خسپد و خود را خفته سازد
و هیچ حرکتی نکند و سخن نکوید و اکر خواهد که سخن کوید بدست اشارت کند و خویشتن را
از عطسه و سرفه نکاه دارد و بر رکها شقیقه او ضمادهاء خنک کند و حذر کند تا
دند سری تولد نکند و اکر عطسه خواهد بینی را بدست بمالد تا عطسه ساکن شود
و از سرفه نکاه دارد و اندکی جلاب و روغن بادام و طعام وی اندکی باید و چیزی

انشا میدن بچیزی که بخایند و روز دوم چشم را بکشاید و زیاده باهستکی بر دارد و پنبه
بکلاب تر کند و چشم را بدان میشوید چنانکه هیچ زخمی بچشم نرسد و هیچ قوتی از دست بر چشم
نکند و پنبه بسپید خایه مرغ تر کند و بر پشت چشم بندد و اکر روز سیم بکشاید بهتر باشد
و فرموده باشد تا کل سرخ در آب بجوشانند و چشم را بدان آب بشویند و بیمار راست بنشیند
و پشت بدیوار باز داده و بالش بر چپ و راست نهاده چنانکه همه جوانب او باشد تا بدان
تکیه میکند و اسوده باشد و حرکتی نکند و شعری سیاه بر ابرو او بندد و اکر خواهد شادنج
شسته با سرمه اندر کشد روا باشد و اکر پس از دو سه روز آب تولد کند اکر اماسی کرم تولد
نکرده باشد بازالت اب کشا یا جای خود برد چه بدان زودی ملتحم رسته نشود و بعضی
باشد که ملتحم نرم باشد اب کشا بروی نایستد که بروی قوت کند سر میل سوراخی پدید
کند پس اکر الت آب کشای بدان سوراخ در بردن وکاه باشد که بران سوراخ کوشت
افزونی براید سر ناخن برابر باید داشتن و هیچ اندیشه نباید کردن و بعضی کحالان
فروسوی قرنیه بشکافند و اب را بیرون اندرین راه خطری است انست که اکر
باشد رطوبت بیضیه بخود کشد و بیرون ارد و ما این دستکاری
ندیدیم و عمل کردیم الا چنان که در پیش کفته شد هم دیدیم و هم دستکاری کردیم و اما خیالها
دیکر که نه مقدمه اب باشند علاجش انست که نخست هر یکی را سبب و علامات بدانند اکر
از معده باشد با یارج فیقرا و حب قوقایا علاج کند و نیز معده را بکلشکر و مصطکی و
انیسون و غیران قوت دهد و انچ مصالح معده است بجای ارد چنانکه در موضع
خویش یاد کرده امد و اکر معده کرم باشد و بمطبوخ هلیله پاک کند و بشراب انار و لیمو قوت
دهد و انچه از دماغ باشد بخارها از دماغ باز دارد و صندل و کلاب میبوید و بر صدغها
صندل بکلاب سوده میکند والعلم عند الله والله اعلم بالصواب

تمام شد کتاب عین الدواء تذکره کحالی بعون الله و حسن توفیقه فی وقت العصر
یوم الاحد رابع و عشرون من شهر صفر المظفر سنه
اثنی و مائه بعد الف هجریه النبویه المصطفویه
المحمدیه صلی الله علیه وآله
وسلم سنه ۱۱۰۲

علی بن محمد الصیف الکحال غفر الله ذنوبه
العفی ابن

عفی عنهما کاتبه محمد بن ... انشاالله تعالی

نسخه ذرور رمد نشان

انزروت پرورده ده درم جشم پنج درم مامیران دو درم کف دریا دو دانک نبات سه درم افیون دانکی جمله بکوبد و ببیزد و باهم امیخته کند و بکار دارد

ذرور رمد نشان اسفید

انزروت پرورده ده درم نشاسته چهار درم افیون یکدرم جمله کوفته و بیخته باهم بیامیزد و بکار دارد نافع بود انشا الله تعالی

ذرور قیصر

انزروت پرورده ده درم نشاسته چهار درم کف دریا دو دانک نبات سه درم جمله کوفته و بیخته باهم بیامیزد و بکار دارد

سفت باسلیقون

جرب را و سبل را و کمنه را و چنین کی چشم را سود دارد بکیرند پلپل و دار پلپل و زنجبیل و دارچینی و هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی پنجدرم صبر سقوطری یکدرم و نیم کف دریا شش درم شنکرف پنج درم سلیخه و قرنفل از هر یکی چهار درم نوشادر یکدرم همه کوفته و بیخته باهم بیامیزد و مانند سرمه در چشم کشد نافع بود انشاء الله تعالی

نسخه ابارج فیقرا

حب بلسان یکدرم دارچینی یکدرم عود بلسان یکدرم زعفران یکدرم سنبل یکدرم مصطکی یکدرم اسارون یکدرم سلیخه یکدرم صبر سقوطری شانزده درهم

نسخه ذرور غزنوی جهت اطفالان

جشم چهار درم مامیران دو درم کف دریا یکدرم انزروت پرورده سه درم نبات نیم درم کافور نسوی جمله کوفته و بیخته باهم بیامیزد و بکار دارد نافع بود

صفت شیاف رحیر که خون شکم باز دارد

بکیرند زعفران و افیون و مرمکی و صمغ عربی و خون سیاوشان و کندر و حضض مکی از هر یکی برابر نافع بود انشا الله تعالی

صفت برود غوره که از احصرمی خوانند

سلاق ودمعه وجرب وسبل سود دارد توتیای کرمانی ده درم زرده چوبه
ده درم پوست هلیله زرد پنج درم زنجبیل پنج درم دار بلبل دو درم وچهار دانگ
مامیران دو درم وچهار دانگ نمك هندی یکدرم همه کوفته وبیخته باب غوره
بپرورند چند بار تازه میکردانند تا پرورده شود بعد از ان نرم بسایند وبکار
دارند نافع بود انشا الله تعالی وحده

حب السعال

مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیار وخیار بادرنك از هریك یکدرم رب السوس
کثیرا از هریك یکدرم خشخاش ومغز بادام کشمش از هریك دو درم انیسون یکدرم
نبات ده مثقال خورد بکنند وقرصها سازد وهریك شب یکی از ان در زیر زبان میکیرد
نافع اید انشا الله تعالی

نسخه بدل لکحل الجواهر

کحل هفت درم مار قشیثا پنج درم اقلیمیا زرد دوازده درم مروارید ناسفته
سه درم زعفران نیم درم سادج هندی دو درم خرد کند وبساید وبحریر ببیزد وبکار
دارد نافع آید

صفت داروی جهت انکه خون از بینی امده باز دارد

بکیرند کهربا خاص وبنفشه تازه وجوز سرو هرسه را استا راست بهم دیکر
بسایند ودرما سوره در بینی باشند که خون باز ایستد بقدرة خدای تعالی

صفت دواء کلف ونمش واثر ابله

بکیرند مغز بادام سپید کرده سه درم وبسایند نیك وتخم خربزه مغز بش
کوفته بغایت وسیماب دو درم اندرین مغزها بمالند وبکشند چنانکه
اثر سیماب نماند ومغزها سیاه شود هر شب طلی کنند واکر هر ساعت توانند
بهتر باشد ویکهفته دست وروی نشویند ودست
بر روی نکنند وبعد از یکهفته بشویند
کلف ونمش پاك شده باشند
والسلام

بزی فان وره بر

رغاریفون وح

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

من علم — در علت هر عضوی از اعضا از سر تا قدم ومعالجه

باب اول در صداع ان صداع دردی است که در اعضاء سر باز دید آید وصداع گرم باشد یا سرد اگر گرم باشد یا ماده یا از خون باشد یا از صفرا یا بی ماده باشد

علامت صداع خونی سرخی روی وچشم باشد وگران اندامها وشیرین طعم دهن

علاج فصد قیفال است وحجامت ساقین وچیزهای سرد خوردن همچو شراب عناب وشراب الو وخرمای هندی باشکر سفید بجلاب سرد خوردن وبغذا مزوره از خرمای هندی والوکیل بامغز بادام دادن وصندل وعرق گل بوئیدن

صداع صفراوی علامت آن افروخته شدن گرمی در سر وزردی بول وتشنگی بسیار وتلخی دهن وبیخوابی باشد علاج استفراغ صفرا کردن است وطبع را نرم داشتن بالوی سیاه وعناب وبنفشه ونیلوفر وسپستان وخرمای هندی وورق گل وتخم کاشنی وترنجبین وخیار شنبر واب انار ترش وشیرین با پوست فشرده بانبات ویا باترنجبین باید دادن وبغذا مزورهای ترش باید دادن چون خرماء هندی وزرشك وانار دانه با کشمش ومغز بادام وبعد ازان تبدیل مزاج باید کردن بچیزهای سرد کننده

صداع سرد باماده یا از بلغم باشد یا از سودا علامت صداع بلغمی شدت وسختی صداع باشد بی حرارت وسرخی روی وچشم وگرانی سر وچشم وکاهلی بسیار خفتن واب دهان وتری منی

وبول سفید وغلیظ باشد ونبض بصغارت وبطی بود علاج استفراغ بلغم از همه
بدن باید کردن بحب صبر وحب شبیار وجلاب بیخ بهل خراشین وتخم رازیانه
وکل قند باید دادن وغرغره بایارج فیقرا کردن بغذا نخوداب با مرغ ونیمرغ دادن
بحسب قوت ومشک بوئیدن علامت صداع سوداوی بیخوابی ووسواس و
تیرکی رنک روی وفتور وترشی طعم دهن وسبزی قاروره باشد علاج ان استفراغ
سودا باید کردن بمطبوخ افتیمون وهلیله سیاه وغاریقون وجلاب بالنکو ونبات
باید دادن وغذا نخودآب بازیره باج با مرغ ونیمرغ باید دادن بحسب قوت صداع
کرم بی ماده سبب ان حرارت افتاب بود که بر سر تابد تا نزدیک اتش نشستن علامت
صداع کرم بی ماده کرمی پوست سر واعتدال بول وتر اد بودن وتشنکی بسیار وبیخوابی
بود وکرانی سر وچشم وروی علاج تعدیل هوا کردن ودر جای خشک نشستن وجلاب
از سکنجبین ساده وعرق کل با برف دادن وصندل وعرق وسرکه وتراشه کدوی تر
صداع سردی ماده علامت ان ان بود که کرانی در سر وچشم نباشد وتری بینی نباشد
واندیشهای فاسد کند وبول رقیق واسفید باشد علاج بابونج وسعتر واکلیل الملک
در آب بجوشانیدن وسر برو کذاشتن وبخاران بوئیدن وطلاهای کرم بر سر نهادن
وجلاب نبات بالنکو دادن وغذا نخوداب ومرغ باب دویم در سرسام وماشرا
سرسام ورمی است که در یک حجاب از حجابهای دماغ باز دید آید واین مرض نخست
یا از خون باشد یا از صفرا درسرسام خونی تب دایم وکرانی سر وروی وسرخی چشم
ودرد سر وهذیان ودرشتی زبان وکراهیت روشنائی باشد ونبض عظیم باشد
وقاروره غلیظ ثخین باشد علاج فصد قیفال کردن وخون بیرون کردن بحسب
قوت وجلاب بنفشه ونیلوفر والوی سیاه وعناب وسپستان ونبات وترنجبین
دادن طبع را بمطبوخ فاکهه نرم داشتن چون الوی سیاه کیل وعناب وسپستان
وتمرهندی وورق کل سرخ وتخم کاشنی وبنفشه ونیلوفر وسنامکی وترنجبین وشیرخشت
ومغز خیارشنبر میانهای روز روز جلاب نبات ونیلوفر دادن وغذا کشکاب باعناب
وخشخاش وبنفشه ونیلوفر علامت سرسام صفراوی تیزی تب وبیخوابی وتشنکی
وخشکی دهن وبینی وشوریدکی عقل وبسیار کفتن وهذیان وزردی روی وزبان

وسرعت نبض وبرجستن از جای خود وبول زعفرانی وناری بود علاج استفراغ
صفرا کردن بمطبوخ فاکهه چنانکه در سرسام خونی کفته شد وجلاب تمر وعناب
ونیلوفر وتخم کاشنی وتمرهندی واب انار ترش وشیرین بانبات وترنجبین وآب
تفوع واب خیار وکدو باید دادن وسرکه وصندل وروغن کل وآب خیار بالنك
خلخه ساختن وبوئیدن وبر سر نهادن ونغز کشکاب دادن واطراف بدن با
کرم وسبوس وبنفشه مالیدن ماشرا وماشرا ورمی است کرد راند رون وبیرون
دماغ باز اید وبزرك شود وکاه باشد که پوست روی بترکد واب زرد از ان تراوید
کبر دان این مخوف است واز خون باشد واز صفرا علاج انکه از خون باشد علاج
سرسام است ودرین حقنهای نرم لایق باشد باب سیوم در دوار ستن
دوار بپارسی سرکشتن را کویند وسدر کویند که چون مردم برخیزد چشمان
تاریك شود وسر بکردد وبیم باشد که بیفتد واین مرضی یا بلغمی یا سودائی یا ریحی
علامت سودائی بسیاری فکر وبیخوابی وکم کفتن سخن وصلابت نبض بود
علامت بلغمی کرانی سر وروی وکند ورت حواس وبسیاری خواب باشد
وتشنکی نباشد وبول سفید وغلیظ ونبض نرم بود علامت ریحی ان بود
کردبر نیاید وابتدای اب از چشم کشاده شود علاج جمله اینست دماغ را
تنقیه کنند بحب ایارج وحب اصطمخیقون وجلاب بالنکو وتخم رازیانه
وکلشکر وبیخ مهك خراشیده دهند غذا نخود آب بانجشك دانه باید داد

باب پنجم در صرع صرع مرضی مخوفست سبب ان انکه سده ناتمام در راه روح
نفسانی حادث شود کر اکر سده تمام باشد سکته باشد بدین سبب حرکات بی نظام و
تشنج باز دید آید و ماده این مرض یا بلغمی باشد یا سودائی علامت بلغمی سپیدی
رنک روی و فربهی بدن و زبان مصروع زرد باشد و از چیزها که موجب خشم نباشد
خشم کیرد و عظیم و حواس ثقیل باشد و آب دهن بسیار باشد علاج تنقیه بدن باید
کرد بحب ایارج اصطخیقون و جلاب کرم از تخم رازیانه و بالنکو و کلشکر باید داد و غذا
نخود آب با خسک دانه باید داد علامت صرع صرع سودائی لاغری بدن و سیاهی
رنک و خفقان دل و ترشی طعم دهن باشد علاج استفراغ سودا باید کرد بمطبوخ
افتیمون و حب افتیمون و معجون نجاح و جلاب کرم از بالنکو و کاوزبان و کلشکر باید
داد و غذا نخود آب با جوجه مرغ با کوشت بره و مصروع باید خود را از کرما و کرم و سرما و سرد
نکاهدارد نکذارد و کنار آب بنشیند و از جماع و سردی و مستی محترز باشد
باب ششم در سکته سکته مرضی است مخوف و ان علتی است که جمله حواس را
باطل کرداند و ناکاه افتد و بیکبار افتد و سبب ان ماده بلغمی باشد که در راه کذار
روح نفسانی سده تمام باز دید آورد و بطون دماغ ممتلی کردد علامت سهلی و سختی
سکته و دشخواری و اسانی نفس زدن است و کف اندر سکته نشان کشاده شدن
علت علاج انست که پنج روز بهیج جلاب و غذا ندهند رند سده شدن است
روز ششم پر مرغ بروغن یاسمن چرب کنند و با ایارج فیقرا آلوده کنند و بحلق فرو برند
باقی کنند و جلاب انیسون و بالنکو و کلنکبین دهند و حقنها نیز کنند و پشت او
بروغن زیتون کرم کرده بمالند و مسرد یطوس و تریاک بزرک بدهند و ماء العسل
بجای آب میدهند و زهره کلنک با ب مرزنجوش حل کنند و اندر بینی او چکانند
و غذا نخود آب با دارچینی و فلفل و کوشت کبک و بنجشک و کبوتر میدهند باب
هفتم در سبات سبات مرضی مخوف است و ان خوابی است مفرط در ان و بدشواری
بیدار شود و چون بیدار کنند همچنان خفته باشد و سبب این مرض سرد شدن
مزاجست بسبب خوردن داروهاء سرد و یا سرما مفرد که از بیرون بدو رسد و
بسیاری بلغم علامت از سپیدی زبان و تهیج و فراموشی باشد و نبض مرجی و عریض

رنرم باشد **علاج** اکر از خوردن داروهای سرد باشد داروهاء کرم باید داد چون
تریاك مطرو دیطوس واکر سبب ماده بلغمی باشد تنقیه دماغ باید کردن بحبها تین
حب ایاره وحب اصطخیقون وغذا نخود اب با سعتر دارچینی وکدو با و نانخواه باید
دادن وجند بیدستر وروغن یاسمین حل کنند ودر دماغ چکانند **باب
هشتم اندر سهر** سهر بیخوابی مفرط است وان مرضی مخوف است سبب ان کرمی
وخشکی باشد که بر مزاج دماغ غالب شود **علاج** روغن بنفشه وروغن دانه کدو
در دماغ باید چکانیدن وشراب بنفشه وشراب خشخاش باید دادن واسایش
نمودن واز غم واز فکر دور بودن وبکرمابه رفتن واب فاتر استعمال کردن
وغذا مزوره بیبوش بامغز بادام واسفناج وکوشت بزغاله دادن وانچه
خواب آورد سماع آهسته خوش شنودن واواز بادم نرم که درختان جنبانند
باهستکی وحکایتها خوش کوش کردن واطراف بدن اهسته مالیدن و
اکر کسی را بیخوابی سر فرخشك بدید اید نشان هلاك باشد **باب نهم
اندر مالیخولیا** مالیخولیا علتی سودائی مخوفست صاحب این علت پیوسته
بددل وهراسان باشد وفکرهای بد کند واندوهناك باشد بی سببی ظاهر وماده
این علت یا سودائی باشد طبیعی یا سودائی یا طبیعی اخلاط اربعه باید که بسوزند
علامت انکه از سودائی یا طبیعی باشد سبز لون وفتور نبض وسیلان لعاب وانکه
از سودائی یا طبیعی بود واکر خون سوخته **علامت** ان سرخی بول وعظم نبض وبی
خوابی وخنده بسیار بود وانچه از صفرا سوخته باشد **علامت** ان سرعت نبض وهذیان
واخلاط عقل واز مردم جستن وخشم کرفتن وبیخوابی بود وانچه از بلغم سوخته
باشد **علامت** ان کاهلی وخواب بی نظام وتری بینی ودهان واین نبض سپیدی
لون بدن وسپیدی بول باشد **علاج** جمله انست که استفراغ سودا کنند بفصد
صافی ومطبوخ افتیمون ومطبوخ هلیله وحب نجاح وحب افتیمون وروغن
بنفشه وروغن کدو در بینی چکانیدن وجلاب بالنکو ونیلوفر ونبات
باید دادن وغذا نخود اب بامغز بادام واکر بیخوابی مفرط باشد شراب بنفشه وشراب
خشخاش بغذا مزوره بینو ماش با روغن بادام وجراده کدو وبکرمابه بردن واب فاتر

اشتمالة

استعمال کردن **باب دهم در نسیان وحمق** واین مرضی افتی است که در افعال فکری
باز دید آید بسبب نقصان وبطلان حالتی است که بکودکی وخرفی باز وسبب آن
شود مزاج سرد است که بر بطن اوسط دماغ غالب شود **علامت** ان خشکی بینی وبیخوابی
بود **علاج** غذاهای کرم وتر ومعتدل دادن چون نخود آب زردهٔ خایه مرغ ولوزینه
وپاچه بزغاله وبره وروغن نرکس وروغن خیری بر سر ودماغ مالیدن وجلاب نبات
بالنکو دادن والله اعلم **باب یازدهم در عشق** عشق مرضی سودائی است ووسواسی
که مردم انرا بنفس خود کنند بمسلط کردانیدن فکر در نیکو امدن صورتی یا خلقی
علامت ان فراموشی وحیرت وسرد ریش افکندن وانداختن وچشم بکو فرو شدن
ونفسی دراز کشیدن واختلاط عشقست **علاج** مزاج دماغ کرم کردانیدن بغذاها
وشرابها مرطب چون شراب بنفشه وشراب خشخاش ومفرح یاقوتی وبکرمابه رفتن
واب فاتر استعمال کردن وخود را مشغول کردانیدن بشغلهای بزرک که محبوب را
فراموش کنند ومجامعت کردن با غیر معشوق وفکر در معشوق کردن زایل کرداند
باب دوازدهم در لغوه این از استرخا وسستی عضلها ونهبا روی وابرو
ولب باز دید اید وپوست پیشانی از شکل طبیعی بکردد **علاج** جلاب کرم از انیسون
وکلنکبین وبالنکو باید دادن وبغذا نخود آب با خسک دانه وکوشت کنجشک
وتنقیه دماغ کردن بحب ایاره فیقرا وایاره لوغاذیا وحقنها تیز کردن وازبی
تریاق ومردیطوس ومعجون بلادری دادن وروغن قسط در روی مالیدن
باب سیزدهم در اختلاج اختلاج جستن اندامست وان حرکتی است که اندر
عضلها افتد بی مرادست این مرض رطوبتی سرخ باشد که حرارت غریزی انرا تحلیل
بارنج کند وکار کند وسبب خلط از مسام زود بیرون برود واختلاج کند وتولد ان
حرکت از بادهای غلیظ باشد **علامت** باد انست که دیر بیاید وزود بکذرد واکر اختلاج
روی بسیار افتد بیم کننده باشد بفالج وسکته **علاج** غذاهای کرم باید دادن چون نخود آب
با فلفل دارچینی وتخم رازیانه وکدو باران موضع که جستن کیرد تجربه دست بسیار
باید مالیدن تا سرخ شود وروغن فرفیون وقسط مالیدن **باب**
چهاردهم در رعشه رعشه علتی است که حرکات ارادی با حرکات غیر ارادی انرا بازدارد

وامتحنه شود وچون خواهد که حرکتی بغیر اختیار بکند حرکتی غیر ارادي ازو باز دارد
واندر دست وسر بیشتر افتد وسبب کلی این مرض ضعیفی این قوت است وضعیفی ان
حرکت یا سوء المزاج سرد واین بیشتر کسانی را باشد که بیماریها بسیار کشیده باشند
علاج تقویت قوت باید کردن واستفراغ رطوبت بحب صبر وایاره فیقرا وحب قوقایا
باید داد وحب شیطرج وغذا نخود آب باخسك دانه وماء اللحم از مرغ وکبك با فلفل
ودارچینی باید دادن وروغن قسط مالیدن باب پانزدهم در فالج فالج سستی پیها
وعضلها واوتار است باطل شدن حس وحرکت است این علت فرود امدن رطوبت
است از بطون بجسب ضعف بدن وقوت وراه کذر قوت محرکه وقوت حساسه فرو
بندند ونکذارد که بکذرد علامت ان سستی یك نیمه باشد وباطل شدن حس وحرکت
وسفیدی وصافی قاروره علاج انست که تا چهار روز یا هفت روز بجسب قلت
وکثرت ماده بعلاج مشغول نشوند ودر ابتدا حقنها نیز باید کردن وحب صبر وحب
اصطمخیقون وحب منتن وشیطرج باید دادن وغذا نخود آب باید دادن ونخود آب
باکوشت کنجشك وکبك وتیهو وکبوتر بچه وفلفل کرویا ودارچینی وزیره باید دادن
وروغن قسط وروغن فرفیون وروغن بلسان باید مالیدن ومثرودیطوس و
تریاق فاروق باید دادن بجای اب ماء العسل وماء الاصول باید دادن باب
شانزدهم در رمد رمد درد چشم دست اکر چشم وروی سرخ باشد ورکها برخواسته
رك قیفال باید کشودن حجامت کردن وجلاب نبات وعناب بنفشه دادن و
غذا مزوره ببنوماش ومغز بادام واسفناج دادن مسهل از سنامکی وپوست
هلیله زرد وبنفشه والوی سیاه وعناب ونبات وترنجبین وخیارشنبر دادن
وآب سرد بر روی وچشم ریختن واکر سرخی بروی چشم نباشد وپلکها چشم بسته
با یکدیکر دوشده علاج ان حب شبیار وحب ایاره فیقرا وجلاب بنج مثقال خرا شیده
ونبات است وغذا ریزه برنج با روغن بادام باب هفدهم ضعف بصر ورفتن
اب از چشم لطیف کردانیدن غذات وتقویت دماغ کردن به بویهاء خوش
وترك روزه وجماع کردن وهلیله کابلی وتوتیا خورد سودن ودر چشم کشیدن
باب هجدهم در کرانی کوش سبب کرانی کوش یا ماده غلیظ باشد یا بادی غلیظ

کرنادي

کز بادی باشد وبلغمی باشد جلاب تخم رازیانه وبیخ مهك خراشیده وکلنکبین باید دادن
وغذا نخود آب باحسك دانه وتنقیه دماغ کردن بحب ایاره فیقرا وایاره لوغادیا باید کردن
واکر سبب بادی غلیظ باشد غذا لطیف باید دادن چون نخود آب ورینه برنج وماء اللحم
وروغن بادام تلخ باجند بیدستر وروغن سذاب وروغن بابونه در کوش باید چکانیدن
درد کوش یا از خون باشد یا از ورم یا از بادهای مختلف اکر از خون باشد علامت
سرخی لون وجهندکی درد کوش بود علاج فصد قیفال است واسهال طبیعت
بمطبوخ فاکهه ومطبوخ هلیله وجلاب وعناب ونبات وبنفشه دادن وغذا مزورن
ازبنوماش وغوره واناردانه وبینو سرخ دادن واکر از بادهای مختلف باشد علامت
طنین واواز دروغنی در کوش بود علاج تنقیه معده کردن بحب شبیار وقی
کردن وغرغره کردن وروغن مرزنجوش ونرکس وبابونه وسبت نیم کرم در کوش
چکانیدن وغذا نخود آب با دارچینی وکرویا وفلفل دادن باب نوزدهم
در زکام ونزله مبداء زکام ونزله دماغ است انچه براه کذر بینی فرود اید واو از بکرداند
انرا زکام کویند وانچه بحلق وسینه فرود آید انرا نزله کویند ماده زکام ونزله یا کرم
بود یا سرد علامت ماده کرم است که چشم وروی سرخ باشد وانچه از بینی فرود
اید کرم باشد وتیز وسبك وزرد وبینی وحلق را بسوزاند وزکام سرد است
که سر وروی کران باشد وانچه از بینی فرود اید غلیظ وسفید باشد علاج اندر زکام
کرم فصد قیفال باید کردن وجلاب عناب وبنفشه وسپستان باید دادن وشراب
بنفشه وشراب خشخاش در اب کرم حل باید کردن ودادن علاج اندر زکام سرد آرد
ارزن ونمك وسبوس کندم در چیزی نبندند وباتش کرم میکنند بر سر می نهند تا
حرارت بقعر دماغ برسد وغذا اندك دادن وبر تشنکی صبر فرمودن وجلاب
برسیاوشان وانجیر ومویز طایفی باید دادن وغذا نخود آب باحسك دانه خوردن
وبینی بخار طبیخ بابونه واکلیل الملك وشبث ومرزنجوش وشونیز فرود اشتن
سود دارد وعود وقسط ولادن سوختن سود دارد باب بیستم اندر خون امدن
از بینی سبب خون امدن از بینی بسیاری خون در بدن یا دهن رکی کشوده شود
یا بحران بیماری حاده باشد اکر بسبب بسیاری خون بدن باشد فصد قیفال باید کردن

وشراب غوره وشراب ریباس وجلاب وعناب وسکنجبین ساده باید دادن واب کشنیز تر ببرف سرد کرده در بینی چکانیدن وکل ارمنی ونشاسته وآب مورد وعرق کل طلای سر کردن وبسد وکهربا وکل سوده در بینی افشانیدن ودر آب سرد نشستن وبرک بید وکاهو وکل خشخاش وصندل مقاصری وعرق کل بوییدن وغذا مزوره زرشك وسماق وانار دانه دادن واکر رعاف بحران صندل وکافور وکل ارمنی وکلاب بر جکر طلا باید کردن

باب بیست ویکم در ورم زبان ورم زبان ماده ان خون باشد یا از بلغم یا از سودا باشد **علامت** انکه از خون باشد زبان سرخ باشد ولعاب اندك باشد **علاج** فصد قیفال وطبع را نرم داشتن بمطبوخ فاکهه ومضمضه کردن باب بنو سرخ وآب کشنیز تر وآب کاشنی وآب کاهو وکتان بعرق کل تر کرده بر زبان انداختن وجلاب نبات وعناب وآب انار ترش وشیرین با پوست فشرده دادن وغذا کشکاب واکر چیزی نتواند فرو بردن حقنه کردن **علامت** انکه از صفرا باشد زردی زبان باشد ودرد مفرط وافروختکی سر وروی وانتفاخ بسیار بر زبان پیدا شود **علاج** ان همام ورم خونی باشد بجز فصد کردن **علامت** انکه بلغمی باشد رنك ورم سفید باشد وسرخ وبزرك ولعاب بسیار از دهن آید ودرد کم باشد **علاج** ان مضمضه کردن بایارج فیقرا وزبان را بسرکه وعسل وخردل مالیدن وحقنه نیز کردن وجلاب بیخ مهك با مویز طایفی دادن وغذا نخود آب با مغز بادام ساده دادن **علامت** انکه از سودا باشد سیاهی رنك زبان وخشکی دهن **علاج** تنقیه بدن باید کردن واز سودا بمطبوخ افتیمون وحب افتیمون وحب غاریقون وغذا زیره با برنج دادن با خروس بچه

باب بیست ودوم در ناخوشی بوی دهن سبب ناخوشی بوی دهن رطوبتی عفن باشد واین رطوبت در بیخ دندان باشد اندر کوشت بن دندان باشد باین عفونت از خلطی باشد که در معده باشد **علامت** انکه از بیخ دندان وکوشت بن دندان باشد انست که هر وقت که مسواك کند ودهن بشوید با هرکاه که غرغره کند ودندان پاك کند دهان خوش بوی کردد **علاج** رك قیفال باید زدن یا چهار رك وپیوسته دهن بسرکه وکلاب بشستن وسرکه وعاقرقرحا وکرما زخانیدن وبمطبوخ هلیله تنقیه بدن کردن وجلاب سکنجبین ساده بر عرق کل دادن وغذا مزوره انار دان

بنولیف عدس مقشر

لی کوشت دادن واکر کرد دندان تباه شده باشد علامت انکه از عفونت خلطی باشد که
در معده است انست که بمسواك کردن ودهان شستن زایل نشود ودر وقت کرسنکی
سخت تر باشد وکاه سیری اهسته تر بود علاج انست که تخم خربزه وتخم ترتیزه وتخم
شبث دران بجوشانند وقدری نمك وعسل دران حل کنند وبازخورند وبس مرغ
بروغن کنجد چرب کنند ودر کلو فرو برند وقی کنند وبعد از قی کلشکر باسکنجبین بایکدیکر
بسرشند وبدهند وخربزه ناشتا خوردن سود دارد وغذا مزوره زرشك وسماق
واب غوره باید دادن باب بیست وسیم در درد دندان سبب درد دندان یا
سوء المزاج کرم یا سوء المزاج سرد ویا از ورمی باشد که در بن دندانها بود علامت
انکه از سوء المزاج کرم باشد که چون آب سرد بدندان رسد اسایش یابد ودردی ارام
کننده باشد وانکه از ورم کرم باشد کوشت بن دندانها سرخ باشد واماس کرده یا ضربان
باشد علاج رك قیفال باید کشودن وحجامت کردن وچهار رك زدن وسرکه
وعرق کل مضمضه کردن وجلاب سکنجبین وعناب باید دادن وغذا مزوره انارد آن
وسبوس سرخ باید دادن ومطبوخ هلیله طبع را نرم باید کردن علامت سوء المزاج
سرد باشد انست که باد رد ضربان نباشد واز وخنکی در سر ورو نباشد وورم بن
دندان نباشد وهر کاه اب سرد بدندان رسد درد زیادت کند علاج مضمضه کردن نست
بسرکه وبودنه وعاقرقرحا واویشن وبن دندانها را بپودنه وفلفل وشیطرج هندی
باید مالیدن وتریاك اربعه دادن اکر بدین تدبیرها درد ساکن نشود داغ باید کردن
وضمع توت بر دندان باید نهادن وتنقیه دماغ وبدن بحب ایارج فیقرا کردن وغذا نخود آب
ومرغ باب بیست وچهارم در خناق خناق دشخواری دم زدن است وسبب ان
ورم عضلها حنجره یا مری است واماس در باطنها وغشایها ان وسبب ان ورم
یا خون باشد یا صفرا علامت خناق خونی سرخی روی باشد وهمچون زبانه اتش
کرمی در حلق میاید وشیرینی دهان وضربان حلق علامت صفرانی خشکی
دهان وزردی روی واز وخنکی حلق وتلخی دهن باشد علاج هر دو نوع رك
قیفال کشودن است اما انکه خونی باشد اکر قوت تحمل کند خون بسیار بیرون باید کردن
تا بحد غشی انجامد واکر ضعیف باشد خون بتفاریق بیرون باید کردن وبحقنها نرم طبیعت را

نرم داشتن وبینوسرخ وآب کشنیز وشراب توت وسرکه باید فرمودن حجامت بر مهرهاء
پشت باید نهادن ومکیدن تا ماده از ره کذر حلق دور شود واطراف بدن باب کرم
وسبوس کندم وخطمی وبنفشه باید مالیدن ودر وقت تزاید غرغره بعناب وروباه روباه علت الثعلب
تربك وبینوسرخ واب کاهو وشراب توت ومغز خیار چنبر باید کردن وبشیر ومزوره
زرشك غرغره عسلی کنند وچون ره کذر حلق کشاده شود اب انار ترش وشیرین وسکنجبین
ساده واب خیار وکدو وسر تخم تورك واب نقوع فواکه باید دادن وغذا کشکاب باید
فرمود باب بیست وپنجم در ربو ربو تنکی نفس است در حال رفتن وحرکت کردن
وبسبب ممتلی وپر شدن قصبه وشش از رطوبات سرخ دوشنه علاج شراب زوفا
وبیخ مهك وپرسیاوشان وتخم رازیانه وکلشکر باید دادن وقی فرمودن پس از انکه
خردل وعسل خورده باشند باسکنجبین عسل واب ترتیزه وغذا نخود اب با مغز بادام باید
دادن باب بیست وششم در سرفه سرفه حرکتی است که طبیعت بان حرکت
رفع موذی از شش واز اعضا که بدان متصل است میکند وسبب سرفه یا تری باشد
ویا خشکی اکر تری باشد علامت ان باشد که تشنکی نباشد ونفث بسیار باشد علاج
بیخ مهك خراشیده نیم کوفته پرسیاوشان ونبات باید دادن وغذا مزوره از نخود
بینوماش ومغز بادام باید دادن واکر سبب خشکی بود علامت تشنکی وخوش امدن
هوا خشك بود علاج شراب بنفشه وشراب خشخاش باید دادن وجلاب عناب
بنفشه تر وسپستان ولعاب به دانه وبنکو باید دادن وغذا مزوره بینوماش با مغز
بادام وحسوا از آرد باقلا وشکر وروغن بنفشه وکشنیز در سینه وحلق باید
مالیدن باب بیست وهفتم در ذات الریه ذات الریه اماس شش است سبب
ان ممتلی شدن شش باشد از بسیاری خون علامت ان تب تیز باشد وتنکی نفس
باکو یا که کلو میفشارند وسرخی روی علاج رك باسلیق باید زدن وخون بمقدار
قوت بیرون کردن وجلاب عناب بنفشه ونیلوفر ونبات وترنجبین باید دادن
ولعاب به دانه ونیلوفر وروغن کل بادام لعوق باید ساختن وطبع را نرم ساختن
بمطبوخی از سنامکی وبنفشه ونیلوفر وعناب وسپستان وترنجبین وشیر خشت
وغذا کشکاب با خشخاش ونیلوفر وعناب وروغن کل بادام دادن ه

باب بیست وهشتم در سل ریش شدن شش را سل کویند اسباب سل ترکتر است
کر از سر شش بیرون اید وفرود اید وشش را ریش کند علامت سل هرکاه کر از
خداوندان سرفه وذات الریه سرفه خون وریم بیرون می آید تب لازم باشد وبدن
لاغر میشود ورخسار سرخ میشود وتب ظاهر تر میشود نشان سل باشد وسبب دایم
نزدیك جایکاه علت است بدل وسبب سرخ شدن رخسار برامدن بخارهاست
علاج اکر در ابتداء علت دریابند وقوت تمام باشد رك باسلیق باید زدن وخون
بنغاریق بیرون کردن وجلاب بنفشه ونیلوفر ونبات وعناب وسپستان باید دادن
وکاه کاه شیر زنان کر دختر شیر دهد وشیر خر باید دادن وکشکاب باسرطان ونیلوفر
وخشخاش دهند واطراف بزغاله وخروس در بهنو باید دادن ودران کوشیدن کی
طبیعت یبس نشود ودر امساك طبیعت باید کوشیدن باب بیست ونهم
در ذات الجنب ذات الجنب ورمی است کرم ودردناك کر اندر حجاب دل وغشای
کر مستبطن اضلاع است پیدا شود علامت تنکی ونواتر نفس است ودرد
پهلو چنانکه سوزن بعضوی فرو برند وتب لازم ونبض مساوی وسرفه خشك
اول علت ودر وقت تزاید وبرآمدن خون با نفث وکرانی پهلو علاج در اول رك
باسلیق باید زدن وخون چندان بیرون باید کردن کر رنك بکرداند لیکن بدو سه دفعه
تا قوت ساقط نشود وجلاب بنفشه وعناب ونیلوفر وسپستان ونبات وترنجبین
وشراب بنفشه وشراب خشخاش باید دادن ولعاب بنکو با روغن کل بادام وشراب
بنفشه لعوق سازند ومطبوخ فاکهه وترنجبین وشیرخشت تا خلط را استفراغ کند
غذا کشکاب با بنفشه ونیلوفر وعناب وخشخاش وسپستان وروغن بنفشه وشراب
بنفشه دادن وموم روغن از موم صافی وکتیرا وخطمی وروغن بنفشه در سینه وپهلو
باید مالیدن واب سرد ومیوها نباید دادن باب سی ام در خفقان خفقان حرکتی
اختلاجی است کر دل را حادث میشود ویا از سوء المزاج کرم از اعراض نفسانی باشد
چون خشم واندیشها از بهر کارها نازك یا طعامها وشرابها کرم خوردن یا در معرکه
بغایت کرم باشد امدن وشدن کردن وتشنکی بافراط کشیدن ودر کرمابه کرم بسیار
نشستن علامت خفقان کرم تشنکی وسوزش خرابی دل وراحت یافتن از هوای

حمام

خشك باشد علاج اگر خون غالب باشد رگ باسلیق از جانب چپ باید زدن وهوای خانه
خنك كردن وصندل وگلاب وكافور بر سینه نهادن وجامه معتدل پوشیدن وجلاب
نیلوفر وشراب حماض وعرق گاوزبان وعرق بید مشك وشراب سیب وشراب صندل دادن
وكشنیز خشك وورق گل وطباشیر باشراب سیب باید دادن ومفرح سرد ومفرح معتدل
وغذا مزوره زرشك وغوره بامغز بادام وفروج داد واگر سوء المزاج سرد باشد علامت
آنكه لون صاحب خفقان سفید ورصاصی باشد وتشنگی نباشد علاج شراب بالنگو
وشراب ریحانی وشراب سوسن باید دادن وجلاب بالنگو وفرنجمشك ومفرح گرم و
دواء المسك وپوست ترنج پرورده بعسل باید دادن وغذا نخوداب بامرغ وكبك بریان
كرده وزیره بارج دادن باب سی ویكم در غشی غشی باطل وبیكار شدن جمله
قوتها محرك وحساسه است واسباب غشی تحلیل شدن روح است بواسطه استفراغها
وتحلیل بافراط بسبب لذتی مفرط چون لذت جماع دردها بافراط چون درد قولنج و
معده یا امتلا باشد یا از ماده كه خنق روح كند علامت غشی سردی اطراف بدن باشد
ونبض صغیر وضعیف وبطی باشد ولون زرد باشد علاج در وقت نوبت گلاب وآب
سرد بر روی باید زدن وصندل وگلاب وخیار بالنگ سرد كرده در حلق باید چكانیدن
وجلاب شراب سیب وشراب حماض ونیلوفر دادن وانچه سبب دردها باشد علاج
درد آنها باید كرد وغذا ماء اللحم ومرغ بریان كرده وتخم مرغ نیم پخت باید داد باب
سی ودویم در آمدن خون از گلو علاج رگ باسلیق زدن وقرص كهربا با آب ورق
اسبوس وآب تخم تورك باید دادن وگل ارمنی باگلاب وسركه ممزوج باید دادن وكندر
وخون سیاوشان واقاقیا وروغن گل بادام طلی شسته نماید كردن وغذا مزوره
از بنو سرخ وآب غوره وسماق باید دادن باب سی وسیم در ضعف معده
ضعف معده یا از سوء المزاج سرد باشد یا از بسیاری بلغم باشد كه در معده گرد آمده
باشد علامت آنكه سوء المزاج سرد باشد قراقر نفخ بسیار باشد ودواء سدر گاه گاه
علاج گوارش زیره وزنجبیل ومربا وفلفل ونانخواه ومصطكی رومی باید دادن
وروغن مصطكی در معده مالیدن واطریفل وماده الحیوة دادن وغذا نخود آب
بافلفل ودارچینی دادن علامت آنكه از گرد آمدن بلغم باشد در معده غثیان

و قی نخوع باشد و تشنگی نباشد **علاج** قی کردن است باب عسل و اب برگ ترتیزه و خردل
و جلاب بالنگو و رازیانه و کلنگبین باید دادن و حب شبیارا و معجون خیارچنبر بلغم را
بیرون کردن و غذا نخود آب باگوشت مرغ و دارچینی و کرویا باید دادن **باب سی و چهارم در غشیان** غشیان شوریدن معده باشد که یا پیش از طعام یا پس
از طعام خوردن بود اگر از پس طعام خوردن **علاج** کم خوردن غذا باشد و شراب
ابی خوردن و اگر پیش از غذا خوردن بود علاج مزاج معده گرم باشد **علاج** شراب
به خوردن بود غذا مزوره از ناردانه و اگر مزاج معده سرد باشد **علاج** قی کردن است
باب و رق ترتیزه و جلاب بالنگو و نبات دادن و شراب انار و نعناع دادن و غذا زیره و
برنج با مرغ دادن **باب سی و پنجم در پیچیدن شکم** سبب رطوبتی است که حرارت
بر تحلیل ان قادر نباشد و از ان نفخ و قراقر باز دید اید **علاج** کوارش زیره و شراب ریحان
باب رازیانه باید دادن و گندم و زیره کرمانی و ورق سذاب خائیدن و دستار گرم کردن
باتش و بر شکم نهادن و در گرمابه اب گرم بر شکم ریختن و غذا نخود اب بادارچینی دادن
فواق باب سی و ششم حرکت طبقه اندرون معده است و این حرکت است از
تشنجی انقباض کریختن از موذی و حرکتی انبساطی از جهت دفع موذی یا خوردن چیزی
گرم تیز باشد سوزه معده باشد از عقب خوردن غذا تیز یا داروی تیز **علاج** اب گرم
با روغن بادام جرعه میدهند و قی میفرمایند باب گرم و سکنجبین ساده و اب انار ترش و
شیرین میمکد نعناع میخاید و شراب به می لیسید و غذا حسو نرم با روغن بادام و شکر بدهند
و اگر سبب ان ماده غلیظ باشد ماهی شور بدهند و در عقب آن تخم شبث ترتیزه بجوشانند
و مقدری نمک طعام در ان حل کنند و بدهند و بیه مرغ بروغن کنجد چرب کنند و بگلو
فرو برند و قی کنند و جلاب گلشکر و تخم رازیانه بدهند و غذا نخود اب باگوشت کبک
و تیهو باید دادن **باب سی و هفتم در هیضه و اسهال و زحیر** سبب هیضه
ناگواریدن طعام است و فاسد شدن غذا در معده هر چه لطیف باشد و بصفرا ماند
ترو بقی بیرون اید و هر چه غلیظ باشد باسهال فرود اید **علاج** هر گاه که احساس کنند
که طعام اندر معده تباه شده در حال قی فرماید تا معده پاک شود و اندر هیضه هیچ حرکت
نباید کردن لیکن خوشتن را راست باید ساختن باید که خواب باز دید اید که هیضه را

هیچ علاج به از خواب نیسته، وشراب غوره وشراب ریباس باید دادن اما اسهال مختلف
اللون باشد وبا ان پیچیدن شکم نباشد وبعید العهد بخوردن مسهل دفع باید کردن و
نباید بستن واکر ضعف پادید اورد پیچیدن شکم باشد باز باید بستن علاج قرص طباشیر
بست وسفوف ناردانه وآب به باید دادن وغذا مزوره سماق ومرغ فرمودن وبا اسهال
خون باشد علاج سفوف نشاشته وقرص طباشیر وبارتنك وبنکو وتخم شاهسپرم
وصمغ عربی وتخم سپیدان بریان کرده باعرق کل باید دادن وغذا کاورس ومغز بادام
پوست کنده بریان کرده باخایه مرغ دهند واقاقیا وصندل وکل ارمنی وزیره کرمانی
وکلنار بآب مورد بسرشند وبرناف وشکم طلا کنند زحیر تقاضای برخاستن است
وهرکاه که برخیزد چیزی اندك جدا شود وغلیظ ومخاطی بعضی باخون وبعضی بی خون
علاج زحیر هیچو اسهال خون باید کردن ومرهم شادنه استعمال باید کردن
باب سی وهشتم در قولنج مرضی معنوی است وسبب ان بلغمی غلیظ ورسنده
باشد وبادی غلیظ که در رودکانیها باشد ویا سبب خشکی ثفلها باشد از خوردن
غذاها خشك باز دید اید وقولنج که سبب ان بادی غلیظ باشد وثقلی خشك اول
روده اعور ممتلی کردد وپس امتلا بروده قولون باز دهند علامت باز دید
امدن قولنج که طبیعت مجیب نشود وشهوت طعام ضعیف وچیزهای ترش و
شور وتیز ارزو کند وشکم می پیچد ودرد پشت وساق بدید اید واب بسیار خواهد
علاج کوارش به نرم ومعجون خیارشنبر وکوارش تمری وسنا مکی وشکر باید
دادن واکر طبیعت نرم نشود حقنه نیز دو کرت کردن تا رودکان از ماده قولنج
پاك شود وشافه از تخم حنظل وبوره ارمنی وعنزروت واشق وصابون وورق
سذاب استعمال کردن سودمند باشد واز اب سرد ومیوها اجتناب فرمودن
وهر بامداد جلابی کرم از کلشکر وتخم رازیانه دادن ودر اب شبتك از بابونه
واکلیل الملك وتخم شبت ورو باه تربك وحسك وخطمی ونمك طعام نشاندن
وغذا نخود آب با مرغ وکبك وکوشت کنجشك دادن باب سی ونهم
در کرم که در شکم ورودکانیها باز دید آید سبب ان رطوبتی غلیظ باشد که در سطح
رودکانیها دوشیده شود وحرارت ضعیف از استوانند تحلیل بردن رطوبات

فاسد ومنفعن شود واز بناهي ان رطوبات کرمان متولد شوند واسباب سابقه ان طعام
غلیظ است وناکواریدن ان ومیوهای خام وشیر وماست خوردن وبرامدن معجون
واندر کرما به رفتن **علامت** ان درد شکم وپیچیدن ناف وآمدن آب لعاب دهان
بود خاصه در وقت خواب وزردی روی وبدخویی وزود کرسنه شدن وسنکی طبیعت
علاج یکهفته هر بامداد صد درم شیر تازه وده درم شکر در ان حل کنند وبدهند
وغذا نخود آب باخشک دانه واویشن بدهند وروز هفتم برنک کابلی مقشر وشیح ترکی
وقسط تلخ وترمس وتربد وسرخس وقنبیل وحب النیل از هر یکی یکدرم کوفته وبیخته
بر سر شیر تازه باید دادن تا کرمان را بکشد ومستفرغ کرداند واکر طبیعت دیر مجیب شود
جرعه سرکه کهنه در آب کرم ممزوج کرده بدهند وآخر روز غذا از کشک سوده با شیر باید
دادن وشافه از زهره کاو وجاوشیر با عسل سرشته استعمال کند ضمادی از شونیز با زهره کاو
یا میزند وتریاق ضماد کنند وروز دیکر جلابی از آب کامه ودوشاب بدهند وشربتی سرد
از نبات وکشنیز خشک وغذا بقاعده **باب چهلم در درد جکر** اکر درد جکر
با سرخی روی وامتلای بدن باشد **علاج** رک باسلیق باید زدن وجلاب تخم کاشنی وماء
ترنک ونبات باید دادن وصندل مقاصری وکافور وآب کل بر جکر طلا باید کردن وغذا
کشک آب باید دادن با بغوره یا نان جو واکر رنک بدن سپید باشد وتشنکی نباشد
ماء الاصول وسکنجبین بزوری باید دادن وغذا زیره باج با کوشت کنجشک وکبوتر بچه
صحرائی باید دادن **باب چهل ویکم در سوء القنیه واستسقا** سبب سوء القنیه
واستسقا سردی مزاج جکر است که از حال طبیعی بکردد وضعیفی بدن پدید آید ولون
روی وبدن زرد شود ویا سپید وآماسی در زیر چشم ودست وپای پیدا شود از ان
سوء القنیه کویند واما استسقا سبب ان مرضی بادیست وسبب ان ماده غریبست
که در فرجها متحلل شود وانرا بیفزاید واقسام ان سه است لحمی وزقی وطبلی وسبب
استسقاء لحمی سوء المزاج سرد باشد که اندر جکر واندر رکها بر هم زن بسبب ناهضم
شدن هضم ثالث پیدا شود **علامت** استسقاء لحمی پای آماس کیرد پس شکم
پس نغیان پس روی واندامها دیکر هر کجا انکشت بنهند جای انکشت یکزمان
فرو نشسته بماند واین نوع اسلم انواع استسقاست سبب استسقای زقی آنست

کراب در رودکانی ومیانه پوست شکم ومیان ترب ناف کرد اید وسبب این است که
میان ناف ومقعر جکر راه کذری هست که خون از ان مجری بجکر جنین میرسد ودرین
حالت که از ان مجری مستغنی شده اند مجری متلاشی شده است وچون جانب محدب
جکر بسبب سده یاورمی بسته شود ان کذر بضرورت کشاده شود وبدین سبب
مزاج جکر سرد شود وتولد خونی ماٸی کند وکوییا رودکانیها درمیان اب سیاحت
وشناه میکند واین نوع از استسقا بدترین انواع است علامت این استسقا اماس
اطراف بدن باشد وسرفه خشک بدید اید وضعف زیادت کند وباخر اسهال
باندید آورد وچون مشک پرآب باشد که چون دست بران میزنند خضخضه میکند
سبب استسقاء طبلی انست که بادی غلیظ دران موضع که اب در استسقاء زقی
جمع شده باشد جمع شود باندک رطوبتی وسبب این باد غلیظ کرمی مزاج جکر باشد
وباسردی مزاج معده علامت این نوع از استسقاء است که ناف بیرون اید وشکم
بغایت بزرک باشد وچون دست برشکم نهند او از طبل بیرون اید وانبر امدن احشا
اسایشی یابد علاج نوع اول قی فرمودن است بتفاریق وداروهاء مسهل برفق دادن
واز آب ومبرات وپرهیز فرمودن وراه کذر سده بکشودن وماء الاصول وسکنجبین بزوری
دادن ودماغ را بغرغره پاک کردن واز داروها که درین علت نافع است حب یاره وحب
ریوند وقرص زرشک بزرک وکوچک است ودرآب دریا وآب شور نشستن لایق باشد
ومستسقی در ریک کرم کرده مندفن کردن یا در افتاب کرم نشاندن از قوی ترین معالجها
باشد وجلاب از تخم کاشنی وپوست بیخ کاشنی وپوست بیخ کرفس ونبات باید دادن
وغذا زیره باج از نخود وکشمش ومغز بادام وچاشنی سرکه واندک زعفران با مرغ باید دادن
علاج نوع دویم اول تدبیر ان باید کردن که اماس زایل شود بس تدبیر استفراغ کردن
چنانکه کاهی شربتی دهند که تسکین حرارت کند وکاهی شربتی که استفراغ کردن چنانکه
اب کند بطریق اورار بول جلاب یا از تخم کاشنی وروباه تربک ورازیانه وکرفس
با نبات باید دادن واب کاشنی تر با نبات دهند وروباه تربک پنج درم تخم کاشنی
پنج درم با نبات ده درم بجوشانند وسی درم آب کاشنی باشد بکیرند وبا یکدیکر
بیامیزند ومغز خیار چنبر بیست درم دران حل کنند وبدهند تا طبع را نرم کند

وحب مازریون و ریوند وحب غاریقون بدو سه کرت بدهند وغذا نخود آب بادارچینی
وتخم رازیانه ومرغ میدهند **علاج نوع سیم** اگر گرمی غالب بود سکنجبین بزوری وخنک
وضمادی از صندل وعود ولادن وتخم کرفس ومشک بر جگر نهادن وغذا زرشک دادن
واگر سردی غالب بود تخم رازیانه وسکنجبین غافت وسنبله هندی دادن وماء الاصول
ومعجون حب الغار باید دادن وغذا نخود آب ومغز بادام وخشک دانه دادن

باب چهل ودویم در درد سپرز اگر رنگ بدن سیاه باشد وبول زرد باشد
علاج رگ اسلیم باید زدن از دست چپ وجلاب روباه ترک وتخم کاشنی وسکنجبین
بزوری باید دادن واگر بدن تیره باشد ومعده ضعیف باشد وهفتم نیک باشد **علاج**
ایاره فیقرا باید دادن وادرار بول باید کردن وماء الاصول وسکنجبین بزوری وسداب
وتخم تره تیزه باید که بجوشانند وقدری نمد باندازه سپرز ترتیب کند وبدان سرکه میجوشانند
وبر موضع سپرز مینهند وسرکه بناشتا بیاشامند وغذای مزورۀ زرشک وزیره باج
میدهند

باب چهل وسیم در یرقان یرقان تغیر رنگ
در روی ورنگ سپیدۀ چشم ورنگ نیم پوست تن را گویند ویرقان یا زرد باشد
یا سیاه واسباب تولد یرقان زرد بسیاری تولد صفرا از جگر وسده اندر منفذ فرود
آمدن صفرا بجانب روده کانی اندهره یا از قبیل دفع طبیعت باشد که دفع مره صفرا بظاهر
بدن کند بجهت بحران **علامت** یرقان زرد سبب حرارت جگر وتولد صفرا باشد
تشنگیست وتلخی دهان وزردی زبان وبول ناری وکف آن زرد بود **علاج**
جلاب تخم کاشنی وخرما هندی وآلو سیاه والو کیلی ونبات وترنجبین باید داد
ومطبوخ هلیله زرد استفراغ صفرا باید کردن وسکنجبین وعرق کاشنی وآب خیار
وکدو وآب انار ترش وشیرین وشیره تخم تورک باید دادن وقرص تباشیر نرم
وقرص کافوری وقرص معتدل وقرص زرشک وخرما هندی باید دادن واگر
بازدید آمدن یرقان از دفع طبیعت باشد ومرضها ماده چون پیش از روز هفتم
بود بد باشد واگر رطوبات بسیار از بدن بطریق اسهال وادرار مستفرغ شود
وچون روز هفتم بازدید آید نشان خیر باشد یرقان سیاه بیشتر از سپرز باشد و
جگر نیز باشد ولیکن از سپرز باشد سبب آن سده باشد اندر منفذی که میان جگر

وسبز باشد علاج رك اسيليم بايد زدن واز دست چپ وبمطبوخ افتيمون استفراغ
بايد كردن واب پنير وسكنجبين دادن وغذا زيره باج ساده بايد دادن باب
چهل وچهارم در درد كرده ضرباني باشد وبول سرخ باشد علاج رك باسليق
بايد زدن وجلاب از شير وتخم خيار بالنك وخربزه وخيار زه بانبات بايد دادن واكر نشان
غلبه خون نباشد طبع را بمطبوخ فاكهه وترنجبين وخيار چنبر نرم بايد داشتن وغذا مزور
از مغز ماش ومغز بادام بايد دادن واكر بول خون آيد قرص كهربا باآب وكل ارمني و
بارتنك بريان كرده وقرص كنار وخون سياوشان وكندر بايد دادن وغذا مزور
از سماق با مغز بادام وفروج بايد دادن واكر در بول ريك باشد معجون حجر اليهود وجلاب
تخم رازيانه وشير تخم خربزه بانبات بايد دادن وغذا نخود اب واكر سلسل بول باشد
اطريفل كوچك وبزرك وشاه بلوط وشكر وقرص كندر بايد دادن وغذا مرغ بريان
كرده نافع بود باب چهل وپنجم در ريكها وورم مثانه بيشتر ريكها
كه مثانه را باز ديد او ورد وورم كرم باشد علامت درد سخت باشد وكرفتكي بول وتب
نيز محرقه وسياهي زبان وهذيان كفتن واماس زهار علاج رك باسليق بايد زدن
ودر آب سنكي كه در ان بنفشه وخيري وخطمي وروباه ترك پخته باشد
بايد نشاندن وضمادي از ارد باقلا وارد جو وبنفشه وخطمي وروباه ترك بانبات
بايد دادن وطبع را بمطبوخ فاكهه نرم داشتن وغذا مزوره از مغز ماش با مغز بادام دادن
ريك وسنك مثانه وكرده ريك وسنك كه در كرده ومثانه تولد كند اين علت بيشتر
كودكان را باشد ومردم فربه وسبب سنك وريك رطوبتهاي لزج است كه در غذاهاي
غليظ تولد كند علامت هركاه كه اين بول غليظ ودقيق وصافي شود وبول سياه
كه سپيد رود وبيماري ايد نشان تولد سنكست علاج قطع ماده ان كردن اول بتقويه
ادرار البول واسهال وجلاب تخم كدو وتخم كرفس وماء الاصول وسكنجبين بزوري
بايد دادن وطبع را بقرص بنفشه ومعجون خيار چنبر نرم بايد داشتن ودر آب
زن بايد نشستن كه خسك وبابونه واكليل الملك وشبيث وورق كرنب وورق
خطمي وبيخ سياوشان ومرزنكوش در ان پخته باشند ومعجون حجر اليهود
وباب برك خيار دشتي ميدهند وغذا نخود اب با تخم رازيانه دادن

باب چهل و ششم در ضعیفی قوت مجامعت در نقصان باه یا از ضعف شهوت
باشد و یا از استرخاء سستی منی باشد و ضعف شهوت یا از ضعف بدن باشد یا از اندکی
غذا خوردن یا از لاغری بدن باشد و زردی رنك همه تن علاج تقویت بدن کردن
تدبیر [illegible] وانکه از اندك خوردن غذاء بود غذا زیاده باید کردن و خواب فرمودن
بهلو و بشادی مشغول بودن و مدتی ترك مجامعت کردن و اکر سبب اندکی منی باشد
علاج ان غذاهای مرطب باید دادن چون حلوای ترنجبین و معجون اللبوب و هریسه
از کوشت بره و بط و سر بریان و زنجبیل پرورده و تنقل بو بزطابیقی و پسته و مغز بادام
کردن و غذا کران بهر هیجان باه خورند غذائی باید که در وی سه معنی بود یکی انکه میل بکرمی
دارد و اما انچه در وی این سه معنی حاصل است نخود است و لوبیا و کزر است و شلغم اینست
و مانند ان اکر بسبب سستی و استرخاء الآت منی باشد علامت ان وقت تنکی منی باشد
علاج ان اطریفل بزرك و کوچك باید دادن و غذا کباب بریان کرده باب
چهل و هفتم در رنجهای مقعد رنجهای مقعد چون ضربانی در مقعد حادث شود درد و ورم
علاج رك باسلیق باید زدن و در اب شبشك و بنفشه و خطمی و پوست خشخاش نرم
کوفته و برك لوبیا نشاندن و زرده تخم مرغ و روغن کل بادام ضماد باید ساختن
و جلاب عناب و نبات باید دادن بواسیر دانه‌چند باشد که از فساد غذاها
حادث شود و هم در اندرون سرخ باشد و هم بیرون اکر ان خون روان باشد علاج آن
قرص کهربا و قرص کلنار با شراب مورد و شراب به باید داد و اکر خون روان نباشد
علاج ان حب مقل و اطریفل مقلست و غذا نخود آب باکذنا باید فرمودن باب
چهل و هشتم در بیماری انثیان اماس خایه علاج ان کتیرا در هاون اسرب باید سودن
چندانکه قدری اسرب بان سوده طلا باید کردن سود دارد و طبع را نرم باید داشتن
و قرص بنفشه و غذا مزوره غوره با مغز بادام باید دادن خارش قضیب سبب آن
ماده تیز باشد که در انجا منصب باشد علاج رك باسلیق باید زدن و مطبوخ هلیله
زرد باید دادن و خلطهای تیز مستفرق کردن و صندل سرخ و شیاف مامیثا و عرق
کل طلا باید کردن و علق که انرا دیوچه کویند بر روی ران باید افکندن فتق و قیله
فرود آمدن بعضی از رودکانیها و یا د غلیظ است بکیسه خایه اتساع مجازی علاج

است کرانها برهم فشارند تا با زجای خود رود و برفاده بند دو از پیاده رفتن و مجامعت
کردن و طعامهای نفاخ خوردن پرهیز کند و کوارش زیره و معجون حب الغار باید دادن
و ضمادهای قابض بر می نهند چون اقاقیا و صبر و پوست انار و مازوی سبز و برگ
مورد و گلنار و جوز سرو و ابهل و سریشم ماهی و خداوند قیله کرا نرا باد کند کویند
معجون کندر و سیحر نینا باید دادن و غذا نخود اب با مرغ و کبک و گنجشک باید دادن
والله اعلم **باب چهل و نهم در بسیار آمدن خون حیض** اکر سبب تیزی و
کرمی خون بود رگ باسلیق باید زدن و طبع را بحب اصطمحیقون نرم داشتن و شیره
تخم تو رک و آب ورق اسبیوش باگل ارمنی و قرص طباشیر ست و قرص کهربا و قرص بسد
با شراب مورد و شراب به دادن و غذا و مزوره از سماق و آب غوره و زرشک باید دادن
بسته شدن خون حیض سبب قوی ترین ان سده است و سبب سده یا فربهی یا فراط
سبب بسته شدن رگها و منفذها و باریکی ان باشد **علاج** انکه از فربهی افراط باشد
رگ صافن و مابض باید زدن و بر ساق حجامت کردن و جلاب پرسیاوشان در تک
باید دادن و تخم بزرنکوش با عسل جوشانیده کر سبب لاغری و بافراط بود **علاج**
ترطیب بدن باید کردن و سکنجبین ساده باید دادن و در غذاها انکه زود هضم
شود باید افزودن و بگرمابه معتدل باید رفتن و روغن بنفشه در بدن باید مالیدن
باب پنجاهم در تعریف نقرس وجذابر کرانرا کنج و مفاصل کویند و عرق النسا و درد
و رگ این رنجها همه یکیست انکه در پیوندهای انگشتان پای ریزد انرا درد و رگ
کویند و انچه در مهرهای پشت فرو ریزد انرا جذبر خوانند و انچه در دستها و
زانوها فرو ریزد او را درد مفاصل کویند **علامت** اکر رنجها از ماده خون بود
اول استفراغ خون باید کردن و از جانب مخالف و پس دو روز یا نیم روز قی
باید کردن و از آب سرد و میوها خوردن و جماع کردن پرهیز باید کردن و مطبوخ
هلیله و مطبوخ سورنجان و سنا مکی و بیخ مهک و حب سورنجان استفراغ باید فرمودن
و غذا نخود آب ساده دادن و اگر ماده بلغم باشد جلاب تخم رازیانه و گلنگبین و مر دو روز
قی باید کردن با اب شبث و تخم ترتیزه و عسل و نمک طعام و حب اصطمحیقون و حب
ایاره فیقرا استفراغ باید کرد و غذا نخود آب باکبک و مرغ دادن و روغن قسط

و روغن ضروع و روغن شبیت و بابونه باید مالیدن و حقنهای تیز باید کردن والله اعلم
باب پنجاه و یکم در دوالی و داء الفیل دوالی علتیست که رگهای ساق پای غلیظ شود
چون گره گره بر یکدیگر پیچیده شود و سبب این خونی سوداوی باشد درین رگها منصب شود
واین علت بیشتر حمالان را و بیکاران را و پای ایستادگان حضرت پادشاهان را حادث
شود و داء الفیل آن بود که ساق پای و قدم همچون ساق پای پیل غلیظ و استبر شود
و ماده این علت خون سوداوی و بلغمی باشد علاج اول رگ باسلیق باید کشودن
و قی فرمودن و آسایش دادن و از زیر ران تا قدمها بریسمان محکم پیچیدن و بمطبوخ افتیمون
و تنقیه بدن باید کردن و حب سورنجان دادن بپای و پس از تنقیه بدن خاکستر
چوب رز و تخم خربزه و تخم ترب و سرگین بز و آرد حلبه با روغن زیت طلا باید کردن
و غذا زیره باج و نخود آب و مرق گندم باید دادن والله اعلم باب پنجاه و دویم در بیماریها
که در ظاهر تن پیدا شود چون سعفه و گر و خارش سبب سعفه تکاسف ماده تر باشد
در ظاهر بدن علاج رگ باسلیق باید زدن و بهر الیدن باید کشودن و تنقیه بدن
بمطبوخ افتیمون باید کردن و حجامت باید کردن و جلاب عناب و نبات و ترنجبین
باید دادن و روغن بنفشه در بینی چکانیدن و موم صافی بجای سعفه باید مالیدن
و غذا نخود آب و سوس آب با روغن شکر باید دادن گر و خارش سبب آن ماده غلیظ
باشد عفن که در رگها جمع آمده باشد و طبیعت از ظاهر پوست دفع کند علاج
رگ باسلیق باید زدن و استفراغ بمطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله زرد و مطبوخ شاه تره
باید کردن و سکنجبین ساده و آب شاه تره باید کردن و جلاب بنفشه و عناب و
آلوی سیاه و خرمای هندی و نبات و ترنجبین باید دادن و غذا مزوره از بنوماش و آکو
کلی و تمر هندی باید دادن و آب پنیر و سکنجبین سودمند بود و در آب کبریت و آب شور
نشستن تری تمام پیدا کند و تخم ریباس و مغز استه زرد آلوی زرد و صبر اسقوطری
و سیماب مغسول با سرکه بیامیزد و هر روز از آن قدری در حماست مزج کند و در گرما بر
طلای بدن کند و از جماع کردن و طعام شور و شیرین و گوشت خوردن پرهیز کند والله
اعلم باب پنجاه و سیم در بهق و جذام علاج بهق قی کردن است و استفراغ
بلغم کردن بحب اصطمخیقون و حب ایاره و مطبوخ تربت و جلاب از تخم رازیانه رومی

وسکنجبین باید دادن وغذا نخود وآب خشك دانه با کوشت مرغ وکوشت کبك باید
دادن وازشیطرج هندی وتربد سفید وتخم تره تیزه وروناس وخرمل کوفته وبیخته
با سرکه کهن امیخته طلا باید کردن علاج جذام رك بهر البدن وباسلیق باید کشودن
وبمطبوخ افتیمونی ومعجون نجاح وحب افتیمون ومطبوخ هلیله سیاه وزهر دو استفراغ
سودا باید کردن وتریاك افعی وشراب صرف باید نوشانید وطلا بدن باید کردن
وروغن بنفشه وروغن کدو در بینی باید چکانیدن وهر روز باید رفتن وغذا نخود آب
دادن والله اعلم باب پنجاه وچهارم در بثره وحصف علاج
بثره جلاب الوی سیاه والوی کیلی وتمر هندی وورق کل باید دادن وبمطبوخ هلیله
زرد استفراغ باید کرد وسبب حصف شوری عرق باشد وناشستن بدن وترك حمام
کردن یا در هوای کرم حرکت کردن علاج استفراغ سودا باید کردن بمطبوخ فاکهه
وتعلق کل وتمر هندی وسکنجبین ساده در جایکاه خنك بر نشستن وآب سرد خوردن
وغذا مزوره ازبینو ماش وکدو دادن وآب انار ترش وشیرین مکیدن وتخم خرفه
با کلاب طلا باید کردن والله اعلم باب پنجاه وپنجم در حصبه وابله وکوك
علاج حصبه وابله جلاب عناب ونبات وشفترك باید دادن وطبع را بسته داشتن
ونکذاشتن که نرم شود وغذا اب جو وکشکاب وعناب وبینو سرخ دادن وشفترك
در جامه خواب بر اکند علاج کوك مطبوخ افتیمون عیاره فستق باید دادن ومرهم
زنکاری طلای کوك کردن والله اعلم باب پنجاه وششم در ورمها
هرکاه که ورم نه در همسایکی اعضای رئیسه باشد در ابتدا رادعات استعمال باید کردن
ودر وقت تزید وادع با محلل باید امیختن ودر وقت انحطاط بر محلل تنها اختصار
باید کردن وورم یا از خون باشد یا از صفرا از سودا یا از بلغم واکر ورم خونی بوده
علامت ان سوزش وضربان وکرمی جایکاه ورم وسرخی رنك ورم باشد علامت
صفرای وبخار روی وزیادت کرمی جایکاه ورم باشد علاج این هر دو نوع رك باید
زدن وحجامت کردن وجلاب عناب وخرمای هندی وترنجبین باید دادن وطبع را
بمطبوخ فواکه وخیار چنبر وشیرخشت نرم داشتن وطلاهای سرد وخشك بر نهادن
وغذا کشکاب دادن علامت ورم سودائی وی صلابت ورم باشد وسیاهی لون

آن وسردی جایگاه ورم **علاج** اسهال سودا باید کردن و بمطبوخ افتیمون وحب افتیمون
ومرهم دیاخلیون برنهادن واگر بلغمی بود **علامت** ان نرمی ورم باشد چون انگشت بر ریش بنهد
یا بجایگاه انگشت زمانی بماند ولون ورم سپید بود **علاج** جلاب بنج مهك خراشیده نیم کوفته
با گل شکر باید دادن وغذا نخود آب واسهال بلغم باید کردن وحب اصطمخیقون وحب ایاره
واگر اماس سقط باشد ویا ضربه اول فصد باید کردن وصندل سرخ وزعفران واستادا ست
باب کشنیز تر سوده طلا باید کردن والله اعلم **باب پنجاه وهفتم در سرطان وخنازیر**
ورمیست سخت وازاینجها بسیار باشد وسبب سرطان ماده سوداوی باشد که
در اعضاء نرم متخلل ریزد وزنان را در پستان ورحم بسیار افتد مردان را در حوالی حلق
وقضیب ونشان تدبیر صواب انست که انچه پدید امده باشد نگذارند که زیاده شود
ورگ اکحل باید زدن واستفراغ سودا بیاپی باید کردن ومطبوخ افتیمون وحب افتیمون
وانچه در علاج جذام ومالیخولیا گفته شد انجام ان معالجت باید کردن وماء الجبن
با سکنجبین درین مرض سودمند است وسبب حدوث خنازیر سوء الهضم وتخمه
باشد وان اماسی سخت باشد کوچك **علاج** استفراغ بلغم باید کردن بقی ومسهل و
حب اصطمخیقون وحب ایاره فیقرا ومطبوخ تربد باید دادن وجلاب بالنکو و
تخم رازیانه وگل شکر باید دادن وغذا نخود آب ودارچینی ومرهم دیاخلیون برنهادن
باب پنجاه وهشتم در تبها اجناس عالیه تب سه است حمی یوم وحمی
دق وحمی عفن هر تب که زمان ان کوتاه باشد انرا حمی یوم گویند سبب حمی یوم
در تابستان در افتاب نشستن ونزدیك اتش بسیار نشستن وغذاهای گرم خوردن
وریاضت بسیار بی هنگام کردن ودر جماع الحال کردن وبیخواب بودن وغم
خوردن واندیشه کردن وخشم گرفتن **علاج** شربتهای سرد باید دادن
چون سکنجبین وخرمای هندی با برف واب نقوع باید دادن ومزوره
از بنو ماش وتمر هندی با بزغاله باید دادن وچون تب زایل شود به گرمابه
باید رفتن **تب دق** بیشتر از تب دق نبض صلب ودقیق باشد وضعیف
ومتواتر ومدقوق از حرارت تب آگاه نباشد وبینی باریك شود وچشم
در گو افتد وهرگاه که مدقوق غذا خورد حرارت تب پس از یکساعت ظاهر شود

علاج کشکاب باسرطان ونیلوفر باید دادن ودرخانه خنک باید داشتن وهر روز
بکرمابه معتدل باید بردن ودر آب فاتر نشاندن وروغن بنفشه وروغن
کدو بر بدن باید مالیدن وشیر ماده خر که کیاه تر خورده باشد باید دادن
وآب خیار کدو وشراب خشخاش ازرا لایق باشد وکاه کاه آب کاهو وآب
انار شیرین وسیب شیرین وشراب صندل وقرص کافوری وقرص معتدل
سودمند بود مزوره پینو ماش با فروج وباچه بزغاله دادن لایق باشد وطبع را
نباید کذاشتن که نرم شود **تبهای عفن** یا از عفونت خون وصفرا باشد یا از عفونت
سودا وبلغم اکر از عفونت خون باشد انرا مطبقه کویند وپیوسته بدن کرم
باشد تا انکاهی که منقضی شود **علامت** رنک وروی ورنک چشم سرخ باشد
وطعم دهان شیرین **علاج** فصد باید کردن وطبع را بمطبوخ فاکهه وهلیله
زرد نرم داشتن وجلاب الوی سیاه ونبات وخرمای هندی ونبات باید دادن
وپس از استفراغ اب خیار کدو وشیره تخم تورک وسکنجبین باید دادن وهر خلطی
که بیرون عروق متعفن شود انرا محرقه کویند **علامت** انست که حرارت این
تب لازم بود واندرون کرم تر از بیرون بود بدین سبب تشنکی سخت غالب
بود ورنک زبان زرد باشد یا سیاه وباین تب سرما وناقص نباشد وفرق
میان محرقه ومطبقه انست که محرقه نوبت غب اشتداد کند ومطبقه انست
که نه چنین باشد **علاج** جلاب تخم کاشنی وبنفشه والو سیاه وتمر هندی وآب
انار ترش وشیرین ونبات وترنجبین باید دادن واستفراغ صفرا بمطبوخ
فاکهه کردن مغز خیارچنبر وشیرخشت وبرک کل وهلیله زرد باشد
باید کردن وبعد از استفراغ تمام اب خیار کدو واب تخم تورک وسکنجبین
وقرص طباشیر نرم وآب نقوع فاکهه باید دادن وغذا کشکاب با تخم کاشنی
ونیلوفر وعناب وخشخاش دهند وهوای خانه وجایکاه خنک باید داشتن
برک بید وکدو وخشخاش در جایکاه بیمار باید کستردن واکر صفرا بیرون
رکها وعروق متعفن شود انرا غب کویند دو کونه خالصه وغیر خالصه درازی
مدت خالصه هشت ساعت باشد ودرازی غیر خالصه دوازده ساعت:

واین تب یکروز آید ویکروز نباید واکر تدبیر باصواب برود عدد نوبتهای این تب
هفت نوبت برنکردد **علامت** ان نبض سریع ومختلف باشد وقاروره رقیق
وناری وزعفرانی بود ودر ابتداء تب ناقص ولرزانیدن تمام باشد ودر حالت
لرزانیدن تشنکی تمام باشد وزود باز کرم باشد **علاج** این هردو نوع یکیست
جلاب تخم کاشنی وپوست بیخ کاشنی وخرما هندی والوی سیاه والوی کیلی
وبرک کل سرخ وبنلوفر ونبات وترنجبین باید دادن وغذا کشکاب وطبع را
بمطبوخ فاکهه ومطبوخ هلیله زرد نرم باید داشتن واستفراغ صفرا کردن
وپس از استفراغ قرص طباشیر وقرص معتدل باید دادن وسکنجبین بزوری
استفراغ صفرا **شطر الغب** از جمله صفراست بسیار ان باشد کر اندر یکی
نوبت دو بار یا سه نوبت سرما اغاز کند **علاج** بیخ مهلک خراشیده وتخم
کشوث با نبات وترنجبین باید دادن واب کرم وسکنجبین باید دادن وقی
فرمودن واستفراغ صفرا وبلغم بمعجون خیار چنبر وسنامکی وقرص بنفشه
ومطبوخ هلیله کردان تربد وتخم رازیانه باشد کردن وغذا کشکاب
بانخود وتخم رازیانه باید دادن **تب بلغمی** سبب ان عفونت بلغم باشد **علاج**
نبض صغیر وضعیف وقاروره در ابتدا سپید وتیره باشد وبآخر نارنجی شود
وسرما ولرزه قوی باشد وغثیان وقی بسیار افتد **علاج** قی باید فرمودن بسکنجبین
عسلی واب کرم وجلاب کلشکر وسکنجبین باید دادن وغذا بانخود وتخم رازیانه
واستفراغ بلغم باید کردن بمطبوخ تربد وقرص بنفشه ومعجون خیار چنبر
تب ربع از عفونت سودا باشد واین تب دو روز نباید ویکروز اید اکر اندرون
عروق متعفن دایم باشد وبنوبت ربع اشتداد کند **علامت** ان لرزه
وسرما باشد در ابتداء تب ودر استخوانها شکستی باشد وبسیار بلرزد و
لبث اوست وچهار ساعت باشد ونبض صلب وبطی باشد **علاج** واجب
چنان باشد که درین تب حفظ قوت وفا کنند که این تب از امراض مزمنه است
تا قوت وفا کند وروز اول از غذا واب سرد منع کنند وقی فرمایند وجلاب سکنجبین
وکل شکر باید دادن وغذا نخود آب با مرغ تا نضج پیدا شود وپختکی تمام شود مسهل

نباید دادن وچون نضج پیدا شود استفراغ سودا باید کردن بمطبوخ افتیمون
وحب افتیمون ومعجون نجاح ودر معالجت تب خمس وسدس وسبع
این باشد باب پنجاه ونهم در معالجت زهر
کزیدن ورسانیدن حشرات شوکران خناق سخت آورد واطراف بدن
سرد کند وچشم تاریك کند علاج اول قی باید کردن وحقنه کردن وهر ساعت
شیر کاو با افسنتین وفلفل باید دادن زرنیخ چشم سرخ کند وزبان سیاه
کند واندام سست کند علاج روغن کاو وشیر باید دادن تا قی کند وغذاهای
چرب دهند افیون جمله بدنرا سست کند وبفسراند وفواق وتنکی نفس آورد
علاج قی باید فرمودن بروغن کاو وآب نیم کرم وبوره ونمك طعام وسیر ومغز
جوز نافع است وتریاك مثرودیطوس باید دادن وجند بیدستر بویانیدن و
نکذارند که بخواب رود بلادر بیماریهای حاده تولد کند واکر کسی را دو مثقال بدهند
هلاك شود واکر از ان خلاص یابد دیوانه شود زنکار لرزه در بدن پدید آورد
ومزاج کرم کند وخناق آورد وشورش در اندرون پیدا کند وروده کانی را ریش
کرداند علاج آب کرم وروغن کل بادام باشکر دهند ومشك تازه ولعاب بنکو
وبهدانه ومزوره از زرشك کزیدن جانوران اکر عیاذا بالله افعی بکزد ان عضو را
باید بریدن که خلاص در ان است واکر نتواند بریدن محجم بر نهند وان عضو را
بمکند وزفت وفرفیون وجاوشیر وقنه وپیاز بر موضع کزیده نهند تا زهر
بکشد ومرغ خانکی یا خروس بکشند وسینه بشکافند وبر ان موضع نهند و
هر ساعت که فاتر شود دیکری مینهند وسرکه ونمك وزهره کاو وزهره بز با خاکستر
چوب انجیر وچوب رز بر ان موضع نهند وروغن کاو ودیرینه بسیار دهند و
در آب شیر نشانند ونکذارند که بخسبد وحرکت فرمایند وتریاق بزرك یکمثقال با شراب
کهن بدهند واندر کرما بر میبرند تا عرق کند ومار مهره با خویشتن سود دارد
علاج کزیدن کژدم اول زهر او بیرون باید کردن پس تمکید کردن به نمك
وکاورس کرم وسیر وعاقرقرحا کوفته بدان موضع نهند وتریاق اربعه ومثرود
یطوس وسحونیا بغایت سودمند است کزیدن سك دیوانه جراحتان نباید کذاشتن

کە درست شود محجمە برنهادن ومکیدن ومدت چهل روز جراحت کشادە باید
کذاشتن تا زهران تمام بیالاید وتریاق اربعه وتریاق فاروق باید دادن
وجکر همان سک دیوانە کە کزیدە باشد خوردن سود داردو ذوالنزا بنج نبات
سودمنداست واکر خواهند کە بدانند کە سک دیوانە بودە است یا نە قدری خمیر بدان
موضع کە سک دیوانە کزیدە باشد بمالند اکر دیکر سکان نخورند سک دیوانە باشد
کزیدن عنکبوت از کزیدن عنکبوت بادها در شکم تولد کند واطراف سرد شود
ونفوظ بدید اید معالجت کزدم کزیدە درین باب نافع است وکرمابە وعرق آوردن
سودمنداست وشونیز وسعد وبرک سذاب وخسک کە در شراب ابجختە شود
سود دارد **کزیدن هزارپای** چهل وچهار پای دارد وازهر سوی بیست و
دو وا ز کزیدن دردی سوزندە بدید آید نمک وسرکە طلا کردن نافع بود **دوای**
کە برخود طلا کنند وجانوران زهردار بکریزند مغز سر خر کوش با سرکە وروغن
زیت کداختە طلا کنند حب بلسان در روغن زیت کداختە طلا کنند
جانوران زهردار بکریزند **زنبور** اکر موش بخورد بر کسی زخم کند هم در روز
کزیدن بکشد **علاج** بسیار مکیدن وان موضع کزیدە کی بکل وسرکە طلا باید
کردن وبورق خبازی کە انرا خیرو کویند وروباە ترک ضماد باید کردن
وکرباس ببرف سرد باید کردن وبران موضع نهادن وآب برف بران موضع
ریختن وبورق بادروج ومکس باید مالیدن وآب انار ترش وشیرین
وآب خیار کدو واب کاشنی باید دادن تا بخورد وکشنیز خشک سە درم
کوفتە وبیختە بر شراب سرد باید خوردن وغذا مزورە غورە دادن وروغن
زیت در بدن مالیدن پشە باز دارد **مار** از دود سر وکوزن واطراف برد
بیخ سوسن وکوکرد وعاقرقرحا بکریزد نوشادر اندر آب حل کنند ودر خانە
برنهند مار بکریزد **کزدم** بشلک وزرنیخ ومیعە وپیە راستا راست
بستانند وپیە را بکدازند وزرنیخ وبشلک ومیعە بران بسرشند و
نزدیک سوراخ کزدم دود کنند کزدم بیرون نیاید مرداسنک وخربق
موش را بکشد مقناطیس بر در سوراخ موش نهند بکریزد وزهرۀ کاو در خانە

موران بریزند موران بگریزند زرنیخ وکندر دود کنند مکسان بگریزند
زنبور از دود کوکرد بمیرد واز دود سیر بگریزد برك خیار در خانه دود کنند
خنسفا بگریزد پشه از دود برك مورد خشك ودود شونیز ودود تراشه
چوب صنوبر ودود سرگین گاو بگریزد وحنظل اندر آب کنند وان آب اندر خانه
پراکنده کنند کیك بگریزد شیر از خروس سپید واز آتش بگریزد
لقلق وطاوس وخارپشت ومرغ ابی خانه را
از حشرات پاك کند چندگان
ازیشان بگریزند
والله اعلم
بالصوا[ب]

الا لك المجاز

٢٠ درحص

٢٠١ درباد

حرره الدين ... ب بيت تحرويه بتاريخ

يوم محرم الحرام

١٢٠٧

مجموعه [illegible] ورق
[illegible]

138

کنند کیک بکریز
اقلق وطاوس

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

باب ۱ اندر آنکه تب چیست
باب ۲ حمی یوم اسباب
باب ۳ در تبهاء عفونیة
باب ۴ در غب خالص تب
باب ۵ در غب غیر خالص ه
باب ۶ در تب محرقه
باب ۷ در تب مطبقه
باب ۸ در تب بلغمی
باب ۹ در تبهاء بلغمی دایم
باب ۱۰ در تب ربع
باب ۱۱ در تب ربع دایم
باب ۲۱ در تب دق ه
باب ۳۱ در دق شیخوخه
باب ۴۱ در تبها کر بعد از چهار روز و پنج روز و شش روز وزدهم [illegible]
باب ۵۱ در تب انقتالوس ه

[illegible]

باب ۱۶ در بثر لیفوریا
باب ۱۷ در حمی غشی
باب ۱۸ در تبهاء مرکب
باب ۱۹ در تبهاء وبا
باب ۲۰ در حصبه و جدری
باب ۲۱ در بادشنام
باب ۲۲ در نشانها
باب ۲۳ در نشانهای قرحه
باب ۲۴ در ورمها
باب ۲۵ در ثالیل
باب ۲۶ در ترکیدن
باب ۲۷ در رفتن پوست
باب ۲۸ در حصف
باب ۲۹ در قوبا
باب ۳۰ در جرب و خارش جرب
باب ۳۱ در شری و جوشش
باب ۳۲ در ماشرا
باب ۳۳ در نمله
باب ۳۴ در جایها که سوخته باشد
باب ۳۵ در اورام
باب ۳۶ در دمامیل
باب ۳۷ در سرطان
باب ۳۸ در خنازیر
باب ۳۹ در سلعه
باب ۴۰ در غدد و عقد

باب بیستم در حصبه [illegible]
باب بیست و یکم در [illegible] نشانها
باب بیست و دوم در [illegible] نشانها
باب بیست و سیم در [illegible] ۱۲۲

باب ـــــــ ۴۱ در بلخیه

باب ـــــــ ۴۲ در طاعون

باب ـــــــ ۴۳ در اکله

باب ـــــــ ۴۴ در عرق

باب ـــــــ ۴۵ در چیزها که در اعضا رود

باب ـــــــ ۴۶ در افتادن

باب ـــــــ ۴۷ در علاج شخص که او را جون زده

باب ـــــــ ۴۸ در زهرهای معدنی

باب ـــــــ ۴۹ در خوردن زهرهای نباتی

باب ـــــــ ۵۰ در خوردن شوعات

باب ـــــــ ۵۱ در خوردن چیزهای نباتی که عمل در اعضا باز دید کنیم

باب ـــــــ ۵۲ در زهرهای حیوانی

باب ـــــــ ۵۳ در خوردن زهرها

باب ـــــــ ۵۴ در ادویها که در اعضا طلا کنند جانوران بکریزند

باب ـــــــ ۵۵ در چیزها که در خانه دود کنند جانوران بکریزند

باب ـــــــ ۵۶ در کزیدن جانوران

باب ـــــــ ۵۷ در کزیدن زنبور

باب ـــــــ ۵۸ در کزیدن هزارپای

باب ـــــــ ۵۹ در کزیدن ادمی

باب ـــــــ ۶۰ در کزیدن کرک و سک

باب ـــــــ ۶۱ در کزیدن سک دیوانه

باب ـــــــ اول اندر انکه تب چیست و چکونه بدید اید کسان

تب حرارتی غریب است که در دل برافروزد با هوا کرد ریجویف دلست و طبیبان ان را روح خوانند و با خون اندر رکها بکذرد و اندر همه تن براکنده شود و همه تن را کرم کرد اند بر حالی که مضرت ان فعلهاء طبیعی بدید اید و طبیعی شهوت طعام

وشراب است وهضم ان وقوت برخاستن ونشستن وخفتن وغیران اما کرفتن
وکساریدن تب چنان باشد که ماده فزونی اندر تن کرد آید وحرارت غریزی از هضم
وبصلاح آوردن ان عاجز اید وازان ماده بخاری تولد کند وروح را اندر شراین
غلیظ کرداند وبدان سبب بدشواری کذر تواند کرد وبدشواری دم تواند زد ومختنق
شود وکرم شود کرم شدن ناطبیعی وان کرمی بدل باز دهد واز دل بان شراین باز آید
وبهمه تن پراکنده شود تب بدید آید از بهر انکه هرکاه که مادهٔ کرم اندر عضوی کرد اید
وانجا کمتر شود سوء المزاج کرم باشد که اندران عضو بدید آمده باشد وشراین وروح
ان عضو کرم باشد واین تب از عضو باشد واز بهر انکه شراین از دل رسته است هرکاه
که روح وشراین عضوی کرم شود کرمی ان اندک اندک بدل باز دهد وان هوا که اندر
تجویف دل است ان حرارت غریب را وان سوء المزاج را قبول کند وباز اید اندر شراین
بهمه تن باز دهد وهمه تن را کرم کرداند بدین سبب همچنانکه دل حرارت غریزی است
مبدا حرارت غریب کردد واز بهر این کفته که تب حرارتی غریب است که اندر همه تن
پراکنده شود وکساریدن تب چنان باشد که ان بخارها که هوا را که اندر تجویف دل است
وخون را که اندر شراین است غلیظ کرده باشد وکرم کرده وتب آورده بقوت حرارت
غریب ومعونت حرارت غریزی بخته شود ولطیف کردد وبظاهر تن مندفع
شود وبسوی بیرون میل کند وتحلیل بذیرد تب کساریده شود تب امدن اینست
وکساریدن تب این وهرکاه که تن از خلط پاک باشد تب یک روزه باشد وطبیبان
از ابناری حمی یوم کویند واکر اندر تن خلط بد باشد حرارت اندران امیزد تبی
که بدان خلط منسوب است تولد کند والله اعلم بالصواب **باب**
دوم حمی یوم اسباب حمی یکی عفونت هواست یا بخار بد که با هوا بیامیزد.
یا کرم شدن دل ودماغ از حرارت افتاب وحرارت کرمابه واتش یا بی هنکام
در آب نیک یا بد غسل کردن ویا اب بد خوردن وریاضتی وحرکتی برخلاف
عادت کردن یا در جماع الحال کردن یا بی خوابی وغم واندیشه بسیار یا غذا نا
موافق **علامتها** یکی است که اسباب این تب واصله بسند سابقه باشد و
کسلانی وتکسر ودردها چنانکه اندر دیکر انواع تبها باشد اندرین تب هیچ نباشد

واکر صداعی و نکسری باشد لازم و قوی نباشد و قاروره و نبض خوب باشد بلک هر دو
اکر خوب نباشد حکم نشاید کرد که تب یکروزه بنست از بهر انکه ممکن بود که سبب ان حال
دیکر بود که بیش از تب بود ست و خداوند تب را اندر کرمابه فرستند اکر اندر حال
که اندر کرمابه اید فراشا یابد که عادت بوده باشد بدانند که تب عفونی است یکروزه
بنست و اکر فراشا نیابد یکروزه است یا ممکن کردد که یک روز نباشد و درنک کردن در
کرمابه اخلاط ساکن را بجنباند و بدان سبب تب یکروزه عفونی کردد پس صواب
انست که از کرمابه بدان قناعت کنند که تا تب کدام نوع است و هیچ درنک نکنند علاج
هیچ کس را از خداوندان ان تب غذا باز نشاید داشت مکر کسی را که سبب تب او تخمه
باشده باشد دیکر همکنان را غذا لطیف باید داد چون فروج و بزغاله بکشک جو و اسفناج
یا غوره و مانند ان خاصه مردم صفرائی را و کسی را اکر در ابتدا تب فراشا یافته باشد
اکر هم اندر اغاز تب باشد چند لقمه نان اندر آب زده یا اندر کلاب یا اندر آب
انار یا اندر شراب ممزوج بباید داد و اکر سبب تب از رنج و ریاضت باشد
اسایش باید فرمود و اکر سبب بسته شدن مسام و کثافت بشره باشد ریاضت
معتدل و مالیدن بخرقهاء درشت باید فرمود پس ابزن و کرمابه فرمودن
و غذا اندر اخر انحطاط تب باید داد و از اب سرد منع نباید کرد از بهر انکه تا قوت
بر جای باشد از مضرت آب سرد نباید ترسید و بباید دانست که اب سرد
اندر راحت دادن و باز داشتن حرارت غریب بهترین علاجی است مکر که اندر
احشا ضعفی باشد و تب سددی باشد اندک تر و با خر تب باید داد و هیچ کس را
اندرین تب استفراغ نشاید کرد مکر خداوند سده را و خداوند تخمه را و کرمابه در
اخر این تب سخت نافع است مسام بکشاید و تری اندامها باز دارد و بخار فاسد
تحلیل کند والله اعلم و اکر حمی یوما از ترک کردن حمام باز دید شود علامت
عرق بسیار بر اعضا خشک بوده باشد و مسام بسته باشد علاج بحمام رفتن
و عرق بسیار کردن و اعضا بسبوس و مغز خیار مالیدن و شربت از نبات و عرق
بید و عرق کل خوردن غذا ماش سفید کرده و مغز بادام چون حرارت ساکن
شود بحمام رفتن و اب معتدل بر خود ریختن و اکر شراب معتاد باشد اندک اندک

خوردن واکر حمی یوم از زکام ونزله بازدید شود علاج فصد کردن وشراب خشخاش
وبنفشه وشراب عناب خوردن از هر کدام که موجود باشد غذا کشکاب ودر علاج این تب
تقصیر نباید کردن که تا با ذات الجنب وذات الریه بازدید شود واکر حمی از تاخیر
کردن طعام بازدید شود علاج شربت از نبات وبست جو خوردن وغذا کشکاب و
آب سرد اندک اندک خوردن جون تب زایل شود درحمام رفتن واب معتدل بر خود
ریختن واحتراز کردن از کارهاء سخت وخشم وغضب اکر حمی یوم از بسیاری
خواب واسایش تولد کند باید دانست که بیداری مر روح را همجون حرکت است
مر تن را از بهر انکه بیداری جز ان نیست که روح نفسانی حواس را کار میفرماید وروح
حیوانی حرکتهای اندامها را برحسب اختیار نفسانی بر نظام همی دارد بدین حرکتها
بخارهاء فزونی بتحلیل ان روح جدا میشود بس هرکاه که مردم بسیار خسبند وریاضت
که عادت داشته باشد دست بدارد بخارهای فزونی اندر روح بماند وتحلیل
نباید وروح بدان سبب کدر وکرم شود وحمی یوم تولد کند وکدر بپارسی تیره
باشد علامت هرکاه که معلوم شود که بسیار خفتست وریاضت معتاد است
وبدارد باید دانست که این تب از بسیاری خفتن وریاضت ناکردن خاسته است
ونشان دیکر است نبض بسبب بسیاری بخار ممتلی باشد علاج کرمابه وعرق
اوردن واب معتدل بکار داشتن وریاضت معتدل کردن ومالیدن اعضا وعلاج هم
از ان نوع که اندر دیکر تبها یاد کرده شد واکر حمی یوم از شادی تولد کند همجنانکه
از خشم بافراط حمی یوم تولد کند از شادی بافراط نیز تولد کند علامت ان همجون
علامت حمی یوم که از خشم تولد کند مکر هیات جشمها که برخلاف ان باشد و
همجنانکه اثر خشم اندر جشم بتوان دید اثر شادی اندر جشم این بتوان دید وتواتر
نبض این کمتر باشد علاج همجون حمی یوم غضبی است حمی یوم که از غشی تولد کند ممکن است
که بسبب غشی روح را حرکتی واضطرابی بدید اید وبسبب ان حرکت اعضا کرم شود
وحمی یوم تولد علامت ان است که علامت تبهای دیکر هیج نباشد واحوال نبض
اندر غشی مختلف باشد کاهی سردی غلبه کند ونبض باطل شود وکاهی حرارت بر
افروزد ونبض سریع شود واندر بیشتر احوال نبض خرد ونبض غشی همجون نبض خداوند

ذبول باشد صلب و دودی **علاج** نخست صندل و کلاب سرد کرده بر سینه و بر روی
او زنند و او را بیدار کنند و بخورها سوختن و بویهای خوش بویانیدن و انچه اندر
باب غشی یاد کرده شد بکار داشتن و غذاها که زود کوار باشد دادن مانند ماء اللحم و زرده
تخم مرغ نیمبرشت و اکر ماء اللحم با شراب دهند قوت را زودتر بر جای باز ارد و اندرین
وقت از حرارت تب باک نباید داشت و چون از غشی بیرون اید علاج تب بشربتها و غذاها
سرد و تر باید کرد **حمی یوم** که از کرسنکی تولد کند کاه باشد که مردم کرسنه شوند و
حرارت غریزی از بهر انکه غذا نیابد که انرا هضم کند روی با خلاط تن ارد اکرچه طبیعت
از کار فرو نه ایستد بدین سبب بخارها برخیزد و روح از ان بخارها تیره شود و کرم
کردد و حمی یوم تولد کند **علامت** این تب است که نبض صغیر و ضعیف شود **علاج**
اندر ابزن نشیند و چون از ابزن برآید روغن اندر مالد و غذا خشبوی از کشک
جو و اسفناج و باکاهو علی الجمله حسو سرد تر باید و اندک خورد تا چون این حسو هضم
شود بتدریج بشوربا و اسفیدباج کوفته و دیکر غذاها شود **حمی یوم** که از تشنکی
تولد کند هم بدان طریق که از کرسنکی حمی یوم تولد کند تشنکی اولیترست از بهر انکه
بخارها که از نایافتن آب و ناکذاشتن طعام تولد کند کرم و سوزان تر اندک اندک اب سرد
میخورد و مضمضه میکند تا بتدریج جرعه جرعه خوردن اغاز میکند و شربت اب میوها خاصه
اب انار ترش و امرود و اکر تواند در آب سرد غسل کند سخت نافع بود پس تدبیر خواب
و اسایش کند و غذا انچه خورد باید که سرد و تر باشد والله اعلم **حمی یوم** که از حرارت افتاب
تولد کند بباید دانست که مردم که اندر کرمابه کرم بیشتر مقام کنند یا نزدیک اتش یا در افتاب
نشینند دماغ کرم شود و هوای کرمابه و هوای که از افتاب و از نزدیک اتش کرم شده باشد
از راه دم زدن بدل رسد و از دل بمیانجی شراین اندر همه تن پراکنده شود حمی یوم تولد
کند و این نوع حمی یوم بیشتر از افتاب تولد کند و اثر بیشتر اندر دماغ باشد خاصه که در تن
فضله باشد بحرارت افتاب بکدازد و بخار ان زود بر دماغ شود و درد سر ارد از حرارت
کرمابه و اتش اثر بیشتر اندر دل باشد **علامت** این چهار نوع است یکی انکه معلوم شود
ازین سببها که یاد کرده شد چون کرمابه و نشستن و رفتن اندر افتاب و نزدیک اتش که
اتفاق افتاده باشد دوم درد سر و انکه سر کرمتر از دیکر اندامها باشد سوم انکه چشم سرخ باشد

وشعاع روشنائی نخواهد که بیند چهارم آنکه ظاهر تن گرم‌تر از باطن باشد ونشان آنکه
باطن بدان گرمی نیست آنست که تشنگی بدان اندازه نکند که تبهای دیگر کند که بدان گرمی
باشد این خاصیت تبی است که از حرارت آفتاب تولد کند تشنگی صعب آرد وتبش عظیم
گرداند **علاج** خلخه سازند از ده درم سرکه وبیست درم گلاب وپنج درم روغن گل وبرف
یخ یا برف سرد کرده خرقهاء کتان بدان ترمیکند وبر سر او می نهند ومیبویانند وصندل سفید
وکافور اندر خلخه کنند ومیبویانند وبر سر وسینه مینهند وبنفشه ونیلوفر وکافور و
شاهسفرم پیش خود مینهد وجامهٔ نرم بپوشانند وبخسبند یا ساکن بنشینند وراه باد
از آن خانه باز دارند تا باشد که عرق کند وآب سرد بسیار نخورد از بهر آنکه معده را سنگین
کند یک شربت بخورد تمام چنانکه دل خوش گردد واز شربتها شراب بنفشه وشراب
نیلوفر وشراب غوره وشراب ریباس وشراب ترشی ترنج وانار ترش وشیرین سرد
کرده واندکی روغن گل برچکانیده میخورد تا تشنگی ودردسر بنشاند کشکاب سرد
کرده باشکر یا بسته جو باشکر سودمند باشد وچون تب بوقت انحطاط رسد اندر
گرمابه اگر چه از زکام ونزله اثری باشد باک ندارد ودر گرمابه تاخیر نکند وآب خوش
نیم گرم بسیار بر سر او ریزند تا تری کمتر کند وتب بتحلیل بگسارد واز خانه گرم وهوای
آن دور باشند واگر اندر آبزن فاتر بنشیند سودمند باشد وخداوند این تب را با آب
وگرمابه حاجت بیش از آن باشد که روغن مالیدن واگر اندر آبزن بنفشه ونیلوفر
وبابونه بپخته باشند سودمندتر باشد واگر اش زکام باشد روغن از وی دور دارند
واگر نباشد سر او بروغن بنفشه وروغن نیلوفر چرب کنند وطعام از نان میده باشد
اندر آب یخ ترید کرده یا مزوره کدو وماش باخل وتربیت یا مغز خیار وخیار بادرنگ
وکاهو وبرگ خرفه واز پس غذا طلب آسایش وخواب کند **حمی یوم** که سبب آن
طعامها وداروهاء گرم باشد بباید دانست که چنانکه اندر حمی که از حرارت آفتاب
تولد کند دماغ گرم شود وتب اندر روح نفسانی باشد واندر حمی یوم که از حرارت
گرمابه ونزدیک آتش تولد کند دل گرم شود وتب اندر روح حیوانی باشد اندر این تب
جگر گرم شود وتب اندر روح طبعی باشد **علامت** او آنست که اندر جانب
جگر حرارتی زیادت یابد وتشنگی غلبه کند ودهان خشک میشود وچشمها

ورخسار سرخ وبسیار باشد که صداع ارد علاج اول تدبیر ادرار بول باید کردن وشربتها
خنک از تخم خیار وتخم خیار بادرنک وتخم خربزه وتخم خرفه باسکنجبین ساده پس طبع را
نرم کند بشیرخشت وخرما هندی یا اب انار ترش وشیرین باشیرخشت وخوردن
توت شامی سرد کرده وشراب توت ومغز خیار وخیار بادرنک ولعاب اسفیوش
باشکر موافق باشد وتدبیرهائی که اندر باب گذشته کرده امده است والله اعلم
بالصواب حمی یوم که از خوردن شراب تولد کند علاج این تب علاج خمار است
واب انار وشراب غوره سرد کرده سخت موافق باشد ومالیدن دست وپای وخواب
سود دارد واگر درد سر باشد طبع را باب میوها نرم باید داشت یا فصد کردن یا قی
کردن وچون در اخلاط افتد اندر گرمابه رفتن واب خوش نیم گرم بسیار بر سر او
ریختن وغذا دراج وتیهو وفروج مرغ باب غوره یا ناردانه یا زرشک حمی یوم
که از خشم وغضب بازدید شود علامت چشم سرخ شود وفراخ شود وحرکت بسیار
کند وبول سرخ باشد علاج اگر بدن بقوت باشد فصد کردن وانار ونبات وتمر هندی
ونبات خوردن واگر سعال باشد لعاب دانه به وشراب نیلوفر وعرق بید وگل
ونبات نیم گرم خوردن غذا کشکاب باشیره خشخاش واسفناج وسخنهای لطیف
وظرافت پیش او گفتن وصندل وعرق گل بوئیدن واگر سعال نباشد خوردن شراب
غوره وشراب انار وشراب ریباس وشراب حماض نیک باشد غذا مزوره ترش ومیوها
سرد وتر خوردن واحتراز کردن از کارها سخت وخشم وغضب وشراب وخوردن
دوغ ترش سرد کرده نیک باشد واگر حمی الیوم از نا کردن خواب بازدید شود
علاج شراب خشخاش نیم گرم خوردن غذا کشکاب باشیره خشخاش ومغز بادام
واسفناج وکدو وچون تب زایل شود بحمام رفتن واب معتدل بر خود ریختن و
بخودی بیرون امدن عرق نباید کردن وروغن بادام وروغن بنفشه در خود
مالیدن وبوئیدن خیار بادرنک وکاهو وکدو نیک باشد واگر حمی الیوم از هم و
غم وفکر وترس بازدید شود علاج شراب سیب وشراب صندل وشراب حماض
خوردن غذا کشکاب با تمر هندی ومزوره ویاران ودوستان پیش خود
نشاندن وسخنها وظرافتها پیش او گفتن نقلست از محمد ذکریا کران کسانی

که غذا بسیار خورند امثال کوشت کاو و کوشت بري کرده و هریسه و شراب غلیظ تب
در ایشان بسیار واقع شود علاج هر بامداد سکنجبین خوردن غذا کوشت بره و بزغاله
با تمر هندی و زرشک و بزودی فصد کردن اکر تقصیر رود تب باز دید شود و کستاخی
که کار سخت کند و چون اشتهاء طعام باز دید شود بزودی غذا باید خوردن و اکر
تقصیر کند یا غذا کرم و خشک خورد بزودی تب باز دید شود واجب کند احتراز کردن
و غذا سرد و تر خوردن اکر تقصیر رود تب دق باز دید شود خاصه کسانی که محرور باشند

باب سوم در تبهاء عفونة تبها که از عفونت اخلاط باز دید
شود اول اخلاط کرم شود هر خلطی که در بدن غالب باشد حرارت در ان اثر کند
و متعفن شود بعد از ان کرمی در روح اثر کند بعد از ان در رکها شراین در تمامت
اعضا تاثیر کند بر ان موجب که یاد کرده شد و سبب عفونت انواع است از غذا که بد
زود فاسد شود یا از غذا که جوهر ان بد باشد که در میان طعام خورده باشد که تری
در ان غالب باشد و خلط بد باز دید شود و حرارت غریزی از نضج ان عاجز باشد یا
عفونتی که حرارت غریب باز دید شود همچنانکه از خیار و خیار بادرنک و الو سیاه
و امرود و شفتالو و مانند اینها یا از سده که در مجری باز دید شود و تحلیل نیابد و سده
انواع است از بسیاری اخلاط یا غلیظی اخلاط یا لزوجة و چون سده پیدا شود
عفونة باز دید شود امثال انکه اب چون روانه باشد طعم و بوی و لطافت ان خوش
باشد و چون بسته شود و بر یک جای قرار کیرد طعم و بوی و لطافت دکرکون کند و کنده
شود خاصه حرکتی بی وقت کردن و بر امتلاء طعام خوردن و ترک تدبیرهاء نیک
کردن و نقصان هضم معده و جکر اما عفونة اخلاط که در داخل عروق و خارج عروق
باشد ان در معده و جکر و زهره و سپرز و امعا باشد و چون خلط در خارج متعفن
شود تبها دایر باز دید شود چنانکه تب مفارقه کند و بعد از ان تب باز اید شرح هر یکی
در جاء ان کفته شود ان شاء الله و اکر در داخل عروق متعفن شود تبها دایم لازم باشد
و تب بزودی مفارقت نکند سبب انکه جرم عروق غلیظ است دیر تحلیل رود
و اکر عفونت در تمامت عروق و عروقی که نزدیک دل است باشد زیاده سختی و
نقصان ان پیدا نباشد مکر وقتی که ماده بتحلیل رفته باشد یا طبیعت بقوة باشد

ماده اندداخل عروق بخارج اندازد و تبها که در خارج عروق باز دید شود انچه از عفونت
بلغم باشد علامت هر روز تب با لرزه اید سبب انکه بلغم در بدن بسیار است و زود
جمع شود و بزودی متعفن میشود بسبب تری و بسختی بتحلیل رود بسبب لزوجت
و تب سوداوی که تب ربع است بسختی متعفن میشود بسبب سردی و خشکی و بسختی
جمع میشود سبب انکه کمتر از اخلاط دیگر است علامت یك روز اید و یکروز
نیاید و تب صفراوی ان وسط است میانه تب بلغمی و تب سوداوی است سبب انکه
صفرا کمتر از بلغم است و بیشتر از سودا است زود متعفن شود بسبب حرارت و
زود بتحلیل رود بسبب لطافت بدین سبب یك روز اید و یکروز نیاید و عفونت
خون در داخل عروق باشد و انچه در خارج عروق باشد ان در اورام و بثرات
و دمامیل باشد چون پخته شود و کشاده شود تب زایل شود و عفونت چهار نوع
است بر حسب اخلاط چهارگانه و تبها مرکب که باز دید شود شرح هر یکی گفته
شود باب چهارم در غب تب غب خالص ان باشد که یك روز
اید و یك روز نیاید سبب این تب عفونت صفرا باشد در خارج عروق در جگر
باشد یا زهره علامت اول لرزه سخت اغاز کند و سرما اندك باشد و حرارت
غالب باشد و سبب عفونت و گرمی صفرا باشد که از عضوی که جمع شده باشد بیرون
اید و بر عصل و اعصاب و گوشت بگذرد و اعضاء او گرم شود همچنانکه سوزن با اعضا
فرو برند و تشنگی غالب شود و درد سر و سخنهای بیخود گفتن و قی و غثیان
و باشد که اسهال صفراوی باز دید شود که بیمار گرم مزاج و لرزه بسیار توقف نکند
بزودی گرم شود و عرق کند و قاروره زرد و غلیظ باشد و بوی حرارت دران
باشد و نبض بقوه و متواتر باشد و بیشتر این تب در کسانی باز دید شود که مزاج
ایشان گرم باشد و خشك و حرکت سخت کنند و غذا اندك خوردن و غذا گرم
و شراب صرف بسیار خورند در هواهاء گرم اما تب غب سه نوع است غب خالص
و غیر خالص و شطر الغب اما غب خالص ان باشد که یك روز تب اید و یکروز
نیاید و ان روز که تب اید شش ساعت بیش توقف نکند و باشد که ماده
بسیار باشد دوازده ساعت توقف کند و سی و شش ساعت تب نباشد اگر

طبیب حاذق باشد و بیمار مطیع باشد این تب از ثب ... روز بکذرد و بسیار
باشد که چهار روز زایل شود این نوع بسیار اتفاق افتاد و خلاص از ین تب بقی و بعرق
و باسهال باشد و بسیار باشد که بقی و عرق زایل شود و اکر دوازده بکذرد و این
غیر خالص باشد **علاج** غب خالص ان روز که نوبت باشد اکر تب بامداد بکاه
اید هیچ جلاب و غذا نباید خوردن تا تب زایل شود بعد از ان جلاب خوردن از تخم
کاشنی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب با تمر هندی میانه روز شربت خوردن
نیک باشد و اکر سعال باشد جلاب خوردن از نیلوفر سه درم بنفشه سه درم تخم
کاشنی سه درم ترنجبین ده درم غذا کشکاب با شیره خشخاش و اسفناج و کدو و
اکر سعال نباشد خوردن تمر هندی ده درم نبات ده درم و اب انار ترش و شیرین
و نبات خوردن نیک باشد و اکر سعال باشد خوردن شراب بنفشه و نیلوفر و سپستان
و لعاب به دانه و اسفغول نیک و چون سه روز و چهار روز بکذرد و طبیعت سخت
باشد روز نوبت چون کذشته باشد جلاب خوردن از الو سیاه پانزده دانه بجوشانند
و صافی کند ترنجبین ده درم شیر خشت ده درم باهم امیخته باز خورد و اکر طبیعت
هر روز دو مجلس یا سه مجلس مجیب شود مسهل نباید خوردن **صفت** مسهل
عناب پانزده دانه سپستان بیست دانه سنا مکی پنج درم نیلوفر و بنفشه و ورق
کل سرخ و دانه کیاه بزرک از هر یکی سه درم پوست هلیله زرد پنج درم الوچه
سی دانه تمامت بجوشانند و صافی کنند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده درم شیر خشت
ده درم صافی کرده باهم بیامیزد و باز خورد و صبر کند تا اسهال تمام شود بعد از
شربت خوردن از نبات و عرق بید و اسفغول غذا اخر روز کشکاب **صفت**
حقنه سنا مکی هفت روز بنفشه و نیلوفر تخم کاشنی و ورق کل سرخ از هر یکی سه
درم سپستان بیست دانه الو سیاه ده دانه سبوس در صره بسته یک کف جو کوفته
یک کف خطمی یک کف تمامت در سه رطل اب بجوشانند تا یک رطل بماند صافی
کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده درم روغن بنفشه ده درم شکر پنج درم باهم
امیخته نیم کرم عمل کند که مجرب است و خلاص کلی است و صاحب این تب را چیزهای
سرد و تر خوردن نیک باشد و اکر سعال نباشد خوردن شراب الو و شراب ریباس و شراب غوره

وشراب ترنج وشراب لیمو وشراب حماض نیک باشد واگر سعال باشد احتراز کنند از چیزها
ترش وآب سرد واگر درد سینه وپهلو باشد خوردن شراب نیلوفر وبنفشه وعناب
وسپستان وشراب خشخاش ولعاب دانه به واسفیوش ولعاب خطمی از هر کدام که باشد
نیک باشد غذا کشکاب باشیره خشخاش وکدو واسفناج نیک باشد چون تب زایل شود
بحمام رود وروغن در خود مالد بعد از آن آب نیم گرم بر خود ریزد نقلست از اهرن
که بسیار که غب خالص بعد از سه دور یا چهار دور تب محرقه شود غب خالص از جمله
مرضهاء حاده است نقلست از ثابت بن قره که پیش از نوبت تب آمدن دلالت
کند که ماده فاسد بسیار شود وبعد از نوبه آمدن دلالت کند که ماده اندک است
نقلست از محمد زکریا که پیش از نوبت تب آمدن دلالت کند بر لطافت اخلاط
وبعد از نوبت آمدن دلالت کند بر غلیظی اخلاط اگر حرارت غالب باشد خوردن
قرص کافور نیک باشد اما وقتی قرص کافور خورد که استفراغ کرده باشد واگر
خواهد که تسکین حرارت جگر کند بستاند آب کاشنی وسرکه وکدو وعرق گل باهم
بیامیزد وکتان پاره بدان تر کند وبر پهلوی راست می اندازد ساعت بساعت اما
وقتی که معده از طعام خالی باشد وطبیعت از علت خشک باشد دلالت کند بر گرمی جگر
چیزهاء سرد وتر باید خوردن نقلست از علی بن زین که تب غب از صفراء لطیف
بازدید شود چیزهاء بغایت گرم نباید خوردن که ورم بازدید شود صفت مسهل پوست
هلیله زرد بیست درم یکشبانروز در آب جوشاند بعد از آن بجوشاند وصافی کند ترنجبین
ده درم شیرخشت ده درم صافی کرده باهم بیامیزد ومحموده بریان کرده دانگی در آن حل کند
وبازخورد وصبر کند تا اسهال تمام بشود صفت ملین طبیعت شراب آلو ده مثقال ترنجبین
ده مثقال شیرخشت ده مثقال عرق بید عرق گل از هر یکی ده مثقال باهم آمیخته بازخورد وصبر کند
تا اسهال تمام بشود صفت ملین دیگر آلو سیاه ده دانه وتمر هندی پانزده مثقال باهم
بجوشاند وصافی وترنجبین ده درم وشکر ده درم باهم آمیخته بازخورد وخوردن شیره
تخم ریحان بانبات وسکنجبین وآب خربزه هندی وقرص طباشیر ترم یک مثقال سکنجبین ده مثقال
نیک باشد که طبیعت نرم کند صفت قرص طباشیر نرم بگیرد طباشیر دو درم ترنجبین
سه درم مغز تخم خیار وخیار بادرنگ ومغز تخم کدو از هر یکی دو درم کثیرا وصمغ عربی

وخشخاش وتخم بربین از هر یکی نیم درم تمامت کوفته وبیخته بلعاب اسفیوس سرشند وقرص کند ودر سایه خشك کند شربتی یکمثقال باده درم سکنجبین اکر سعال باشد ده درم شراب بنفشه روز نوبت اکر تب بامداد بکاه اید تا سه ساعت نکذرد هیچ جلاب وکشکاب نخورد واکر تب میانه روز اید بامداد جلاب نا رخورد چون نوبت بکذرد کشکاب نا رخورد در روز نوبت تلیین نباید کردن وچون بکلی مفارقت کند وسعال نباشد مزورهٔ ترش خوردن باقوجه ویزغاله واحتراز کردن از شراب وحرکت سخت ومجامعت وخشم وغضب وکوشت وکباب وحلوو چیزهاء شیرین وتیز وهرچیز که کرم وتیز باشد وحمام که بغایت کرم باشد وبسیار باشد که طبیب در بیمار تدبیر خطا کند این تب نقل کند بغب غیر خالص یا شطر الغب یا تب ربع

باب بنجم در غب غیر خالص وشطر الغب

علامت میان غب خالص وغیر خالص انست که غب خالص از شش ساعت یا دوازده ساعت نکذرد وغیر خالص بیست وچهار ساعت یا سی وشش ساعت استقامت کند بحسب اندکی وبسیاری ماده وغب غیر خالص از عفونت صفرا غلیظ باشد که با بلغم تیز امیخته شود وچنان نماید که یك خلط است همچنانکه چیزی سرد امیخته شود واز ان بخاری بازدید شود علاج اکر طبیعت بقوة باشد وخون غالب باشد فصد کردن وبقدر حاجت خون بیرون کردن وسعی کردن که طبیعت نرم شود واکر طبیعت سخت باشد جلاب از تخم کاشنی وبیخ سوسن از هر یکی سه درم الو سیاه ده دانه نبات ده درم غذا کشکاب واندکی بخورد ودرین تب لرزه اندك باشد علاج غب غیر خالص وشطر الغب بهم دیکر نزدیك است اما شطر الغب این تب مرکب است از صفرا وبلغم واین سه نوع است اول ان باشد که صفرا غالب باشد وبزودی زایل شود بقی وعرق وادرار بول دویم ان باشد که بلغم غالب باشد این نوع مزمن شود سوم ان باشد که صفرا وبلغم مساوی باشد نقلست از جالینوس که تب شطر الغب از بتهاء دائمه است که ترکیب این تب از بلغم لازمه است وصفرا مفارقه کند وان روز که نوبت تب صفرا باشد تب سخت تر باشد سبب انکه چون تب بلغمی لازم شود صفرا زایل شود وچون صفرا باز اید تب زیاده شود علاج اکر صفرا غالب باشد واحتباس طبیعت باشد جلاب خوردن از الو سیاه هفت دانه تخم کاشنی وبیخ سوسن از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب اندکی بخورد واکر سعال باشد جلاب خوردن از نیلوفر سه درم تخم کاشنی وبیخ سوسن از هر یکی

سه درم نبات ده درم واکر بلغم غالب باشد
جلاب خوردن از تخم کاشنی وبیخ سوسن
از هر یکی درم

سه درم گلشکر ده درم غذا نخود وجو مساوی واگر بلغم وصفرا هر دو مساوی باشند جلاب
خوردن از تخم کاشنی سه درم بیخ سوسن سه درم نبات ده درم غذا کشکاب ونخود چند روز
برین موجب خوردن چون خلط پخته شود مسهل خوردن که صفرا وبلغم مستفرغ شود اما
بزودی مسهل نباید خوردن که ماده لطیف مستفرغ شود وغلیظ بماند ومزمن شود صفت
مطبوخ سنا مکی پنج درم بنفشه ونیلوفر وتخم کاشنی ورازیانه وبیخ سوسن واسطوخودوس
وبسفایج از هر یکی سه درم پوست هلیله زرد وسیاه از هر یکی پنج درم مویز طائفی بیست دانه
عناب وسپستان والو سیاه از هر یکی ده دانه تمامت بجوشانند وصافی کنند مغز خیار چنبر
ده درم ترنجبین بیست درم صافی کرده باهم بیامیزد اگر بلغم غالب باشد یکدرم تربد سفید
کوفته بیخته بر سر شربت افشاند وباز خورد وصبر کند تا اسهال تمام بشود بعد از آن شربت
سرد خوردن غذا بر قرار صفت مسهل دیگر اگر بلغم غالب باشد عناب ده دانه سپستان
بیست دانه سنا مکی هفت درم نیلوفر وتخم کاشنی ودانه کیاه بزرك بادرنجویه بیخ سوسن
کاوزبان از هر یکی سه درم تمامت بجوشانند وصافی کند ومغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده
مثقال باهم آمیخته تربد سفید مجوف تراشیده دو درم کوفته بیخته بر سر شربت افشاند وباز
خورد وصبر تا اسهال تمام بشود بعد از آن شربت سرد باز خورد غذا بر قرار اگر خلط باقی باشد
بعد از چند روز قرص بنفشه باز خورد صفت قرص بنفشه بگیرد بنفشه کبود ومغز
بادام پوست کنده از هر یکی دو درم تربد سفید مجوف تراشیده یکدرم رب السوس نیم درم
پوست هلیله زرد نیم درم محموده بریان کرده دانگی نیم تمامت کوفته وبیخته بر سر ده درم
شکر بجلاب نیم گرم باز خورد صفت مسهل دیگر سنا مکی پنج درم ورق گل سرخ وبیخ سوسن
ودانه کیاه بزرك از هر یکی سه درم بجوشانند وصافی کند شکر هفت درم معجون خیار چنبر
پنج مثقال دران حل کند وباز خورد واگر بدین تدبیرها تب زایل نشود شراب بزوری میباید
خورد صفت شراب بزوری پوست بیخ کاشنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنج درم تخم کاشنی
هفت درم تخم رازیانه پنج درم تخم خیار وتخم خیار بادرنك از هر یکی پنج درم تمامت نیم
کوفته در یک من آب وچهار یك سرکه یك شبان روز بخوشانند وبعد از آن بجوشانند
تا چهار یکی سرکه کم شود بدست بمالد وصافی کند نبات یك من بر ان نهد وباتش نرم
بقوام آرد شربتی ده درم غذا زیره باج با فروج وکبك وتیهو واگر هم بامداد یك مثقال

اقراص الورد درین شراب حل کند نیک باشد **صفت** اقراص الورد ورق کل سرخ ده درم
عصاره غافث شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطکی یکدرم ونیم سنبل واسارون
ومفتاح واذخر وانیسون از هر یکی یکدرم تمامت کوفته وبیخته قرص کند شربتی یکمثقال
صفت زیره باج نخود مقشر وسرکه ومغز بادام وقشمش وورق چغندر واندکی زعفران
وعرق بید وکل از هر یکی قدری دران امیخته سعی کردن که طبیعت نرم باشد واحتراز
کند از اب سرد این تبی باشد که بچهل روز مفارقت کند وبسیار باشد که چهار ماه بماند
وباشد که شش ماه واکر تدبیر مخالف رود یکسال بماند وعاقبت قوة ضعیف شود واستسقا
بازدید شود محافظت باید کردن نیکو وقی بسکنجبین وآب کرم نیک باشد وغذا کشکاب
که رازیانه دران بخته باشد که ادرار بول کند وچون لرزه اغاز کند دست وپای در آب کرم
نهادن نیک باشد بستانند بابونه واکلیل الملک ومرزنکوش وشبت از هر یکی قدری بجوشانند
تا مهرا شود همچنان جوشان در شیب پیراهن برد تا عرق کند بعد از ان دست وپا بدان
بشوید واکر زایل نشود اقراص الورد که در تب بلغمی یاد کرده میشود میخورد وخوردن
نقوع بدین **صفت** نیک باشد اسکاشنی واب رازیانه از هر یکی قدری صبر سقوطری
قدری دران حل کند هر بامداد قدری میخورد تا سه روز بکذرد اکر احتیاج بمسهل باشد
این حب باز خورد **صفت** حب عصاره افسنتین نیم درم تخم کاشنی نیم درم ایارج
فیقرا یکدرم شحم حنظل نیم درم محموده بریان کرده دانکی کوفته وبیخته بشرسند ودر میان
حلوای ما قوت از عسل بنهد وفرو برد وصبر کند تا اسهال تمام شود بعد از ان نکر داشت
کردن وقی کردن نیک باشد واکر بلغم غالب باشد رازیانه یا زیره یا کرو یا شبت از هر کدام
که باشد قدری در کرباس بسته در مزوه اندازد بحسب صفرا وبلغم تدبیر کردن وبسیار
باشد که در تدبیر خطا رود تب دق یا استسقا بازدید شود **باب ششم در تب
محرقه** تب محرقه دو قسم است یکی محرقه صفراوی است که صفرا در داخل عروق متعفن
شود وان بر سه قسم است یکی عفونة در عروق که نزدیک دلست ویکی در عروق که
نزدیک جکر است ویکی در عروق که در معده است یا از عفونة بلغم شور باشد که نزدیک
باشد بدان جاها که یاد کرده شد واین چنان باشد که صفرا لطیف سوخته شود
ویا بلغم شور رقیق اسخته شود **علامت** ماده که در نزدیک دل متعفن شود اندکی

سیاهی زبان بدان باشد وتشنکی بسیار ولیکن نزدیك جکر باشد زبان سرخ وزبر وتشنکی
بسیار وانچه نزدیك معده باشد سلیم تر باشد وتب محرقه مخوف تر باشد از غب خالص
وغیر خالص وشطر الغب ودر نوبت سختی زیاده شود وبیشتر این تب در جوانان
وکودکان بازدید شود اما در کودکان خوف کمتر باشد سبب رطوبة بسیار که در بدن
ایشان است ودر پیران وزنان اندك بازدید شود اما بیشتر خلاص یابند بسبب
سردی وتری که در ایشان باشد **علامت** تب دایم وزردی لون وتیزی نبض وزردی
قاروره مانند اتش وتشنکی بسیار وخشکی دهان وزبان سیاه شود این از حرارت
دل باشد واکر سرخ وزبر باشد از حرارت جکر باشد واکر زرد باشد از حرارت معده باشد
ودرد سر واختلاط عقل وسخنهای خود کفتن ودیوانکی واضطراب کردن وبی خوابی
ودر ابتداء طبیعت سخت باشد وباشد که خون از بینی باید وبیمار خلاص یابد واکر
این زحمت در طفلان بازدید شود شیر نتوانند خوردن **علاج** همچنان تب غب خالص
باید کردن **نقلست** از شیخ ابو علی سینا که تب محرقه فصد نباید کردن که بدن را خشك
کرداند وحرارت زیادت شود تدبیر بچیزهاء سرد وتر باید کردن که تسکین صفرا
وحرارت کند وسردی وتری در بدن بازدید کند در ابتدا جلاب خوردن از الوسیاه
ده دانه تخم کاشنی سه درم نبات ده درم ترنجبین ده درم تمر هندی ده درم نبات
ده درم غذا کشکاب با تمر هندی واکر سعال باشد جلاب خوردن از نیلوفر وتخم کاشنی
ودانه کیاه بزرك وبنفشه از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب با نیلوفر وشیره
خشخاش وکدو واسفناج **نقلست** از بقراط که چون در تب محرقه سعال بازدید شود
تشنکی اندك شود سبب انکه سعال نباشد مکر بحرکت کردن شش وچون حرکت کند
هوا بدل وجکر رسد واکر سعال نباشد خوردن انار ترش وانار شیرین ونبات
با ترنجبین نیك وخوردن اب زرد الو خشك والوسیاه نیك باشد وسعی کردن که
طبیعت نرم شود واکر چنانچه طبیعت خشك باشد سرسام بازدید شود واکر سعال نباشد
اب بغایت سرد خوردن نیك باشد ورسول علیه السلام فرموده است که این تب
همچون حرارت دوزخ است چندانکه چیزهاء سرد وتر خورند باك نباشد واکر طبیعت
سخت باشد مطبوخ خوردن نیك باشد واکر سعال باشد خوردن شراب بنفشه

ونیلوفر وخشخاش ولعاب دانه به واسفیوش نیک باشد واکر احتیاج مسهل باشد بر بن موجب
باز خورد **صفت** مطبوخ سنا مکی پنج درم بنفشه ونیلوفر وتخم کاشنی ودانه کیاه بزرک
وورق کل سرخ از هر یکی سه درم پوست هلیله زرد پنج درم عناب ده دانه سپستان بیست
دانه الوی سیاه سی دانه تمامت بجوشاند وصافی کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده درم
شیرخشت ده درم صافی کرده باهم بیامیزد وباز خورد وصبر کند تا اسهال تمام نشود بعد
از ان شربت سرد باز خورد غذا کشکاب وبوییدن کدو وخیار بادرنک وکاهو وبنفشه
وبید نیک باشد وبید در شب انداختن نیک باشد واکر رعاف باز دید شود خون بسیار
امدن زیان دارد واکر طبیعت سرد ورد ونوبت باسه نوبت مجیب باشد مسهل نباید
خوردن واکر حرارت غالب باشد بامداد قرص کافور خوردن بعد از ان کشکاب خوردن
وخوردن لعاب دانه به واب انار دانه ترش باشراب انار نیک باشد واب خیار وخربزه
هندی وشیره تخم بربهن با نبات وبی نبات نیک باشد واکر حرارت غالب باشد صندل
وکافور وکلاب وعرق بید وعرق کاشنی وسرکه باهم زدن وکتان پاره بدان تر کرده
بر پهلوی راست نهادن واکر زبان سیاه وزبر باشد لعاب دانه به با لعاب اسفیوش
وروغن بادام ساعت بساعت مالیدن وپاک کردن نکذارند که بار بر زبان بسته باشد
مبادا که سرسام باز دید شود واکر سعال نباشد اب بغایت سرد بار خورد چندانکه
بلرزاند که حرارت ساکن شود وبزودی عرق کند وخلاص یابد ودر جای سرد
نشستن وبید وبنفشه وکاهو وکدو پیش خود نهادن وبوییدن واکر اسهال
باز دید شود بیست جو دو درم قرص طباشیر بست یکدرم ده درم شربت سرد باز
خورد وخوردن این سفوف نیک باشد تخم بربهن وخشخاش تخم شاهسفرم تخم کاهو
از هر یکی سه درم جو دو درم تمامت کوفته وبیخته شربتی سه درم باده درم رب انار
یا رب به خوردن واکر هذیان واختلاط عقل باز دید شود شیر زن بر سر دوشیدن
وبنفشه وروغن بنفشه بوییدن **نقلست** از بقراط که در تب محرقه چون لرزه
باز دید شود نیک باشد واکر عرق کند بهتر باشد سبب انکه ماده از داخل عروق
بخارج عروق امده باشد بزودی خلاص یابد **نقلست** از جالینوس که چیزهای
قابض بسیار نشاید خوردن امثال به وامرود که مجرای مسام تنک وحرارت زیاده شود

مکر وقتی کہ اسہال وضعف باز دید شود **نقلست** کہ هذیان کفتن و رعاف خاص است
بر تب محرقہ **نقلست** از اهرن کہ اب بغایت سرد در اول تب محرقہ نشاید خوردن مکر وقتی کہ
نضج پیدا شود کہ در ابتدا حال را غلیظ کرداند و سده باز دید کند **نقلست** از ثابت بن قره ماده
کہ صاحب تب محرقہ را چون کرانی در سر باز دید شود شیر نشاید دوشیدن بر سر و هیچ روغن
نباید مالیدن کہ دلالت کند کہ رطوبت در دماغ بسیار شده است اما اینک باشد خطمی و بنفشه
و کلیل الملک و بابونہ در اب بجوشاند و دست و پا در ان نهد **نقلست** از محمد ذکریا کہ
صاحب تب محرقہ را از خوردن اب سرد و میوهاء سرد و چیزهاء ترش منع نباید کردن کہ
چون چیزهاء سرد ترک کند مضرت زیاده شود و در معده و دماغ حرارت زیاده شود
بلکہ دماغ سوخته شود و تشنج باز دید شود و باشد کہ لقوه باز دید شود و همچنانکہ بقراط
فرموده کہ اکر لرزه باز شود و عرق کند تب زایل شود **نقلست** کہ مسهل کہ ماده صفرا
براند در تب محرقہ بغایت نیک باشد **صفت** قرص از نقل شیخ الرئیس طباشیر دو درم
ورق کل سرخ دو درم زعفران دو دانک تخم بربهن و تخم کاشنی از هر یکی سه درم برهان تخم خرفه
تخم کدو و تخم خیار از هر یکی دو درم و نیم کافور دانک نیم تمامت کوفته و بیخته بسرشند
و در سایه خشک کند شربتی دو درم **صفت** قرص دیکر ورق کل سرخ چهار درم
مغز تخم خیار بادرنک و تخم بربهن از هر یکی دو درم زعفران دو دانک کافور دانک
نیم صمغ عربی و نشا و کثیرا و رب السوس از هر یکی یکدرم تمامت کوفته و بیخته بسرشند
و قرص کند شربتی دو درم چون تب مفارقت کرده باشد و سعال نباشد خوردن
ساده و سکنجبین به و شراب حماض و شراب غوره و شراب ریباس و خوردن مزوره
ترش از انار دانہ و تمر هندی و زرشک و غوره و مغز بادام و قشمش و فروج و
بزغاله بعد از چند روز بحمام رفتن و احتراز کردن از حرکت سخت و افتاب کرم
کرم نشستن و حلوا و شیرینی و جماع و خشم و غضب و خوف و خواب با کردن و اکر
طبیعت سخت باشد مسهل خوردن فایده بسیار دهد انشا الله تعالی **باب**
هفتم در تب مطبقہ حکیم فاضل جالینوس نقل کرده است کہ تب مطبقہ از عفونت
خون باشد کہ چون خون متعفن شود صفرا کردد پس صفراوی باشد این قول خلاف
رای بقراط است و شیخ الرئیس هم احتراز کرده است کہ اعتبار قول بقراط است

که تب از خون بازدید شود دو قسم است یکی تب مطبقه که خون در داخل عروق متعفن
شود و یکی سونوخس که از جوشیدن بازدید شود و سبب جوشیدن بسیار است
از سده باشد که حرارت بسته شود و بسیار باشد که در آخر تب دق بازدید شود
و باشد که تب محرقه بازدید شود و جالینوس گفته است که تب مطبقه مرکب باشد
سبب آنکه چون عفونة در خون بازدید شود در تمامت اخلاط عفونت بازدید شود که
خون مادر تمامت اخلاط است پس این تب اعم باشد و سبب بازدید شدن این تب
از امتلاء بد باشد و سده و ریاضت بسیار که معتاد نبوده باشد کردن ترک فصد
و حجامت کردن و بسیار باشد که سبب خوردن میوه بسیار باشد امثال خیار و خیار
بادرنگ و امرود و مانند اینها که خون آب پاک کرده اند و این تب دایم باشد و مفارقت
نکند الا بوقت بحران که خون بسیار از بینی بیاید یا عرق بسیار کند و این تب
سه نوع است یکی آنکه روز بروز زیاده میشود این نوع بد باشد و یکی آنکه هر روز
نقصان میشود این نوع سلیم باشد و نوعی دیگر زیاده و نقصان نشود این نوع
میانه حال باشد و بحران این تب در روز چهارم و روز هفتم واقع شود و بسیار باشد
که سرسام بازدید شود باشد که حصبه یا آبله شود و بسیار باشد که بواسطه چیزهاء سرد
و تر که بکار داشته باشد و خون را سرد گردانیده باشد لیثرغس که سرسام سرد بلغمی است
بازدید شود و بیشتر این تب در جوانان و کودکان و کسانی که شراب و حلوا و گوشت
بسیار خوردن و در فصد و حجامت تقصیر کند بازدید شود و بیشتر این تب در زمستان
و بهار بازدید شود و بسیار باشد که تب آهسته شود و بیمار بیخود شود و شکم آماس
چنانکه دست که بدان زنند آواز طبل کند و اسهال درین وقت فایده بدهد بعد از آن
بثرها بیرون آید که میل آن بسرخی باشد این نوع علامت بد باشد علامت تب مطبقه
تب دایم و سرخی چشم و روی و رگهای پیشانی و گردن برخاسته و تنگی نفس و غلیظ
قاروره و تشنگی و خشکی دهان و سرعت نبض و چون دست بر اعضا نهند نرم تر
باشد چنان نماید که عرق خواهد کردن یا از حمام بیرون آید و باشد که درد گلو
و آب از چشم روان شود و حرارت این کمتر از تب محرقه باشد اما تب سونوخس
مانند حمی یوم باشد و بیشتر تاثیر این حرارت نزدیک دل باشد در روز اول

و روز دوم وسوم فصد کردن وچندان خون بیرون کردن که نزدیك غشی باشد که
بزودی خلاص یابد واکر در فصد کردن تقصیر رفته باشد وبر بیمار حرارت غالب
شود چنانکه پاره پاره سیاه بر زبان باشد **علاج** تبع محرقه باید کردن هر بامداد
جلاب خوردن از تمر هندی ده درم نبات ده درم با جلاب خوردن از آلو سیاه
ده دانه تخم کاشنی سه درم نبات ده درم عناب ده دانه واکر آب انار ترش وشیرین
با پیه فشارند سه وقیه نبات وترنجبین از هر یکی ده درم خوردن نیك باشد و
چیزهاء خوردن که تیزی خون بنشاند مانند شراب غوره وشراب ریباس وشراب
لیمو وشراب نارنج از هر کدام که باشد ده درم وشراب عناب نیك باشد وخوردن
آب سرد نیك باشد واکر حرارت غالب باشد قرص کافور خوردن نیك باشد اما بهترین
غذا نیك در تبهاء کرم کشکاب است چنانکه بقراط فرمود ما الشعیر من افضل الاغذیة
فی مداواة الامراض الحارة وافضل علاجها التبرید والقطنت وان یکون الغذاء
سریع النفوذ که زیاده نکند وخوردن شراب الو نیك باشد واکر خشکی وتشنکی
غالب باشد آب خیار وشیره تخم بر بهن خوردن اما کفته اند که آب بغایت پیش
خوردن وچیزهاء بغایت سرد هم نشاید خوردن که ماده را غلیظ کرداند
وانتحلیل باز دارد واکر طبیعت سخت باشد مسهل باید خوردن **صفت** مطبوخ
سناء مکی هفت درم نیلوفر وبنفشه وتخم کاشنی وورق کل از هر یکی سه درم تمر
هندی ده درم آلو سیاه ده دانه عناب پانزده دانه سپستان بیست دانه الو جیر
سی دانه تمامت بجوشاند وصافی کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین وشیر خشت
از هر یکی ده درم صافی کرده باهم بیامیزد وباز خورد وصبر کند تا اسهال تمام بیابد
بعد از ان شربت سرد باز خورد از نبات وعرق بید واسفیوش کشکاب واکر حرارت
غالب باشد وسعال باشد جلاب خوردن از عناب ده دانه واسفیوش سه درم
سپستان ده دانه نبات ده درم غذا کشکاب میانه بود وشربت خوردن از نبات
وعرق بید ودانه به وخوردن شراب عناب ونیلوفر وبنفشه وخشخاش
از هر کدام که باشد نیك باشد وخوردن لعاب دانه به واسفیوش ونبات
وترنجبین نیك باشد غذا کشکاب با کدو واسفناج واکر سعال نباشد چیزهاء ترش

خوردن نیك باشد صفت شراب کرفایده بسیار دهد الو سیاه پنجاه دانه الوچه
شصت دانه تمر هندی چهار یکی تمامت در یکمن نیم آب بجوشاند تا نیمی بماند بعد از آن
حماص ترنج وعرق کل ونبات از هر یکی یك رطل باوی بیامیزد و باتش نرم بقوام آرد شربتی
ده درم وقتی خورد کر سعال نباشد وطبیعت نرم نباشد وخوردن آب هفت میوه با ترنجبین
نیك باشد واکر بیمار ضعیف باشد شیاف بردارد از نمك وبوره ارمنی و شکر سرخ و
اکر حقنه کنند نیك باشد صفت حقنه شبت ونیلوفر وکیاه بزرك از
هر یکی سه درم سپستان وعناب از هر یکی بیست دانه جو کوفته یك کف
سبوس در صره بسته یك کف ورق خطمی یك کف سنا مکی پنج درم تمامت
بجوشاند وصافی کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده درم روغن بنفشه ده درم

در هر روغن بنفشه ده درم آب کامه پنج درم ورق چغندر یکدسته اب بکیرد بوره
ارمنی نیم درم تمامت باهم امیخته عمل کند **نقلست** کران تب کرم کر سه روز اهسته
شود روز زایل شود وان تب کردران سوم وچهارم زیاده شود بد باشد دلیل برین
نقل کند بقراط کوید کل حمی مطبقة یشتد علی ثلثة ایام وانها عظیم الخطر وقلب
اصعب الامراض واعظمها الحمیات الدایمة وان تب کر بغایت کرم باشد وزایل شود
ودیکر تب بازاید بهتر ازان باشد کر تب دایم باشد واکر تب دایم وعرق واسهال باز دید
شود وتب زایل نشود بد باشد دلالت کند کر ورم در اندرون باشد یا عفونتی بسیار
در تمامت عروق متمکن شده وطبیعت از دفع کردن عاجز باشد دلیل برین **نقل**
قال بقراط الحمیات الحادثة عن اورام الاحشاء کلها غیر مفارقة **نقلست** از
فقراطیس کر تب چون مزمن شود کشکاب با عسل باید خوردن چنانکه هفت یک
کشکاب عسل باشد کر باد از بیرون اید وسده بکشاید **نقلست** از جالینوس
کر کشکاب در معده ترش شود کشکاب با عسل وسکنجبین باید خوردن کر خلط
بتحلیل ببرد واکر کرمی غالب باشد کشکاب مفرد باید خوردن کر نقل است کر شخصی را
تب باند بند شد در روز فصد کرد وچندان خون بیرون کرد کر غشی کرد جماعتی کر حاضر
بودند کفتند این شخص هلاک شد بعد از زمانی بحال خود باز امد وتب بکلی زایل
شد واین مجرب است اما خوردن سکنجبین بشربت سرد نیک باشد کر سده بکشاید

وزود زایل شود **نقلست** کر تب کرم وتیز هر شب لعاب بر داند واسفیوش ولعاب دانه
خوردن نیك باشد بعد از نضج وبقاء بدن هر شب دو درم کل ارمنی مزاج بزودی
باصلاح اید وماده را از سینه وپهلو باز دارد **نقلست** از محمد زکریا کر چون در تب مطبقه
ضد کردن تقصیر کرده کر باشند آب بغایت سرد خوردن نیك باشد چنانکه بلرزاند
کر بزودی عرق کند وتب زایل شود واکر اهسته شود بکلی زایل نشود وبیست روز کذشته
باشد **علاج** تب بلغمی باید کردن واکر در معده یا کرده یا مثانه یا جکر یا شش یا رحم ورم باشد
ب سرد زیان دارد **نقلست** کر اکر تب بغایت کرم باشد وتشنکی وزبان خشك باشد
بتد پیر ها ساکن نشود وخفقان وضعف دل باز دید شود دلالت کند کر اخلاط فاسد
ربدن بسیار باشد ودر غایت جوش باشد وطبیعت عاجز باشد این نوع بد باشد
هیچ تدبیر بهتر از خوردن اب سرد نباشد واکر از اب سرد منع کنند رکهاء دماغ خشك
شود وباشد کر رکهاء دماغ ترکیده باشد واندکی خون بیرون اید بعد از ان هلاك
شود از خوردن اب سرد چون سعال و ورم نباشد هیچ خوف نباشد مکر در نضج تاخیر
مند وبهترین قول جالینوس انست کر چیزهاء سرد وتر خوردن وانتظار نضج وبحران
باید تا مدت هفت روز کشکاب خوردن بعد از ان تا روز چهاردهم کشکاب وسکنجبین
خوردن اکر مانعی نباشد وبعد از ان تا روز بیستم مزوره ترش خوردن بعد از بیست روز
فروج وبزغاله خوردن بعد از ان اندك اندك زیاده کردن تا صحت تمام حاصل شود
الابن سرابیون کر اکر در میان تب در فصد کردن تقصیر رفته باشد رب حماض ترنج
تمر هندی وشراب غوره وشراب ریباس خوردن نیك باشد کر جوشش وعفونت خون
بنشاند وتسکین حرارت کند **نقلست** از ابو منصور کر جوانی را دیدم که در خوردن غذا
تقصیر کرده او را تب امد در حال جوان غذا خورد تب زایل شد سبب ان بود کر صفرا
غالب بود بعد از ان خوردن آب هفت میوه نیك باشد کر طبیعت مجیب شود وخوردن
قرص طباشیر نرم نیك باشد **صفت** قرص طباشیر نرم طباشیر سه درم تخم ترنج
پنج درم مغز تخم خیار خیار بادرنك از هر یکی چهار درم مغز تخم کدو واشش درم
صمغ عربی وکثیرا ونشا از هر یکی دو درم ترنجبین هشت درم تمامت کوفته وبیخته
بلعاب اسفیوش سرشد وقرص کند شربتی یك مثقال باده درم سکنجبین

صفت قرص دیکر ورق کل سرخ سه درم زرشك دانه بیرون کرده دو درم مغز تخم خیار
وخیار بادرنك از هر یکی دو درم تخم ربهن وطباشیر از هر یکی سه درم صمغ عربی وکثیرا ونشا یعنی خرفه
از هر یکی یکدرم ریوند چینی زعفران از هر یکی دانکی تمامت کوفته وبیخته بسرشند وقرص
کنند شربتی یکمثقال باده درم سکنجبین غذا مزوره از تمر هندی وناردانه وزرشك و
غوره ومحافظت تمام کردن واکر اندکی زحمت باقی باشد سکنجبین بزوری خورد بدین صفت
صفت سکنجبین بزوری تخم کاشنی وتخم کشوت از هر یکی سه درم پوست بیخ کاشنی
وپوست بیخ کبر وپوست بیخ رازیانه از هر یکی هفت درم تخم خیار وخیار بادرنك از جمله بیخ
درم تمامت نیم کوفته دریك من آب وچهار یکی سرکه نقوع کنند یك شب ویکروز بعد
از ان بجوشانند تا چهار یکی کم شود صافی کنند نبات یکمن بدان نهد وباتش نرم بقوام ارد
شربتی ده درم باب هشتم در تب بلغمی دایر این تب را مواظبه کویند هر روز اید
سبب این تب بلغم زجاجی یا بلغم حامض یا بلغم حلو یا بلغم مالح باشد اما بیشتر این تب از
بلغم زجاجی یا بلغم حامض باز دید شود وچون در خارج عروق متعفن شود مدت دراز عادت
اکر فایز یا زمستان باز دید شود سخت باشد وتوقف این هیجان ساعت باشد اکر تدبیر نیك
رود در مدت یکماه زایل شود واکر بکذرد دو ماه زایل شود که هر روز تب اید زودتر زایل شود
وعرق بسیاری کند که بسیاری عرق دلالت کند بر لطیفی ماده وقوة طبیعت علامت
در ابتدا لرزه وباشد که لرزه اندك باشد واشتها طعام باطل زایل شود واب از دهان بسیار
اید وعثیان وچشم وروی اماس کند ولون زرد شود وتشنکی اندك باشد واکر سبب عفونة
بلغم مالح باشد در اول لرزه پیدا شود وسرما اندك باشد واکر از عفونة بلغم حلو باشد لرزه
وسرما اندك باشد واکر سبب از عفونة بلغم زجاجی باشد سرما ولرزه بسیار باشد واکر از
عفونة بلغم حامض باشد سرما ولرزه اندك تر باشد از زجاجی عفونة اندك اندك پیدا شود
همچنانکه کسی کوزه بر اتش نهد اندك اندك کداخته شود ودر حال کرم شود ودرین تب
سستی وغشی بسیار باشد سبب ضعف معده وچون دست بر اعضا نهند حرارت تمام
نماید وتبهای بلغمی چنان نماید که عرق خواهد کردن ولون صاحب تب بلغمی سبز وزرد نماید
وسرخی اندك باشد ودر اول نبض ضعیف نماید ودر اخر سرعت پیدا شود وبول در اول
سفید ورقیق باشد از سبب سردی وسده بعد از ان سرخ شود سبب عفونة وتبی

در نوبت اول هیجده ساعت توقف کند و شش ساعت تب زایل شود سبب انکه ماده این علت
بغایت غلیظ و لزوج باشد و بیشتر این علت در کسانی واقع شود که مرطوب و بلغمی
باشند و در طفلان و زنان و پیران و کسانی که پیوسته از طعام ممتلی باشند و میوهاء
سرد و تر بسیار خورند و در شهرها که هواء ان سرد و تر باشد و درین تب در شب
زحمت زیاده باشد علاج تدبیرهاء باید کردن که ماده تحلیل پرود و طبیعت نرم باشد
و حرارت زیاده نشود و تحلیل بلغم کردن هر بامداد که جلاب خوردن از سکنجبین ده
درم کلشکر ده درم غذا کشکاب با رازیانه و اکر حرارت غالب باشد از تخم کاشنی
سه درم بیخ سوسن سه درم نبات ده درم غذا کشکاب و اندکی نخود میانه روز شربتی
خوردن از سکنجبین ده درم غذا پیش از نوبت بچهار ساعت باید خوردن بعد از انکه
خلط پخته باشد مسهل خوردن صفت مسهل سناء مکی هفت درم بیخ سوسن
بالحوکا و زبان رازیانه افسنتین رومی تخم کاشنی حاشا پوست کبر از هر یکی سه درم
سنبل یک درم و نیم پوست هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی هفت درم مویز طایفی
ده مثقال تخم قرطم بیخ درم تمامت نیم کوفته در چهار رطل اب بجوشانند تا دو رطل
بماند و صافی کند کلنکبین ده درم شکر ده درم مغز خیار چنبر پانزده درم صافی
باهم بیامیزد ترپد سفید یک درم کوفته و بیخته بر سر شربت افشانند و باز خورد و صبر کند
تا اسهال تمام شود بعد از ان شربت سرد باز خورد از نبات و عرق بید و تخم
شاهسفرم غذا اخر روز کشکاب با نخود و اکر از خوردن مطبوخ ملول باشد
حب باز خورد صفت حب ایاره فیقرا یک درم ترپد سفید یک درم حب النیل نیم درم
غاریقون نیم درم انیسون نیم درم شحم حنظل دانکی نمک هندی دانکی تمامت
کوفته و بیخته باب رازیانه بسرشند و حب کند و در میان حلوا ما قوت نهد و فرو برد
و صبر کند تا اسهال تمام شود بعد از ان شربت سرد خورد از نبات و عرق بید و تخم
شاهسفرم غذا جو و نخود با ماش و نخود بعد از ان تدبیر نیک کردن که این تب بزودی
زایل شود و قی کردن روز و حقنه کردن نیک باشد صفت دواء قی بیخ سوسن
و رازیانه و شبت از هر یکی سه درم بجوشانند و صافی کند عسل ده درم نمک یک درم
روغن کنجد ده درم تمامت باهم امیخته باز خورد و پر مرغ بحلق فرو برد و قی کند

وچیزها خورد که ادرار بول کند صفت دوا که ادرار بول کند وطبیعت نرم دارد رازیانه پنج
درم تخم کرفس پنج درم مغز تخم خیار وخیار بادرنك از هر یکی پنج درم نبات پانزده درم کوفته
وبیخته شربتی چهار درم واکر طبیعت سخت باشد هر شب یکمثقال میخورد صفت
دواء تربدی بدین صفت تربد سفید مجوف تراشیده کوفته وبیخته ده درم مصطکی
وزنجبیل از هر یکی دو درم کوفته وبیخته بنبات بسرشند هر شب یکمثقال میخورد چون
نرم شود هر روز دو مجلس اید ترك کند ودرین تب نکه داشت معده باید کردن و
اکر معده ضعیف باشد ضماد باید نهاد ضماد قصب الذریره وسك ورامك وورق کل
سرخ از هر یکی ده درم زعفران نیم درم کوفته وبیخته باب برنجاسف یا ابمرزنکوش بسرشند
وطلا کند واکر هر بامداد کلشکر ده درم رازیانه دو درم مصطکی یکدرم باهم بیامیزد
وباز خورد فایده تمام دهد غذا نخود وماش وکبوتر وکبك ومرغ وخوردن این قرص
نیك باشد صفت قرص غافت وترنجبین از هر یکی شش درم طباشیر وورق
کل سرخ وسنبل از هر یکی یکدرم کوفته وبیخته قرص کند شربتی دو درم باده درم سکنجبین
صفت سکنجبین تخم کاشنی ورازیانه وتخم کشوث از هر یکی سه درم عاره غافت
دو درم پوست بیخ کبر وپوست بیخ رازیانه وپوست بیخ کاشنی از هر یکی پنج درم انیسون
دو درم تمامت نیم کوفته در یکمن آب وچهار یکی سرکه یك شب ویکروز نقوع کند وبجوشانند
تا چهار یکی کم شود بدست بمالد وصافی کند ونیم من نبات اضافت کند وبجوشانند تا
بقوام اید شربتی ده درم خورد وچون تب اهسته شود واحتراز کند از خوردن میوها
سرد وغذاء سرد وغلیظ وآب سرد واکر این علت در پیرون واقع شود یا مرطوب و
قاروره سفید باشد هر بامداد نیم درم تریاق در آب رازیانه یا اب زیره حل کرده خوردن
واکر در جوان واقع شود وتشنکی غالب باشد سکنجبین ده درم خوردن با پنج درم کلشکر
وهر چیز که ادرار بول کند نیك باشد وخوردن زیرباج بسرکه وروغن زیت نیك باشد
وروغن کرم بر معده بمالد وشلجم سرد خوردن نیك باشد ومفرح از نعناع وفلنجمشك
نیك باشد ودر نکر داشتن معده وجکر سعی کردن بخوردن مصطکی وکندر وسعد
ومانندان وغرغره کردن بابی که شبت وبابونه وکلیل الملك وسپستان وعسل در ان
پخته باشد وغذا کشکاب با زیره ورازیانه وتخم کرفس ونخود از هر کدام که خواهد

واکر تب مزمن شود معجون خوردن نیك صفت معجون تربد سفید یکدرم شحم حنظل
دانکی غاریقون نیم درم عصاره غافت وافسنتین ومصطکی از هر یکی دانکی تمامت
کوفته وبیخته بعسل بسرشند این یك شربت باشد پنج درم سنامکی وسه درم مکی
ورق کل سرخ بجوشانند شکر پنج درم معجون دران حل کند وباز خورد وچون تب از یك
ماه بکذرد هر روز یکمثقال اقراص الورد باده درم سکنجبین خوردن نیك باشد
صفت اقراص الورد ورق کل پنج درم عصاره غافت شش درم عصاره افسنتین
سه درم سنبل واسارون وفقاح اذخر وانیسون از هر یکی یکدرم کوفته وبیخته
بسرشند وقرص کنند شربتی یکمثقال باده درم سکنجبین صفت طبیخ پوست بیخ کاشنی
وپوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه تخم رازیانه تخم کرفس انیسون وزیره وبادآورد
وشکاع از هر یکی پنج درم تمامت در آب بجوشانند تا مهرا شود صافی کنند هموزن آب
سکنجبین دران بیامیزد وباتش نرم بقوام آرد شربتی ده درم با یکمثقال اقراص الورد
واکر تب باقی باشد معجون یاد کرده شده خوردن وهر روز بحمام رفتن وعرق کردن
نیك باشد بعد از انکه قی کرده ومسهل خورده باشد واکر تشنکی باشد اب کرم تا بیك
خوردن که تحلیل بلغم کند وتشنکی ساکن شود صفت دواء نانخواه کوفته با عسل
معجون کند هر روز دو درم میخورد واکر درد سر باز دید ابی که اکلیل الملك ومرزنکوش
وبابونه دران جوشانیده باشد بر سر واعضا ریختن فایده تمام واکر حال غلیظ ولزج
باشد این مدتی بماند وکرمی اندك باشد وطعم دهان ناخوش باشد درین تب سکنجبین
خوردن فایده ندهد چیزی باید خوردن که تحلیل بلغم کند وسده جکر وکرده بکشاید
وباد ادرار ماده فرود آرد وخوردن شراب کهنه نیك باشد صفت قرص در ابتدا
تب بلغمی نیك باشد انیسون وصبر از هر یکی چهار درم عصاره غافت ورازیانه
ومصطکی از هر یکی سه درم وج یکدرم تمامت کوفته وبیخته قرص کنند شربتی ده درم
باده درم سکنجبین عسل واب کرم خوردن نقلست از جالینوس که تب بلغمی که
هر روز اید تا انکاه که بدن از اخلاط پاك نشود تب زایل نشود این تب بیشتر در کودکان
بازدید شود ومزمن شود وبیشتر از علت معده بازدید شود همچنانکه تب ربع بیشتر
از علة سپرز بازدید شود وتوقف این تب هجده ساعت وبکلی زایل شود نقلست

از شرك هندي كه هيج علاجي در تب بلغمي بهتر از قي كردن نيست چون هفت روز كذشته
باشد **نقلست** از يهودي كه صاحب تب بلغمي لون بوسته زرد يا سفيد باشد وسرما
ولرزه سخت باشد وبسختي كرم شود چنانكه تصور كند كه در ميان برف نشسته است وبيراهن
كتان بوشيده باشد ونمناك باشد واطبا تب بلغمي را مانند بهيزم تر كرده اند كه جون بر اتش
نهند اتش اندك باشد ودود بسيار دليل برين نقل **قال** اهرن شبه الاطبا الحمى
البلغمية بالحطب الرطب فيلقى في النار فيكثر الدخان ويقل وقوده **نقلست** از ابن
سرابيون كه صاحب تب بلغمي كه خلط بوخته باشد ومسهل خورده باشد نشايد بحمام رفتن
نقلست از محمد زكريا كه بهتر علاجي در تب خوردن جيزهائي است كه ادرار بول كند
امثال غافث وشاهتره وكندر وباداورد وشكاع وتخم كرفس وانيسون ورازيانه وتخم كدو
وناغخواه وغذا اندك خوردن وخواب بسيار كردن وبوقتي كه معده خالي باشد احتراز
كردن از ميوهاء سرد وتر وماست ودوغ وماهي تازه وبرنج وترشي وامتلاء طعام اما
خوردن ميويز وقشمش وانجير وفانيذ وفستق وبندق ومزين ومرغ وكبك وكبوتر
وكنجشك ومعجونهاء كرم نيك باشد **باب نهم در تبهاي بلغمي دايم**
اين تب را النفقر كويند سبب اين تب عفونت بلغم در داخل عروق **علامت** همجنان تب
بلغمي دائر باشد درين تب سرما ولرزه سخت نباشد ومانند تب دق باشد وشش ساعت
تب اهسته شود وتشنكي كاه كاه بسيار باشد وبول غليظ درين تب عرق اندك باشد
بلكه خود نباشد مكر انكه كه بكلي تحليل رفته باشد **علاج** جلاب خوردن از تخم كاشني
وبوست بيخ كاشني بوست بيخ رازيانه از هر يكي سه درم بيخ سوسن سه درم ونبات ده درم
غذا كشكاب بامخزد باجلاب خوردن از سكنجبين ده درم كلشكر ده درم در ابتداء جيزها
بغايت كرم نشايد خوردن واب بغايت سرد زيان دارد جون خلط بخته شود مطبوخ
خوردن **صفت** مطبوخ سناء مكي بنج درم بيخ سوسن سه درم ورق كل سرخ ونيلوفر
وبنفشه از هر يكي سه درم مويز طايفي ده منقال انجير ده دانه عناب وسبستان از هر يكي
بانزده دانه كاوزبان وبالنجو از هر يكي سه درم تمامت بجوشانند وصافي كنند مغز خيار جنبر
ده درم ترنجبين ده منقال تربد سفيد يكدرم كوفته وبيخته بر سر شربت افشانند
وبانخورد وصبر كند تا اسهال تمام بشود بعد از ان شربت سرد خوردن از نبات

وعرق بید وتخم شاهسفرم غذا اخر روز بخورد واکر تب باقی باشد برقرار اول خوردن
بعد از ان قرص بنفشه خوردن واکر تب باقی باشد علاج تب بلغمی که در اول یاد کرده
شد کردن ونکه داشت کردن که سرسام بلغمی باز دید نشود ونیك باشد خوردن
کلنکس واقراص الورد وهرچیز که ادرار بول کند وقی کردن بغایت نیك باشد
بسکنجبین وآب کرم واسهال کردن بمعجون که در باب اول یاد کرده شد وسعی کردن
که طبعت نرم باشد صفت دوا از نقل شیخ زنجبیل ومصطکی از هر یکی ده درم
تربد سفید مجوف بیست درم کوفته بیخته بعسل کف کرفته سرشته هر شب
دو مثقال بخورد چون طبیعت نرم شود هر روز دو نوبت یا سه نوبت مجیب شود
ترك کند واکر اسهال باز دید شود شراب نعناع وشراب میبه وتخم شاهسفرم بریان
کرده خوردن ومالیدن اعضا نیك باشد وچون تب مزمن شود این قرص خوردن نیك
باشد صفت قرص پوست هلیلهٔ زرد وصبر وعصارهٔ غافت وافسنتین از هر یکی
شش درم تمامت کوفته وبیخته سرشته وقرص کند هر روز یکدرم وهر شب نیم درم
باده درم سکنجبین خوردن واب ودق کرفس وورق رازیانه وبیخ اذخر وبیخ
سیاوشان هر روز قدری خوردن مفرد ومرکب واکر سردی غالب باشد هر روز
قدری فلفل سوده با شراب کهنه امیخته خوردن ومالیدن روغنهای کرم نیك
باشد وجامها بسیار بر بالا انداختن وخفتن تا عرق بکند بغایت نیك در جمیع
احوال تدبیر باید کردن که تحلیل وادرار کند باب دهم
در تب ربع دایر که یکروز تب اید ودو روز نیاید سبب این تب را عفونة
سودا باشد در خارج عروق وبعضی کفته اند که از سوداء محض باشد وباز دید
شدن این تب از اخلاط سوداوی خشك باشد که بمرور ایام پخته شود ومدتها
در بدن بماند سبب انکه سودا در روی حرن وتمامت اخلاط است وباشد که سودا دموی
باشد یا سوداء صفراوی یا سوداء بلغمی وبعضی از اطبا کفته که از سوداء طبعی تب
ربع باز دید میشود از سوداء مختلف است شیخ ابو علی اعلی الله درجه کفته است که
که در تمامت اخلاط عفونت باز دید میشود از سوداء طبعی تب ربع باز دید شود و
بیشتر این ربع بعد از انتهاء عفونت باز دید شود یا سبب ورمی یا علتی که در سپرز باز دید شود

این نوع سخت‌تر باشد سبب آنکه بیشتر باستسقا ادا کند و اکر از عقب تبهاء عفونتی باز
دید شود زیاده خوف نباشد و از بسیار رنجهاء دیکر ایمن باشد امثال مالیخولیا و صرع
و سکته و تشنج اکر تدبیر صواب کنند در مدة چهار ماه یا شش ماه بانکر سال زایل
شود و باشد که دوازده سال استقامت کند این نوع اندک واقع شود و تب ربع
چون مزمن شود باستسقا ادا کند **علامت** در ابتداء سرما و لرزه سخت چنانکه
دندانها بر هم زنند و لرزه بر استخوان افتد و درد مفاصل و اعضا باز دید شود و
چون لرزه بکذرد اندک اندک کرم شود و نبض ضعیف شود بر حسب سن و وقت
و غذا اکر از پیش خورده باشد و استقامت این تب بیست و چهار ساعت زیاده
نباشد بلکه اندک‌تر باشد بر سبب عفونة سودا و اکر سبب از سوداء بلغمی سوخته باشد
استقامة بیشتر باشد و بیشتر این طب از عقب شطر الغب یا تب بلغمی باز دید شود
بول سفید و نبض ضعیف و اکر از سوختن خون باز دید شود **علامت** بول سرخ و غلیظ
و بدن بقوة از لون و مزاج معلوم شود و باشد که بعد از تب مطبقه باز دید شود یا از
ورمهاء خونی باز دید شود نبض بقوة باشد و نفس سخت و تشنکی بسیار و لرزه و کرمی
اندکتر باشد و عرق بسیار و اکر صفرا سوخته باشد **علامت** نبض بقوة و متواتر و تشنکی
بسیار و هذیان کفتن و تلخی دهان و خشکی زبان و پارهٔ زردی بر روی زبان این
نوع از عقب تبهای صفراوی باز دید شود امثال تب محرقه و غب خالص و شطر الغب
و اکر از سوداء طبیعی باز دید شود **علامت** حلاوت نبض و کدورة قاروره و تنکی
نفس **علاج** اکر این تب در فصل بهار یا تابستان باز دید شود و بدن بقوة باشد
و تدبیر نیک کنند در مدت چهل روز ساکن شود اما بعضی کفته اند که تا چهل روز
نکذرد هیچ علاج نباید کردن این زیاده اعتبار ندارد سبب این نسخه جامع امتحان کرد
از ابتداء تب تا مدت دو ماه زایل شود و اکر بدن بقوة باشد و مانعی نباشد در ابتداء
فصد کردن از باسلیق اندست چپ نظر بر خون کردن اکر سیاه و غلیظ باشد تمام
بیرون کردن و اکر خون سرخ و رقیق باشد در حال ببندد بعد از ان جلاب و غذاء
لطیف خوردن تخم کاشنی بنج سوس از هر یکی سه درم کلشکر ده درم غذا نخود
و ماش سفید کرده و مغز بادام چون خلط پخته مسهل خوردن **صفت** مطبوخ

سناء مکی پنج درم بالنکو وزبان تخم کاشنی از هر یکی سه درم رازیانه دو درم اسطوخودوس
دو درم بسفایج فستقی ونیلوفر از هر یکی سه درم وورق گل سرخ وبنفشه از هر یکی
چهار درم پوست هلیله زرد پنج درم شاهتره چهار درم عناب وسپستان از هر یکی
پانزده دانه پوست بلیله واملهٔ منقا از هر یکی سه درم افتیمون در صره بسته در
جوش آخر اندازد پنج درم ترنجبین بیست درم صافی کرده باهم بیامیزد تربد سفید
تراشیده کوفته بیخته یک درم بر سر شربت افشاند وبازخورد غذا بر قرار بعد از آن اگر
بدن بقوت باشد هم تدبیر اول کردن واگر ضعیف باشد مزورهٔ ماش سفید کرده
ونخود وفروجه ومرغ وکبک وتیهو وخوردن زیره باج نیک باشد صفت
زیره باج نخود وسرکه ومرغ واندکی زعفران ومغز بادام وقشمش ودر وقت فرو
گرفتن عرق گل وبید قدری در وی چکانند واگر بلغم غالب باشد قدری دارچینی
زیاده کند واحتراز کند از غذا که تولد سودا کند امثال گوشت گاو وبز وگوشت شتر
وقدید وپنیر خشک وبادنجان وکلم وعدس وباقلا وبرنج وماهی شور واگر در ابتدا
طبیعت نرم باشد بزودی مسهل نباید خوردن ودر روز نوبت هیچ جلاب وغذا
نخورد تا نوبت بگذرد وقی کردن بغایت نیک باشد واگر طبیعت سخت باشد وبیمار
ضعیف باشد روز نوبت سکنجبین ده درم عرق بید وگلاب ده درم خوردن بعد
از چند روز مسهل خوردن صفت مسهل دیگر پوست هلیله زرد وهلیله سیاه
از هر یکی هفت درم سناء مکی پنج درم شاهتره پنج درم عناب وسپستان والو سیاه از
هر یکی پانزده دانه تخم کشوث وتخم کاشنی ورازیانه از هر یکی سه درم افتیمون در صره
بسته در جوش آخر اندازد هفت درم تمامت بجوشاند وصافی کند مغز خیار چنبر ده درم
ترنجبین بیست درم صافی کرده باهم بیامیزد تربد سفید خراشیده کوفته بیخته یک درم
بر سر شربت افشاند وبازخورد وصبر کند تا اسهال تمام بشود بعد از آن شربت سرد
بازخورد غذا بر قرار واگر تب از صفرا سوخته باشد هر بامداد جلاب خوردن از تخم
کاشنی وبیخ سوسن از هر یکی سه درم الو سیاه ده دانه غذا کشکاب واندکی نخود
میانه روز شربتی از سکنجبین ده درم بعد از چند روز مسهل خوردن صفت
مسهل سناء مکی هفت درم بنفشه ونیلوفر وتخم کاشنی وورق گل سرخ دانه کیاه بزرلب

ازهر یکی سه درم پوست هلیله زرد پنج درم آلو سیاه ده دانه بالنجو پنج سوسن کاوزبان
ازهر یکی سه درم تمامت بجوشانند وصافی کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین بیست درم
صافی کرده باهم بیامیزد وباز خورد وصبر کند تا اسهال تمام شود بعد ازان شربت سرد
باز خورد از نبات وعرق بید واسفیوش غذا ماش سفید کرده روز نوبت قی کند واگر
قی بسختی اید آب چغندر وخردل وماهی شور ازهر یکی قدری بخورد بعد ازان سکنجبین در آب
گرم حل کرده باز خورد وقی کند نوعی دیگر خربوزه میان ترب نهد ویکشب رها کند بعد
ازان آن ترب بخورد وقی کند وروزها اگر نوبت نباشد اب کاشنی وسکنجبین خوردن نیک
باشد وچون تب اهسته شود اب انار واب کاشنی واب رازیانه ونبات باهم امیخته خوردن
غذا مزوره زیره باج با برگ چغندر وابکامه وسرکه در نوبت خوردن نابکند دمرغ وکبک
وگوشت وبحمام رفتن وآب گرم برخود ریختن فایده تمام دهد اما عرق نباید کردن و
احتراز کردن از کار سخت وخشم وغضب وخواب کردن فایده تمام دارد وخوردن
شراب انگور سفید نیک باشد وسعی کردن که بدن فربه شود واگر تب باقی باشد و
از مطبوخ خوردن کراهیت باشد بستانند کاوزبان سه درم سنا مکی پنج درم ورق
گل سرخ سه درم بجوشانند شکر هفت درم معجون نجاح پنج مثقال دران حل کند وباز
خورد وصبر کند تا اسهال تمام بشود بعد از شربت سرد باز خورد غذا ماش سفید کرده و
مغز بادام صفت حب که سودا وبلغم بیرون برد پوست هلیله سیاه وبسفایج واسطوخودوس
وافتیمون ازهر یکی دو درم نمک هندی وورق گل سرخ ومصطکی ازهر یکی نیم درم
کثیرا دانگی در اب حل کرده باقی کوفته وبیخته دران سرشته وحب کند ودرمیان
حلوا نهد وفرو برد وصبر کند تا اسهال تمام بشود بعد ازان غذا بر قرار واگر تب ربع
از بلغم سوخته باشد هر بامداد جلاب خوردن از تخم کاشنی سه درم بیخ سوسن سه درم
بالنجو دو درم گلشکر ده درم غذا نخود آب با شیره تخم کاهو بسته واگر مزاج ضعیف باشد
با مرغ یا کبک یا تیهو میخورد چند روز بدین موجب خوردن اگر مسهل باشد بدین
موجب باز خورد صفت مسهل سنا مکی هفت درم پوست هلیله کابلی وهلیله
سیاه ازهر یکی پنج درم رازیانه وتخم کاشنی وتخم کشوث وافسنتین رومی و
آسطوخودوس وبسفایج ازهر یکی سه درم بالنجو وکاوزبان ازهر یکی سه درم

مویز طایفی ده درم بیخ سوسن سه درم سپستان سی دانه بام امیخته ترید سفید
کوفته وبیخته بکدرم غاریقون نیم درم بر سر شربت افشاند وبازخورد وصبر کند تا اسهال
تمام بشود بعد ازان شربت سرد باز خورد از نبات وعرق بید وتخم شاهسفرم غذا
غذا بر قرار دو زنوبت قی کند بستاند شبت وتخم ترب وبیخ خیار وبیخ سوسن از هر یکی
قدری بجوشاند وصافی کند وباز خورد وقی کند واگر تب ربع از سوداء سوخته باشد
هر بامداد جلاب خورد از تخم کاشنی وپوست بیخ کاشنی وبیخ سوسن از هر یکی سه درم
گلشکر ده درم غذا ماش سفید کرده ونخود چون خلط پوخته شود مسهل از معجون
کاخ کر یاد کرده صفت مسهل بستاند خروس پیر ونخود وبسفایج هفت درم بجوشاند
تا مهرا شود ومرق باز خورد واگر تب مزمن شود وقوة تمام باشد وبدن فربه باشد
وحرارت غالب نباشد هر روز مقدار یک بندق از معجون فلافلی یا از دواء الحلتیت میخورد
صفت دواء الحلتیت بستاند مر وبیر زورق سذاب خشك وفلفل از هر یکی
مناسب هم کوفته وبیخته در عسل کند هر بامداد مقدار یک بندق وشبم این قدر میخورد
وخوردن شراب کهنه نیك باشد وروغن بدین موجب در خود مالیدن صفت
قسط وعاقر قرحا ودرمنه ترکی از هر یکی قدری در آب بجوشاند تا مهرا شود
صافی کرده وروغن کنجد اضافت کند وبجوشاند تا اب برود وروغن بماند
چون غذا هضم شده باشد در خود مالد وخوردن این قرص نیك باشد صفت
قرص عصاره غافت سه درم لك وریوند چینی وحب البان از هر یکی چهار درم
رازیانه سه درم زعفران دو درم کوفته وبیخته باب رازیانه یا اب کاشنی یا آب
کرفس بسرشند وقرص کند شربتی یك مثقال با ده درم سکنجبین اما گفته
شود که تب ربع را باد وبه گرم وخشك نشاید علاج کردن خاصه که بیمار ضعیف
باشد نباد اگر تب دق باز دید شود اما چیزهاء گرم وتر خوردن وروز روز
بحمام رفتن بی انکه عرق کند واب گرم بر خود ریختن وروغن کنجد با روغن خیری
در خود مالیدن وشیر اب با نبات خوردن بغایت نیك وخوردن این قرص
فایده تمام دهد صفت قرص ورق گل سرخ وفرنجمشك وطباشیر از
هر یکی سه درم مغز تخم خیار وخیار بادرنگ وتخم ریحن از هر یکی دو درم

تخم کاشنی وتخم کشوث از هر یکی یکدرم ونیم صمغ عربی ونشا از هر یکی یکدرم
ریوند وعصاره غافث از هر یکی نیم درم عصاره سوسن سه درم تمامت کوفته
وبیخته سپرشند وقرص کند شربتی یکمثقال باده درم سکنجبین نوعی دیگر
بستانند مویز دانه بیرون کرده وافتیمون باهم بکوبد هر روز قدری میخورد فایده
تمام دهد ودست وپا در آب کرم نهادن فایده تمام دهد واکر رطوبة دهان بسیار
باشد خوردن کلشکر با رازیانه وتخم کرفس نیک باشد وخوردن زرده تخم مرغ
ومویز وانجیر ومغز بادام نیک باشد **نقلست** که نوعی از تب ربع معکوس بازدید
شود چنانکه دو روز تب اید ویک روز نیاید **علاج** جلاب وغذاء لطیف
خوردن وزود زود بحمام رفتن که ماده رقیق کردن این جامع جمعی را دید که
این تب پریشان واقع شد جلاب خوردن از تخم کاشنی وبالنجو وبیخ سوسن
وکاوزبان از هر یکی دو درم نبات ده درم سکنجبین ده درم غذا ماش سفید
کرده ونخود ودو روز بحمام رفتن بزود تب زایل شود **نقلست** از اهرن که
احتراز کنند صاحبان تب ربع در ابتداء از خوردن ادویه واغذیه که بغایت کرم
باشند امثال تریاق وسجرینا وداء الحلتیث وهر چیز که کرم وخشک باشد که علت
زیاده کند واخلاط بر اعضاء پراکنده شود وتب دایم باز دیده شود اما بعد از دو ماه
که بدن بقوة باشد وبلغم غالب باشد شاید **نقلست** از ابن سرابیون که
چون تب ربع مزمن شود اکر بدن بقوت باشد وحرارت اندک باشد وچند روز
روزه دارد وغذا اندک خورد سبب انکه حرارت در اعضا اصلی تاثیر کند
وکداختن باز دید شود وتب دق باز دید شود **نقلست** از محمد زکریا که بهتر
علاج در تب ربع مسهل خوردن است وطبیعت نرم داشتن وچیزهاء کرم
تر خوردن وکفته اند که تب ربع باشد که دوازده سال استقامت کند وباشد که
سی سال از غایت غلیظی سودا این نادر باشد مر طبیب حاذق باشد وبیمار مطیع
از دو ماه یا شش ماه یا یکسال نکذرد که زایل شود **باب
یازدهم در تب ربع دایم** ربع دایم آن باشد که سودا در داخل عروق متعفن شود
اما تب اندک واقع شود **علامت** تب دایم ودرین تب لرزه وعرق اندک باشد

ودر نوبت تب ربع زیاده شود در روزها دیگر تب اهسته باشد **علاج** جلاب
خوردن از سکنجبین ده درم کلشکر پنج درم عرق بید وکلاب از هر یکی پنج درم
شربت سازد وباز خورد باسکنجبین بزوری ده درم کلشکر ده درم عرق بید
وکلاب از هر یکی پنج درم جلاب سازند وباز خورد **صفت** سکنجبین بزوری
تخم کاشنی سه درم پوست بیخ کاشنی پنج درم رازیانه سه درم پوست بیخ رازیانه
پنج درم تخم خیار وتخم خیار بادرنک از هر یکی پنج درم در تمامت نیم کوفته در یکمن
اب وچهار یکی سرکه یک شبان روز بجاشانند بعد از ان بجوشانند تا چهار یکی کم
شود بدست بمالد وصافی کند نبات نیمن بدان بنهد باتش نرم بقوام آرد شربتی
ده درم واکر احتیاج مسهل باشد انچه درباب تب ربع یاد کرده شد باز خورد و
اکر طبیعت بقوة باشد وخون غالب باشد در ابتداء فصد کردن باقی تدبیرهاء
کرم تب بکار داشتن

باب دوازدهم در تب دق

دق حرارت غریب باشد که در دل بازدید شود در اعضاء اصلی تاثیر کند
ورطوبت فنا کند وبتحلیل برود واین سه مرتبه است چنانکه در اعضا رطوبتها
بهر نوعی باشد اول رطوبتی است در عروق اعضاء مانند تری وشبنم واین
رطوبت ان باشد که چون اعضاء غذا نیابد که این رطوبت را جذب کند وغذا دوم
رطوبتی درمیان اعضاء متشابه است در جایهائی که پیوستکی اعضا بدان است
وسیوم رطوبتی که در اعضاء اصلی که در افرینش تمامت اعضا بواسطه این رطوبت
محکم باشد ومتفرق نشود همچنانکه مغز واعصاب هرانکاه که حرارت در رطوبت اول
تاثیر کند دریافتن سخت باشد علاج سهلست ومرتبه دوم چون حرارت در
رطوبتی که پیوستکی اعضا بدان است تاثیر کند شناختن سهل باشد اما علاج
مشکلست برحسب مزاج وقوة نظر کردن ومرتبه سیوم چون حرارة در رطوبة
اصلی تاثیر کند کران مغزهاء وپیه واستخوان وکوشت است خلاص مشکلست اما
رطوبت اول مانند روغن است که در چراغ باشد ومرتبه دویم را مانند روغن
است که فتیله بخود کشد ومرتبه سیوم را بروغن که تمامت فتیله وچراغ بدان
محکم باشد چون حرارة دران تاثیر کند ان را دق مستحکم کویند امکان خلاص نباشد

125

ومفتت نیز کویند وهمچنین ازحرارة مزمن وحرارة مغذه دق بازدید شود همچنانکه
ازسل ورم معده بازدید میشود ازمرتبه اوّل ودوم اگر بدن بقوة باشد و
تدبیر نیك رود امکان خلاص باشد ومرتبه سیوم چون اتش در روغن فیتله
وچراغ دان افتد وبسوزاند امکان خلاص نباشد وسبب تب

تب دق از حمی یوم وحمی عفن واورام واغذیه واشربه گرم پادید شود و بسیار باشد
که اول تب گرم پدید شود و بیمار را از غذا واب سرد منع کنند وغذا لطیف و
باشد که بعد از اسهال بسیار وعرق وادرار بول پدید شود وبعد از شطر الغب

بازدید شود سبب استفراغات وادویه کرم که اتفاق افتاده باشد خاصه که بیمار
محروری وجوان باشد علامت نبض دقیق وصلب ومتواتر بریک قرار باشد
وحرارة بغایت نباشد وتب اهسته ولازم باشد وچون دست بر اعضاء بیمار نهد
اندک اندک حرارة زیادة وچون غذا خورد حرارة زیاده شود بر صفت تابه کرم که
اب بران ریزند بخار ازان برخیزد یا مانند چراغ که روغن دران کنند اتش زیاده
شود وبیشتر تب دق از طبیب جاهل وبیمار که مطیع نباشد بازدید شود ومسهل
خورند واز اب سرد منع کنند تب دق بازدید شود اکر درین تب بدن فربه باشد
وقوة تمام باشد امید خلاص باشد واکر ضعیف باشد وچشم درکو افتاده وبینی باریک
وبروی کشیده وکوش زرد یا سفید وپوست پیشانی کشیده وخشک مانند
استخوان وپوست بر اعضا چسپیده وکردن باریک وحنجره بلند واستخوان سینه
پیدا شود ودر اعضا بعد از پوست واستخوان نماند واواز ضعیف شود ورکها
پیدا شوند ورنک روی زایل شود وشکم باریک وبقی کاه بپشت چسپیده شود
واستخوان پشت دست پیدا شود وناخنان دست وموی سر دریزیده شوند
چون با این علامتها اسهال بازدید شود بد باشد وزودی هلاک شود علاج
نوع اول حلاتها سرد خوردن وبجای سرد نشستن وبنفشه وکاهو ونیلوفر
وبید وخیار بادرنک وکدو پیش خود نهادن وبوییدن وبرجای بسیار نشستن
وخفتن وبرف پیش نهادن وکوزهای براب براطراف نهادن واکر زمستان باشد
جای معتدل نشستن وروغن بنفشه وکدو بوییدن وهر بامداد شراب بنفشه و
شراب خشخاش ونیلوفر از هر کدام که باشد خوردن واب خربزه هندی وشیره تخم
بربهن با نبات وعرق بید وعرق کل خوردن غذا کشکاب با کدو واسفناق
وماهی کوچک خوردن وکافور وعرق کل بام سوده بوییدن با کتان پاره بدان تر
کرده بر سینه وپهلو راست نهادن چون کرم شود بردارند ودیکر بنهند وقتی که معده
از طعام خالی باشد واکر حرارت غالب باشد هر بامداد قرص کافور خوردن بعد ازان
کشک اب خوردن ولعاب به واسغبوش خوردن نیک باشد وزود زود بحمام
رفتن واب معتدل بر خود ریختن اما عرق نباید کردن واکر تابستان باشد هر روز

اعضا در

دو سه نوبت غذا خوردن و آب سرد اندک اندک و ساعت بساعت خوردن و کرسنکی
و تشنکی احتراز کردن و اکر هر روز دو نوبت در آب شنک حمام نشستن فایده بسیار دهد
و آب معتدل بر خود ریختن بعد از آن که غذا خورده باشد بد و ساعت بحمام رفتن
و چون از حمام بیرون اید جامهای نرم پوشیدن و اعضا بروغن بنفشه و کدو
مالیدن و مغز خیار و خیار بادرنک و کاشنی و بر بهن و شفتالو انار شیرین و سیب
از هر کدام که خواهد خوردن اندک اندک و هر چیزی که سرد و تر باشد و طلا که یاد
کرده شد بر معده نهادن و چون از حمام بیرون اید یکساعت خفتن و نکذاشت
شورو ماغ کردن که زکام بازدید نشود و اعضا اهسته اهسته مالیدن و روغن
بنفشه و کدو در اعضا مالیدن و خواب بسیار کردن فایده تمام دهد و نماز شام
در حمام رفتن و چون بیرون اید غذا خوردن و خواب کردن و اکر خشکی غالب باشد
شیر زن یا شیر خر بر اعضا دوشیدن بعد از آن روغن کدو مالیدن و از حرارت
اندک باشد دوغ کاو که روغن ان کرفته باشد خوردن و چون حرارت ساکن
شود شراب انکور سفید ممزوج اندک اندک خوردن و احتراز کردن که اسهال
بازدید نشود و اکر اسهال بازدید شود بزودی قبض کردن و اکر ابش زرد
و چون روغن زیت باشد چیزها بغایت سرد خوردن و اکر لاغری و خشکی
غالب باشد و حرارت اندک باشد شیر خوردن نیک باشد خاصه شیر زن یا شیر
خر و شیر بز و چون شیر خورند اندکی سکنجبین امیخته کنند تا باد اکر در معده پنیر
شود و اکر تشنکی غالب باشد الو سیاه ده دانه ترنجبین ده درم بجلاب خوردن
و چون طبیعت نرم باشد ترک کند و قرص طباشیر ممسک خوردن غذا کشکاب
و چون ضعف تمام بازدید شود و استخوانها تمام پیدا شود و چشم در کو افتد غذا
باید خوردن که زود شود و قوة زیاده کند امثال اب کوشت که از پشت ماز و بره
باشد و سرج یا فروج که اب سیب و به در ان پوخته باشد و اکر اندکی شراب
در ان باشد شاید و نان کاک در ان ثرید کنند و اندک اندک میخورد و جامه کتان
بصندل الوده پوشیدن و اکر درد سر باشد عود در اتش نهند و ریاحین امثال
بنفشه و شاهسفرم و نرکس و نیلوفر و عرق بید و عرق کل در افشانند و میوه

ورد وده اكنده بريان كرده وفروج بريان كرده اندك اندك خاييدن وآب آن خوردن وتفل
انداختن واكر بغايت ضعيف باشد فروج برساند بعد از ان بكريد واب ان بكيرد با قدري
كشنيز و لمندكي دارچيني وقدري شراب ونان كعك ثريد كند واندك اندك بخورد
صفت قرص كافور كه حرارت دل وجكر بنشاند ودر تب دق ودر تب محرقه نيك باشد
ورق كل سرخ ده درم طباشير سفيد پنج درم تخم كاهو هفت درم تخم ريهن شش
درم تخم كاشني دو درم مغز تخم خيار بادرنك پنج درم مغز تخم كدو چهار درم
بيخ سوسن دو درم ترنجبين ده درم كافور نيم درم تمامت كوفته وبيخته بلعاب
اسفيوش بسرشد وقرص كند ودر سايه خشك كند شربتي دو درم نافع باد صفت
سفوف چون طبيعت نرم باشد خوردن فايده دهد وقبض كند ورق كل سرخ
وطباشير از هر يكي پنج درم كل ارمني وصمغ عربي بريان كرده از هر يكي دو درم
زرشك وسماق از هر يكي سه درم تخم حماض بريان كرده ده درم تمامت كوفته و
بيخته شربتي دو درم هر بامداد وهر شب دو درم باده درم ربه با رب انار
يا شراب ريباس خوردن نقلست از جالينوس كه علامت تب دق آن باشد
كه ركها حركت كند كمتر از جايها ديكر باشد ودر ديكر تبها نه چنين باشد
نقلست كه چون تن ضعيف باشد وكوشت وخون اندك باشد آب بغايت
سرد نشايد خوردن كه ضرر باعضاء اصلي واندرون رسد نقلست كه طبيبان
جاهل چون بيمار بقوة باشد وكوشت وخون در بدن تمام باشد بيمار را از آب
سرد وغذا منع كنند تب دق بازديد شود وقوة ضعيف شود بعد از ان آب بغايت
سرد هيچ فايده نده‌د خاصه كه بيمار محرور وصفراوي باشد وحركه بسيار ومباشرت
بسيار كرده باشد دليل برين نقل قال جالينوس ان الابدان المرارية الخفيفة
اليابسة مستعدة للوقوع في الحميات ومتى امسكت عن الحمام والطعام وافرطت
في الرياضة والسهر والجماع ونحو ذلك فان هي حمت وامسكة عن الغذاء لجهل
الاطباء وقعت في الدق چون اين تدبيرها وعلامتها كه ياد كرده شد تقصير
رود وطبيب مزاج بيمار نشناسد ومنع غذا وآب سرد كند بي شك تب دق
بازديد شود وبهترين علاج در تب دق هواي سرد وجاي با آب سرد است در ابتدا

کرزودی باصلاح اید وبیشتر تب دق از گرمی جگر ودل ومعده باشد وبیشتر تب دق از علت
بیماریهای مزمن باز دید شود اگر زودی تدبیر کنند زود زایل شود واگر تقصیر رود بد
باشد واگر از اعراض نفسانی باز دید شود امثال خشم وغضب وغم وهم **علاج** بحکایات
ولعبها اینک انرا از خاطر بیرون کنند وبا دوستان ویاران موافق نشستن ودر حمام
اب نیم گرم برخود ریختن وهر بامداد شراب خشخاش یا شراب سیب با عرق بید وعرق
گل خوردن وخوردن مفرح یاقوتی بمثقال نیک باشد غذا کشکاب با اسفناج وکدو
خوردن وطلا از صندل وکافور وعرق بید برسینه نهادن واگر از حرکت کردن
بسیار وخواب ناکردن تب باز دید شود **علاج** خواب بسیار کردن واسایش دادن ودر
حمام اب معتدل برخود ریختن چون از حمام بیرون اید روغن بنفشه با روغن کدو
درخود مالیدن وشراب بنفشه با شراب خشخاش یا شراب نیلوفر با عرق گل وعرق بید
خوردن غذا ماش سفید کرده با مغز بادام واسفناج وکدو خوردن واگر تب دق بعد از
اسهال باز دید شود **علاج** چیزهاء سرد قابض خوردن امثال قرص کافور وقرص
طباشیر وسفوف نشاسته وسفوف انار دانه با زرشک واگر تب دق بعد از روزه
داشتن یا غذا اندک خوردن یا از تشنگی باز دید شود **علاج** اب خربزه هندی وشیره تخم
خربزه با نبات یا شراب سیب یا رب به یا شراب حماض یا شراب از هر کدام که موجود باشد
با عرق بید خوردن وغذا کشکاب با فروج یا ماهی تازه کوچک یا کشکاب با سرطان
خوردن ولعاب اسفغول ودانه به با نبات وروغن بادام فایده بسیار دارد واگر
حرارت غالب باشد هر بامداد یک مثقال قرص کافور با ده درم اب انار شیرین یا اب
خربزه هندی خوردن بعد از زمانی کشکاب با سرطان خوردن میان روز
شربتی از ده درم شراب خشخاش خوردن بعد از ان بحمام رفتن ودر ابزنی که
بنفشه ونیلوفر وگل کدو یا کدو وبه در ان پخته باشد نشستن وبرخود ریختن
ودر حمام جای معتدل نشستن ودر وقت شربتی از نبات وعرق بید واسفغول
خوردن واگر ضعیف باشد رب انار ملیسی خوردن **نقلست** که صاحب تب
دق را طلا بغایت سرد وخشک زیان رسانید سبب انکه مسام بسته شوند وضرر زیاده
شود **نقلست** از جالینوس که جمعی را تب دق باز دید شد در ابتدا اب بغایت

سرد خورد تب زایل شد اما در اخراب تقنیه سرد زیان دارد نباید خوردن واکر خواهند
که شیر خورند از پستان خورند بهتر باشد که سرد نشده **نقلست** از بوسل که چون بول بشر
بلون غذا باشد که خورده باشد و رنک ان زرد و بوی ان کنده باشد یا سرخ باشد که میل ان
بزردی باشد و غلیظ و لزج باشد و چرب صفت باشد بدان که ان اعضا و کوشت باشد
که کداخته میشود بزودی علاج باید کردن بخوردن اب سرد و غذا سرد **نقلست**
از یهودی که هر تبی که یک هفته یا دو هفته بر یک قرار باشد و زیاده کرم نشود و نقصان
نکند و چون سه هفته بکذرد همچنان زیاده و نقصان نشود ان تب دق باشد
نقلست از اهرن که صاحب تب دق را حاجت مسهل خوردن نباشد چون سهلها دیکر
و مفتحات نباید خوردن چون سهلهای دیکر **نقلست** از ثابت که اکر صاحب تب دق را
از شیر خوردن ملال باشد و حرارت زیاده شود دوغ کاو روغن کرفته خوردن نیک باشد
روز اول ده درم روز دوم پانزده درم همچنین زیاده میکند تا مقدار سی درم بقدر
هضم زیاده و نقصان میکند و سرطان خوردن فایده تمام دهد بدین صفت سرطان
از اب شیرین بکیرد و دست و پای ان بیندازد و شکافد بریان کند بعد از ان باب شیرین
پاک بشوید بعد از ان با جو کند و چندان برساند که مهرا شود و پس از خوردن کشکاب
یک مثقال ازین قرص بازخورد **صفت** قرص باربنک سه درم کل ارمنی چهار درم
خشخاش پنج درم طباشیر چهار درم ورق کل سرخ شش درم تخم ربیعن و مغز تخم
کدو و مغز تخم خیار و خیار بادرنک و دانه به از هر یکی شش درم رب السوس دو درم
نشا و کثیرا و صمغ عربی از هر یکی سه درم تمامت کوفته و بیخته بلعاب اسفبوش سرشند
و قرص کند و در سایه خشک کند شربتی یکمثقال باب خیار کدو یعنی خربزه هندی
با اب خیار بادرنک هر بامداد خوردن بعد از ان کشکاب خوردن و اکر طبیعت
نرم شود جو بریان کرده شیره یا خشخاش بریان کرده چون پخته شود دو درم صمغ
عربی بریان کرده کوفته بران افشانند و باز خورد اکر بدن بقوت باشد شیر بر بدن
دوشند و اکر ضعیف باشد شیر نشاید دوشیدن **نقلست** از محمد زکریا که اکر
تشنکی غالب و سعال نباشد بستانند اب غوره و اب ریباس و اب جو جوشانیده
و یخ دران اندازند تا سرد شود و کتان پاره بدان ترکنند و بر پهلو و معده مینهند

کردن وتدبیری که در باب تب بلغمی یاد کرده شد کردن واکر بدن لاغر باشد وضعیف علاج
تب ربع باید کردن وبیشتر این تب از سودا یا بلغم بازدید شود واندك باشد که از سودا
مفرد پیدا شود وبسیار باشد که از ترکیب صفرا وبلغم پیدا شود واکر وقت امدن تب
پیدا نباشد نکاه داشت باید کردن نبادا که تب ربع شود چون تدبیرهاء مخالف رود
علاج اکر ماده صفرا وبلغم غالب باشد جلاب خوردن از تخم کاشنی وبیخ سوسن از
هر یکی سه درم نبات ده درم غذا ماش سفید کرده ونخود واکر سودا وبلغم غالب باشد
جلاب خوردن از تخم کاشنی وبیخ سوسن از هر یکی سه درم رازیانه دو درم نبات ده درم
غذا نخود وشیره تخم کاوشنه واکر ضعیف باشد با فروج یا تیهو چون خلط پخته
شود اکر صفرا وبلغم غالب باشد مسهل از معجون نجاح خوردن که در باب شطر الغب یاد
کرده شد با قرص بنفشه خوردن که در باب تب ربع یاد کرده شد وچون ابتدای تب باشد
قی کردن به تخم شبت وتخم خیار وپوست بیخ خیار وعسل وکنکر زد ودر علاج تقصیر
نباید کردن اکر تقصیر رود تب ربع بازدید شود وچیزها بغایت کرم بسیار نباید خوردن
که اخلاط بسوزاند وتب دق بازدید کند واکر بدن بقوت باشد وبلغم غالب باشد
روزه کرفتن وغذا اندك خوردن فائده تمام دهد واکر سبب تب از ورم باشد
اول تدبیر ورم کند که زیاده وزایل شود واکر سبب تب از افتادن یا ضرب رسیدن
باشد این از جنس حمی یوم باشد علاج حمی یوم باید کردن زیاده خوف نباشد
نقلست از ابو منصور که شخصی را در هفت روز تب می آمد وبغایت ضعیف
بود چند روز تدبیر لطیف کرد وبنیرات با نبات خورد بزودی خلاص یافت

باب پانزدهم در تب انقیالوس

درین تب اندرون سرد باشد وبیرون کرم باشد وسبب این تب بلغم زجاجی باشد
که اندرون حاصل شود واندرون را سرد کند وچون حرارة در ان تاثیر کند عفونت
بازدید شود وبخار از ان براید ودر اعضا پراکنده شود وکرمی در بیرون بازدید شود
واندرون سرد علامت چنان تصور کند که اندرون او برف است وبیرون کرم
سبب انکه چون ماده جمع شود کرمی وحرارت پیدا نبود وچون ماده متعفن از
جای خود حرکت کند وبر اعضا بکذارد واعضا از ان اکاهی یابد سردی در اندرون

دکری

وگرمی در بیرون پیدا شود علاج شربت خوردن از سکنجبین ده درم عرق بید ده درم عرق
گل پنج درم گلشکر ده درم ماش سفید کرده و نخود و مغز بادام و خوردن زیره باج
با نخود و کدو و مغز بادام و قسمش نیک باشد و اگر جلاب خورد از رازیانه دو درم
بالنجو دو درم گلشکر ده درم نیک باشد و سعی کردن کر طبیعت و هر روز قی کردن
و بحمام رفتن نیک باشد و چون خلط پوخته شود مسهل خوردن صفت مسهل
سناء مکی پنج درم بیخ سوسن و بالنجو و ورق گل سرخ از هر یکی سه درم بجوشاند
و صافی کند سك هفت درم معجون خیارشنبر پنج مثقال دران حل کند و باز خورد
و اگر تب باقی باشد چند روز دیگر احتمال نکند بعد از ان قرص بنفشه خوردن
و اگر تب باشد هر بامداد شراب نیلوفری ده درم قرص گل با قرص غافت یکمثقال
دران حل کرده باز خورد صفت قرص گل ورق گل سرخ ده درم طباشیر
دو درم سنبل یکدرم رب السوس مغز خیار و تخم کاشنی از هر یکی دو درم تمامت
کوفته و بیخته بسرشد و قرص کند شربتی یکمثقال و اگر بلغم غالب باشد و بیمار تمام
گوشت باشد و بول غلیظ و سفید باشد علاج تب بلغمی باید کردن و هر بامداد
جلاب از تخم کرفس دو درم رازیانه دو درم بیخ سوسن دو درم گلشکر ده درم
غذا نخود و شیر تخم کاویشه و قدری فلفل و دارچینی چون خلط پوخته شود
مسهل خوردن صفت حب که بلغم غلیظ زجاجی بیرون کند صبر سقوطری و
تربد سفید مجوف تراشیده از هر یکی یکدرم حب النیل نیم درم غاریقون نیم درم
شحم حنظل دانگی نمک هندی و مقل از هر یکی دانگی کوفته و بیخته با آب کرفس
با آب رازیانه بسرشد و حب سازد و در میان حلوا نهد و فرو برد و صبر کند
تا اسهال تمام بشود بعد از ان شربت سرد باز خورد غذا نخوداب با مرغ دو
سه روزی بدین موجب خوردن بعد از ان بحمام رفتن و هر روز یکمثقال
قرص غافت با ده درم سکنجبین بزوری میخورد صفت قرص غافت عصاره غافت
چهار درم ورق گل سرخ سه درم طباشیر ده درم کوفته و بیخته قرص
کند شربتی یکدرم تا یکمثقال صفت قرص دیگر غافت هفت درم
ورق گل سرخ و سنبل از هر یکی پنج درم طباشیر شش درم کوفته و بیخته

قرص کند شربتی یکمثقال صفت قرص افسنتین که تحلیل بلغم کند و منفعت بسیار دارد افسنتین رومی اسارون وتخم کرفس وانیسون ومغز بادام مقشر و شکاع و باد آورد و عصاره غافت و مصطکی و سنبل

از هر یکی دو درم کوفته و بیخته سرشته و قرص کند شربتی یکمثقال باده درم سکنجبین بزوری غذا مزوره نخود و شیره تخم کاوشه با مرغ و کبک و تیهو بوخته میخورد نافع باد

باب شانزدهم در تب لیفوریا

درین تب اندرون بغایت کرم باشد و بیرون سرد و سبب این تب ماده غلیظ لزج باشد که از غلیظی و لزجی حراره دران نفوذ نکند و شیخ کفته که بیشتر این تب از بلغم غلیظ بازدید شود و باشد که از صفرا غلیظ بازدید شود که حرارة دران تاثیر کند و متعفن شود و از غلیظی که باشد بر بیرون نکذرد و اندرون بغایت کرم باشد و تشنکی غالب شود و هذیان و نفس متواتر و زبان سیاه شود این نوع بغایت باشد سبب انکه ماده فاسد بسیار باشد و در نزدیکی دل و جکر منتشر شده باشد و چون حرارة دران تاثیر کند بخار فاسد ازان برخیزد و از غلیظی بر بیرون نفوذ نکند ان بخار فاسد ازان برخیزد و در دل تاثیر کند و پارهٔ سیاه بر زبان نشیند خلاصه که خلط غلیظ زجاجی باشد درین تب از چهاردهم تا بیستم خوف باشد وکاه کاه

عرق کند وزیاده سبك نشود **علاج** هر بامداد جلاب خوردن از نیلوفر وتخم کاشنی
از هر یکی سه درم بالجو دو درم نبات ده درم غذا کشکاب واندکی نخود واکر تشنکی
وحرارة غالب باشد هر بامداد جلاب خوردن از تخم کاشنی سه درم دانه کیاه بزرك
سه درم ترنجبین ده درم درین تب غافل نباید بودن وچیزها بغایت کرم وبغایت
سرد نباید خوردن که این تب بازدید نشود الا از خلط بغایت غلیظ کرج واکر حرارة
اندك باشد هر بامداد جلاب خوردن از بالجو سه درم نبات ده درم باشراب بلحو
ده درم وسعی کردن که طبیعت نرم شود واکر احتیاج مسهل باشد بدین موجب
بازخورد **صفت** مسهل سناء مکی پنج درم بیخ سوسن وورق کل سرخ ودانه کیاه بزرك
از هر یکی سه درم بجوشاند وصافی کند شکر هفت درم معجون خیارچنبر پنج منقال
دران حل کند وبازخورد بعد از آن خوردن سکنجبین وکلشکر نیك باشد واکر سکنجبین
بزوری خورد بهتر باشد واکر بدن بقوة باشد وبلغم غالب باشد قرص افسنتین ومعجون
فلافلی خوردن نیك باشد واکر بدن ضعیف باشد وحرارة غالب باشد جلاب خوردن
از تخم کاشنی وبیخ سوسن از هر یکی سه درم آلوسیاه ده دانه نبات ده درم غذا کشکاب
بعد از چند روز مسهل خوردن بدین صفت عناب ده دانه سپستان بیست دانه آلو سیاه
ده دانه نیلوفر وبنفشه دانه کیاه بزرك شاهتره هلیله کابلی پوست بلیله از هر یکی
سه درم سناء مکی وپوست هلیله زرد از هر یکی پنج درم تمامت بجوشاند تا مهرا شود
صافی کند مغز خیارچنبر ده درم کلشکر پنج درم باهم امیخته بازخورد وصبر کند اسهال
تمام بشود بعد از آن شربت سرد خوردن از نبات وعرق بید واسفیوش غذا بر قرار
ورود ر زود فی کردن نیك باشد وغذا سط خوردن امثال زیره باج واکر ضعیف
باشد مرغ وکبك وتیهو در مزوره برساند واکر باد در روی وچشم وپشت پای بازدید
شود سکنجبین بزوری وعرق کاشنی خوردن غذا زیره باج بامزوره زرشك با ناردانه
که نخود دران باشد **صفت** شراب بزوری پوست بیخ کاشنی ده درم پوست بیخ رازیانه
پنج درم تخم کاشنی پنج درم تخم خیار وخیار بادرنك از هر یکی پنج درم تمامت نیم کوفته در یك من
اب وچهار یکی سرکه یك شبانروز بجوشاند بعد از آن بجوشاند وصافی کند نبات
سه چهار یك براده نهد وباتش نرم بقوام ارد شربتی ده درم واکر طبیعت سخت باشد

یکمثقال قرص طباشیر بزم در ده درم شراب بزوری حل کرده بازخورد **صفت**
قرص طباشیر بزم طباشیر پنج درم ورق کل سرخ دو درم تخم کاهو دو درم مغز تخم
خیار وخیار بادرنك از هر یکی دو درم نشا نیم درم کثیرا نیم درم رب السوس دو درم ترنجبین
هفت درم تمامت کوفته وبیخته بلعاب اسفغول سرشته وقرص کند ودر سایه خشك
کند شربتی یکمثقال باده درم سکنجبین نافع باد **باب هفدهم**
در حمی غشی تبی که غشی باز دید کند سبب این تب دو نوع است یکی از اخلاط باز دید شود
که بغایت تیز ورقیق باشد یك روز سخت تر باشد ویکروز سبکتر ود بیشتر اوقات
مانند تب غب باشد دو نوبت یا سه نوبت بکذرد بیمار ضعیف وکداخته شود و
اشتهاء طعام باطل شود ونبض ضعیف کردد وغشی کند این نوع بغایت بد باشد
واین تب بیشتر در کسانی واقع شود که کرمی وخشکی بر ایشان غالب باشد وتدبیر مخالف
کنند وچون تب باز دید شود بوودی قوة ساقط شود وهلاك شوند دنوع دوم از
بسیار اخلاط غلیظ خام باشد علامت ان علامت تب بلغمی باشد واعضا سست باشد
وباد در چشم وروی باز دید شود واکر غذا خورد سستی وباد زیاده شود وتب قوی کیرد علاج
نوع اول جلاب از تخم کاشنی سه درم شراب انار یا شراب غوره یا شراب دیباس یا لیمو
یا شراب نارنج یا شراب سیب ترش از هر کدام که موجود ده درم یاده مثقال خوردن
غذا کشکاب باب انار یا سیب ترش ودر جای سرد نشستن وجامه کتان پوشیدن
بصندل الوده وصندل بر اعضا مالیدن ویخ وبرف بر اطراف نهادن وبید وبرك
انکور وورق سیب وبنفشه وکاهو وخیار بادرنك وکدو پیش خود نهادن وبوئیدن
ونان کعك در اب انار ترش خوسانیدن اندك اندك خوردن واکر اشتها طعام باشد
ماش سفید کرده باشیر مغز بادام وکدو اسفناج واب غوره یا اب انار ترش وپیش
از انکه غشی باز دید شود غذا خوردن واکر غشی باز دید شود دهن باز کنند وشراب
حماض واب سرد وعرق کل کرده در حلق او ریزند واکر بیمار ضعیف باشد قدری شراب
انکور در اب سرد وعرق بید در حلق او ریزند واکر طبیعت بغایت سخت باشد حقنه
کند از چوب کدو وروغن کل سرد کرده واحتراز کردن از هواء کرم وحمام وخشم و
غضب وچیزی کرم خوردن ودر اب سرد نشستن نایدہ تمام دهد واکر حرارت غالب باشد

حل

یکمثقال قرص کافور در دوغ کاو حل کرده خوردن وغذا که میل بسردی دارد خوردن
علاج نوع دوم از خلط غلیظ خام بازدید شود مالیدن ساق دست وپای چیزی
زبر چنانکه اعضا سرخ شود اهسته اهسته بر بالا بردن تا بن ران وبغل مالیدن تا نیمی
اندرون بکردد نیمه روز دیکر که باقی باشد در خواب واسایش باشد واکر تشنکی بازدید شود
سکنجبین عسل خوردن وچون اشتها طعام بازدید شود کشکاب با عسل یا شکر خوردن
وغذا که در باب تب بلغمی یاد کرده شد واکر طبیعت سخت باشد حقنه کردن از ان چغندر
وبوره ارمنی وجلاب خوردن از تخم کرفس وسکنجبین عسل وقی کردن بغایت نیک باشد
اما مسهل نباید خوردن والله اعلم

باب هجدهم

در تبهای مرکب در یافتن تبهاء مرکب مشکل است اندیشه تمام باید کردن وسبب هر یکی
معلوم کردن وعلاج کردن ان باشد که هر روز تب اید وان از ترکیب صفرا وبلغم باشد
وبسیار باشد که در یکروز یا یکشب دو نوبت تب اید یا سه نوبت اید وان تب از یک
جنس باشد وبسیار باشد که از دو جنس مختلف باشد وباشد که او تب لازم باشد و
دیکر تب دایر اید وباشد که اول تب غب اید بعد از ان تب ربع اید وباشد که تب بلغمی آید
وبسیار باشد که از وقت بکذرد وباشد که نوبت دو تب باهم متفق شوند وباشد که نوبت
هر یکی جدا شود امثال انکه تب غب بازدید شود وتب ربع بازدید شود روز دیکر تب
غب نباید روز سوم تب غب وتب ربع متفق شوند وباشد که روز چهارم تب مفارقت
کند وروز ششم تب بازدید شود فی الجمله در یافتن ان مشکلست وسبهاء در یافتن
هم مشکل است بهتر ان باشد که طبیب التفات نکند بر نوبت تب وحکم ان نکند بی احتیاط
کند بر دلایل وعوارض بر حسب قوت وضعف بیمار وخاصه که کدام خلط غالب است اکر
سبب از تدبیر وغذا بد باشد انرا باصلاح ارد واکر با تب سعال باشد وان از ورم جکر
باشد یا معده یا شش یا عضوی دیکر باشد اول تدبیر ان کند که ورم زایل شود وبعد از ان
علاج تب کند اذا کان وجعان معا ولیسا هما فی موضع واحد فان اقواهما اخفی الاخر
اول انچ قوی تر وخطرناک تر باشد علاج کند وباشد که شطر الغب وغب خالص باهم متفق
شوند وباشد که تب بلغمی دایم باشد وتب غب با ان جمع شود اکر علاج تب بلغمی کند بیمار
هلاک شود علاج جلاب خوردن از تمر هندی ده درم نبات ده درم ترنجبین ده درم

غذا کشکاب با شیره خشخاش سبب آنکه خلط سوخته نشود واکر طبیعة سخت باشد
هر بامداد سکنجبین ده درم قرص طباشیر نرم یکمثقال خوردن واکر احتیاج مسهل باشد
بدین موجب خوردن سناء مکی پنج درم بنفشه ورق کل سرخ تخم کاشنی بیخ سوسن از
هر یکی سه درم تمر هندی ده درم ترنجبین پانزده درم مغز خیار چنبر ده درم صافی کرده
باهم بیامیزد تربد سفید مجوف کوفته بیخته یکدرم بر سر شربت افشانند وبازخورد و
احتیاط تمام کند که کدام خلط غالب است اکر صفرا غالب باشد علامت خشکی زبان
تشنکی غالب وخواب اندك واکر بلغم غالب باشد علامت تشنکی اندك وباد در چشم
وروی علاج اکر صفرا غالب باشد هر بامداد جلاب از تخم کاشنی سه درم سکنجبین ده
درم واکر حرارت غالب باشد یك مثقال قرص کافور خوردن غذا کشکاب با سرطان
واسفناج وکدو وهر علاج که در باب تب محرقه یاد کرده شد واکر بلغم غالب باشد جلاب
خوردن از تخم کاشنی وبیخ سوسن از هر یکی سه درم دازیانه دو درم غذا نخود
بشیرین تخم کاوشنه باقی علاجی که در باب تب بلغمی یاد کرده شد ودر جمیع احوال
قوة نکه دارد واستفراغ بسیار نکند که در آخر تب دق باز دید شود نقلست
از ثابت بن قره که تبها که از عفونة باز دید شود سی عدد است نقلست از اهرن
که تبها که از عفونة اخلاط باز دید می شود سی وسه عدد است ده از آن مفرد است که از
عفونة صفرا باز دید میشود در داخل عروق ودر خارج عروق وسودا وبلغم همچنین
ویکی از عفونة خون در داخل عروق وخون در خارج عروق متعفن نشود مکر که در اورام
ازین جمله دوازده عدد از عفونة اخلاط سه کانه باشد که از صفرا وبلغم وسودا
اند که با خون امیخته اند ومتعفن میشود نقلست از محمد زکریا که امکان نباشد
که طبیب تب مرکب را تشخیص کند وعلاج آن کند بلی بر طبیب واجبست که احتیاط
نیك کند از تبها مفرد علاج تبها مرکب کند والله اعلم باب نوزدهم
در تبهاء وبا وبا فاسد شدن هوا باشد واکر حال طبیعی کردیدن همچنانکه فصلها
از حال خود دکرکونه شوند وبیشتر تب وبائی در آخر تابستان واول پائیز باز دید شود
واکر در فصل بهار باز دید شود بغایت بد باشد سبب آنکه هواء فصل بهار بر تمامت
حیوانات موافق تر از فصلهاء دیکر باشد وچون فاسد شود بد باشد وچون عفونة

درهوا بازدید شود و بدن از اخلاط فاسد پاك باشد زیاده المی نرسد واکر بدن ممتلی
باشد بزودی مرض بازدید شود **نقلست** از جالینوس که اکر امتلا در بدن نباشد از
بازدید شدن وبا هیچ خوف نباشد واکر امتلا باشد بزودی بازدید شود خاصه که در
افتاب کرم حرکت کند وکار سخت کند وغذا فاسد خورد وادویه که معتاد نباشد بکار دارد
واب ایستاده وکنده خورد اما ابی که بر روی زمین روان باشد عفونة اندك دران تاثیر
کند اما وقتی که خاشاك یا چیزی دیکر امیخته شود انرا فاسد کرداند وبیشتر این تب در
کسانی بازدید شود که در بدن امتلا باشد ودر فصد وحجامت تقصیر کنند ومجامعت
بسیار کنند وکوشت وحلوا وشیرینی وشراب بسیار خورند وچون عفونة درهوی بازدید
شود در روح تاثیر کند ورطوبات که در نزدیکی دل باشد متعفن شود وضرر ان بتمام
اعضا برسد **علامت** تب وبائی ان باشد که بغایت کرم نباشد وتب دایم باشد و
باشد که تشنکی غالب شود واندرون سوزان باشد ونفس بلند بدارد وغشیان
وباطل شدن اشتهاء طعام پیدا شود وچون طعام بخورد در معده ودل اغاز کند
وسپرز بزرك شود وهذیان وبیخوابی بازدید شود وباشد که شکم بزرك شود مانند
استسقا وباشد که اسهال صفراوی یا سوداوی وقی کردن بازدید شود وقی کراثی
یا زنکاری یا صفراوی کند یا عرق کند ودرین تب بول ونبض زیاده تغیر نکند و
بیشتر طبیبان درین تب مدهوش کردند وکیفیة ان معلوم نکند **علامت** وچون
در آخر بهار واول تابستان باران بسیار باشد وروز هوا بسته مانند بر و بخار
وغبارناك باشد وبادهاء جنوبی بسیار باشد وهوا ایستاده باشد وحرکت کند سعی
باید کردن وبدن بزودی از اخلاط پاك کردن بفصد وحجامت وخوردن مسهل که
خاصه که اخلاط کرم وتر در بدن بسیار باشد اکر خون غالب باشد بزودی فصد باید کردن
وچون حیوانات که در زیر زمین مقام دارند بر بالای زمین ایند وبرق درهوا پیدا
شود وجانوران امثال موش وعقرب ولقلق وپرستوك از اشیانه بیرون روند
وبیضه رها کنند وموش وعقرب بر روی زمین بسیار شوند حقیقة وبا باشد
علامت اکر خون غالب باشد فصد کردن واکر اخلاط دیکر غالب باشد مسهل
خوردن وبدن پاك کردن واحتراز کردن از کوشت وشیرینی ومیوهاء کرم وتر

وحمام وآب کرم وهر بامداد جلاب خوردن از تمر هندی ده درم نبات ده درم وخوردن
شراب انار وغوره وریباس ونارنج ولیمو از هر کدام که باشد ده درم با برف ویخ سرد کرده
میخورد وشراب سیب ترش بغایت نیك باشد غذا مزورهاء ترش از انار ودانه تمر هندی
وسماق با مغز بادام وقشمش بی کوشت واکر ضرورت باشد فروج وبزغاله واسفناج
وکدو شاید ودایم انار ترش میمکد واکر از سعال خوف نباشد خوردن سیب ترش وبه
ترش نیك باشد وآب بغایت سرد خوردن وجای سرد نشستن وبید وبنفشه ونیلوفر
وورق سیب وکاهو پیش نهادن وصندل وکافور سوده بوییدن وهر روز دو سه
نوبت جائی که خواهد نشستن آب زدن ویخ وبرف پیش نهادن وعود خام وعنبر
ولادن وصندل وکافور ومورد وپوست انار وسیب وبه وآبنوس وچوب کز
بر آتش نهادن تا دود کند واحتراز کردن از کار سخت وخشم وغضب وسعی کردن
که مقامی که نشینند سرد باشد تا سردی وخشکی در بدن باز دید شود واحتراز
کند از غذا که تری وخشکی در بدن باز دید کند خاصه کودکان وجوانان وکسانی
که بدن ایشان فربه باشد وسرخ وسفید باشد واکر در اخر تابستان کرما سخت
باشد ودر زمین خشکی غالب باشد وغبار در هوا باز دید شود واجب کند نکه
داشت طبیعت کردن وجای سرد نشستن وترك حرکت وکار سخت ومجامعت
وروزه داشتن ودر افتاب کرم کردیدن اما اب بغایت سرد خوردن وپست
جو ونبات خوردن نیك باشد واکر مزاج کرم وخشك باشد کشکاب با اسفناج
وکدو خوردن ونیك وبد خوردن خربزه هندی وخیار بادرنك وبر بهن وکدو وهر روز
نماز بشین جای سرد نشستن واکر انسان وحیوانات دران وقت بسیار بیمار
شوند وهر شب برق وزبانه اتش در هوا پیدا شود از ان بسیار بمیرند واکر تنکی در
نفس پیدا شود وقی بسیار کند بهر نوع که باشد هیچ میوه نباید خوردن وابی که ایستاده
باشد وبر روی زمین رود نشاید خوردن اب چاه نیك باشد خوردن وسر چاه
محکم کردن ودر خانه نشستن وهر روز سرکه وآب در خانه افشاندن واکر در هوا
عفونت باز دید شود صندل وعود وکافور وقسط وکندر وسك ومر بر اتش نهادن
وریاحین سرد در خانه افشاندن وعدس وجو وسماق وسرکه خوردن وسرکه وآب

باهم امیخته اندك اندك خوردن كافور را نزدیکی نیك باشد وقتی که بدن از اخلاط پاك
کرده باشد وبسیار باشد که در فصل بهار وتابستان خناق باز دید شود **علاج** فصد
وحجامت کردن وهر روز وهر شب غرغره کردن بعرق گل که سماق دران جوشانیده باشد
وبرب توت ورب جو غرغره کردن وبسیار باشد که سکته یا فالج در زمستان پیدا شود
علاج انچ دران باب یاد کرده فی الجمله نظر کردن که ازچه سبب مرض پیدا شده است
اول سبب زایل کردن بفصد باید کردن وبانی سبب ان ظاهر نباشد و حقیقت
ان درنتوان یافتن که ماده این نیز بیشتر در اندرهن باشد ودر بیرون اثر حرارة زیاده
پیدا نباشد ودرین تب اضطراب نباشد چون تبهاء دیگر ونفس دراز کشیدن
وبوی حرارة از دهن آمدن وعرق کندیده کردن واکر عرق کندیده کند بد باشد
واکر اسهال وغشی باز دید شود بد باشد **علاج** اب بغایت سرد خوردن ورب
میوهاء ترش قابض امثال رب غوره وسیب ترش ورب ریباس وانار ترش وامرود
ورب به ورب ترنج از هر کدام که باشد نیك باشد واکر سعال نباشد واین ربها حاضر
نباشد آب سرد با سرکه ومصل ودوغ ترش از هر کدام باشد خوردن غذا مزوره
ترش خوردن وجای بادگیر نشستن وعلاج که در تب دق یاد کرده شد کردن مکر
اب کرم وحمام که نشاید وبهتر علاجی است که هر بامداد یك مثقال قرص کافور بارب
ترنج یا رب غوره یا رب ریباس باز خوردن وصندل وکافور در عرق گل سوده بر سینه
مالیدن وبر اتش دود کردن وهر روز کورهاء پر از آب وورق بید وورق انکور
پیش نهادن **نقلست** از بقراط که در یك روز کرمی ودر عقب ان سردی باز دید
شود احتراز کنند که تب وبا پیدا خواهد شدن خاصه در اخر تابستان واول نادین باشد
که مزاج مختلف کرداند مانند فصل نادین **صفت** دوا از نقل رئیس صبر پنج درم زعفران
ومر از هر یکی دو درم شربتی یکمثقال با یك وقیه شراب ممزوج وقتی این دوا باید خوردن
که حرارة غالب نباشد وچون حرارة غالب باشد قطعا شراب نباید خوردن اما محمد زکریا
منع کرده است که این دوا در همه وقت نشاید خوردن **نقلست** از ارسطاطالیس
که چون در فصل زمستان باران اندك باشد ودر فصل بهار باران بسیار باشد و
فصل تابستان بغایت کرم باشد وجانوران بسیار باشند وبیماری بسیار باشد

خاصه طفلان و در فصل بهار و در سرماء اندرونی و تبهاء مختلف بسیار باز دید شود خاصه
کسانی را که امتلا در بدن باشد **نقلست** از جالینوس که خوردن گل ارمنی و سرکه و آب سرد
فایده تمام دارد اگر سعال نباشد و تریاق افعی خوردن نیک باشد و چون عفونت در هوا
باز دید شود بزودی بدن از اخلاط پاک باید کردن بفصد و حجامت و مسهل و فی
خاصه کسانی که تری بر ایشان غالب باشد و تدبیر بد کنند اما نشستن در جائی که هوا خنک
باشد و غبار نباشد و بنفشه و خندق و علف و زمین نمناک و بوی کند بد نزدیک او
نباشد و در کو نباشد نیک باشد و جای نشستن که باد شمال آید و شمال کشوده باشد
و تب بغایت گرم نباشد تب آهسته باشد مانند تب دق و نبض زیاده تغیر نکند سبب
آنکه الم بدل نرسد و اگر الم بدل رسد حالهاء مختلف باز دید شود و بوی ناخوش از دهن
آید سبب آنکه حرارة و مضرت بدل رسیده باشد بیشتر هلاک شود و اگر احوال مختلف
و نبض متغیر نشده باشد و بوی دهن برقرار باشد بیشتر خلاص یابند سبب آنکه حرارة
و عفونت بدل نرسیده باشد اما در رطوبت تاثیر کرده باشد **نقلست** از جالینوس
که تب وبائی را بزودی دریابند اما از احوال نفس و آب دهن معلوم باید کردن اگر
بثرات سرخ مانند نمله و حمره پیدا شود و بوی دهن کند بد و ناخوش شود و چون
دست بر سینه ایشان مالند گرم شود حقیقت آن تب وبا باشد **نقلست** از حنین
که چون تب وبا باز دید شود آب بغایت سرد هر نوبت که خورند بسیار باید خوردن که فایده
بسیار دهد و آب آهک خوردن زیان دارد **نقلست** از یهودی که چون در آخر فصل
بهار و اول تابستان باران بسیار باشد در آن سال حصبه و آبله بسیار باشد و چون
در شیب بنات النعش برق و زبانه آتش پیدا شود وباء عظیم باز دید شود
شد باید کردن **نقلست** از ابن سرابیون که در آن سال بزغ و جانوران بسیار باشند
و مرض بسیار واقع شود سبب آنکه اندران سال رطوبت و برق بسیار باشد
نقلست از محمد زکریا که هر شخصی که در مقامی عادة کرده باشد و از آن مقام بمقامی
دیگر رود که هواء آن بخلاف آن مقام عادتی باشد بیمار شود والله اعلم بالصواب

باب بیستم در حصبه و جدری سبب حصبه و آبله

جوشیدن خون است که جزوی از صفرا با آن آمیخته آبله شود بر ظاهر بدن بیرون

اید واین هردو نوع ازجنس طاعون کفته اند اما سبکتر باشند همچنانکه جوشیدن درختان
وتمیز کردن مادهٔ لطیف وغلیظ را از همدیکر وانچه از سبب امور طبیعی باشد از بقایا
خون حیض در وقت شیر دادن مادر حایض بوده باشد وانچه سبب از خارجی باشد
غیر طبیعی حرارهٔ غریب باشد که از امتلاء خون ودیکر اخلاط باز دید شود وبیشتر در
کسانی باز دید شود که مزاج ایشان کرم وتر باشد ودر فصد وحجامت تقصیر کنند وشراب
وحلوا وکوشت وشیرینی بسیار خورند وحصبه وابله نوعی از بحران اند که طبیعت ایشان
بخارج اعضا رفع کرده باشد واکر طبیعت عاجز شود ورفع نتواند کردن بد باشد وهلاک
کننده باشد این نوع را بحران انتقالی کویند باشد که چون بثرات بیرون اید

اورام کوچك است وبیشتر این مرض در کودکان وجوانان
پیران اندك باز دید شود ودر فصل زمستان وبهار بیشتر   حصبه وابله
تب مطبقه دایم وامتلاء نبض وزودی ورکها   خاسته وخشکی
حلق وشیرینی دهن وباشد که دهن تلخ باشد واب از چشم روان بود وخارش وعطسه
ومانند سوزن بر اعضا فرو برند وچون در خواب خیارات وخوف بیند از خواب بیدار
شود ودر اعضا ومفاصل چون این علامتها باز دید شود حقیقت ابله یا حصبه پیدا
شود اکر حرارت پیوسته غالب باشد حصبه باز دید شود وحصبه مخوف تر از ابله است
وبد ترین هر نوع سیاه وسبز وبنفش وکوچك وصلب باشد وبسیار بر اعضا بیرون
اید وانچه بغایت سرخ باشد از نوع که مانند ماه نو بر اعضا پیدا شود وتمام اعضا
فرو کیرد تمامت قاتل اند وبعد از ان زرد بر اعضا پیدا شود وتب ساکن نشود بد
باشد وانچه سفید وباهم پیوسته وانچه بیرون اید وباز ناپیدا شود تمامت بد باشد
وانچه بهتر است وبسلامت نزدیکتر اند نوع سرخ است که بغایت نباشد خاصه چون در
روز سیوم پیدا شود وفرق میان ابله وحصبه انست که ابله دانها پر اب شود
واز پوست برخاسته باشد وحصبه از روی پوست   انکه کیك
کزیده باشد وحصبه نوعی از ابله است وخون   تری زیاده نباشد وابله
خون ترا بنالاست وپیدا   وچشم باشد وپیدا شد حصبه بر ساعد دست
وپهلو **علاج** ابله وحصبه بهمدیکر نزدیك است در اول ودوم وسوم

فصد کردن وقدر حاجت خون بیرون کردن و روز سوم احتیاط کردن اکر حصبه
یا ابله بیرون امده باشد فصد نباید کردن وچیزهاء بغایت سرد نشاید خوردن ودر
ابله خون بیشتر بیرون کردن **نقلست** از شیخ که فصد کردن در ابله وحصبه امزرك
بینی فایده تمام دهد ودر ابتداء جلاب خوردن از عناب ده دانه نبات ده درم واکر بی
نبات خورد بهتر باشد ومیانه روز شربتی خوردن از نبات ده درم اسفیوش دو درم
غذا جو وعدس واندکی سرکه با اب انار ترش واکر طبیعت خشك باشد جلاب خوردن از
عناب ده دانه الوی سیاه ده دانه تخم کاشنی سه درم نبات ده درم واکر حرارة وتشنکی
غالب باشد روز اول جلاب خوردن از اب انار ترش با پیه فشرده ونبات ده درم واکر
جلاب خورد از الوی سیاه ده دانه تمر هندی ده درم نبات ده درم تا روز سوم تلیین
طبیعت شاید روز چهارم جلاب خوردن از عناب ده دانه تخم کاشنی سه درم نبات ده درم
غذا جو وعدس میانه روز شربتی از نبات واسفیوش وعرق بید واکر حرارت غالب باشد
وتشنکی بسیار وزبان زبر وسیاه شود روغن بادام بر روی زبان مالد خوردن
ودر ابتداء خوردن شراب انار وشراب غوره وشراب عناب وشراب ریباس از هر کدام
که موجود باشد ده مثقال واکر حرارة بغایت باشد یك مثقال قرص کافور
با اب انار ترش حل کرده خوردن غذا کشکاب وعدس واب انار ترش وچون از روز
چهارم وهفتم بکذرد وابله وحصبه بیرون نیامده باشد باسختی بیرون اید بیمار را در جایی
معتدل بخسبانند وجامهاء بسیار بر بالا اندازند که عرق کند وبزودی بیرون اید وغذا
جو وعدس وهفت دانه انجیر در ان پخته که خاصیت تمام دارد وبزودی بیرون اید
واکر کاه کاه بیخود شود وخفقان باز دید شود بستانند انجیر هفت دانه مویز ده درم
عدس مقشر ورازیانه وشاخ کل از هر یکی قدری باهم بجوشانند وصافی کنند هر روز سه نوبت
یا چهار نوبت میخورد غذا جو وعدس وانجیر واکر رازیانه ودانه کیاه بزرك وتخم کرفس از
هر یکی سه درم بجوشانند وصافی کنند ونبات در ان نهد وباز خورد بزودی بیرون اید واکر
اکر بسختی بیرون اید وبیمار کاه کاه غشی کند وهذیان کوید بستانند عدس مقشر ده درم کثیرا
پنج درم رازیانه پنج درم بجوشانند وصافی کنند زعفران نیم درم نبات ده درم
سوده باشد خورد ودر ابله نکه داشتن چشم باید کردن وسرکه

درچشم کشیدن واب سرد یا اب کشنیز   و وی زق کل و سرکه در سبشه کردن
و بوی کردن و غرغره کردن سماق و ماميثا با سرکه در کوش چکانیدن و عدس و ورق کل سرخ
باهم جوشانیدن و غرغره کردن و نکه داشتن کردن که طبیعت نرم نشود و اکر کاه کاه بی خود
شود و دست و پای اندازد و حرکت بسیار کند دلاله کند که ماده روی باید رون نهاده است
اسهال یا عرق خواهد کردن اکر اسهال پاز دید شود و رب به یا رب مورد پنج درم اسفیوس
بریان کرده دو درم بشربت سرد بازخورد و اکر اسهال ساکن نشود صمغ عربی و بارتنک
و اسفیوس و تخم ریحان از هر یکی دو درم بریان کرده کل ارمنی و طباشیر از هر یکی دو درم
بستجو دو درم تمامت باهم امیخته با سفیوس بکوید و باقی کوفته و بیخته بامداد و میانه
روز بعرق بید تر کرده بروغن بادام چرب کرده فرو برد و اکر با اب سرد تر کند و باز خورد
بهتر باشد و اکر ساکن نشود قرص طباشیر بست یکمثقال سفوف نشاسته پنج درم خوردن
غذا جو بریان کرده و خوردن سیب و کاهو و خیار بادرنگ و بوییدن نیک باشد و اکر
ابله باشد ورق کل سوده و ارد برنج و کاورس مفرد و مرکب در جامه خواب افشاندن
و اکر زمستان باشد چوب کز یا چوب بلوطیا یا چوب انکور یا چوب مورد مفرد و مرکب
در پیش خود دود کند کردن و اکر تابستان باشد صندل و ورق کل و مورد دود کردن
و اکر ابله مزمن شود قدری نمک در اب حل کند و پنبه بدان تر کند و بر ابله
سوده بران افشاند و اکر بغایت خشک شود چنانچه عروق درهم کشند و کوتاه کرداند روغن
بادام بخورد و اندکی در عضو مالد و اکر ضربت باشد در کف دست و پای مالد و پای
در اب نیم کرم نهد که زود بیک شود و اکر بقوت باشد تا بیست نکذرد فروج نخورد
تا پوست ابله تمام بیفتد و در حصبه نیز تا بیست روز نکذرد فروج نخورد و اکر ضعیف
باشد بعد از هفت روز یا چهارده روز که تب مفارقت کرده باشد فروج بخورد و بسیار
باشد که در روز هفتم یا روز نهم یا پانزدهم در حصبه یا ابله تب مفارقت کند بکردن قی
و اسهال و رعاف و عرق بعد از مفارقت تب غذا طلب کند واجب کند که چند روز
مزوره ماش سفید کرده با مغز بادام و انار ترش خورد بعد از ان فروج خورد بعد از ان
بزغاله و کوشت کوسفند کوچک یا مزوره انار دانه و زرشک و تمر هندی و اکر سعال
باشد شیر جو یا ماش ورد را ابتدا ابله یا حصبه جو و عدس با سرکه یا اب انار ترش پخته

خوردن نیک باشد وفایده تمام دهد ودر ابتدا وانتها روغن نشاید مالیدن که حرارة
زیاده کند وخفقان باز دید شود نقلست از اهرن علاج حصبه وابله مانند
علاج تب باید کردن واز اسهال نکه داشت کردن که باز دید نقلست
از محمد زکریا که حصبه مخوف تر از ابله است باید که چیزها خوردن که اندک اندک صفرا
مستفرغ شود واب انار ترش با بیه فشرده ونبات واب خربزه هندی
واب خیار بادرنک واب کدو ولعاب اسغبوش واکر غشی ودل تنکی وغم باز دید شود
اندکی اب نیم کرم خوردن ویای در اب کرم نهادن وقتی که اسهال نباشد نقلست
از محمد زکریا که چون حصبه وابله بسختی بیرون اید وتب زایل نشود وبی خودی
وهذیان وخفقان باز دید شود خوف باشد واکر اسهال باز دید شود وسعال باشد
هر بامداد خشخاش وبارتنک وتخم ریحان وصمغ عربی از هر یکی دو درم بریان کرده
نبات ده درم نیم کرم خوردن غذا شیره جو وشیره خشخاش وچون پخته شود دو
درم صمغ عربی بریان کرده کوفته بر سر مزوره کند وباز خورد ان شا الله تعالی
باب بیست ویکم در توقف کردن تبها هر تبی که بغایت کرم وتیز
باشد توقف ان اندک باشد بزودی زایل شود یا بزودی هلاک کند که طبیعت
بقوة باشد بر سبیل بحران دفع کند بکردن قی وعرق واسهال وهر تبی که بغایت کرم نباشد
توقف ان بیشتر از ان تب باشد بغایت کرم وتیز باشد وبزودی زایل شود امثال
حمی یوم وامکان نباشد وتیز باشد توقف بسیار کند لنجر تب کرم و
تیز نقصان کند وشهرهاء کرم وغذا اندک خوردن وبدن که سست باشد
وامتلا زیاده نباشد وچیزهاء که بدن را کرم وانجه کرمی باشد
که یاد کرده شد اما انتهاء دایر یعنی که نوبتر اید اکر نوبت دوم سخت تر از اول باشد
دلالت کند که ان تب زود زایل شود واکر نوبت دوم نرم تر باشد وتوقف بسیار کند
دلاله کند که ماده فاسد در بدن بسیار است وعلامت هر تبی در باب ان یاد
کرده شد باب بیست ودوم در اوقات مرضها هر مرضی که باز دید شود
از تب وغیره اول وقت ان باشد که از احوال ناطبیعی در بدن باز دید شود وانش
حرارة ودرد در اندرون وبیرون پیدا شود وبسیار باشد که در اندرون حرارة

یادرد بازدید شود اثران ظاهر نباشد این را ابتداء کویند وکفته اند کہ چون حرارة در حوالی
دل وسینه تاثیر کند انرا ابتدا کویند وچون حرارة بالت دم زدن تاثیر کند انرا تزاید کویند
وچون حرارت در تمامت بدن تاثیر کند انرا انتها کویند وچون حرارة روی بہ نقصان کند
وطبیعت بر علت غالب شود وسده ومجری کشاده شوند انرا انحطاط کویند وابتداء ان
باشد کہ مرض بازدید شود وتزاید انکه مرض زیاده شود وانتهاء ان باشد کہ مرض بر یك
حال باز ایستد وزیاده ونقصان نشود وانحطاط ان باشد کہ زایل کرداند
وبخارج بدن اندازد وبعد از انحطاط خوف نباشد کند بخوردن غذا وحرکت
وشناختن هر مرض کہ باشد در ابتدا چون بانتها رسد سهل باشد شناختن
دلیل بر نتها کہ نماز پیشین اید وقت باشد کہ نماز پسین یا نماز شام
بامداد تب این اکر پیش از نوبت بیاید وتوقف بسیار
خلط فاسد در بدن بسیار ست واکر بعد از نوبة اید وزود بکذرد دلالة کند کہ
بانتها رسیده است ونوبت مقدم موخر افتد از هر جنس کہ باشد وشرح هر یك از پیش
کفته شد نظر باید کرد اکر نوبة دوم سخت تر از نوبة اول باشد دلالة کند کہ تب
در تزاید است واکر سبکتر از نوبة اول باشد روی بنقصان کرده باشد بزودی
زایل شود نظر باید کردن بقوة وضعف بیمار کہ این هردو دلیل تمام دارند وبسیار
باشد کہ تب پیش از نوبت هر روز بیاید وزود مفارقت کند دلالة کند کہ ماده
لطیف باشد بزودی زایل شود واکر تب هر روز بر قرار آید دلالة کند کہ مرض بانتها
رسیده است ان تب مزمن شود بقدر توقف کردن وزایل شدن معلوم شود از تب
ربع وتب بلغمی معلوم توان کردن کہ بسیار باشد کہ تب بر یك قرار باشد اما غب غیر
خالص بسیار باشد کہ در نوبت دوم وسیم زیاده شود وتب مطبقہ در تزاید ونقصان
واستواان اعتماد بر نضج ماده باشد وبسیار باشد کہ در وقت تزاید بیمار هلاك
شود وهر تبی کہ بعد از روز چهارم حرارة ان ساکن شود سلیم باشد والله
اعلم باب بیست وسیم در نضج استیلا شدن
طبیعة باشد بر ماده مرض وقهر کردن مرض کہ باشد پیدا شود
ان وقت انتها وانحطاط باشد وچون نضج باشد وچون نضج

تمام بیدا شود خلاص یابد اما خوف
کر نضج در انتها و انحطاط پیدا شود و اکر در ابتداء مرض نضج
بد باشد کر ضعیف شود اما چون مرض با نتها رسد و نضج پیدا شود
بیمار از ان ایمن شود اما بتها کر از عفونة خون باز دید شود طلب

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل سیوم در ذکر مرهمها مرهم سفیداب مرهم ابیض نیز گویند از برای نمله سوختگی آتش و قروح و جراحات
صفراوی و از برای نمله و بلخیه و امثال آن از جوشها گرم که زرداب میدارد باشد نافع باشد و
گوشت بر میآورد و در تابستان صاحب مزاج گرم بسیار مفید است موم کافوری یکجزو روغن گل سرخ
خالص چهار جزو موم را در روغن بگذارند و سفیداب قلعی شسته اندکی داخل کنند بعد از آن بقدر
سه سیر روغن در هاون چندان برهم زنند تا خوب مرهم شود و بعد از آن گرمی روغن اندکی بنشیند
مرتبه مرتبه سفیدهٔ تخم مرغ داخل کنند و برهم زنند و آنمقدار که سفیدهٔ تخم مرغ ببرد داخل کنند و بعضی
درین مرهم اندکی کافور نیز داخل میکنند و درینصورت مرهم کافوری نامند و بعضی نسخها عوض
روغن گل روغن بنفشه یا بادام داخل میکنند خصوصًا در مرهم کافوری و تبرید آن درین صورت قوی
خواهد بود و بعضی عوض روغن گل سرخ روغن مورد کرده اند و درینوقت تجفیف و گوشت رویانیدنش
بیشتر خواهد بود و طریق شستن سفیداب آنست که سفیداب نرم پاکیزه را با آب حل کنند و پس از آن
آب بر آن ریزند و برهم زنند و آنچه غبار روی آبست که در ظرفی دیگر بریزند و آنچه درشت است در ظرف
مانده دور اندازند و آنچه در ظرف دوم ریخته اند آنرا بگذارند تا سفیداب در تهٔ آن بنشیند پس
آب آنرا باهستگی از روی آن بریزند و سفیداب نرم که ته نشسته در سایه خشک کنند و در مرهم
داخل کنند و اگر مکرر بهمین طریق بشویند بهتر نسخهٔ دیگر مرداسنگ پنج مثقال بسیار نرم بسایند
و با سرکه در هاون بعد از آن صلایه کنند تا حل شود و روغن گل سرخ داخل کنند و برهم زنند تا غلیظ
شود و بر آید و مثل مرهم گردد پس پنج مثقال سفیداب قلعی و اندکی کافور داخل کنند و صلایه
نمایند تا خوب مرهم شود و مرداسنگ را پیش از آنکه بسرکه حل کرده باشند و بطریقی که سفیداب را
میشویند و مرهم سازند ایضًا مرهم سفیداب از برای قروح که با حرارت باشد مرداسنگ چهل و دو مثقال
سفیداب جست نقره هر یک چهل و پنج مثقال موم سفید سیصد مثقال روغن گل سرخ سیصد مثقال
موم را در روغن گل بگذارند و ادویه را نرم صلایه نموده و شسته داخل کنند و مرهم سازند مرهم ابیض
دیگر سفیداب قلعی شسته هفت مثقال لهام سفید ده مثقال مرداسنگ سه مثقال جست نقره کثیرا
از هر یک دو مثقال روغن گل سرخ سی مثقال چنانچه قاعدهٔ ساختن مرهم سفیداب ذکر شده
مرهم نمایند و سفیدهٔ تخم مرغ نیز داخل کنند مرهمی که گوشت برویاند و قروح را خشک کند خبث
نقره پنج مثقال قلیمیا نقره سفیداب مرداسنگ توتیا از هر یک پنج مثقال حجر الحدید ده مثقال
قیمولیا گل قرسی زده جو بر از هر یک ده مثقال روغن گل سرخ بقدر احتیاج مرهم اهلک

اکلهٔ سوختگی آتش را سود دارد و قروحی را خشک کند آهک سفید را بمقدار آب بران ریزند
که بر روی آن بایستد و برهم زنند و دو سه ساعت بحال خود بگذارند و بعد از آن آب را از روی آن
بریزند و آب دیگر را داخل کنند و پس از دو سه ساعت بریزند و در مرتبهٔ آخر آب را با آهک برهم
زنند و در ظرف دیگر آنچه نرم و غبار است بریزند و در این ظرف بگذارند تا آهک خوب در ته
آب بنشیند و آب را از روی آن بریزند و آهک را خشک نموده با روغن گل سرخ آن مقدار که روغن
را برد بخود جذب کند چندان برهم زنند که خوب مرهم شود و اگر آهک مذکور شسته را در سنگ
سماق نرم بسایند و بعد از آن مرهم کنند بهتر خواهد بود و در بعضی نسخها اندکی موم کافوری
داخل کرده اند و باین طریق مرهم می نمایند که موم و روغن را اول میگذارند و برهم میزنند
تا آمیخته میشود و بعد از آن آهک مذکور را داخل میکنند و با پر مرغ بر سوختگی آتش و سوختن روغن
و امثال آن طلا میکنند نوع دیگر جهت سوختگی آتش مجرب است آهک را در خرقه بندند و در ظرفی
که آب پاک در آن باشد حرکت دهند تا هر چه آهک پاک باشد از خرقه بیرون رود و ثفل
بماند پس آن ظرف را بگذارند تا آهک در ته ظرف بنشیند و آب را از روی آن بریزند و روغن
زیت داخل کرده برهم زنند و مرهم سازند و اولی آنست که بعد از این عمل چند مرتبه
دیگر بشویند که حدت مطلقا در وی نماند و زیت انفاق داخل کنند که بمقام آنست و در
مرهم آهک را از پارچه لته بگذرانند بهتر خواهد بود نسخهٔ مرهم آهک که با بعضی ادویهٔ دیگر
ترکیب نموده اند آهکی که ده بار شسته باشند سی مثقال قیمولیا شسته بیست مثقال گل روی ده
مثقال سفیداب شسته هشت مثقال قلیمیای نقره پنج مثقال گل سرخ با پنج آن که برگ گل برآن متصل است
هشت مثقال دم الاخوین شش مثقال عصارهٔ لسان الحمل هشت مثقال عصارهٔ عصا الراعی هشت
مثقال دواها را نرم صلایه کرده و بیخته و با روغن گل سرخ و موم بقدر احتیاج مرهم سازند
و دواهای شستنی را بشویند و مرهم نمایند نسخهٔ مرهم دیگر از برای سوختگی آتش آهک شسته موم سفید
و روغن گل سرخ مساوی یکدیگر با سفیدهٔ تخم مرغ مرهم سازند ایضا مرداسنگ خبث نقره سفیداب قیمولیا
آهک شسته روغن گل سرخ سفیدهٔ تخم مرغ بدستور مرهم سازند ایضا نسخهٔ دیگر از برای سوختگی آتش مرهم آهک
آهک شسته چهار مثقال تخم چغندر تخم کاهو موم از هر یک سه مثقال روغن گل سرخ شش مثقال مرهم حل
گوشت برویاند و قروح را خشک کند و حرارت قروح را رفع کند و مرداسنگ هفت مثقال بسیار نرم صلایه
کرده و با روغن زیت و سرکه از هر یک بیست و هشت مثقال در هاون چندان برهم زنند و صلایه

کنند

کنند تا مرهم شود و اگر خواهند که تجفیف مرهم زیاده شود چهار دانگ زرد چوبه بسیار نرم صلایه
نموده اضافه نمایند مرهم مجفف اهل جراحات خشک گردانند و نزدیک بمرهم خل مذکور است مرداسنگ شسته
دو مثقال دم الاخوین پنج مثقال با روغن گل سرخ و سرکه بدستور مرهم سازند مرهم دیگر مثل سابق مرداسنگ
سفیداب خبث نقره قلیمیا ذهب و فضه از هر کدام دو مثقال دم الاخوین کل ارمنی زرد چوبه انزروت
صبر زرد از هر کدام نیم درم موم و روغن گل سرخ مقدار حاجت مرهم سنجرف از برای جراحتی که با آن حرارتی
و سوزش باشد نافع بود و گوشت برویاند و در تابستان بکار توان داشت سنجرف بیست مثقال
مرداسنگ ده مثقال نرم صلایه کرده اندکی سرکه داخل کنند و بر هم زنند پس قدری روغن زیتون
داخل کنند و بر هم زنند و همچنین یکمرتبه سرکه یکمرتبه روغن زیت اضافه میکنند و صلایه مینمایند
تا برآید و مرهم شود پس ده مثقال موم و بیست مثقال روغن گل سرخ داخل کنند و تابستان اگر روغن
زیت نکنند و عوض روغن گل بکنند بهتر خواهد بود و در زمستان روغن زیت کنند و اگر عوض شنجرف
سرنج کنند میتواند بود و اگر هر دو را باهم بکنند نیز میشود نسخه دیگر از برای ورمها که در بن ضخ پلیچ
و خنازیر و طاعون را نافع بود مرداسنگ پخته مرکند ده درم اشق موم سفید از هر یک ده درم
شش درم شنجرف هشت مثقال موم را در روغن زیت و روغن شیرج بگدازند و ادویه را
کوفته و بیخته بر آن مرهم نمایند و در قانون قند بوزن مرداسنگ واقع شده و موم بیست و
یکمثقال و روغن زیت بقدر احتیاج مرهم هوجوه این مرهم را بچند طریق میسازند یکی آنکه هوجوه را
با آب بجوشانند و صاف میکنند و بعد از آن از آن آب برابر روغن زیت با روغن کنجد و موم بقدر با روغن
گل سرخ از هر کدام کرده روغن کنجد و موم بقدر ربع بروغن چندان میجوشانند که آب برود و روغن بماند
و اگر موم بعد از آن که روغن ماند بآب و آب بتحلیل رفته باشد داخل کنند میتواند بود و طریق دیگر آنکه
هوجوه را نرم میکوبند و می بیزند و با موم و روغن مذکور مرهم سازند و طریق دیگر آنکه هوجوه در روغن داخل
روغن بشود و بعد از آن بیرون آورند و تخمینا در پنجاه مثقال روغن و پانزده مثقال موم پنجمثقال
هوجوه را با بعضی ادویه دیگر که مناسب مقام باشد آنکه هوجوه را با بعضی ضم کرده مرهم مینمایند
مثل این مرهم کنند انزروت را با بنج اشق سقز از هر کدام دو مثقال هوجوه پنج مثقال اجزا را نرم
ملا نموده با موم ده مثقال و روغن چهل مثقال بدستور مرهم سازند و بر ریشها که کهنه
شده باشد و بادیم بود و دیر باصلاح آید بکار برند اگر جراحتی یا ریشی باشد که تازه بود
و با حرارت باشد مثل توتیا و سفیداب و مرداسنگ و خبث نقره و امثال آن ترکیب میکنند عجیب

صلاح و فنا زیت تا انکه مذکور شد [illegible] چ لفظ [illegible] کنند و [illegible]

بعد از ان اندرون دارنج وخورده آهن وبطرون وکف دریا ازهر یکی قدری
بیامیزد ان جای بنطرون یعنی نمك سرخ بشوید وانزا بر پر مرغ طلا کند ودر افتاب
بنشیند چند روز چندان بنشیند که ابله کند وبکذارد که اب زرد چون خشك شود
دیکر طلا کند صفت طلا دیکر شیطرج ومس ودردی خم وکل سرخ وروناس از هر یکی
قدری بغایت نرم بساید ودر سرکه بیامیزد وچند روز در افتاب طلا کند مدت بیست
روز که برنك اندام بشود صفت دیکر مس وماز وکف دریا از هر یکی قدری بازفت
بسرشد وطلا کند نقلست از اهرن حکیم که سوزن بدان جای فرو برد اکر خون
بیرون اید قابل علاج باشد واکر اب زرد بیرون اید قابل علاج نباشد نقلست
از یحیی ابن ماسویه که علاج برص در ابتدا اسهل است چون مزمن شود عسر باشد ان جای
برص را نیك بمالد اکر زودی سرخ شود علاج بزودی بپذیرد واکر دیر سرخ شوده
بخلاف ان باشد نقلست از ثابت که علاج برص مدارا باید کردن که از خوردن مسهل
بسیار کرمی در اعضا بازدید شود وخون اندك تولد کند وهضم طعام اندك باشد
نقلست از محمد زکریا که خون مار سیاه بر برص طلا کردن بغایت نیك باشد و
خوردن کوشت مار افعی نیك باشد اکر برص بر جایهای بسیار بازدید شود امکان خلاص
نباشد نقلست از سمعون که صاحبان برص را ادویه خوردن که ادرار بول کند بغایت
نیك باشد وچیزهای بغایت کرم وخشك زیان دارد امثال بلادر وغیره وچون برص
بر دست وپای وجائی که موی بروید بازدید شود امکان خلاص نباشد ودر ابتداء
پیدا شدن برص بستانند چوب انکور که تر باشد واب ان بکیرد چنانکه ترش باشد وهر دو
روز یك قدح بخورد فایده بسیار دهد وبرص نقصان کند وازموده است
باب بیستم در جذام جذام علتی بد ست هر کس را پیدا شود
او را از میان مردم بیرون کنند واو را پیس کویند وسبب این از بسیاری سودا
باشد که خون را فاسد کرداند ودر تمامت اعضا پراکنده شود وخون را غلیظ کرداند
وکندیده شود ودر رکها بسته شود وبیشتر این علت از خوردن غذا غلیظ تولد کند
وشود که طبیعت دفع ان نتواند کردن وبیشتر این علت از معده وضعف سپرز
بازدید شود که جذب سودا نتواند کردن وخون غلیظ وفسرده شود وباشد که سبب

از بدی منی باشد در آفرینش یا زن حایض بوده باشد و بدترین این علت آن باشد که
که از سودای سوخته بازدید شود واجب کند از این علت احتراز کردن و دور بودن
از صاحبان این علت چنانکه رسول صلعم فرموده است تنفر من المجذوم کما تنفر من الاسد
و این علت را داء الاسد گویند و چون این علت پیدا شود در ابتداء اگر تدبیر صواب
کند امید خلاص باشد و اگر تقصیر رود ماده متمکن گردد و قرحه در اعضا پا نزدیک شود
و امکان خلاص نباشد. علامت ابتدا جذام سرخی لون که میل بسیاهی باشد و آواز
گران شود بلک گرفته شود و روی آماس کند همچنانکه باد در روی پیدا شود و عرق
کنیده شود و موی ابروی ریخته شود و خواب بسیار آشفته بیند و لب غلیظ شود
و ناخنها ترکیده شود علاج در ابتدا فصد کردن از جانب راست از اکحل یا وداجین
و پس هر دو گوش چند نوبت بیاید چندان خون بیرون کند که نزدیک غشی باشد بحسب قوت
و وقت زمان و جلاب خوردن از نیلوفر و بالجو و تخم کاشنی و گاوزبان از هر یکی سه درم
نبات ده درم غذا ماش سفید کرده و نخود و مغز بادام چند روز چون خلط پخته و نوخته
شود مسهل خوردن که ماده سودا بیرون کند امثال مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون
یا معجون نجاح بعد از آن نیک باشد خوردن مغز بادام و مغز فستق و مغز بندق با نبات
و نیک باشد هر روز رطل شیر میش و نبات خوردن و اگر اشتها غالب باشد نان شیر
خوردن بعد از چند روز مسهل دیگر خوردن بعد از آن خوردن گوشت بره و بزغاله
و شراب نیکو رسیده که انگور سفید باشد و هر بامداد بحمام رفتن تا خون رقیق
شود بعد از آن فصد کردن از جانب چپ و دیگر مسهل خوردن و احتراز کردن
از چیزهائی که تولد سودا کند مثل ماهی شور و قدید و گوشت گاو و شتر و اسب و گوشت
بز و گوشت صید و عدس و باقلا و بادنجان و پنیر خشک و حرکت بسیار کردن
و جماع و هر چیز که بغایت ترش و قابض باشد و فکر و غم و بیخوابی و هر چیز که گرم و
خشک باشد اما خوردن بیرات بغایت نیک باشد و سعی کردن که بدن فربه
شود و خوردن روغن کنجد و بادام و بنفشه نیک باشد و بوئیدن روغن کنجد و کدو
و روغن بنفشه و روغن بادام و شیر زن نیک باشد و در اعضا مالیدن هم نیکو
باشد و اگر هر بامداد ده درم روغن کنجد و یک چهار یک شراب انگور سفید

بازخورد فایده بسیار دهد **صفت** دوای نیك بیر زمقدار یك فندق عسل وروغن
کاو از هر یکی ده درم شراب انکور سفید سه وقیه باهم امیخته بر رد ران حل کند وباز
خورد چند روز بدین موجب فایده تمام دهد **صفت** سفوف که سودا برآند هلیله
سیاه وهلیله کابلی از هر یکی پنج درم غاریقون سه درم بسفایج وافتیمون و
اسطوخودوس وکاوزبان از هر یکی چهار درم نمك هندی ولاژورد از هر یکی
یکدرم نیم تمامت کوفته وبیخته شربتی سه درم باسی درم شراب بازخوردو
زود زود بحمام رفتن اما عرق نباید کردن واعضا راباب باقلا ونخود واب چغندر
وحلبه وبوره وکندر وکبریت واشنان مفرد ومرکب باسرکه مالیدن بعد از ان باب
کرم شستن بعد از ان روغن بادام وروغن بنفشه وروغن کدو وروغن کنجد از هر کدام
که موجود باشد مالیدن اکر بدین تدبیرها صحت یافت فهو المراد واکر باقی باشد وعلت
مستحکم شود کوشت مارافعی یاد وابرزجلی بایدخوردن **صفت** مارافعی بکیرد مار
افعی که درکوه باشد درجایکاه خشکی که نم وشیره نباشد اکر در زمین شور باشد
کوشت او شور باشد ارخورد آن تشنکی بغایت پیدا شود وچندانکه ابخورد تشنکی
ساکن نشود تا انکاه که هلاك شود ومار باید که رنك بسفیدی داشته باشد سر
ودم مار ببیندازند وشکم ان پاك کند واکر بوقت کشتن مار خون بیرون نیاید وحرکت
نکند ان ترك کند یکی دیکر طلب دارد چون کشته باشد پاك کند وباب ونمك
بشوید بعد از ان در دیك اندازد ونمك وشبت واندکی خولنجان وآب وزیت
واندکی نخود وکبوتر بچه تمامت در دیك بجوشاند تا مهرا شود بعد از ان کوشت
مار درمیان نان نهد وپاره شوربا بخورد اکر سراو بکردد وبچسبد واماس کند بزودی
به شود بعد از ان بدن او پوست رها کند همچنانکه مار پوست رها میکند وکوشت
تازه برویاند خاصیت مارافعی ان است که اخلاط فاسد از بدن بیرون کند وهر بدنی
که خلط فاسد در ان باشد اول ان بقی وفصد واسهال چند نوبت پاك کند بعد
از ان کوشت مارافعی بخورد ووقتی کوشت افعی بایدخوردن که بدن از اخلاط
پاك کرده بدان نوعها که ذکر رفت **صفت** برزجلی اکر مارافعی موجود نباشد
عوض مار باشد بستانند هلیله سیاه وشنبطرج هندی از هر یکی ده درم دار فلفل پنج درم

بستی

بس سفید دو درم تمامت کوفته وبخته بر روغن کاو چرب کنند ودر عسل کف کرفته سرشته شد
شربتی یك مثقال یا دو درم بحسب قوة علت اما وقتی این دوا باید خوردن که بدن از اخلاط
پاك کرده باشند ودران وقت کرد ابرو کوید او دبینی و کوش ولبها بروغن بادام چرب
کنند وبر کرباس پاره محکم ببندد مبادا اکر کردش بر حلق وبینی رود وصاحب این علت را
نیك باشد داغ کردن میان سر ومفاصل وشقیقه وپس قفا ومفاصل دست وپای
وپشت وشکم وسینه **نقلست** که هر علتی که احتیاج دارد باشد به بریدن یا شکافتن یا داغ کردن
اول بدن از اخلاط پاك کنند بفصد ومسهل بعد از ان هر کدام که خواهند کنند **نقلست**
از جالینوس که شخصی مجذوم از مقامی بمقامی رفت ودر راه تشنه شد از چاهی آب
خورد اعضاء او اماس کرد وبیخود شد وبیفتاد وپوست از اعضا او برفت از آن
علت خلاص یافت مردم تعجب کردند چون درین چاه نظر کردند ماری افعی دیدند در آن
چاه مرده بود بدین سبب نفع ان در کتاب ثبت کردند **نقلست** از اهرن که صاحب این
علت را از مقامی سرد بمقامی کرم نقل کنند فایده تمام دهد که بیشتر این علت در ولایتهای
سرد پدید شود **نقلست** که تمامت اخلاط در بدن مجذوم فاسد شود چنانکه منی هم
فاسد شود وهر فرزند که در وجود آید مجذوم باشد **نقلست** از ثابت که نیك باشد
صاحب این علت را بمقامی رفتن که کرم وتر باشد وچشمهای اب وبیشه بسیار باشد
که فایده تمام دهد بلکه بکلی خلاص یابد وزحمت زایل کردد **نقلست** از علی بن زین
که عورتی را این علت بود ومدة هفتاد روز بدین دوا علاج کردم خلاص یافت
صفت دوا بکیرد هلیله سیاه کابلی چهل عدد افتیمون هفت مثقال بغایت نرم
بساید وبا قشمش یا مویز تا فایند بسرشند وقدری روغن بادام وهر بامداد دو مثقال
مثقال خورد غذا ابکوشت بره وبزغاله شیرخواره **نقلست** از محمد زکریا که شخصی را
این علت بود در ابتداء فصد کرد ومسهل خورد ونزد بحمام رفتن در مدت
چهل روز خلاص یافت **صفت** مطبوخ افتیمون که سودا وبلغم وصفرا سوخته را
براند وجذام ووسواس وجنون را نیك باشد سنامکی هفت درم نیلوفر وتخم کاسنی
وبنفشه وپوست بلیله وآمله واسطوخودوس وبسفایج وکاوزبان وبالنکو
از هر یکی سه درم پوست هلیله زرد وهلیله سیاه از هر یکی هفت پنج درم سوسن تخم کشوث

وشاهتره از هر یکی سه درم ورق گل سرخ پنج درم مویز طایفی بی دانه ده درم افتیمون
در صره بسته هفت درم تمامت را در آب بجوشانند و افتیمون در جوش آخر اندازند تا در سه
جوش بزند بدست بمالند و صافی کنند مغز خیار چنبر ده مثقال ترنجبین بیست درم صافی
کرده باهم بیامیزند تربد سفید مجوف کوفته بیخته یکمثقال بر سر شربت افشانند و بازخورند
و صبر کنند تا اسهال تمام بشود بعد از آن شربت سرد باز خورد غذا آبکوشت صفت مطبوخ
دیگر که صفرا و بلغم و اخلاط سوخته را براند و پاک کند پوست هلیله زرد و پوست هلیله
کابلی و هلیله سیاه از هر یکی هفت درم مویز دانه بیرون کرده ده درم آلو سیاه بیست
دانه گاوزبان و بالنگو و حشیش غافت و اسطوخودوس از هر یکی چهار درم بسفایج
فستقی سه درم افتیمون در صره بسته در جوش آخر اندازد پنج درم تمامت در ده من
آب بجوشانند تا نیمی بماند بدست بمالند و صافی کنند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین
بیست درم صافی کرده باهم بیامیزند تربد سفید مجوف تراشیده کوفته بیخته یکدرم غاریقون
بیخته یکدرم **صفت** معجون لجاج که اخلاط سرد و غلیظ و لزج و صفرای سوخته بیرون کند
پوست بلیله و هلیله سیاه و آمله از هر یکی ده درم افتیمون و اسطوخودوس و تربد سفید
از هر یکی پنج درم تمامت کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی پنج مثقال اما اگر
درین علت اعضا مقروح شود مشکل باشد اما داغ کردن بغایت نیک است بدین صفت
آنجا را بشکافند چنانکه نزدیک استخوان رسد بعد از آن میلی باریک گرم کنند چنانکه
بغایت گرم نباشد سه نوبت بر یک جای نهند بعد از آن روغن بمالند و نگذارند که
گوشت بروید تا وقتی که استخوان پیدا شود **نقلست** که فرزند مجذوم در کودکی این علت
در روی پیدا نشود **نقلست** این علت در خادمان واقع نشود صاحب این علت را قطعا
صحبت نباید کردن و چون از همه تدبیرها عاجز شود حقنه باید کردن که نیکوی به شود
بی شک سبب آنکه تری در بدن بسیار شود و مالیدن پیه روباه و خرس و بط و مرغ
و روغن بنفشه و اکلیل الملک نیک باشد والله اعلم **باب بیست و یکم**
در بادشنام سبب این علت سوختن خون باشد بغایت علامت روی آماس کند مانند
روی مجذوم و میل بسرخی باشد و بیشتر این علت در زمستان واقع شود و هوای
سرد و خوردن ادویه و اغذیه سرد و بیشتر در روی پیدا شود و اطراف دست

علاج در ابتداء فصد کردن بعد از ان علق بر انجا انداختن تا خون بکشند و ان عضو را با بی
که سبوس و نمك دران جوشانیده باشند شستن بعد از ان ادویه و اغذیه که در باب جذام
یاد کرده شد خوردن بعد از ان مطبوخ هلیله که ترید دران باشد خوردن و طلا کردن
از صابون و رها کردن تا خشك شود بعد از ان باب گرم شستن و احتراز کردن از
جایگاه سرد و چیزهای سرد و ریاحین گرم بوییدن و پیش خود نهادن بدان موجب
که در جذام یاد کرده شد **باب بیست و دویم** در نشانها که
سوزن زده باشند و خون که در انجا ایستاده باشد و نشان ابله اما زایل کردن سبزی
و جایی که سوزن زده باشند یا ضربتی رسیده باشد و خون در انجا بکه مانده بود **علاج** در ابتدا
فصد کردن و چون مزمن شود طلا باید کردن بستانند اب کشنیز تر و هر روزه ده نوبت
بمالد بعد از ان نطرون یعنی نمك سرخ بشوید و دیگر هم طلا کند از کشنیز و اگر خون
در نشیب پوست مانده باشد ان جا را بشکافد و بنطرون و سرکه بشوید اما انجا که سوزن
زده باشند و نیل بامداد در انجا کرده باشند و خواهند که ان نشان برود دارو های
نیز با سرکه بر انجا نهد و اگر بلادر بنهد تا مقروح شود یعنی ریش شود بعد از ان
بنطرون و سرکه بشوید بعد از ان کندر در عسل نرم کند و بر انجای نهد و مدت
سه روز بگذارد بعد از ان بگشاید و باب و نمك بشوید بعد از ان طلا کند **صفت** دوا
که خون بسته تحلیل کند و نشانها زایل کند زرنیخ زرد چهار درم سنك سرمه و کندر
از هر یکی دو درم کوفته و بیخته در سرکه حل کند و طلا کند **صفت** طلا که خون بسته زایل
کند ورق مورد و ورق انار بغایت خورد بساید و باب گرم طلا کند **صفت** طلا دیگر
ورق ترب و پودنه از هر یکی قدری طلا کند و اگر خون در نشیب ناخن بسته باشد بسبب
افتادن یا ضرب رسیدن ان جای سوراخ کند تا خون بیرون اید و ناخن باز جای رود
و درد ساکن شود **باب بیست و سیم** در نشانهای قرحه و غیره که نشان
مانده و خواهد که باصلاح ارند اسفیداج و روغن گل طلا کند و اگر سوخته بیه بط بمالد
نیك باشد و اگر ارد گندم یا خرما و روغن گل بسرشند و یك شب طلا کند روز دیگر بشویند نیك
باشد و اگر خواهند که نشان ابله زایل کند زود زود بحمام باید رفت و این طلا کردن که
مجربست **صفت** طلا مرداسنك و بیخ نی خشك و ارد باقلا و استخوان پوسیده و تخم خیار

وحب البلسان وقسط از هر یکی قدری کوفته با لعاب حلبه ولعاب بزرک سرشند بعد از انکه
از حمام بیرون امده باشد طلا کند **صفت** طلاء دیکر که نشانها ببرد اول روغن جوز بمالد
بعد از ان لادن و استخوان پوسیده بمالد وچند نوبت چنین کند که مراد حاصل شود

باب بیست وچهارم در ورمها که نزدیک ناخنان بود وورمهاء دست و
پای سبب ان ماده کرم وتیز باشد از خون یا صفرا یا خلط دیکر امیخته شود **علامت** درد تباه
وسوزش وتشنکی وباشد که از غایت درد تب باز دید شود **علاج** اکر خون غالب باشد فصد
کردن وجلاب خوردن از عناب ده دانه نیلوفر وتخم کاشنی از هر یکی سه درم نبات ده درم
غذا کشکاب با ماش سفید کرده ومغز بادام واکر تب نباشد خوردن شراب بنفشه ونیلوفر
نیک باشد غذا ماش سفید کرده ومغز بادام واسفناج وان عضو را طلا کند بچیزی که جذب
باز دید کند واکر احتیاج باشد بمسهل خوردن که بدن را پاک کند از اخلاط وبعد از ان طلا کند
اولی باشد **صفت** طلا افیون وبزر البنج از هر یکی قدری در سرکه بساید وطلا کند نیک باشد
واکر حرارت غالب باشد یخ یا برف بران جای نهد تا حذر باز دید شود واکر درد ساکن نشود
البته ماده جمع شود پس تدبیر باید کردن که پخته شود بستانند ورق سرو وخرد بکوبند وبدید
بزو شیر خر مرهم کنند وطلا کنند وچون ناخن خالی شود از ابر نکیرد بکذارد تا شیب ان تازه
براید **نقلست** از جالینوس که اکر ورم در ناخن باز دید شود واب زرد روان شود وسوزش
باشد انرا باید بریدن یا داغ کردن اکر تقصیر رود انرا فاسد کرداند وتمامت انکشتانرا
زحمت رسد **نقلست** از محمد زکریا که مرهم اسفیداج واندکی کافور سفید نیک باشد **علاج**
شراب بنفشه وشراب خشخاش خوردن غذا ماش سفید کرده ومغز بادام واسفناج چون
خلط پخته شود مسهل خوردن از معجون نجاح وحب افتیمون وزود بحمام رفتن وروغن
بنفشه وروغن بادام مالیدن وطلا کردن از نمک ومصطکی وپوسته باب ونمک
نشستن وکاه کاه تخم اسفندان ونمک بران بستن وپیه بط ومغز استخوان کاو وشمع کداخته
نهادن اما ناخن که کز باشد وترکیده شود **علاج** شونیز وسرکه ونمک بهم حل کنند وبنهند
واکر دردی خمر بنهد نیک باشد واکر عسل وروغن کنجد بنهد نیک باشد اما زردی
ناخن اکر سبب ماده صفرا باشد علاج کفته شد زهره کاو ومازو وشبت از هر کدام
که خواهد کوفته با پیه بط بنهد واکر سفیدی در ناخن پیدا شود بزرک وحلبه کوفته

باعسل سرشته و بناخن طلا کنند نیك باشد و اکر حلبه و کندر باهم کوفته سهند نیك باشد اما تا حن
کر بوسته کژ باشد چیزهای نرم باید نهادن تا بیفتد امثال مرهم داخلیون و چون نرم
شود مر و نجا و شیر از هر یکی قدری کوفته با میویزدانه بیرون کرده بکوبند و طلا کنند
صفت دوای دیکر زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ و روغن بادام و مر و کندر از هر یکی قدری
کوفته با تش نرم ببرد تا مرهم شود مدت سه روز بر ناخن طلا کنند که فایده تمام دهد صفت
ضماد کنجد سیاه و کرویا و خردل و شونیز و نانخواه از هر یکی دو درم سکم در ابریح ده درم
تمامت کوفته در سرکه حل کنند تا مرهم شود و طلا کنند و اکر زفت طلا کنند چون بردارد
زرنیخ سرخ و کبریت از هر یکی قدری کوفته بر ان افشانند و اکر میویز و روغن زیت نهند
نیك باشد باب بیست و پنجم در ثالیل این علت دو نوع است یکی نرم و تر است
و یکی خشك و صلبست انچه نرم باشد بلغم غلیظ که سودا با ان امیخته باشد علاج حلاب
خوردن از رازیانه و بیخ سوسن و دانه کیاه بزرك از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا
ماش سفید کرده و نخود و مغز بادام چند روز بدین موجب خوردن چون خلط پخته
شود مسهل خوردن از مطبوخ افتیمون یا معجون نجاح یا معجون خیارچنبر بعد از ان
طلا کردن صفت طلا اشنان سبز و زهره کاو و زنکار و تخم حنظل و نوشادر و اهك
از هر یکی قدری باب اشنان بسرشند و طلا کنند نوعی دیکر بر روی و پیشانی براید و
میل ان بسرخی باشد علاج اکر خون غالب باشد و مانعی نباشد فصد کردن بعد از ان
مسهل خوردن از مطبوخ هلیله بعد از ان بورق کبریا و برق مورد یا شونیز یا خرنوب
و کندر و صمغ السرو و اشنان و کبریت مفرد و مرکب و سرکه و زرنیخ زرد با میویز
کوفته سهند مدت سه روز بعد از ان داروی دیکر سهند اکر زایل نشود برك بید در
سرکه حل کرده سهند نقلست از علی بن زین که شیر شك یا بول سك بر ثالیل نهند
زایل کرداند باب بیست و ششم در ترکیدن دست و پای
سبب این علت از خشکی بسیار باشد علاج حلاب خوردن از سپستان ده دانه بنفشه
و دانه کیاه بزرك از هر یکی سه درم ترنجبین ده درم غذا ماش سفید کرده و مغز بادام و
اسفناج بعد از ان مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا معجون نجاح خوردن بعد از ان
زود زود بحمام رفتن و طلا نهادن صفت طلا پیه بز کداخته و موم و بغایت نرم بسا

وطلا کنن صفت دیکر شمع وروغن بنفشه ومغز ساق کاو وکثیرا ومازو ازهر یکی قدری
در آب مرزنکوش برسر اتش نرم مرهم کند وطلا کند اکر زایل نشود انجا بر انجه غلیظ است
ببرد بعد ازان در اب کرم بنهد تا نرم شود بعد ازان اب دوا بنهد بکیرد مرداسنک و
بغایت نرم بساید ودر روغن زیت بیامیزد بعد ازان بزر وکثیرا ازهر یکی قدری باهم
امیخته درهاون بمالد تا مرهم شود وبدان عضو مالد واکر دست وپای وتمامت اعضاء
ترکیده شود غلبه شدن یبوست باشد علاج روغن کنجد بیست درم اب انکور سفید
تازه چهل درم خوردن غذا ماش سفید کرده ومغز بادام واسفناج بعد ازان اکر احتیاج
باشد مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا معجون نجاح خوردن ودر حمام رفتن وروغن
بنفشه یا بادام بر اعضا مالیدن واعضا را در ابی که دران سبوس جوشانیده باشد
شستن صفت موم روغن بکیرد شمع زرد وروغن کل وزوفا تر وپیه بط ونشا و
کثیرا ولعاب دانه به ازهر یکی قدری شمع در روغن بکدازد باقی باهم امیخته درهاون
نیک بساید تا مرهم شود وبعد ازان همی مالد ودر حمام رود چون بیرون اید دیکر بمالد
واکر لبها ترکیده شود مازو بغایت نرم بساید ودر عسل بیامیزد وطلا کند نوعی دیکر
روغن زیت وکندر وپیه بط وزوفا ازهر یکی قدری درهاون بساید تا مرهم شود
وطلا کند واکر لب ترکیده باشد وزحمت رسد پوست که درون تخم مرغ است
از لب ان چسباند نقلست از محمد زکریا که هر کاه که خواهند که پای ترکیده نشود هر شب
بروغن چرب کند واکر خواهد که پا ترکیده نشود قدری کرباس بر پای بپیچد هر روز
چند نوبت اب بر ان کند که بغایت نیک باشد باب بیست وهفتم در رفتن پوست
از اعضا سبب این علت انواع است بر نشستن چهار پای برهنه وعنیف یا چیزی
زبر بر خود مالیدن یا برداشتن بار کران علاج اکر بدن بقوت باشد ومانعی نباشد فصد
کردن بعد ازان کتان پاره بعرق کل تر کردن ونهادن چون کرم شود برداشتن و
دیکر نهادن تا درد ساکن شود واکر درد وحرارت بغایت باشد مرهم اسفیداج مالیدن
صفت مرهم شمع وروغن بنفشه باهم کداخته اسفیداج وسفیده تخم مرغ باهم درهاون
بمالند صفت مرهم که خارش وسوزش ودرد را ساکن کند دانه به واسفیوش وخطمی
ازهر یکی قدری لعاب بکیرد شمع وروغن بنفشه باهم بکذارد وسفیده تخم مرغ باهم امیخته

درهاون بمالد واگر سبب از فشردن موزه باشد بشکافد بعد از ان حضض و اقاقیا کوفته
بر انجای طلا کند یا گل ارمنی و مازو و گلنار از هر کدام که موجود باشد کوفته طلا کند واگر درد
در پاشنه پای بازدید شود اقاقیا کوفته در سرکه حل کرده طلا کرده واگر شش بز یا شش شیر
بر انجای نهد نیک باشد و چون درد ساکن شود بستانند نعل موزه کهنه و بسوزانند و
خاکستران بر ان جای نهد اول بروغن چرب کند بعد از ان خاکستر نهد والله اعلم

باب بیست و هشتم در صفت این علتی باشد باشد که شخص عرق
کرده باشد ناگاه باد سرد باو رسد یا اب سرد بخود رساند یا چند نوبت عرق کرده باشد و در
شستن تقصیر کرده باشد و بیشتر این علت در ولایتها و شهرهای گرم واقع شود و از ان
سبب سوزش و خارش در اعضا پدید شود و دانهای کوچک پیدا شود سبب اینکه چون
گرم و تیز باشد که طبیعت انرا بیرون اندازد بواسطه باد سرد یا اب سرد مسام بسته شود یا
همینه یک برهم باشد **علاج** واگر در بدن امتلا باشد انرا بیرون کند بفصد و مسهل
بعد از ان اعضا را شستن بعد از شستن طلا مالیدن اول گوشت خیار مالیدن و اگر
خیار موجود نباشد تخم خیار کوفته در اعضا مالد واگر اندکی سرکه بمالد نیک باشد
صفت طلا مازو و زرده چوبه از هر یکی قدری کوفته و بیخته بسرکه و بروغن سرشته
و در حمام بخود مالد و یکساعت بنشیند بعد از ان بشوید بابی که سبوس در ان جوشانیده
باشند واگر عدس کوفته باب کشنیز یا اب کاشنی سرشته و طلا کند نیک باشد واگر زایل
نشود و زحمت زیاده شود اندکی کافور در ان بیامیزد واگر بار دیگر باقلا و ارد جو و اندکی
سرکه در حمام طلا کند نیک باشد

باب بیست و نهم
در قوبا سبب قوبا خون سوداوی سوخته باشد که طبیعت انرا دفع کند و بظاهر پوست
اندازد لون ان سرخ باشد که میل بسیاهی داشته باشد این علت را اگر بزودی علاج
کنند زود زایل شود واگر بدن بقوت باشد فصد کردن و بقدر حاجت خون بیرون
کردن بعد از ان جلاب خوردن از بالنجو و نیلوفر و تخم کاشنی از هر یکی سه درم بنفشه
سه درم نبات ده درم غذا ماش مقشر کرده و مغز بادام و نخود چون خلط پخته شود
مسهل خوردن مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا معجون نجاح بعد از مسهل طلا کردن
از روغن گوسفند و پیه بط و پیه مرغ و روغن کنجد و صمغ الو یا کتیرا از هر کدام که خواهد

اول علق بران موضع اندازند تا خون بکشد واگر علت مزمن شود وبگوشت فرو رفته
باشد بعد از مسهل این طلا بمالد بگیرد اشق ودر سرکه حل کند وبمالد **صفت** طلاء
دیگر انشاان وزرده چوبه از هر یکی قدری کوفته وبیخته اول اشق دران حل کند و
دنان بیامیزد وبدان موضع طلا کند اما طلا که درین علت نیک باشد کرویا در
سرکه حل کرده واگر ان جاي اشکافد ودارویی تیز بران افشاند تا گوشت زیاده
خورده شود بعد از ان مرهم بنهد تا گوشت تازه بروید واگر هر شب ان عضو را بروغن
گل چرب کنند وبامداد باب گرم ومغز تخم خیار نیم کوفته در این جوشانیده باشد
بشستن وبمالیدن سرگین پرستوك وقسط بحري وکبریت ودوالی وبیخ چوب
کنغر ورق بیخ انگشت وکندر وبوره ارمنی از هر کدام که موجود باشد مفرد ومرکب
در سرکه طلا کرده **صفت** طلا مازوی سوراخ پنج درم پول کاویك سکوره سرکه
یك سکوره تمامت باهم بیامیزد وبر سر اتش بجوشاند تا چاره ومهرا شود بعد از ان
در هاون بساید تا مرهم شود وطلا کند که بیخ ان بر کند وخشك کند **صفت** طلاء
مجرب اشق در آب ورق حنا حل کرده صافی کند بعد از ان مغز خیار چنبر وزید تازه
از هر یکی قدري تمامت باهم بیامیزد وچند نوبت طلا کند بعد از ان باب گرم بشوید
که عظیم مجرب است **نقلست** که روغن گندم درین علت بغایت نیك است **صفت**
روغن گندم بستانند گندم پاك وبر پایه اهن کنند وکفچه اهن گرم کرده بر بالای گندم نهد
که رطوبت روانه شود ان روغن گندم باشد از ان قدري با سرکه امیخته بمالد طلاء
دیگر کرویا ومیویزج وصمغ آلو از هر یکی ده درم بیخ سوسن اسمان گون وکبریت
زرد از هر یکی پنج درم نخود وسرگین گوسفند از هر یکی پنج درم تمامت کوفته و
بیخته در سرکه بسرشد وطلا کند وپیوسته بروغن بمالیدن بغایت نیك باشد
والله اعلم **باب سی ام** در جرب وخارش جرب دو نوع است یکی خشك
ویکی تر سبب جرب وخارش گرمی وتیزي خون باشد وتعفن کردن در رطوبت لزج که
در مسامها بسته شود وطبیعت انرا بکلی دفع نتواند کردن از ان سبب در زیر
پوست بماند همچنانکه اب در جاي بایستد دران پیدا شود وبسیار باشد که صفرا
سوخته با بلغم شور سوخته که با خون امیخته شود وپیدا شدن این علت از خوردن

علاها

215

غذاهای تیز و شراب و غذای غلیظ و کوشت قدید و پنیر خشک و بادنجان و ماهی شور و
برنج کر جرب نباشد و ادویه کرم امثال فلفل و زنجبیل و انکامهای تیز و سیر و کوشت کاو
و کوشت اسب و شتر و کار سخت کردن و در جنابت غذا خوردن و تاخیر در جنابت
کردن و با مجروب خفتن و صحبت کردن و بیشتر این علت در مقامی که هوای کرم و تر باشد
و در فصل بهار و اخر زمستان بازدید شود علاج اکر مانعی نباشد در ابتدا فصد
کردن و بقدر حاجت خون بیرون کردن از اکحل و هر بامداد جلاب خوردن از عناب
ده دانه سپستان ده دانه بنفشه سه درم کاوزبان سه درم نبات ده درم غذا ماش
سفید کرده و مغز بادام و اندکی نخود چند روز بدین موجب خوردن بعد از ان مسهل
خوردن صفت مسهل سنا مکی هفت درم پوست هلیله زرد سه درم افسنتین
سه درم بسفایج فستقی دو درم کاوزبان سه درم شاهتره پنج درم نیلوفر سه درم بنفشه
سه درم عناب و سپستان از هر یکی بیست دانه هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله منقا از
هر یکی پنج درم افتیمون در صره بسته در جوشاندن اخر اندازد پنج درم تمامت در اب بجوشاند تا مهرا
شود و بدست بمالد و صافی کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین بیست درم صافی کرده باهم
بیامیزد و باز خورد و صبر کند تا اسهال تمام بشود بعد از ان بر قرار اول تدبیر کردن اکر مسهل
دیکر احتیاج باشد حب شاهتره خوردن صفت حب شاهتره بکیرد پوست هلیله زرد و هلیله
سیاه از هر یکی یکدرم صبر اسقوطری یکدرم محموده بریان کرده نیم نیمدانک تخم شاهتره یکدرم
مقل دانکی کوفته و بیخته باب شاهتره سرشد و حب کند این یک شربت باشد با حلوای
خوردن اما جرب خشک زود زود بحمام رفتن و اعضا باب نخود و سبوس و بوره مالیدن
بی انکه کی کند و پیوسته بیرات خوردن و طلا کردن از میعه و اشنان و زیبق و روغن کاو و
غذا خوردن که میل بچربی باشد و احتراز کردن از غذا که تولد سودا کند صفت طلا کبریت
و زرنیخ درم میویزه و کدو با از هر یکی ده درم کوفته و بیخته در سرکه سرشد و بحمام در جرب مالد
صفت حب کر صاحب جرب را نیک باشد پوست هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی
یکدرم محموده بریان کرده دانکی ورق کل نیم درم تخم کاشنی نیم درم کوفته و بیخته باب شاهتره
سرشد و حب کند این یک شربت باشد صفت حب کر جرب و حکه را نیک باشد
پوست هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی پنج درم صبر هفت درم محموده بریان کرده سه درم

محموده در آب شاهتره حل کند باقی ادویه کوفته وبیخته در آن بسرشند وحب کند ودر سایه
خشک کنند شربتی دو درم واگر چند روز آب شاهتره ونبات بخورد فایده تمام دهد صفت
سفوف هلیله زرد در آب نهد بوقت آنکه آفتاب گرم باشد چند روز بگذارد تا قوت
وطعام آن بیرون آید بعد از آن صافی کند وثفل آن بیندازد وآب در آفتاب نهد تا خشک
شود هر بامداد پنج درم یا ده درم نبات میخورد فایده تمام دهد صفت سفوف دیگر پوست
هلیله زرد وهلیله سیاه وافتیمون واسطوخودوس وبسفایج سه درم نبات
بوزن تمامت ادویه کوفته وبیخته شربتی باده درم شیر است فایده تمام دهد صفت
نقوع پوست هلیله زرد در شیر است جوشانند وهر روز قدری میخورد صفت قرص دیگر
که صاحبان جرب وحکه را نیک باشد پوست هلیله کابلی وبلیله وآمله منقا وبرنگ از هر یکی
پنج درم تربد سفید مجوف هفت درم کوفته وبیخته با فانید کرمانی بسرشند وقرص کنند
شربتی دو درم یا دو مثقال بحسب قوت هر روز میخورد تا اسهال پیدا شود بعد از آن ترک
کند صفت دوا که جرب مزمن را قطع کند بستانند صبر سقوطری ودر آب کاشنی
جوشانند سه روز بعد از آن صافی کنند وبنهند تا خشک شود هر روز یک درم میخورد که
بیخ آن برکند واگر اسهال بازدید شود پشت گندم بخورد وروغن گاو وداغ کرده وغذا آب
گوشت مرغ یا گوسفند فربه واز باب اسهال علاج واحتراز کردن از چیزهای که تولد
سودا کند امثال گوشت گاو واسب وشتر وپنیر خشک وبادنجان وعدس وباقلا وکلم
وگوشت صید طلاها البدن صفت طلا که جرب تر را نیک باشد زیبق کشته
واقلیمیا نقره وورق حرزهره واشنان سفید وقلیا ومرداسنگ از هر یکی قدری کوفته و
بیخته در سرکه وروغن گل بسرشند ودر اعضا مالد ویکشب بگذارد وروز دیگر بحمام رود
وسرکه بر اعضا مالد بعد از آن بآب گرم بشوید بعد از آن در خود مالد صفت طلاء
از نقل یحیی بن ماسویه که جرب را نافع بود خبث الحدید واشنان سفید وورق مورد
وزراوند طویل وقلیا ودود سخت وزیبق کشته وبلیدی سلک که سفید بوده باشد
ومرداسنگ وکبریت وزرنیخ سرخ وماذو وزنگار واسفیداج وحب البان از هر یکی
قدری کوفته بروغن زیت بسرشند وطلا کنند صفت طلاء که جرب خشک را نیک
باشد بوره ارمنی نمک وقسط واشنان وکندس از هر یکی یک درم میعه سایله

شش درم کوفته وبخته درسرکه وروغن کل

زرده چوب واشنان سفید از هریکی دو درم کل سرخ چهار درم کوفته وبخته درسرکه
وروغن کل بسرشد ودرحمام طلا کند نقلست از ثابت بن قره کر صاحبان جرب وحکه
راهر روز بحمام رفتن نیك وهر روز یك وقیه روغن کنجد ویك وقیه سکنجبین باهم امیخته
خوردن نیك باشد وفایده تمام دهد نقلست از محمد بن زکریا کر صاحب جرب وحکه رانیك
باشد اب شاهتره باشیر میش امیخته خوردن واکر شاهتره بخورد میش دهد وشیر میش
بخورد فایده تمام دهد اما اطبا منع کرده اند از طلا کرم بسیار مالیدن کر ورم در اعضا ان
دید شود صفت طلا مجرب اول بدن از اخلاط باك کند بخوردن مسهل بعد ازان
طلا کند بدین صفت بیاز

شود یا بلغم شور علاج همچون علاج جرب باید کردن وخوردن مزاب خشخاش وشراب
بنفشه وشراب عناب نیک باشد ومسهل خوردن که ماده سودا مستفرغ شود بعد از ان
طلا کردن صفت طلا گل ارمنی سه درم کافور نیم درم در سرکه و روغن گل حل کرده چند
نوبت مالیدن طلا دیگر اب انار ترش واب انار شیرین وبورق ارمنی و روغن گل
باهم دیگر بر سر اتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود اب انار ترش زیاده باید در حمام بخود مالد
واگر سرکه و روغن گل واب کرفس باهم بزنند و بر خود مالد نیک باشد واگر حضض در سرکه
حل کرده در خود مالد نیک باشد صفت طلا ارد باقلا واب انار ترش ومیان خیار چنبر
از هر یکی قدری باهم بزنند و در حمام بخود مالد واب پوست جوز در خود مالیدن نیک باشد
وتسکین تمام دهند صفت طلا مغز بادام تلخ ومازوی سبز از هر یکی قدری کوفته در
سرکه بساید و در افتاب نهد تا سرخ شود با روغن کنجد بعد از ان طلا کنند واگر خارش
وسوزش بغایت باشد تشنگی بسیار باشد چند روز اب هفت میوه باز خورد غذا مزوره
از تمر هندی یا زرشک یا ناردانه یا اسفناج و هر روز بحمام رفتن واعضا بروغن بنفشه
وبادام وکدو مالیدن واگر خارش در پوست خایه باز دید شود این طلا مالیدن که مجرب است
صفت طلا اقاقیا وشیاف از هر یکی دو درم صبر یکدرم نوشادر نیم درم نشاسته
پنج درم تمامت کوفته در سرکه سرشند و در حمام بران موضع مالد و بعد از دو ساعت
باب گرم بشوید چون از حمام بیرون اید بروغن بنفشه چرب کنند اگر حکه وسوزش
در مقعد باز دید شود زاج سفید بریان کرده با روغن قطران حل کرده بپنبه بدات
بالاید و احتمال کنند واگر حکه در گوشه چشم باز دید شود سفیده تخم مرغ و عرق گل باهم بزنند
و بر انجای نهد واگر حکه وسوزش درمیان انگشتان دست و پای باز دید شود و اماس

کند

کند علاج چون حکه اغاز خواهد کردن بحمام رفتن واین طلا بکند تخم حنظل نیم درم نشا
پنج درم کوفته بسرکه و روغن کل بسرشد وچند نوبت طلا کند اکر زایل نشود علاجی باید کردن
که درباب مالیخولیا یاد کرده شد ومالیدن روغن بنفشه و روغن کدو و روغن کل و روغن
بادام نیك باشد امانزودی موی سفید شود واکر حکه وسوزش در طفلان بازدید شود
بعد از شش ماه پس کوش ایشان اندکی حجامت کند ولعاب اب کر بنفشه ونیلوفر وجو دادن
پخته باشد بشوید ومادر احتراز کردن از چیزهای شور وتیز وکار بحنت اما خوردن
سکنجبین نیك باشد واکر در کودکان ده ساله بازدید شود حجامت کند واب انار ترش وشیرین
وشیره تخم خیارین وشیره تخم بربهن مفرد ومرکب خوردن نیك باشد واحتراز کردن
از چیزهای شور وشیرین والسلام **باب سی ویکم** در ستری
جوشش خون باشد باصفرا امیخته که در سر وروی وجایهای دیکر پیدا شود ودانها
بیرون اید وباشد که اب زرد بیرون اید وخارش وسوزش پیدا شود بسبب این علت
بخار کرم باشد که از خون برخاسته شود یا چون صفراوی وبلغم شور که با خون امیخته
شود **علامت** اکر خون غالب شود خارش وسوزش در روز زیاده شود ولون اعضا
سرخ وحرارت غالب **علاج** اکر مانعی نباشد فصد کردن واکر در فصد کردن تقصیر
بود حرارت غالب شود وتب بازدید شود جلاب باید خوردن از عناب ده دانه نیلوفر
وتخم کاشنی از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب میانه روز شربت خوردن از نبات
وعرق بید واسفیوش وسعی کردن که طبیعت شود ومسهل خوردن از عناب ده دانه
سپستان بیست دانه الوی سیاه ده دانه سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم
تخم کاشنی وبنفشه ونیلوفر ودانه کیاه بزرك وورق کل سرخ از هر یکی سه درم تمامت
بجوشاند وصافی کند مغز خیارچنبر ده درم ترنجبین ده درم شیرخشت ده درم صافی
کرده باهم بیامیزد وبازخورد واکر صفرا غالب باشد محموده بریان کرده دانکی در ان بیامیزد
وبخورد وصبر کند تا اسهال تمام بشود بعد از ان شربت سرد خوردن غذا کشکاب
بعد از ان خوردن نارترش وشیرین وسکنجبین وشیره تخم بربهن وخربزه هندی
ودوغ کاو ومزوره از تمر هندی وانار وزرشك وغوره ونارنج ولیمو چون حرارت
ساکن شود خوردن فروج وبزغاله نیك باشد واحتراز کردن از خوردن شراب وعسل

علاج در ابتدای شروع ... جند بار ... بعد از ان ... روغن بنفشه ... اکر ... طلا کنند ... کوفته ... باهم طلا کنند ... نیك باشد ... ساکن شود ... انکس ... وکاهی حکه اغاز کند

وچیزهای شیرین وشور وخوردنا باب سرد شستن واکر حرارت غالب باشد قرص کافور
باب انار ترش خوردن اکر بدین تدبیرها زایل نشود مازو در سرکه بسایند وهر بامداد
مقدار دو درم بخورد مدت سه روز واکر زایل نشود صبر در آب کاشتی یا اب کیاه بزرك
جوشانیده چند روز خوردن واکر سبب ماده بلغم شور باشد علامت درد در شب زیاده
باشد وهمکی اندك باشد چون بخارهان جای سفید شود واب زرد یا سفید بیرون اید
علاج هر بامداد جلاب خوردن از رازیانه وبیخ سوسن از هر یکی دو درم دانه کیاه بزرك
سه درم نبات ده درم غذا نخود وماش سفید کرده چون خلط بخته شود مسهل خوردن
بدین صفت **صفت** مسهل بکیرد عناب ده دانه سپستان بیست دانه انجیر سفید
ده دانه سنا مکی هفت درم بسفایج وکاوزبان ودانه کیاه بزرك وبیخ سوسن از هر یکی
سه درم تمامت بجوشانند وصافی کنند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین بیست درم صاف
کرده باهم بیامیزد ترید سفید خراشیده یکدرم کوفته وبیخته بر سر شربت افشانند وباز خورد
وصبر کنند تا اسهال تمام بشود بعد از آن شربت سرد باز خورد از نبات وعرق بید وکلاب
وتخم شاهسپرم غذا بر قرار روان عضو را بخارد وسرکه وصبر وشحم حنظل وصبر مفرد ومر کب
باسرکه مالیدن وخوردن بست جو واب کرفس نیك باشد وبسپانند تخم قرطم وخورد
بکوبید وشیر بکیرد واندکی سرکه باهم امیخته باز خورد وخوردن بنیرات وزیرباج کدو وترب
جغندر درآن بوخته باشد نیك باشد **باب سی ودوم در ماشرا**
ماشرا ورمی باشد از خون که بر روی وپیشانی وسر پدید شود وسبب این علت
از بسیاری خون باشد که در رك اجوف کرد پشت است جوشیده شود وبخار خون
بر سر ودماغ بر اید بر صفت برق **علامت** سرخی روی واماس پیشانی وتب ودرد **علاج**
فصد وحجامت کردن وهر بامداد جلاب خوردن از عناب ده دانه الوی سیاه ده دانه
دانه کیاه بزرك وتخم کاشنی از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب وحقنه واشیاف
استعمال کردن وسعی کردن که طبیعت نرم شود روز ششم مسهل خوردن اکر تقصیر
بود روز هشتم مسهل خوردن **صفت** مسهل عناب ده دانه سپستان بیست دانه
الوی سیاه ده دانه نیلوفر وبنفشه ودانه کیاه بزرك از هر یکی سه درم پوست هلیله
زرد وبیخ سوسن از هر یکی سه درم تمامت بجوشانند وصافی کنند مغز خیار چنبر وترنجبین

درم خشخاش

وشیرخشت از هر یکی ده درم صافی کرده باهم بیامیزد و باز خورد و صبر کند تا اسهال تمام شود و اگر بوقت مسهل خوردن طلا از صندل و آرد جو و کاشنی و گل بر سینه مالد نیک باشد و مسهل بغایت قوی خوردن نشاید نباد اگر ماده قوی کند و بر جانب شش فرود آید و خطر باشد چون شربت خورده باشد و تب و آماس ساکن شده باشد شربت سرد خوردن و غذا کشکاب بر قرار بعد از آن مزورهای ترش خوردن از تمر هندی و زرشک و ناردانه و اگر تب و حرارت باقی باشد و آماس باشد بر قرار اول جلاب و شربت خوردن و غذا م کشکاب باشد و مدرا بتدا شربت از تمر هندی ده درم نبات ده درم با ترنجبین نیک باشد و خوردن سکنجبین و شیره تخم ریحان نیک باشد و خوردن شراب بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و شراب آلو نیک باشد و در آخر خوردن شراب حماض و شراب لیمو و شراب آلو و خربزه هندی و اگر سعال باشد خوردن لعاب دانه به و اسفیوس و شراب عناب و نیلوفر و خشخاش و سپستان غذا جو با کدو و اسفناج چون تب و آماس ساکن شود خوردن شیره جو با فروجه و نرغاله با تمر هندی نیک باشد در جمیع احوال باید که طبیعت نرم باشد

باب سی و سیم در نمله

و آتش فارسی نمله دانهای کوچک باشد که خارش و سوزش با آن باشد و حرارت تمام و زود باشد که با فرجه شود و زیاده شود و بسیار باشد که تب باشد و سبب این علت ماده صفرا یی لطیف باشد که با خون آمیخته شود در شیب پوست در رگهای باریک و پهن شود **علاج** اگر بدن بقوت باشد و مانعی نباشد فصد کردن و بقدر حاجت خون بیرون کردن و هر بامداد جلاب خوردن از نبات ده درم تمر هندی ده درم با نیلوفر و تخم کاشنی از هر یک سه درم آلوی سیاه ده دانه ترنجبین ده درم غذا کشکاب چون خلط پخته شود بعد از آن مسهل خوردن **صفت** مطبوخ عناب ده دانه سپستان ده دانه آلوی سیاه ده دانه سنا مکی پنج درم نیلوفر و بنفشه دانه گیاه بزرگ و تخم کاسنی و ورق گل سرخ از هر یکی سه درم پوست هلیله زرد پنج درم تمامت بجوشانند و صافی کنند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین و شیرخشت از هر یکی ده درم صافی کرده باهم بیامیزد و باز خورد و صبر کند تا اسهال تمام بشود و اگر صفرا غالب باشد دانگی محموده در مطبوخ حل کند بعد از آن مزوره ترش خوردن و احتراز کردن از گوشت

وشیرینی وهرچیز کرتیز وشور باشد **صفت** طلا اکر قرحه شده باشد صندل سرخ
وفوفل وشیاف مامیثا واسفیداج وکل ارمنی از هر یکی پنج درم پوست سردج وافیون
از هر یکی یک درم کوفته وبیخته بسرشند وحب کنند بوقت حاجت در سرکه وعرق کل بسایند
وطلا واکر قرحه سخت باشد مرهم اسفیداج بمالد **صفت** مرهم شمع زرد وروغن
بنفشه باهم بکدازد واسفیداج وسفیده تخم مرغ باهم در هاون بمالد تا مرهم شود واکر قرحه
شده باشد ان طلا که یاد کرده شد بر کناره مالد وتسکین خون وصفرا کردن بخورد شراب عناب
وهر چیز که میل بسردی وتری داشته باشد وازچیزهای کرم وتیز احتراز کردن اما اتش
فارسی دانها باشد که میل سرخی داشته باشد وباحکه وسوزش باشد چنانکه خاریدن
از حد بکذرد ودانها برازاب باشد سبب بسیاری خون نیز باشد **علاج** اکر مانعی نباشد
در ابتدا فصد کردن وهر بامداد جلاب خوردن از عناب ده دانه الوی سیاه ده دانه تخم
کاشنی ودانه کیاه بزرك از هر یکی سه درم ترنجبین ونبات وسکنجبین وشراب الو وشراب
عناب وشراب بنفشه ونیلوفر نیك باشد غذا کشکاب یا تمر هندی یا ماش سفید کرده
وتمر هندی وکدو واسفناج وچون اب زرد در دانها پیدا شود بزودی بیرون کنند
وبر اطراف دانها سرکه وکل ارمنی طلا کنند وخوردن تخم بربهن وخربزه هندی ولعاب
دانه به واسغبوش نیك باشد واکر احتیاج مسهل باشد مطبوخ که در نمله یاد کرده
شد خوردن واحتراز کردن از کوشت وشیرینی وچیزهای شور وتیز والله اعلم بالصواب

باب سی وچهارم در جایها که سوخته باشد

انچه بروغن و
اتش واب کرم سوخته باشد اکر در ابتدا دریابند عرق کل سرد بران میریزند واکر
کتان پاره بعرق کل تر کرده ساعت بساعت مینهند نیك باشد وچون درد وحرارت
ساکن شود طلا باید کردن که قرحه پیدا نشود **صفت** طلا بستانند عدس مقشر وورق
کل سرخ از هر یکی قدری در اب بجوشانند تا مهرا شود بعد از ان اردجو وسفیده تخم مرغ و
روغن کل از هر یکی قدری بزنند ودر هاون بسایند وطلا کنند وکتان پاره در اب تر کرده
بر بالای ان نهند **صفت** طلاء دیکر ورق خطمی تر یا ورق خبزی تر در اب بجوشانند
تا مهرا شود بعد از ان اسفیداج واب کشنیز وروغن کل از هر یکی قدری در هاون بمالند
طلا کنند واکر کل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کنند نیك باشد واکر سوختن بسیار باشد

وبدن

وبدن بقوة باشد ومانعی نباشد در ابتدا فصد کردن وغذاء لطیف خوردن کر ماده بعضو
زبون نریزد واکر قرحه شود مرهم اسفیداج مالیدن **صفت** مرهم روغن کل وشمع
باهم بکدازد واسفیداج بقدر حاجت باهم درهاون بمالد وسفیده تخم مرغ باهم امیخته بمالد
واکر قرحه مستحکم شود مرهم نوره یعنی اهك استعمال کند **صفت** بستانند اهك سفید کر آب
ندیده باشد ودر کتان پارهٔ بندد ودر اب بجنباند تا انچه لطیف باشد بیرون اید وانچه
ثقل باشد بیندازد وان اب بنهد تا صافی شود اب از سر ان بریزد واهك کر مانده باشد
بنهد تا خشك شود با روغن کل درهاون بساید وطلا کند واهك سفید را اب بران
ریزد ویکساعت رها کند دیکر اب بران ریزد همچنین چهار نوبت بعد از ان با روغن کل در
هاون بساید وطلا کند تا مرهم شود واکر درد بغایت باشد قدری کافور زیاده کند مرهم
اما انچه درین علت بهترست سفیدهٔ تخم مرغ است کر با روغن کل بسرشد ودم بدم
میمالد واکر چنانکه حرارت اندك باشد بستانند کند نا وخرد کنند بکوبد و بر قرحه مینهد واکر
خواهد کر خشك شود این دوا برش افشانند **صفت** بستانند جو سوخته شش درم
نی سوخته دو درم کلنار سوخته دو درم کاغذ سوخته یکدرم تمامت خرد بساید اول
بروغن چرب کند بعد از ان بران افشانند کر امتحان کرده اند در روز سیم بر شود واکر ا
استخوان مرغ بسوزانند وخرد بساید وبا روغن کل طلا کنند نیك باشد **صفت** طلاء
عدس مقشر ورامك وشاسفرم وپوست هلیله زرد از هر یکی قدری باهم بساید بروغن
بنفشه وسفیده تخم مرغ درهاون بمالد وطلا کند اما نقلست از جالینوس کر کلم
ونشاسته باهم بساید وطلا کند واکر سر مفاصل باشد بد باشد نیك احتیاط باید کردن
نقلست از یهودی کر اکر جائی سوخته باشد وجای ان خشك شده باشد ارد
کندم وروغن زیت باهم طلا کند واکر مغز نان با اب کرفس بسرشد وطلا کند نیك باشد
نقلست از محمد زکریا کر در اخر علت روغن کاو وروغن کنجد مالیدن نیك باشد
باب سی وپنجم در اورام سبب ورم از خون باشد یا صفرا یا سودا یا
بلغم باشد اکر ورم از خون باشد لون ان سرخ باشد ودر وضربان وسوزش و
ملمس کرم باشد واکر ورم صفراوی باشد ملمس کرم وحرارت غالب وهذیان و
تشنکی غالب اما **نقلست** از علی بن زین کر از صفرا ورم باز دید نشود بسبب لطیفی

ورقیقی اما ورم صفراوی باشد، واکر ورم سوداوی باشد لون ان سیاه وصلب باشد واکر
ورم بلغمی باشد سست وسپید باشد وچون انکشت بران نهند فرو رود بعد ازان
بحال خود باز اید اما ورم بلغمی وسوداوی را درد اندك باشد واکر از ترکیب دو خلط
باشد **علامت** ان پیدا باشد وسبب درد ورم از تفرق الاتصال باشد ونضج کردن
ماده وبسیار باشد که سبب ورم از جوشیدن خون باشد که سوخته شود درد اغاز
کند بعد ازان درد ساکن شود چون ریم شود همچنانکه چیزی که بسوزد خاکستر شود
و ورم که در قعر کوشت باشد درد زیاده ازان باشد که بر بالای کوشت باشد اما ورم
که بر روی پوست باشد دردان زود پیدا شود انرا حمره کویند **علاج** ورم که از خون
باشد واز صفرا باشد اکر مانعی نباشد در ابتدا فصد کردن وجلاب خوردن از عناب ده
دانه الوی سیاه ده دانه تخم کاشنی ودانه کیاه بزرك از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا
ماش سفید کرده باکشکاب خوردن وسعی کردن که طبیعت نرم شود واکر بقوة باشد
مسهل خوردن وقی کردن بعد ازان غذا خوردن که اخلاط نیك حاصل شود وخوردن
شراب حماض وشراب ریباس وشراب غوره وسکنجبین اکر سعال باشد خوردن شراب
عناب وسپستان ونیلوفر وبنفشه ولعاب دانه به واسفیوش نیك باشد ودر ابتدا طلا
رادع نهادن امثال اب کاشنی واب کشنیز وبوش دربندی وارد جو وعدس واندکی
کافور پیش از انکه ماده جمع شود اما در عضو رادع نباید نهادن بن بغل وبن کوش وپیش
ران که این جایها مفرغ اعضای رئیسه اند واکر زحمت زایل نشود بضرورت ماده
جمع شود بعد ازان ریم کردد چیزهائی باید نهادن که پخته شود چیزی نهادن که کشاده
شود و ریم بیرون اید امثال خمیر ترش وبلیدی کبوتر واشه ومرهم داخلیون اکر ورم
در بن بغل یا بن کوش یا بن ران باشد رادع نباید نهادن چیزهای جاذب منضج باید
نهادن که ماده بکشد وپخته کند امثال تخم مرو وتخم کتان وتخم خطمی واکلیل الملك
کیاه بزرك بحسب قوة علت چون ماده جمع شود بستانند انجیر وبجوشانند تا مهرا شود
بعد ازان صمغ صنوبر باکجد سفید وخردل تمامت باهم امیخته در هاون بسایند تا مرهم
شود وطلا کنند **نقلست** از جالینوس که چون ورم بزرك باشد ودرد وسوزش
بغایت باشد تا ماده بکلی جمع نشود امکان خلاص نباشد چیزهای رادع نباید نهادن.

الاحمر

الا چیزهای مفتح و منضج و چون درد ساکن شود چیزهای باید نهادن که تحلیل کند و کرم
زیاده نباشد و درین علت غافل نباید بودن که عضو را سیاه یا سبز کرداند و صلب شود
صفت طلا که تحلیل کند آرد جو و کشنیز و سرکه از هر یکی قدری با هم سوده طلا کند اما
طلا و قی کند که بدن از اخلاط پاک کرده باشد بفصد و اسهال و اکر بدین تدبیرها
زایل نشود دلالت کند که خلط غلیظ لزج در بدن بسیارست و ان خلط در عروق و
اعضای متشابهه پراکنده است بستانند اسفیوش سفید و در سرکه بزنند و طلا کند
اکر درد ساکن شد فهو المراد و اکر درد باقی باشد ان جای را محجمه بنهد و جذب کند
بعد از ان با ستره بزند تا خون بیرون اید و اکر علق بران جای بنهد تا خون بکشد بعد
از ان آرد جو پنج درم و روغن کنجد پنج درم اب پنجاه درم با هم بجوشاند تا غلیظ شود و طلا
کند و اکر ان جای سبز یا سیاه شود این طلا بنهد بزرک و حلبه از هر یکی قدری کند
و با هم بساید تا مرهم شود و طلا کند و اکر سختی و صلابت در عضو پیدا شود موم روغن
بمالد صفت موم روغن بیه مرغ و بیه بط و شمع صافی و کتیرا و بنفشه از هر یکی قدری
بیه کداخته و روغن کداخته کتیرا بغایت نرم بساید و بران افشاند و در هاون بساید
تا مرهم شود و اکر عضو را از عمل کردن طلا اکاهی نباشد امکان خلاص نباشد و اکر اکاهی
یابد بسبب اکاهی به شود و اکر ورم بلغمی یا بادی باشد همچنان بادها که در حیوان مرده
بازدید شود ان ورم سست باشد و ان چون در اعضا بازدید شود اختلاج بازدید
شود و اکر در شکم بازدید شود استسقا بازدید شود علاج نظر کردن اکر از تدبیر بد
ورم بازدید شود باصلاح باید اوردن بشربتها و غذاهای نیک و اکر بعد از بیماری
و تب بازدید شود در ابتدا اب بازدید شود علاج سرکه و روغن کل با هم بزنند و کتان
پاره در ان ترکند و بران بنهد و اکر ساکن نشود این طلا بنهد خاکستر چوب انکور در آب
بران ریزد روز دیکر سرکه در ان بیامیزد و طلا کند و اکر زایل نشود روغن کرم در ان
مالد و چیزی زبر در ان مالد و ورق چوب کز و ورق مورد و ورق حنا و کل ارمنی مفرد
و مرکب با سرکه طلا کند نیک باشد بحسب قوت علت و تدبیرهای نیک کردن و احتراز کردن
از امتلاء طعام و اب بسیار خوردن صفت طلا صبر و مر و حضض و اقاقیا و نشا و
مامیثا و سعد و زعفران و کل ارمنی از هر یکی قدری کوفته و بیخته قرص کند و بوقت حاجت

درآب سرکه بمالند و طلا کند واکر حرارت غالب باشد ان عضو را درآب یخ نهد واکر حرارت
غالب نباشد درآب کبریت نهد و درآب زاغ وآب دریا نشستن واکر ورم بر سر عصب
باشد بستانند ورق کل واشنان بسفید واسفیداج از هر یکی قدری و بغایت نرم بسایند
وبران جای نهد واکر ورم در سر باز دید شود مانند شوره بستانند مر وصبر از هر یکی
قدری در سرکه بساید و طلا کند که بزودی بهتر شود **باب سی وششم در درد ماسیل**
سبب بسیاری دمل خون خالص باشد که کرمی وتیزی دران اثر کند واز کارهای سخت
کردن وپیش ازانکه طعام هضم شود حرکت کردن واز خوردن شراب وحلوا وکوشت و
شیرینی بسیار اما صاحب دمل بیشتر اوقات در صحت باشد سبب انکه باز دید شدن
دمل از بسیاری خون باشد وخون بهترین اخلاط است **علاج** فصد کردن وحجامت
کردن وجلاب خوردن از عناب ده دانه الو سیاه ده دانه تخم کاشنی سه درم تمر هندی
ده درم نبات درم ترنجبین ده درم غذا ماش سفید کرده ومغز بادام واسفناج وتمر هندی
وخوردن شراب عناب ونیلوفر وبنفشه ولعاب دانه بزر اسفیوش وسکنجبین وشیر
تخم ریحان نیک باشد چون خلط پخته شود مسهل خوردن **صفت** مسهل عناب پانزده دانه
سپستان بیست دانه الوی سیاه ده دانه سنا مکی هفت درم تخم کاشنی ونیلوفر ودانه
کیاه بزرک از هر یکی سه درم شاهترج پنج درم تمامت بجوشانند وصافی کنند مغز خیار چنبر ده درم
ترنجبین وشیرخشت از هر یکی ده درم صافی کرده باهم بیامیزد وبازخورد بعد ازان
احتراز کردن از خوردن شراب وکوشت وشیرینی اما خوردن شراب حماض وشراب
ریباس وشراب غوره ولیمو وشراب الو ومن وره ترش از تمر هندی وزرشک ونار دانه
وغوره ونارنج نیک باشد اکر باقی باشد طلا نهادن که پخته شود بعد ازان شکافتن
واکر همچنان سخت باشد ونرم نشود بستانند انزروت باهم بجوشانند وطلا کنند وقتی
که کشاده شود بزودی بصلاح اید واکر دمل کشاده شود ریم بیرون اید وهمچنان قرحه
باشد مرهم بنهد که کوشت بر وید **صفت** دوا کندر وانزروت وخون سیاوشان
وزراوند طویل از هر یکی قدری کوفته وبیخته بر جراحت افشانند وببندد که بزودی
بهتر شود **صفت** دوای دیکر مرداسنک یک وقیه بغایت خورد بساید روغن زیت
سه وقیه باهم بر اتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود بعد ازان کندر وخون سیاوشان

وبیرز و زفت از هر یکی دو درم کوفته بران افشانند و باتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود
اما وقتی این عمل کند که حرارت غالب نباشد و اگر حرارت غالب باشد این مرهم بکار دارد
صفت مرهم مرداسنگ پنج درم با سرکه بساید تا نرم شود بعد از ان روغن گل و اسفیداج
پنج درم واندکی کافور با هم بساید تا مرهم شود این مرهم در ورمهای گرم و ریشهای گرم
بغایت نیک باشد **صفت** مرهم سیاه چون دمل و قرحه شود و خشک باشد نیک
باشد شمع و روغن زیت و زفت و کندر از هر یکی قدری مرهم بسازد و اگر دمل جمع شود
و گشاده نشود و خواهد که گشاده شود بی انکه اهن رسد بدو بلادر و زفت تر از
هر یکی قدری و در کفچه اهن و بر سر اتش نرم بگذارد تا مرهم شود و بر سر دمل مالد و
سه ساعت بگذارد که ان مقدار که مالیده باشد سوراخ شود و ریم بیرون اید و اگر
اهک اب ندیده را مرهم با بیه و بمالد نیک باشد و اگر دبق و صابون با هم کوفته بنهد
بزودی گشاده شود و اگر دمل در جائی باشد که رگ بسیار باشد یا سر مفاصل باشد
بزودی تدبیر باید کردن و گشادن و اگر تقصیر رود بد باشد و اگر در جایگاهی باز دید شود
که گوشت بسیار باشد بگذارد تا ماده جمع شود و پخته شود بعد از ان تدبیر گشادن کند
پیش از پخته شدن نشاید گشادن که مزمن شود و اگر ورم بزرگ باشد بیک بار بیرون
نکند که ضعف باز دید شود اندک اندک بیرون کند **نقلست** از بقراط که ورم
که در جای خطرناک باشد اهن بران نرسانند دارو بر نهادن که گشاده شود امام
محمد زکریا گوید که باهن گشادن بهتر باشد سبب انکه دارو چیزها پخته کند و گنده
کند **نقلست** که چون ورم گشاده شود و خلط بیرون اید روغن و اب و مرهمی که روغن
یا بیه دران باشد نباید رسانیدن چیزها باید نهادن که خشک کند مجرب **نقلست**
که چون خون دریدن اندک باشد یا خون فاسد باشد مدتی بماند یا تن پر کند اما
ریشهای کهنه یا کنارهای صلب باشد یا گوشت بروید یا گوشت فاسد سبب ان
باشد که اخلاط بد بر روی بعضو ضعیف نهاده است اگر سبب بسیار ماندن
قرحه اندکی خون باشد هر روز چند نوبت باب گرم بشوید تا سرخ شود بعد از ان
مرهم سیاه بنهد و بیرامن ان بمالد و اگر سبب قرحه از بسیاری خون باشد **علاج**
فصد کردن و تدبیرهای لطیف کردن و مسهل خوردن تا بدن از خلط پاک شود

بعد ازان علاج قرحه کردن واکر ورم بزرك باشد وبه شود بعد ازان ریم کند وآب
زرد بیرون اید علاج مثل دراندرون ورم کند وبشکافند وپاك کنند وبعد ازان
دارو بران افشانند تاکوشت برین واکر ورم کرم وتب باشد مرهم سرد باید نهادن
واکر ورم سرد باشد مرهم سیاه کریاد کرده شد نهادن وچیزها نهادن کرخشك کند
واکر قرحه مزمن شود وپیوسته ریم ازان اید این مرهم نهادن صفت مرهم بستانند
مرداسنك ودر سرکه وروغن زیت بساید تا سفید شود بعد ازان روسوخته و
صبر وکلنار وزرده چوبه وخون سیاوشان وسرنج وزاغ سفید واقلیمیا نقره از هر یکی
مقدار سدس مرهم باهم بیامیزد ودرهاون باهم بمالد تا مرهم شود بوقت حاجت بکار
دارد صفت دیکر صبر وکلنار واقلیمیا وروسوخته از هر یکی مناسب بغایت
نرم بساید وبران افشاند صفت دیکر صبر وانزروت وکلنار ومر ومازو از هر یکی
مناسب کوفته وبیخته بران افشاند واکر قرحه بهم چسپیده باشد وکوشت بلید
باشد صفت مرهم سبز کر از عسل وزنکار ترکیب کرده باشد بنهد واکر سوزش
سخت کند وکوشت ان خورده شود علامت تب وحرارت باشد علاج مرهم نرم نهادن
واکر سر قرحه کنده وکوشت ان سست باشد علاج داروی تیز باید نهادن تا انرا
خشك کرداند بعد ازان روغن کاو نهادن تا کوشت مرده فنا شود واکر ان جا بر داغ
کنند تا کوشت فنا شود بعد ازان کوشت نو بروید بعد ازان روغن میمالد تا خشکی
وسبوسه زایل شود بعد ازان مرهم بنهد تا کوشت نو برویاند واکر لبها قرحه صلب
باشد انرا بخارد تا خون بیرون اید واکر غلیظ باشد ببرد بعد ازان علاج کند واکر
سر جراحت بهم امده باشد ودر نشیب ان ریم جمع شده باشد انرا بخارد تا خون
بیرون اید یا بشکافد بعد ازان علاج کند واکر نتواند شکافتن داروی بنهد
تا کوشت مرده وکندیده فنا شود بعد ازان علاج کند واکر ضعیف باشد ادویه
باید نهادن کر کوشت برویاند وخشك کند وهر مزاجی کر تری بران غالب
باشد مرهم نرم وتر باید نهادن اکر بر سر جراحت دوالی وداء الفیل باشد
مسهل باید خوردن از مطبوخ افتیمون یا معجون نجاح وغذا لطیف خوردن
بعد ازان علاج قرحه کردن صفت مرهم کر ریشهای بلید را نیك باشد وبرود

باصلاح اورد انزروت و روسوخته و مازو و زنجار و زراوند از هر یکی قدری
کوفته و بیخته با عسل درهاون بمالد تا مرهم شود و عمل کند صفت مرهم که ریشهای
بلید که اطبا از علاج ان عاجز امده باشند زایل کرداند و بزودی باصلاح اورد زاج
سوخته بیست و چهار درم زاج سفید چهار درم کندر سفید سی درم موم پنج درم تمامت
با روغن زیت کهن مرهم کند و بکار دارد صفت مرهم از نقل جالینوس و مرهم
بغایت نیك است اگر خورده استخوان پیدا شده یا اگر گوشت برویاند اردکندر و
بیخ سوسن اسمان گون و ادکرسنه و زراوند طویل و پوست بیخ جاوشیر از هر یکی مناسب
اقلیمیا یك جزو با عسل مرهم کند و بکار دارد نافع است نقلیست از محمد زکریا که بسیار
مرهم بکار داشتم بهتر ازین ندیدم ریشهای فاسد و نواصیر را زایل کند و گوشت نو
برویاند و بزودی باصلاح اورد صفت مرهم انزروت ده درم اشنه دو درم
کندر و بیرزد از هر یکی یك درم بغایت نرم بساید و با عسل مرهم کند و بوقت حاجت بکار
دارد و در علاج دمل تاخیر نباید کردن اگر تقصیر رود جراحتهای فاسد بازدید
والله اعلم باب سی و هفتم در سرطان بدانکه سرطان علتی بد است
امکان خلاص نباشد اما اگر در ابتدا تدبیر نیك کنند زیاده نشود و چون مدتی بران
بگذرد و بزرگ شود امکان زایل شدن نباشد و سرطان ورمی باشد از خون و سودای
سوخته یا صفرای سوخته باشد یا ماده که از سودا باز امده باشد و صلب باشد و
بیخ ان پهن باشد چون دست بران نهند گرم باشد و در ابتدا مقدار بندقی باشد و
بزرگ شود و رگهاء سبز و سیاه پیدا شود مانند پایهای سرطان و چون بزرگ شود
و مفروح شود امکان خلاص نباشد اما از جهت ضرورت علاج باید کرد تا یکی انکه
زیاده نشود دوم انکه قرحه نشود و بعضی از اطبا گفته اند که باهن بردارند اما بعضی
منع کرده اند که نشاید اهن بران رسانند که امکان خلاص نباشد و این علت بیشتر
در زنان واقع شود در پستان و رحم و کردن و در مردان در امعا و گردن و زهار و
بسیار باشد که در حلق و روده که طعام باز دید شود و بزودی هلاك شود علاج
در ابتدا فصد کردن از اکحل یا باسلیق از ان جانب که علت باشد و بقدر حاجت
خون بیرون کردن اگر حرارت غالب باشد جلاب خوردن از تخم کاشنی و بیخ سوسن

ونیلوفر از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا ماش سفید کرده و مغز بادام و نخود و اگر حرارت
نباشد جلاب خورد. ازبلجود درم بیخ سوسن دو درم تخم کاشنی دو درم نبات ده درم
غذا ماش سفید کرده و نخود و مغز بادام چند روز بدین موجب خوردن چون خلط
پخته شود مسهل خوردن از مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا معجون نجاح **صفت**
مطبوخ افتیمون عناب ده دانه و سپستان سی دانه سنامکی هفت درم نیلوفر سه درم
بنفشه سه درم دانه کنیاه بزبرک سه درم تخم کاشنی و بیخ سوسن از هر یکی سه درم گاوزبان
سه درم دانه شاهتره پنج درم پوست هلیله زرد پنج درم اسطوخودوس دو درم
بسفایج دو درم افتیمون در صره بسته در جوش اخر اندازد پنج درم تمامت بجوشانند
و صافی کنند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین بیست درم صافی کرده باهم بیامیزد و
خورد و صبر کنند تا اسهال تمام بشود بعد از آن شربت سرد خوردن غذا بر قرار
صفت حب اگر از مطبوخ خوردن کراهیت باشد افتیمون یکدرم اسطوخودوس
بسفایج از هر یکی نیم درم پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یکی یکدرم نمک
هندی دانک نیم غاریقون نیم تمامت کوفته و بیخته با ب رازیانه سرشته و حب کنند
این یک شربت باشد ده درم سکر در عقب جلاب خوردن بعد از آن خوردن شیر تازه
با افتیمون در صره بسته و نبات خوردن و خوردن بشراب شوری نیک باشد و احتراز
کردن از غذا که تولد سودا کند و خون غلیظ کند امثال و باقلا و بادنجان و پنیر
خشک و قدید و ماهی شور و گوشتها صید و گوشت گاو و شتر و بز و شراب که از انگور
سیاه باشد و نیک باشد خوردن گوشت بره و بزغاله و مرغ و شراب سفید رقیق اما چیزها
بغایت گرم نباشد نشاید خوردن که خون بسوزاند و چون سرطان بزرگ شود هیچ
مداوا نباشد الا آنکه نگاه داشت کردن که قرحه نشود و طلا سرد و تر نهادن و اگر قرحه
شود این مرهم بنهد که نیک باشد **صفت** مرهم اسفیداج سرب و توتیا شسته مقدار
هر یکی مناسب با روغن گل یا آب کیاه بزرگ یا آب برهنج یا آب کدو یا آب خیار
و یا لعاب اسفیوش از هر کدام که موجود باشد در هاون بساید تا نرم شود و عمل کنند
صفت مرهم که سرطان را نکه دارد که قرحه نشود مغز نان و مغز حب البان و اسفیداج
از هر یکی یکدرم گل ارمنی با گل مختوم و صمغ بسته از هر یکی دو درم کوفته در روغن گل

علاج

بالد و طلا کنند اگر قرحه شده باشد بر کناره ان افشانند صفت ضماد از بقل یهودی سنا و اسفیدبخ
و کندر و صبر و گل ارمنی از هر یکی متناسب با روغن مرهم کنند و اگر رطوبت کند خشک بر ان افشانند
که مجرب است نقلست از بقراط که صاحب سرطان را مسهل نفرمود باید خوردن چنانکه
ده نوبت مسهل بخورد تا علت تمام بهد اگر قرحه شود زنگار بر افشانند و کتان پاره بعرق
گل تر کرده بران نهد نقلست از جالینوس که انچه بقراط گفت نیکست اما نقلست از محمد
زکریا و جالینوس که سرطان چون در اندرون باز دید شود بد باشد مگر که بیرون اید و ورم
پیدا شود نقلست از یونس که سرطان در زنان بیشتر باز شود بسبب نرمی اندام ایشان
اما انکسانی که اندام ایشان لاغر و خشک باشد اندک واقع شود و انچه از سودای محض
باز دید شود بهتر باشد نقلست از محمد زکریا که شخصی را سرطان در بن گوش باز دید
شد چند نوبت زنگار بران ریختیم و احتما کرد زود خلاص یافت نقلست که خوردن گو
مار افعی که با شبت و نمک و شراب ریحانی پخته باشد نیک باشد و فایده بسیار دهد
و خوردن نمک که در ان مار افعی کرده باشند نیک باشد و اگر حرارت غالب باشد جلاب
خوردن از تخم کاشنی و دانه کیاه برزک از هر یکی سه درم ترنجبین ده درم غذا کشکاب
با شیره خشخاش و روغن بادام و اب کاشنی و اب کشنیز و اب کیاه برزک و اب کاکنج
از هر کدام که باشد مالیدن و سرطان ابی نهادن نیک باشد و خاکستر سرطان با موم
روغن گل مرهم کرده نهادن نیک باشد در همه انواع نگاه داشتن باید کردن باب
سی و هشتم در خنازیر خنازیر دانه سخت صلب باشد در ابتدا مانند بندقی باشد
در زیر پوست مانند چیزی که در کیسه باشد و بسیار باشد که بزرگ شود و باشد که یکی باشد
و بسیار باشد که چند عدد باشد و سبب این علت خون غلیظ سوداوی باشد و بیشتر این علت
در گردن و زیر بغل و بن ران باز دید شود و سبب اسم انست که این علت در خوک بسیار
باز دید شود و کسانی که مرطوب باشند و گردن ایشان کوتاه باشد و سبب امتلای بدن
و طعام هضم ناشده طعام دیگر خوردن علاج جلاب خوردن از بلخو و بیخ سوسن و رازیانه
از هر یکی سه درم گلشکر ده درم نخود و شیره تخم کاسنی چون خلط پخته شود مسهل خوردن
از حب صبر یا حب ایارج فیقرا یا حب قوقایا یا مطبوخ که ترید در ان باشد و قی کردن بستاند
شبت و بیخ سوسن و تخم ترب از هر یکی سه درم بجوشانند و صافی کنند نمک طعام در ان اندازند

وبازخوردوی که بعد ازان غذا اندک خوردن و بر کرسنکی و تشنکی صبر کردن و شب معده
از طعام خالی داشتن صفت ایارج فیقرا و تربد سفید مجوف از هر یکی یک درم حب النیل و
غاریقون و اسیون از هر یکی نیم درم شحم حنظل و نمک هندی از هر یکی دانك و نیم تمامت کوفته
و بیخته باب رازیانه بسرشند و حب کند و در میان حلوای ما قوت و تر و برد تا تمام خورده
شود و صبر کند تا اسهال تمام شود صفت مطبوخ عناب ده دانه سپستان بیست دانه
سنا مکی پنج درم میویز طایفی ده درم انجیر ده دانه کاوزبان و بیخ سوسن و رازیانه و دانه
کیاه بزرک از هر یکی سه درم تمامت بجوشانند و صافی کنند مغز خیارچنبر ده درم ترنجبین
پانزده درم کلشکر ده درم تربد خراشیده کوفته بیخته یک مثقال تمامت باهم امیخته باز خورد
و صبر کند تا اسهال تمام بیاید بعد ازان احتراز کند از غذاهائی که غلیظ باشد و آب
سرد و امتلاء طعام و در ابتدا مالیدن مغزهاء نرم و پیه نیك باشد بعد ازان مرهم
داخلیون و مرهم زسل مالیدن که تحلیل کند و فایده بسیار دهد صفت مرهم داخلیون
بستانند مرداسنك یکوقیه روغن زیت دو وقیه بر اتش نرم بکدازد بعد ازان لعاب
حلبه دو وقیه لعاب بزرك یك وقیه لعاب خطمی یك وقیه تمامت باهم امیخته بر اتش
نرم منجنبانند تا مرهم شود و بهتر ان باشد که زفت و زراوند و بیخ سوسن اسمان کون
از هر یکی قدری دران بیامیزد و بوقت حاجت بکار دارد صفت دوا بستانند اشق و در سرکه
بکنند با عسل امیخته در هاون بسایند و عمل کنند صفت دوا بستانند دبق و از حب عصفور
کنند و صمغ صنوبر باهم نرم کرده طلا کنند صفت دوا بستانند سرکین کوسفند که کهنه باشد
و با عسل و سرکه سوده طلا کنند صفت طلا بستانند حلبه و تخم کرفس و برزك از هر یکی قدری
کوفته و بیخته با لعاب خطمی بسرشند و طلا کنند صفت طلا بیخ کبر خرد بسایند و بسرکه
بسرشند و طلا کنند صفت طلا اردجو و ترمس از هر یکی بیست درم زفت و پیه بط
از هر یکی ده درم بعضی کوفته و بعضی کداخته باهم بیامیزد و با بول کودك که بالغ نشده
باشد بسرشند و طلا کنند اکر ورم تجعد بر خنازیر نهد بکذارد شب و روز تا تحلیل
کند و چون نزدیك شود و قرح بردارد و قدری نمد سیاه بسرکه تر کرده بران نهد که تحلیل
نرود اول باید شکافتن و داروی تیز نهادن تا ان تحلیل پذیرد بعد ازان داروی نهادن
که کوشت نو برویند صفت طلا اشق هفت درم اردکرسنه هفت درم قثاء الحمار و ورق

غار

غار از هر یکی سه درم کند و چهار درم با بند و موم کر بر خانه مکس عسل باشد و کر ابر موم کوبند
از هر یکی سه درم بعضی کوفته و بعضی حل کرده باب بپش کودک کر بالغ نشده باشد بسرشند
و طلا کنند صفت طلا پیه خوک و صمغ بادام باهم سوده طلا کنند اما نوعی از خنازیر
ان باشد کر بلند نشود و از پوست بلندتر نباشد و صورت ان مانند انجیر باشد این
نوع بد باشد و بیشتر ان باشد کر قرحه شود انرا باهن باید بریدن اما در بریدن احتیاط
تمام باید کردن کر پی و رك و شرایین بریده نشود و مضرة زیادتی نکرد داحتیاط نیك باید
کردن و چون بریده باشند و علت چیزی باقی باشد داروهاء تیز باید نهادن مانند فربیون
و دبك بر دیك تا انرا فنا کند بعد از ان روغن نهادن تا بصلاح اید نقلست از ثابت کر چون
خنازیر کشاده شود بستانند پیه کهنه و فتیله کنند و به بول شتر اعرابی کر در صحرا کردد کنند
و بر جراحت مینهد فایده بسیار دهد نقلست از علی بن زین هری کر بستانند شاخ کاو
کوهی و بسوزانند و هر بامداد دو درم میخورد مدت یکماه فایده تمام دهد بلکه بکلی زایل
شود باب سی و نهم در سلعه سلعه ورمی باشد مانند کوشت
زیاده کر زیاده در شیب پوست و بالای کوشت باز دید شود و چون انرا بجنبانند از جای
برود و بیخ ان محکم نباشد در ابتدا مانند نخودی باشد و بزرك میشود سبب این علت
از بلغم غلیظ و امتلا طعام باشد و در ابتدا یکی باشد اکر در علاج تقصیر رود چند عدد
پیدا شود و باشد کر بلغم و سودا باهم ترکیب شود علاج جلاب خوردن از رازیانه و
بیخ سوسن از هر یکی سه درم کلشکر ده درم غذا نخود اب باشیر تخم کاو بیشه چند روز
بدین موجب خوردن چون خلط پخته شود مسهل خوردن کر در باب خنازیر یاد کرده
شد صفت طلا اشق و خاکستر بیخ کلم و سرکه و اندکی زیت تمامت باهم بسایند و طلا
کنند و مرهم داخلیون طلا کردن نیك باشد صفت مرهم شمع و صمغ صنوبر و پیه
کاو و زفت از هر یکی مناسب مرهم کنند و طلا کنند و چون بزرك شود انرا باید شکافتن
و بیرون کردن اما در شکافتن احتیاط تمام باید کردن کر بسیار سلعه باشد کر ان
کیسه باشد اکر کیسه بیرون نکنند دیکر سلعه بیرون اید اول انرا بشکافند چنانکه
کیسه شکافته نشود بعد از ان چنانکه پوست کنند انرا بیرون کنند و اکر کیسه
پاره شود و تمام بیرون نیاید انرا بانبر بیرون ارند تا تمام بیرون اید و اکر چیزی باقی

باشد دارو بتر بنهد تا انرا بسوزاند وكند بيرون چند نوبت واگر ان كيسه نباشد انرا بيرون
كنند بعد ازان مرهم بنهند تا كوشت نو بيرون ايد اما سلعه كه بر كردن بيدا شود **علاج**
ان بستانند فلفل سياه وسفيد ودار فلفل وبيخ دار فلفل ودارچيني وفرفر وخولنجان
ونوشادر وتخم قنابري كه انرا سبزه كويند ونعناع از هر يكي قدري كه ده درهم وزن تمامت
ادويه كوفته وبيخته با قشمش بسرشد وحب كند هر يكي مقدار يك بندق وهر بامداد
بقفا باز خسبد ويكي در هاون نهد وكرداند تا حل شود هر روز بنج عدد حب
بدين موجب بخورد كه فايده بسيار دهد وبزودي زايل شود ومجربست **نقلست**
از محمد زكريا كه سلعه بزرك باشد بشكافند وبيرون كنند بعد ازان داروي تيز
بنهند تا انرا بكدازد بعد ازان روغن بنهند كه زايل شود

باب چهل

غدد وعقد غدد دمانها باشد امثال نخود يا بندق كه در طفلان باز ديد شود و
بسيار باشد كه در بزركي بيدا شود سبب خلط بلغمي يا سوداوي باشد كه از سبب سردي
وغليظي بسته شود اما فرق سلعه وغدد انست كه سلعه بمرور ايام بزرك شود
وغدد نه چنين باشد غدد بيشتر در بشت دست وكف باز ديد شود **علاج** بدن
از اخلاط باك كردن بخوردن مسهل وازخوردن غذاي غليظ وامتلاي طعام
احتراز كردن بعد ازان غدد شكافتن وچندان ماليدن كه نرم شود بعد ازان
سرب بران نهادن ومدت سه روز بستن بعد ازان كشادن اگر زايل نشود
باهن بيرون وداروي تيز نهادن اما عقد مانند استخوان باشد كه در ميان
انكشتان ومفاصل دست وباي باشد بعد از انكه از حمام بيرون ايد انرا
بايد بريدن وشكافتن وداروي تيز نهادن اگر بلادر بنهد تا قرحه شود بعد
ازان روغن ونمك نهادن نيك باشد

باب چهل ويكم

در بلخيه بثرات كه در حال قرحه شود وچون اين ازان ايد واين قرحه بغايت
بد باشد چنانكه حرارت بغايت بيدا شود وخفقان وضعف دل باز ديد شود
وچون بثره بخته شود وكشاده شود سوراخها دران بيدا شود واين علت از
اخلاط سوخته بغايت فاسد شده يا از خون بغايت كرم وتيز باز ديد شود **علاج**
اگر بدن بقوه ومانعي نباشد وخون صفراوي غالب باشد فصد كردن وجلاب خوردن

ازتركيب

ازشراب عناب یا شراب ریباس یا غوره یا شراب الوغذا کشکاب یا ماش مقشر سفید یا مزوره
از تمر هندی اگر احتیاج باشد مسهل خوردن از مطبوخ فواکه یا قرص بنفشه بحسب مزاج
و اخلاط بعد از آن احتراز کردن از شراب و چیزهای تیز و اگر سودا غالب علاج جلاب
خوردن اندازه پانزده درم بیخ سوسن سه درم عنب الثعلب سه درم نبات ده درم غذا نخود
مقشر و ماش سفید کرده چون خلط پخته شود مسهل خوردن از مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون
یا معجون نجاح یا معجون خیار چنبر چون بدن از اخلاط پاک کرده باشد احتراز کند از غذا
که تولد سودا و بلغم کند و اگر قرحه شود مرهم اسفیداج مالیدن و بر کنارها قرحه گل ارمنی
در سرکه حل کرده مالیدن و اگر خفقان و ضعف دل باز دید شود خوردن شراب صندل
و شراب حماض و شراب ریباس و شراب سیب شامی و قرص کافور با عرق گل هر کدام که
موجود باشد و جای نشستن که میل بسردی باشد باب چهل و دوم
در طاعون طاعون ورمی باشد که بیرون اید در جایها که گوشت اندک باشد امثال
شیب بغل و پشت ران و بن گوش و ساعد دست و سبب این علت چون خون جوشیده
رقیق با صفراء بغایت متعفن شده که بر صفت زهر باشد و اعضای رئیسه انرا از
خود دفع کرده باشد علامت تشنگی و حرارت و سوزش و بیخودی و قی و خفقان و
کناره ورم سرخ باشد یا سبز یا سیاه و بیشتر این علت در اخر تابستان و اول پاییز باز
شود و این علت بغایت بد باشد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرده که این
بهیچ بنده باز دید مباد اگر لون ورم سرخ باشد امید خلاص باشد و اگر زرد یا سبز
یا سیاه باشد بد باشد علاج درین علت فصد نباید کردن همچنان شخصی که مار
گزیده باشد فصد نباید کردن که زهر در تمامت بدن پراکنده شود این بنده جامع شخصی را
دید که این ورم در شیب بغل او پیدا شد و فصد کردن یک نیمه اعضای ان شخص خراب
شد و بعد از ان هلاک شد و شخصی دیگر را پیدا شد فصد نکرد و تدبیر نیک کرد خلاص
یافت در ابتدا تقویه دل باید کردن بخوردن شراب حماض و ریباس و صندل و غوره
و لیمو و نارنج و به و سیب و دوغ ترش و بوییدن سر با بنفشه و نیلوفر و کاهو و در جایهای
سرد نشستن و برف و یخ پیش خود نهادن غذا مزوره از عدس و سرکه یا جو و تمر هندی
خوردن و مزوره انار دانه و زرشک و تمر هندی خوردن و در جمیع انواع غذا

خوردن که تسکین حرارت وتقویت دل کند وخوردن قرص طباشیر نرم یك مثقال
سکنجبین ده درم نیك باشد واکر ورم بشکافند ومحجمه بر سر ورم نهند وانذکی خون
بیرون کند نیك باشد وازخوردن شرابها سرد وطلاها سرد پرهیزد ضعف وخفقان
بازدید شود سرجراحت بآب کرم بشویند وبجای سرد بنشینند اما جامها بسیار نزد خود اندازد
تاهوای سرد بدل میرسد ومسامها بسته شود وچون بانتها رسد وخفقان زایل
شود وجای ورم مجروح باشد مرهمی که درباب ریش خوره یاد کرده شد بنهد بعد ازان
مرهمی بنهد که کوشت تازه بروید **نقلست** ازمحمد زکریا که از فقامی که طاعون بازدید
شود باید کریختن ازشهر عسکر وبرجایها بلند نشستن وهیچ مرهم وطلا سرد نباید
درجراحت نهادن **باب چهل وسیم** دراکله اکله ریش خوره
باشد درابتدا بثره بیرون اید وبزودی قرحه شود سبب این علت مادهٔ بغایت فاسد
باشد مانند طاعون وروز بروز زیاده میشود وکوشت میخورد وکنده میشود
علاج کوشت کندیده بیرون کنند ودارو نهادن امثال فلقیون ودیك
بردیك وداغ کردن نیك باشد وبرکناره قرحه کل ارمنی درسرکه حل کرده طلا کردن
وچون قرحه سیاه شود ورق کلم بجوشانند تامهرا شود باروغن کاو درهاون بسایند
تامرهم شود چند نوبت بران نهد تا کوشت مرده وسیاه شده بیفتد وباب وسرکه
بشویند بعد ازان مرهم بنهد که کوشت تازه برویاند واکر خواهد که ازین علت
باشند مسهل خورند که ماده صفرا براند وخوردن شراب حماض وشراب غوره و
شراب ریباس وسکنجبین ومزورهای ترش خوردن احتراز کردن ازخوردن
شیرینی وشراب وادویه کرم وتیز وبوییدن سرد مانند صندل وبنفشه نیلوفر
وکاهو وبید نیك باشد واکر بدن بقوم باشد وخون غالب باشد درابتدا فصد کردن و
جلاب خوردن ازعناب والو سیاه وتخم کاسنی ونیلوفر ونبات غذا کشکاب باماش سفید کرده
بعد ازان مسهل خوردن اکر بدین تدبیرها زایل نشود واعضا نقصان شود ان عضو اکر
محال باشد بریدن بعد ازان مرهم نهادن تا باصلاح اید **نقلست** از فولس که اکر خواهند که
داغ کنند بنقره یامس داغ کنند والله اعلم **باب چهل وچهارم** درعرق مدنی سبب
عرق مدنی عفونت باشد که دراخلاط بازدید شود اول بثره باشد بعد ازان سوراخ شود

دربارهٔ آنکه بیاورد آب سماق
ودهان را ابتدا به آب سماق بشویند
ودهنیه کلکی دراکوییك ودر
زخم دهان پاشیدن نافع است
ونوعی دیکر دهان را با سرکه
وقصب را بجوشانند وآب اورا
دهان شویند وبعد ازان
استخوان ادم را بسوزانند
ونرم بکوبند ودر ریش کذارند
که نافع است ۱۲

تازه کوبند
بنهند

وچیزی سفید مانند پی وریسمان بیرون اید مانند کرم زیاده میشود وبیشتر این علت در مکه
وولایت خراسان باز دید شود ودر شهرهای کرم وخشک وبیشتر در ساق پای وساق دست
باز دید شود ومادهٔ این علت چون در شیب پوست باشد مانند کرم حرکت کند وبسیار
باشد که از خوردن غذاهای غلیظ که تولد سودا کند باز دید شود علاج اکر بدن بقوة
باشد ومانعی نباشد فصد کردن وجلاب خوردن از عناب ده دانه تخم کاشنی ودانه کیاه
بزرک از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا ماش با مغز بادام واکر بلغم غالب باشد جلاب
خوردن از رازیانه وبیخ سوسن وکیاه بزرک از هر یکی سه درم نبات ده درم ماش ونخود
ومغز بادام چون خلط پخته شود مسهل خوردن از مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا
معجون نجاح تا بدن از اخلاط پاک شود و بر زود زود بحمام رفتن وغذا خوردن که اخلاط
نیک تولد کند صفت معجون که خوردن نیک باشد بستانند هلیله وبلیله واملهٔ وزنجبیل
وتربد سفید وقنبیل مناسب هم فانید کرمانی هم وزن تمامت ادویه کوفته وبیخته
شربتی پنج درم تا پنج مثقال بحسب قوة وچون ابتدا حرارت وبثره پیدا شود روز اول
صبر نیم درم باز خورد روند ویر یکدرم روز سیم سه درم وان جای را بصبر طلا کند
که البته زایل شود وچون از پی بیرون اید یکدرم سرب بستانند وبران بپیچند روز
اکر بسیار بیرون امده باشد از بینداز ند وباقی بر سرب بپیچد ونکه دارد که از
پی بریده نشود ودرد زیاده کند تدارک باید کردن اندک کشیدن تا تمام بیرون اید
بعد از ان ضماد نهادن از ارد کندم وزرده تخم مرغ وروغن کل واکر بریده شود انجا
بشکافند چنانکه پیدا شود بعد از ان روغن کاو بران نهد تا کنده شود وخورده
شود بعد از ان مرهم بنهد که کوشت نو بر وباند صفت ضماد که اکر جراحت کنده باشد
بزودی باصلاح اورد ودر بیرون امدن مدد دهد بستانند حانسین نی سه درم
شمع سفید بیست درم روغن کنجد پنج درم مرداسنک قدری در شمع بکداز د باقی
با همدیکر در هاون بساید تا مرهم شود وضماد کند واکر سوزش وحرارت غالب باشد
لعاب دانه به وروغن بنفشه بمالد باب چهل وپنجم در چیزها که در
اعضا رود امثال پیکان وابکینه وخار واکر پیکان در جائی رود زود انرا بکلبتین
بیرون ارند بعد از ان صبر وانزروت ومر پر کنند واکر ابکینه وخار در جائی رود

وپیدا باشد اکر ضماد بنهند وزراوند مدحرج کوفته باعسل واشق بسرشند وبنهند یاکندر وپنج دی
کوفته باعسل سرشند وبنهند **باب چهل وششم** در افتادن وضرب رسیدن
چون شخصی بیفتد یا ضربی بوی رسد اکر تفرق الاتصال نباشد وخون بیرون نیاید این
عضو را طلا بنهند از مورد وماش مقشر ومغاث وصبر وکل ارمنی واقاقیا وورق سرو
کلنار کوفته با سریش سرشند وطلا کنند نیک باشد واکر زرده تخم مرغ ومردا سنک
باهم سوده طلا کنند وبکذارند تا خشک شود نیک باشد ومجرب است اکر از افتادن یا
ضرب رسیدن ورم در عضو باز دیده شود وحرارت غالب باشد در ابتدا فصد کردن
وبقدر حاجت خون بیرون کردن وجلاب خوردن از عناب ده دانه تخم کاشنی سه درم
نبات ده درم ودر ابتدا مقدار دانکی یا دو دانک مومیائی خوردن نیک باشد
واکر نیم درم روناس ونیم درم کل مختوم ونیم درم بر لک سراب بخود کند وباز خورد
نیک باشد واکر ضرب بر سر اید رک باسلیق باید کشادن وجلاب خوردن از عناب
ده دانه بنفشه ودانه کیاه برک از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا ماش مقشر با مغز بادام
واکر بدن بقوت باشد احتباس طبیعت مسهل خوردن از مطبوخ فواکه وطلا در اول
یاد کرده شد اکر ضرب بر سینه یا شکم اید از ان سبب اسهال باز دید شود **علاج**
از باب اسهال باید کردن اکر ضرب بر سر بند وکتف اید چیزی باید نهادن که تحلیل
کنند مانند بابونه واکلیل الملک وشبت وخطمی از هر یکی قدری در اب بجوشانند
وان عضو را بدان اب بشویند وضماد از ارد جو وکرسنه وباقلا بنهند وروغنهای کرم
مالیدن امثال روغن بابونه وروغن نرکس ونسرین وقسط اکر حرارت غالب نباشد
غذا ابکوشت نخود واکر خون بسیا امده باشد شراب حماض یا شراب ریباس یا شراب
صندل یا غوره خوردن نیک باشد غذا مزوره از تمر هندی وانار دانه وزرشک یا مرغ نیک
باشد **باب چهل وهفتم** در علاج کرا او را چوب زده باشند بستانند
پوست کوسفند که در حال کشته باشد همچنان کرم بر ان جای نهند وبکذارند تا
خشک شود واکر کتان پاره با عرق کل تر کنند وخطر بخطر میسهد نیک باشد واکر خون
در شیب پوست بسته شود مغز نان با ترب بکوبند وبران نهند نیک باشد مجرب است
باب چهل وهشتم در زهرها ومعدنی ونباتی وحیوانی علامت وعلاج

هر زهری کفته شود زیبق هر کس که زیبق کشته بخورد بد باشد درد شکم و پیچیدن شکم بازدید
کند و زبان کران شود و زیبق زنده خوردن هم بد باشد اما مضرت کمتر باشد که بزودی بیرون
اید علاج قی کردن و شراب صرف خوردن و غذا چیزهای لطیف که میل بچربی باشد اما زیبق
کشته خوردن علاج شبت و تخم ترب بجوشاند و صافی کند و عسل بران بنهد و باز خورد
وقی کند و اکر سحج بازدید کند علاج اسفیوش بریان کرده و پسته خوردن غذا برنج بریان
کرده و کرده بیه و آب داغ کرده خوردن اکر زایل نشود علاج سحج که یاد کرده شد کردن و اکر
زیبق در کوش شود و از ان سبب درد و تشنج و اختلاط عقل بازدید شود بزودی بیرون
باید کردن مبادا اکر سکته یا صرع پیدا شود بدان بایستد و سر کژ کند و بر یک پای چند نوبت
بجهد تا بیرون اید و روغن نیم کرم در کوش چکاند و اکر بدین تدبیرها زایل نشود میل از
رصاص در کوش کند و انجنبانند اما شیخ رئیس ابو علی منع کرده است که میل در کوش کردن
نشاید مرداسنک از خوردن مرداسنک درد شکم و قولنج و احتباس بول و کرانی معده
و ورم و کرانی زبان بازدید شود علاج مشترک باشد چیزها باید خوردن که
که تفتیح کند مانند رازیانه و تخم کرفس و شبت و ماء العسل بعد از ان مسهل خوردن
بازکوارش بزر بزرم و شهریاران و باید که طبعت نرم باشد و ادرار بول و غذا خوردن که
که میل بچربی باشد و خوردن صرف نیک باشد اسفیداج از خوردن اسفیداج زبان
اعضاست و فواق و سعال بازدید شود و در معده [illegible]
اب بش سیاه یا سرخ شود علاج قی کردن بشبت و بیخ ترب و عسل و اکر مقدار یکی
محموده در میان ماء العسل حل کرده بازخورد نیک باشد و از خوردن [illegible] رازیانه انیسون
تخم کرفس از هر یکی سه درم ده درم غذا نخود و شیر تخم کاو بسته و حقنه تیز کردن
اما خواب نباید کردن و خاییدن کنجد نیک باشد راج و شنکرف علاج مانند علاج زیبق باید
کردن زنکار از خوردن زنکار رنحس معا بازدید شود و روده مجروح کردد و سوزش
و حرارت در حلق بازدید شود علاج در باب خوردن زرنیخ یاد کرده برادة الحدید و
خبث الحدید از خوردن خرده اهن و ریم آهن درد شکم و خشکی زبان و حرارت
و درد سر بازدید شود علاج خوردن شیر و مسهلها که طبعت نرم دارد و خوردن
روغن تازه نیک باشد و روغن بنفشه یا روغن با سرکه امیخته بر سر و پیشانی مالیدن

دکفته اندکه خورده سنك مقناطیس یا مسهل نرم خوردن غذا جواب باروغن وقی کردن نیك
زنبق واهلك این مردو قروح روده وسعال سخت وخشکی دهان ودر
سردی اطراف بازدید شود علاج قی کردن مرداسنج بالعاب بزرك واکر بیخ وکهربا
هم بجوشاند ان ازخورد نیك باشد وشیر ولعاب دانه به ولعاب نیك باشد
وغذا کرچرب وحقنه کردن نیك باشد واکر حلق رود لعاب دانه به ولعاب اسفیوش
خوردن صابون خوردن صابون همچنین علاج باید کردن زاغ ازخوردن زاغ
سفید دهن کف برارد علاج حسوی باید ان شیره سبوس ارد کندم وروغن
بادام ونبات آب بعد ازان حرکت کردن وجماع وکار سخت مزاج جکر را تباه کند
وکرده ضعیف کرداند وبسیار باشد که استسقا بانکند والله اعلم باب چهل ونهم
درخوردن ادویه نباتی که ازخوردن ان بیم هلاك باشد خوردن بیش ازخوردن بیش
خلاص یابند اکر خلاص یابند تب دق بازدید شود علاج بزودی قی باید کردن چند
نوبت تخم شلجم درآب بجوشانند وروغن کاو وباروغن کنجد باهم امیخته بازخورد وقی
کند بعد ازان جفت بلوط درسراب بجوشاند وبازخورد بعد ازان خوردن تریاق
بزرك ومثرودیطوس ودواء المسك ومعاجین وبانرها نیك باشد قرون السنبل
ازخوردن ان سرسام وسیاهی روی وبول خون بازدید شود علاج مشترك باشد
شوربه کشکاب بروغن بادام وخوردن قرص کافور باعرق کل ودوغ نیك باشد
وضماد ازصندل وعرق کل برجکر نهادن وخوردن سه اب سیب بابرف ویخ نیك باشد
ولعاب دانه به ولعاب اسفیوش درآب سرد نیك باشد وخوردن دوغ کاو کرترش
باشد سرد کرده نیك وخوردن روغن بنفشه وروغن کل وروغن نیلوفر نیك باشد
فرفیون ازخوردن فرفیون اسهال بازدید شود بسیار باشد که اسهال خون بارد بید
کند وسوزش معده وحرارت غالب شود علاج قی باید کردن بر تخم شبت وروغن
بادام وروغن بسیار خوردن نیك وخوردن اب انار ترش وسیب ترش ودوغ کاو
سرد کرده نیك باشد والله اعلم باب چهل وهشتم انجاء
درخوردن بتوعات سبعه ازخوردن شبرم ومازریون ولحیة التیس ولبن العشر
ولبن الراعیم وغرطینا جون زیاده ازاندازه خوردن سوزش واسهال بسیار •

بازدید

بازدید کند علاج سعی باید کردن که تیزی شکسته شود بخوردن روغن و زبد و دوغ بعد از ان
خوردن ربهای قابض مانند رب به و رب سیب و شراب ریباس و قرص طباشیر بست
و قرص کهربا با روغن مورد و اگر اسهال خون بازدید شود بد باشد علاج اب سرد بر اعضا
ریختن و علاج از باب اسهال خون کردن سقمونیا مقدار دو درم اسهال خون بازدید کند
علاج اول شیر یا ماست یا دوغ شیرین باید خوردن تا تیزی ان شکسته بعد از ان
بارتنگ دو درم بریان کرده باب سرد خوردن بعد از ان شراب غوره و شراب ریباس
و رب به و رب سیب نیک باشد غذا مزوره سماق با برنج بریان کرده با کرده بیه مازو
خوردن ان مقدار دو درم بد باشد اسهال خون بازدید کند و حرارت و خشکی غالب شود
و علامتهای بد بدید اید علاج شیر و روغن بسیار خوردن و لعاب دانه به و لعاب اسفیوش
خوردن و اگر حرارت و سوزش زایل شود و اسهال باقی باشد بارتنگ و اسفیوش
و صمغ عربی از هر یکی دو درم بریان کرده خوردن و چون قی و اسهال زایل شود
مزوره از انار دانه و زرشک خوردن نیک باشد دفلی یعنی خرزهره هر ادمی و حیوانی
که خرزهره بخورد هلاک شود تشنگی و حرارت برو غالب شود و شکم اماس کند و تاریکی
در چشم بازدید شود علاج بزودی قی باید کردن و لعاب دانه به و لعاب اسفیوش
و تخم خطمی و تخم خیر و خوردن با روغن بادام و اگر شملیر با خرما بجوشانند و روغن بادام
باهم بازخورد فایده تمام دهد و خوردن حلواهای تر و لوزینه و پالوده و نشا بر
نیک باشد و خوردن تخم بکشت نیک باشد و حقنهٔ نرم کردن نیک باشد بلادر
خوردن بلادر حلق و دهان خشک شود و تشنگی و سوزش [illegible] بازدید شود و
بسیار باشد که تب و سرسام و دیوانگی بازدید شود نقلست که چون بلادر با جوز هندی
خورند مضرت کمتر باشد علاج قی کردن بروغن گاو و با روغن کنجد و روغن گل زبد
غذا ماش سفید کرده و مغز بادام و اسفناج و کدو و خوردن مغز خیار و خیارین
و مغز بادام و دوغ گاو سرد کرده و میوهاء سرد و تر و آب سرد نیک باشد و در آب
سرد نشستن نیک باشد میویزج از خوردن میویزج حرارت و تشنگی غالب شود
و سوزش در مثانه بازدید شود و بسیار باشد که [illegible] مانند خون سرخ شود
علاج قی کردن بشیر و روغن بادام و لعاب دانه به و خطمی و تخم خیر و غذا شیره جو

ومغز بادام با آماش سفید کرده با مغز بادام واسفناج سذاب خوردن سذاب تشنکی
بسیار وسوزش باز دید شود علاج انجه در باب خرزهره یاد کرده شد تفسیا صمغ سداب
است ازخوردن ان ستکی بول وبران باز دید شود وورم زبان وسوزش حلق ومعده
وسرخی چشم وروی باز دید شود علاج قی باید کردن بروغن وزبد واب کرم وعرغره
کردن بروغن کل وشیر بعد ازانکه معده پاک کرده باشد خوردن سکنجبین نیک باشد
وبیخ اشنغار بغایت نیک باشد که تریاق است جلهنك تخم تربد نر داست ازخوردن
ان خناق وورم زبان وحلق وغثیان وقی باز دید شود علاج قی کردن باب کرم
وروغن وحقنه نرم کردن بعد ازان علاج هیضه کردن اشنان وخربق سفید و
عرطینثا وقثاء الحمار وغاریقون سیاه ازخوردن اینها مفرد ومرکب غثیان وقی
واسهال وضعف معده وعرق سرد باز دید شود علاج قی کردن وچیزی نرم خوردن
که حرارت وسوزش بنشاند وخوردن شیر وروغن وزبد غذا مزوره از ماش سفید
کرده ومغز بادام تمام بعد ازان چیزهای قابض خوردن امثال قرص طباشیر ست
ورب به ودر آب سرد نشستن تربد سفید وتربد زرد چون بی ترکیب خورند
اسهال وقی وسوزش معده ورودها باز دید کند علاج قی کردن باب کرم و
روغن بعد ازان رب غوره وریباس ورب به وسیب ترش خوردن غذا مزوره
سماق وانار دانه شراب صرف بناشتا خوردن خناق وخفقان ودرد مفاصل
وتشنکی وسوزش وتهیج چشم وروی باز دید کند واشتهای طعام باطل
شود علاج قی کردن بسکنجبین اکر بدن بقوت باشد فصد کردن ومسهل خوردن
نیک باشد بعد ازان دوغ ترش سرد کرده وشراب حماض وغوره ومزوره ترش
خوردن نیک باشد باب پنجاه ویکم درخوردن چیزهای نباتی
که علت در اعضا باز دید کند افیون ازخوردن ان دودرم سدر وسبات وبی
خوابی وبیخودی وحذر وافلاج وتاریکی چشم وسستی زبان وتنکی نفس و
کناز باز دید کند وبیشتران باشد که هلاک شوند واکر در شراب خورند زودتر
هلاک شوند علاج قی کردن بروغن ونمک در بوره وحقنه تیز کردن وده درم
سکنجبین باده دوم افسنتین خوردن واز تریاقات وجند بید ستر وبزر وفلفل

وابهل از هر یکی قدری کوفته با عسل بسرشند شربتی ده مثقال با یکوقیه شراب خوردن
واعضا بروغن قسط و روغن سیوسن و روغن بابونه ساعت بساعت مالیدن و
خواب نباید کردن وموی سر بر کندن وجای کرم نشستن وتریاق خوردن غذا نخود
اب باکبوتر ودارچینی جوز ماثل از خوردن مقدار یکدرم چشم سرخ شود ودوار و
بیخوابی باز دید شود وعرق سرد وضعف نبض وبیشتر ان باشد که هلاك شوند
علاج قی کردن بنمك سرخ واب کرم واعضا باب کرم شستن وروغن کرم مالیدن
مانند روغن قسط وناردین وبابونه وزنبق غذا اب کوشت جرب وشراب صرف
خوردن بیروج از خوردن ان سرخی چشم وبیخودی وخارش وکرانی باز دید شود
علاج قی کردن باب کرم ونمك وعسل کردن وسرکه با عرق کل بر سر وپیشانی مالیدن
وخواب ناکردن وعطسه آوردن وموی بر کردن شوکران کفته اند که بزر البنج
رومی است مانند انیسون از خوردن ان خناق وسردی اطراف وکشیدن اعضا
وتاریکی چشم وکرانی اعضا وپای باز دید شود علاج قی کردن بابی که شبت در ان
جوشانیده باشد ونمك وعسل بعد از قی شراب صرف خوردن با قدری فلفل سوده
ساعت بساعت وخوردن تخم انجره وانکنارد وکرویا ومیعه با شراب امیخته نیك باشد
وضماد از ادکندم بر معده نهادن عنب الثعلب نوعی از ان سیاه باشد از خوردن ان
خفه وزبان خشکی وفواق وقی واسهال باز دید شود علاج قی کردن باب کرم
وروغن بعد از ان خوردن شیر وعسل وشیرخر نیك باشد وخوردن مغز بادام
وفستق وجلغوزه واب کوشت مرغ نیك باشد کشنیز تر اکر بسیار خورند دوار
وسدر وبیخودی واختلاط عقل وکرفتکی اواز باز دید شود مانند کسی که شراب
با نبك خورده باشد علاج قی کردن بروغن واب شبت وعسل وخوردن زرده
تخم مرغ نیم برشت وفلفل ونمك وابکوشت از مرغ فربه بر زفطو تا بسیار خوردن
از غم وانده بسیار وعلت بد باز دید کند خاصه که کوفته باشد علاج قی کردن
باب کرم وشبت وعسل بعد از ان خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت وحسوی
جرب وشراب کهنه نیك باشد باب پنجاه ودوم در زهرهای
حیوانی ذراریح از خوردن ان درد شکم ودرد وسوزش مثانه وبسته شدن

آب بینی واختلاط عقل و وسواس ودیوانکی وتب کرم وبسیار باشد که بول خون و
اسهال باز دید شود **علاج** قی کردن باب کرم وروغن کنجد بعد ازان بشیرهٔ تخم ترب
ولعاب اسفیوش ولعاب دانه به خوردن وکشکاب بالعاب بزرک خوردن وابکوشت
باروغن بادام وکدو واسفناج وخوردن دوغ کاو وشراب بنفشه وروغن کل و
سفیده تخم مرغ وشیر زن در سوراخ قضیب چکانیدن خرکوش بحری ازخوردن
ان درد معده وقی بسیار وبول خون تنکی نفس وسرخی چشم وسعال خشک وبن ناف
ودرد کرده باز دید شود **علاج** قی کردن باب کرم وروغن کنجد بعد ازان شیر خر
وشیر زن وورق خطمی وورق حنین وبحته خوردن ولعاب اسفیوش ودایم
به خوردن علامت بر شدن ان باشد که بول صافی شود وبوی ان کنده نباشد غذا
جو وماش بامغز بادام واسفناج ومرغ وجربا ازخوردن ان اسهال درد معده وقی و
درد دل باز دید شود **علاج** قی کردن باب شبت وروغن کنجد ضفادع ابی که سبز
باشد یا سفید ازخوردن اینها تاریکی چشم وخناق وتنکی نفس ودوار وسستی
اندام وخشکی حلق وکندی دهان وافتادن دندان باز دید شود **علاج** قی کردن
باب کرم وروغن زیت ودر حمام نشستن وعرق بسیار کردن واعضا بروغن قسط
وروغن ناردین یا روغن زنبق مالیدن غذا نخوداب با مرغ وشیره تخم کاو پسته
سالامندرا جانوری است بر دیوار بیهار رود مانند سوسمار دم کوتاه دارد رنکها
زرد باشد چنانکه اکر در اتش اندازند نسوزد واتش بمیراند ازخوردن ان ورم
وشکم باز دید شود واب بینی بسته شود وتشنکی بسیار باز دید شود **علاج** جلاب
خوردن ازبالجو سه درم وانیسون دو درم بیخ سوسن سه درم نبات ده درم
غذا نخوداب باشیره تخم کاو پسته وخوردن تریاق وکندر وجنطیانا نیک باشد
ماهی برد بعد ازچند روز خوردن بد باشد علتهای بسیار باز دید کند **علاج** قی کردن
به شبت وروغن کنجد ونمک بعد ازان کلشکر ومعجون کرم خوردن کوشت بریان کرده
چون از اتش بیرون ارند یکساعت بنهند تا سرد شود اکر کرم بخورند بد باشد خوردن
ان که حرارت وسوزش معده واسهال وغم وفکرهای بسیار وتاریکی چشم باز دید کنند
علاج قی کردن بروغن واب وعسل ونمک وخواب نباید کردن بعد از قی خوردن

راب میبه وشراب انکوری کهنه وخوردن سیب وکل ارمنی وتریاق نیك باشد وعلاج مانند
علاج هیضه باید کردن والله اعلم بالصواب باب پنجاه وسیم درخوردن زهرها
خوردن زهر افعی امکان خلاص نباشد اما علاج اب کرم وشیر وروغن خوردن وقی کردن
وطلاکردن تریاق بزرك ومثرودیطوس وپازهر خوردن ودوالمسك باشراب وانکوشت
خوردن واکر نفس متواتر وغشی بازدید شود امکان خلاص زهرهٔ بلنك ازخوردن آن
صفراوی وکرانی وزنکاری بازدید شود ویرقان وبوی صبر ازدهان اید اکر درساعت
برد امید خلاص باشد علاج قی کردن باب کرم وشیر وروغن بعد ازان تریاق کر خاصه تعلق
زبان دارد خوردن بدین صفت کل مختوم وحب الغار ازهر یکی ده درم شیرمایه آهو چهل درم تخم
سذاب ومر ازهر یکی یکدرم نیم تمامت کوفته وبپخته بعسل کف کرفته سرشند شربتی دو مثقال
زهره سك ابی مقدار یکعدس خوردن بعد از یکهفته بکشد علاج قی کردن بروغن کاو وشیر
جنطیانا ودارچینی وفرسنك مایه خرکوش خون کاو ازخوردن ان جون کرم وتازه باشد
درد کلو وخناق وتنکی نفس وکرانی زبان وسرخی چشم وبیخودی وغثیان بازدید شود علاج
حقنه برودی کردن ومسهل خوردن اما قی نباید کردن وخوردن انجیر وفلفل وتخم کرفس
بر ازیانه وانکر ذو بوره بیخ انکدان باسرکه وبی سرکه نیك باشد واکر خون درقصبه شش ومعده
سینه وروده ومثانه بسته شود بد باشد علامتها بازدید شود امثال زردی لون وضعیفی
نبض وسستی اعضا وبیخودی وسردی اطراف علاج اکر ... درحلق نباشد ... کردن وخوردن
شیرمایه خرکوش وشیر وانجیر وتریاق اربعه وشونیز وعلاجها کرده باب اول یاد کرده شد
شیر فاسد شده که نهاده باشند ومیل وطعم ترشی کرده باشد ازخوردن ... دوار وهیضه
ودرد وپیچش شکم بازدید شود علاج قی کردن باب شبت وعسل وروغن کنجد وروغن کرم
بمعده مالیدن جون شیر در مثانه ومعده بسته عرق سرد وبیخودی وغثیان بازدید شود علاج
شیرمایه خرکوش یك مثقال بایك وقیه سرکه خوردن وخوردن سرکه باب نیم کرم نیك باشد وخوردن
پودنه باسکنجبین وتخم کرفس باسکنجبین نیك باشد باب پنجاه وچهارم درادویهٔ
که باعضا طلا کنند تا جانوران بکریزند مغز سر خرکوش باسرکه وروغن زیت وورق بیخ انکشت
باهم کوفته صفت دیکر ورق صنوبر وتخم کرفس صحرائی وبیخ بلسان وبیخ اسفند ان مفرد ومرکب
کوفته وبپخته بروغن زیت سرشند وباعضا طلا کنند واکر روغن ترب براعضا مالند

بشه نزدیك نیاید **باب پنجاه و پنجم** در چیزها که در خانه بیفشانند یا دود کنند جانوران
بگریزند پودنه و سیسنبل و ورق پنج انگشت در خانه افشانند جانوران بگریزند بیخ سوسن و سك و
شاخ گاو کوهی و موی سر ادمی و سم بز بر اتش نهند عقرب و مار بگریزند نوعی دیگر سکبینج و زفت
و جاوشیر و مقل بر اتش نهادن نوعی دیگر بوشا در و خردل در اب حل کرده و در خانه افشانند
بگریزند دیگر اب دهان ادمی که هنوز چیزی نخورده باشد بناشتا در دهان مار جانوران
که بکشند بمیرد و اب دهان چون در دهان عقرب کنند بمیرد و اگر کبریت و سم دراز گوش و جاوشیر
و زرنیخ زرد و پیه بز و روغن گاو دود کنند عقرب بمیرد صفت دیگر که عقرب بیرون نیاید از جای
خود میعه و زرنیخ و سرگین بز و پیه بز بر اتش نهند و اگر ترب در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید
و اگر حنظل بجوشانند بر افشانند کیك از خانه برود و اگر سذاب و خرنوب و خرزهره در اب بجوشانند
و در خانه بیفشانند کیك برود و اگر کبریت و خرزهره در جامه خواب نهند کیك بخود شود مانند مست
راندن پشه چوب صنوبر با شونیز با مورد و کبریت و مقل و حرملی و ورق سرو و سرگین گاو مفرد
و مرکب دود کنند و اگر روغن در دست و روی مالد پشه نزدیك بك نیاید شغال چون بوی
سذاب بشنود بگریزد موش راندن و کشتن مرداسنك و خربق و بذر البنج و کبریت و بیاد موش
و مرك موش و بادام تلخ و دانه زرد الوی تلخ با هر چیزی که بیامیزند چون موش بخورد بمیرد
و اگر خایه موش بکشند و رها کنند موشان دیگر بگریزند و اگر کبریت و قطران در خانه افشانند
مورچه بگریزد و اگر زرنیخ در شیر حل کنند مگس بمیرد و بگریزد و اگر کنه و خربق سیاه بر اتش
نهند مگس بگریزد و اگر کبریت بسوزد دود کنند زنبور بگریزد والله اعلم **باب پنجاه و ششم**
در گزیدن جانوران اگر شخصی را وقتی جانوری بگزد و بداند که چه جانور است واجب است
که بالای ان عضو را به بندد و محجمه بر انجای نهد و از جذب کند تا زهر بیرون اید و اگر حاجت
باشد ان عضو را بشکافند و علق بر ان اندازند و مرغی کوچك پاره کنند و گرم بر انجا نهند
چند بار و اگر درد اغاز کند طلا جاذب بنهند مانند پلیدی کبوتر و پلیدی باز و پودنه و کبریت
و بول ادمی و خاکستر چوب انجیر با سرکه و زفت و نمك و سیر و سرگین گوسفند و اهك و عسل
و زیت و اگر ورم کند از پلیدی کبوتر و مشك طرامشیع و گل شقایق و سیر بد و کبریت و پودنه
از هر قدری مناسب هم طلا کند و نگذارد که سر جراحت باهم اید و نیك باشد خوردن تریاق
بزرگ و مثرودیطوس مار افعی از گزیدن مار افعی اندك خلاص باشد اما علاج اگر محال

باشد

باشد ان عضو را ببرند و قی کردن و شیر بسیار خوردن و باتی کردن و تریاق خوردن و شیر و شراب
خوردن و مرغی پاره کردن و بر سر جراحت نهادن چند نوبت مرغ نهادن و خوردن این
دوا نیک باشد صفت انیسون و تخم کشوت و مغز حب فلفل از هر یکی ده درم زراوند مدحرج چند بید ستر
از هر یکی پنج درم کوفته و بیخته بشراب بسرشند شربتی سه درم با آب یا شراب خوردن نیک باشد
و خوردن کوشت شغال با نمک تمام و روغن گاو که کهنه بوده باشد و در میان گل سرین نشستن
صفت معجون که نیک باشد حب ... بیخ سوسن آسمان کون و زنجبیل و زراوند مدحرج از هر یکی
پنج درم کندر و سذاب بری از هر یکی چهل درم ارد کرسنه چهار درم کوفته و بیخته شربتی سه درم
با شراب خوردن نیک باشد و نیک باشد خوردن تریاقها و مفرحها و سیر و پیاز و ترب و کندنا
و سذاب و مرزنکوش و ورق گل و آب بیش آدمی و فصد نشاید کردن اگر ضرورت باشد در آخر
شاید عقرب گزیدن عقرب آنچه ماده بود بزرگتر از نر باشد اما نیش عقرب نر بزرگتر باشد اما
نر ماده سلیم تر باشد و عقرب بر نه نوع است سفید و زرد و سرخ و خاکستری و کبود در رنگ و نسبتن
و سیاه و ذهبی نوعی دیگر جراره کویند بدترین همه است این نوع در ولایت ششتر و عسکر مکرم
بسیار باشد از گزیدن عقرب درد سخت و هذیان و غثیان و قی پدید شود و گاه گاه درد
ساکن شود باز درد آغاز کند **علاج** اگر محال باشد بالای جراحت بر بندند و گاورس با نمک یا سبوس
گرم کرده سپهند و شیر عاقرقرحا کوفته بر آن موضع نهادن و چیزهای لطیف می نهند مانند سیر و پیاز
و عاقرقرحا و مغز فندق و برگ کرنب و کبریت زرد و روغنهاء گرم مالیدن مانند روغن بابونه
و زنبق و نسرین و فرفیون و شفایق و خوردن تریاق و نهادن نیک باشد **صفت** تریاق زراوند طویل
و حنطایانا و حب الغار و بیخ حنظل و افسنتین و زرده چوبه از هر یکی مناسب هم کوفته و بیخته بعسل
کف گرفته بسرشند طفلان را نیم درم بزرگان را یکمثقال نیک باشد خوردن پیاز و گردو یا و سیر
و سعد و دانه مورد و تخم کاشنی صحرائی و سکبینج و ترب و اگر بیخ حنظل کوفته با آب بیش بسرشند
و طلا کنند در حال درد ساکن شود نوعی دیگر سذاب و آرد جو نهادن درد ساکن **صفت**
معجون فلفل هشت درم دار فلفل پنج درم سنبل دو درم زراوند و بیخ اذخر از هر یکی سه درم کوفته
و بیخته با شراب انکوری بسرشند شربتی یکدرم اما گزیدن عقرب جرار که آن عقرب کوچک است
زهر آن بغایت گرم باشد و هلاک کننده است بسیار ... کرب و یرقان بازدید شود **علاج**
شیر بسیار خوردن و قی کردن بعد از آن شراب سیب یا عرق گل خوردن و حجامه بر سر جراحت

نهادن ومکیدن وچیزی گرم بر جراحت نهادن مانند فرفیون وجندبیدستر وبر کنارها
زخم گل ارمنی با سرکه حل کرده طلا کردن غذا کشکاب یا ماش سفید کرده خوردن ونیک باشد
خوردن دوغ ترش اگر طبیعت سخت باشد حقنه کردن وغرغره کردن بعد از ان مزوره ترش
خوردن مانند زرشک ونار دانه وتمر هندی وغیره صفت تریاکی نافع بود پوست بیخ کبر
وجنطیانا وافسنتین رومی وزراوند مدحرج وپوست بیخ کاشنی صحرائی از هر یکی مناسب هم کوفته
وبیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی دو درم صفت قرص که فایده بسیار دارد تخم کاشنی صحرائی
وگل سیب ترش وکشنیز خشک از هر یکی مناسب هم کوفته وبیخته شربتی دو درم باده درم
شراب سیب ترش خوردن رتیلا وعنکبوت از گزیدن ایشان درد وسوزش وخارش
باز دید شود علاج محجمه نهادن ومکیدن واب گرم بران موضع ریختن ومالیدن وتریاق
خوردن ودر میان ریگ گرم وکاورس نهادن وخوردن تخم کرفس وشبت وشونیز
نیک باشد صفت تریاق فلفل وزراوند مدحرج وبیخ سوسن ونار دین وعاقرقرحا وتخم گزر
صحرائی وزیره سیاه وگلنار وپنیر مایه خرگوش وقرقرو ومیعه وخشخاش وحب البلسان
از هر یکی ده درم کوفته وبیخته باب کبر سرشته شربتی دو درم واگر درد شکم وقراقر پیدا شود
تخم کرفس ورازیانه وشونیز نیک باشد با شراب صرف اما از گزیدن عنکبوت حکه وسوزش
تمام باز دید شود وباشد که تب باز دید شود علاج شربتی از تمر هندی ده درم نبات ده درم
با سکنجبین سه درم خوردن وطبیعت نرم کردن بخوردن مطبوخ فواکه وغذا کشکاب
با مزوره ماش نسب جراحة واگر عضو مجروح وگندیده شود از ان گوشت گندیده پاک کنند بعد
از ان [illegible] جراحت کردن وحضض در عرق بید حل کرده طلا کردن نیک باشد باب
پنجاه وهفتم در گزیدن زنابیر زنبور سه نوع است دو نوع از ان یکی زرد وباریک از گزیدن
ان درد وخفقان ووسواس باز دید شود وباشد که تب باز دید شود واگر بر موش مرده نشیند
پیش از انکه در مدت سه روز هلاک شود علاج از جای نیش فراخ باید کردن ومحجمه بر ان
نهادن واز ان مکیدن تا زهر بیرون اید واگر درد بغایت باشد یک درم برنجاسف خوردن واگر
سه درم کشنیز بخوردن درد ساکن شود وشیاف احتمال کردن از خبازی وگیاه برگ
وکنجد وورق کنجد کوفته نیک باشد وگل وسرکه طلا کردن وگل سرخ وغیره مالیدن وکتان
پاره در اب یخ تر کردن وساعت بساعت نهادن که درد ساکن شود واب سرد ریختن نیک باشد.

وخوردن شراب غوره وریباس ولیمو وحماض نیک باشد ومزوره ترش خوردن وان جای در آب
گرم نهادن وچون بیرون آرد در آب سرد نهادن که درد ساکن شود باب پنجاه و
هشتم در گزیدن مارهزارپای ان جانوری باریک طولانی است وبر هر جانب بیست ودو پای
دارد گاه دراز شود وگاه کوتاه شود وگاه در گوش رود از گزیدن ان درد وگردیدن سر باز دید شود
علاج سرکه ونمک مالیدن واگر ساکن نشود انجانور را بکشند وبکوبند وبدان جای نهند وزراوند
طویل وجنطیانا وپوست بیخ کبر وارد کرسنه از هر یکی قدری خوردن باب پنجاه ونهم
در گزیدن ادمی درد سخت باز دید شود خاصه که روزه داشته باشد یا محرور باشد علاج کتان پاره
بروغن زیت چرب کرده نهادن نیک باشد واگر درد ساکن نشود باقلا وبا بخاییدن با عسل بنهند درد
ساکن شود واگر ساکن نشود وورم کند ودیر کند مرهم سیاه بنهند اگر زایل نشود انجا را بروغن
زیت چرب کنند وارد باقلا بر افشانند یا صندل وسرکه هر روز چند نوبت طلا واگر استخوان گوساله
سوخته وخرد سوده بنهند نیک باشد واگر کلم سوخته بنهند نیک باشد باب شصتم در گزیدن
گرگ وسگ علاج انچه در باب ادمی یاد کرده شد وسرکه بانجا مالیدن ونهادن نیک باشد و پیاز
ونمک وعسل وسذاب وباقلا وبادام تلخ مفرد ومرکب نیک باشد واگر ورق لسان الحمل با نمک
وورق حنا وپودنه بنهند نیک باشد باب شصت ویکم در گزیدن سگ دیوانه جراحت را نباید
گذاشت که درست گردد لیکن بزرگتر باید کرد ومحجمه بر نهادن ومکیدن ومدت چهل روز جراحت
گشاده داشتن تا زهر وی تمام بالاید وتن بعرق آوردن کنند بگرمابه وغیر آن وچون ان
جراحت ماده بسیار پالوده باشد وعرق وخون بسیار رفته بدین استفراغ کنند به [illegible] که سودا
فرود آورد وادویه قوی دهند وبماء الجبن وبطبخ افتیمون طبع را نرم میدارند زیرا که
نزی ارنده میکنند وشیر وشراب یا هم امیخته خوردن سود دارد وتریاق اربعه وتریاق بزرگ
ودارو سرطانی سود دارد خاصه در اول واگر در حال یا روز اول یا روز دوم داغ کنند
سخت صواب باشد وباداغ بگرمابه نباید برد واز سرما نگاه باید داشت ودوای ذراریح سود
دارد ان بگیرند ذراریح وسر وپا وپر او پاک کنند از این ذراریح یک جزو وعدس
مقشر یک جزو زعفران وسنبل وقرنفل وفلفل ودارچینی از هر یکی سدس یک جزو بسرشند
وقرص کنند هر یکی بوزن دو دانگ شربتی یک قرص بخورد پس اندر گرمابه برند واندر
ابزن نشانند تام اندر ابزن بول کنند نافع باد

مرهم باسليقون

گوشت در قروح مانده برویاند و قرحی که در مواضع عصبانی باشد باصلاح آورد بجهة حراراتی که با آن حرارتی نباشد موافق بود و در صلابتها و ورمهای سخت نلیین و تحلیل کند و قروحی که احتیاج بتحلیل داشته باشد فایده رساند و صفت آن اینست موم سفید ده مثقال روغن زیت شصت مثقال و در بعضی نسخها ... مثقال موم را در روغن زیت بگدازند و راتینج را صلایه نموده و زفت را در آن حل کنند و بر هم زنند تا مرهم شود و بعضی این ادویه را باهم کرده چندان میکوبند که خوب مرهم شود و این مرهم باسلیقون معرب است و چون چهار مثقال قنه اضافه نمایند باسلیقون کبیر نامیده اند و معرب آن مرهم زفت و ضماد الاربعه نیز گویند و بعضی پیه خوک اضافه میکنند و درین صورت در تحلیل اقوی خواهد بود باسلیقون کبیر نسخه قانون موم نود مثقال نفط بیجاه و شش مثقال مصطکی راتینج سقز از هر کدام بیست و هشت مثقال روغن زیت چهارصد و چهل مثقال مرهم دلخلیون خنازیر را بتحلیل برد و از برای جمیع اورام صلب نافع بود مرداسنگ هفت مثقال بسیار نرم صلایه کنند و باهم ده مثقال و نیم روغن زیتون در پاتیلی کنند و با آتش آهسته مرداسنگ را در روغن مذکور حل کنند و بجوشانند تا فی الجمله غلظت بهم رساند و مرتبه کرده پس لعاب حلبه و لعاب تخم خطمی و لعاب تخم مرو از هر کدام چهارده مثقال داخل کنند و آهسته آهسته میجوشانند و پس از آن داخل میکنند مرهم [illegible] و مرهم حواریین نیز گویند جراحات کهنه و قروح خبیثه مزمنه را اگر دیر مانده باشد نافع بود و بواسیر را پاک کند و بقایای ماده خنازیر را پاک کند بتحلیل ببرد و از برای گزیدگی سگ دیوانه نفع دهد موم سفید را تینج زراوند طویل کندر سفید از هر یک شش مثقال مرداسنگ نه مثقال جاوشیر زنگار اشق از هر یک چهار مثقال سکبینج قنه از هر کدام سه مثقال آنچه صمغ است در سرکه حل کنند و بقیه ادویه را نرم صلایه نمایند و موم را در نود مثقال روغن زیت بگدازند و همه ادویه را داخل کرده در هاون چندان بر هم زنند تا خمیر مرهم شود مرهم حواریین نسخهٔ قانون چنین ذکر کرده اند که این مرهم دوازده دوا است منسوب بدوازده حواریین جهت حواریین [illegible] نام کرده اند جراحات از گوشت فاسد و چرک پاک کند و مندمل سازد و بواسیر و خنازیر صعب را سود دارد موم سفید راتینج از هر کدام بیست و هشت درم جاوشیر زنگار از هر یک بیست و چهار درم زراوند طویل کندر از هر یک شش درم مر مصطکی قنه از هر کدام چهار درم مقل ارزق شش درم مرداسنگ نه درم مقل را با صمغهای دیگر با سرکه حل کنند و ادویهٔ دیگر را نرم صلایه نموده در تابستان با صد و هشتاد مثقال و در زمستان با دویست و هفتاد مثقال روغن زیت مرهم سازند مرهم تجلی از برای جراحتهای تازه و ریشها که دیر باصلاح آیند و از برای طاعون نافع بود پیه گوساله پاکیزه که نمک نرسیده باشد بگدازند بیست و هشت مثقال مرداسنگ و قلقدیس را ... و دویست هفتاد مثقال روغن زیت قلقدیس را وصاف نمایند و هشتاد مثقال ازو را گرفته نرم بسایند و روغن زیت را داخل کنند و خوب بر هم زنند و پیه را بر روی آتش بگذارند و مرداسنگ و قلقدیس را با روغن زیت صلایه کرده را در آن ریزند و با آتش آهسته طبخ نمایند و بچوب نخل تازه که پوستش را جدا کرده باشند بر هم زنند و هر گاه که چوب رو به خشکی نهد چوب دیگر عوض کنند و این چوب پارها را بر هم ... در آن انداخته چندان بجوشانند تا قریب بانعقاد شود و در قانون همین مرهم است که بنام مرهم قلقدیس مذکور کرده اند و مقدار مرداسنگ سه رطل آورده اند و در بعضی کتب پیه خوک مذکور است و گفته اند که تسکین درد نقرس و مفاصل بکند و در مهار خاصه و ورمهای رخو بلغمی نافع بود و ریشهای نیشتر و خصیه و اورام مقعد را فایده دهد و شکستگی استخوان و کوفتگی عضل را مفید بود و تسکین الم قطع بکند مرهم بازردی در جراحات گوشت برویاند و پاک گرداند و خشک سازد و از برای زخم شمشیر و تیر و سایر جراحات بزرگ نافع است مرداسنگ چهل و پنج مثقال زیت انفاق نود مثقال دم الاخوین ... پنج سو ... زنگار وشق زراوند از هر کدام شش درم مرداسنگ را علیحده نرم بسایند و با روغن زیت در پاتیلی کنند با آتش آهسته بجوشانند تا مرداسنگ حل شود پس از آتش فرو گیرند و اشق را که با چهارده مثقال سرکه حل کرده باشند داخل کنند بعد از آنکه اندکی سرد شده باشد پس باز بر روی آتش بگذارند و بقیهٔ ادویه را نرم صلایه نموده و بیخته داخل کنند و بر هم زنند تا مرهم شود مرهم اخضر گوشت فاسد را و مرده را پاک کند و لحم زاید را فانی سازد اشق را در سرکه حل کنند و نیک بر هم زنند و قدری زنگار اضافه کنند مرهم نمایند مرهم زنگار قروح خبیثه و جراحات کهنه را مندمل سازد و تجفیف رطوبات در قروحی که رطوبت داشته باشد بکند گوشت زاید را بخورد موم بیست و یک مثقال اشق هفت صمغ صنوبر بیست و یک مثقال روغن زیت نود مثقال زنگار پاکیزه چهارده مثقال اشق را در آب سداب حل کنند و صمغ صنوبر و موم در روغن زیت بگدازند و اشق را داخل کنند و زنگار نرم صلایه نموده اضافه نموده زنند تا مرهم شود ایضاً نسخهٔ قانونی زنگار دو درم موم صمغ صنوبر از هر یک پنج درم روغن زیت بقدر احتیاج درین نسخه هم صمغ صنوبر واقع است و هم راتینج و در قانون بنظر رسیده و هم در کتاب دیگر مجسطا هم مکرر مینماید چرا که راتینج صمغ صنوبر است مگر آنکه مراد از صمغ صنوبر کبار باشد و از دیگری صغار مرهم مصری قروح کهنه را پاک کند از چرک و گوشت فاسد را بخورد عسل بیست و هشت مثقال سرکه کهنه چهارده مثقال هر دو را بجوشانند تا نفد که سرکه برود و قوام عسل بماند و زنگار چهار مثقال نرم صلایه نموده داخل کنند مرهم سازند مرهم اسود گوشت فاسد را بخورد و گوشت صالح برویانند و از برای اکثر زخمها نافع بود موم زفت سقز روغن زیت اجزا مساوی یکدیگر موم را در روغن زیت بگدازند و سقز و زفت را در آن حل کرده مرهم سازند

مرهم

مرهم شادنج از برای قروح ... بود ... سفید و شقاق آن نافع بود و تجفیف قروح آن بی اذیتی بکند روغن بنفشه و روغن گل سرخ از هر یک هفت
مثقال موم زرد در روغنها بگدازند و سفیداب قلعی شسته و سرنج شسته و گل ارمنی از هر کدام دو مثقال الحیة التیس یک مثقال و دو دانگ افیون دو دانگ
نرم صلایه نموده در آن داخل کنند و نیک برهم زنند تا مرهم شود و طریق شستن سرنج نیز مثل سفیداب است چنانچه پیش ازین مذکور شده مرهم عسل
دمل را منفجر سازد عسل را صاف کنند و بقوام آورند مثل آن انزروت داخل نموده مرهم سازند مرهم زنجفر نسخهٔ دیگر از برای خنازیر و سرطان
و اورام خصیه نافع بود مرداسنگ قند از هر یک بنجدرم کندر اشق از هر یک ده درم روغن زیت بقدر کفایت مرهم مقل از برای شقاق
مقعد و بواسیر نافع بود مقل ازرق را بلعاب تخم کتان حل کنند و با موم سفید و در روغن کنجد و پیه قاز و مغز ساق کاو تازه و روغن کاو
و کوهان شتر تازه بی نمک مساوی هم از هر کدام ده مثقال مرهم سازند پیه قاز و مغز ساق کاو و کوهان شتر را بگدازند و صاف نمایند و روغنهای
دیگر و موم را گداخته داخل کنند و بعد از آن مقل را که حل کرده اند داخل کنند و چندان بر هم زنند که خوب بهم شود و اگر اندکی وزن موم زیاده
کنند گنجایش دارد و مغز ساق کاو را اگر نگداخته در آخر حل کنند میتواند بود و درین مقام را زموم و روغنها تا پانزده مثقال مقل داخل
میتوان کرد مرهم سناء مکی از برای جرب و حکه نافع است سناء مکی پوست هلیلهٔ زرد درم داسنگ سفیداب اجزا برابر یکدیگر با روغن بنفشه
و روغن گل سرخ بقدر احتیاج مرهم سازند مرهم توتیا مجفف و مدمل بود و قروح را خشک کند توتیا شسته سفیداب شسته مرداسنگ از هر کدام
چهل مثقال ترتیب کرده بآتش آهسته طبخ نمایند تا بقوام آید و مرهم شود مرهم فرفیون از برای جراحات عصب نافع بود زیت انفاق ده مثقال
موم زرد دو مثقال و نیم فرفیون یک مثقال موم را در روغن بگدازند و فرفیون را داخل کنند و مرهم سازند مرهم قلعی گوشت برویاند و قروح را
خشک کند از برای سقله نافع بود جهت قلعی روغن زیت او خبث قلعی را در روغن زیتون حل کنند و بعد از آن سفیده را داخل کنند و بر هم زنند
تا مرهم شود مرهم عرق مدنی چوب بر روی رشته بگذارند باسان بیرون آورد موم سی مثقال مرداسنگ سه مثقال زنگار کستیر سه مثقال آهک چهار دانگ
موم را در روغن شیرخشت بگدازند و ادویه بدان مرهم سازند مرهمی که از برای رویانیدن گوشت بسیار خوب است مرداسنگ هفت مثقال بسیار
نرم صلایه کرده با بیست و یک مثقال روغن زیتون بجوشانند و برهم زنند تا حل شود بعد از آن انزروت و پنج سیر سنگ آسمانی از هر کدام دو درم نرم
سائیده داخل کنند و برهم زنند ایضاً مجفف قوی بود و ریشها که چرک و زرد آب بسیار داشته باشد استعمال نمایند کندر آرد جو توتیاء
کرمانی اجزا مساوی هم بسیار نرم سائیده با عسل کف گرفته ترکیب کنند مرهم نافع از برای سرطان منقرح سرطان که هنوز ریش نشده باشد
و خوف آن باشد که ریش شود و تسکین حدت وی بکند سفیداب سرب توتیای شسته هر دو برابر با روغن گل سرخ و با آب خرفه و تلاه و آب عنب الثعلب
با بیضه یا با آب کدو یا لعاب بزر قطونا هر کدام که حاضر باشد مرهم سازند ایضاً از برای سرطان بی نظیر است و صحفه ارزیز باهم بسایند با روغن گل سرخ
و آب کشنیز تا ... انچه ازان حل شود بر سرطان ... صلا نمایند نافع بود مرهم کتان از برای التحام جراحات و لشان لحم بسیار خوب است پارچهٔ کتان پاکیزه شسته
انقدر بکوبند که مثل غبار شود و با روغن زیت انفاق با روغن مورد ترکیب کرده مرهم نمایند و پیش از آنکه کتان را داخل کنند مقدار ... قند
با روغن مذکور در ظرف آهنی بکنند و بر روی آتش بگذارند تا قند حل شود پس کتان کوفته را داخل کنند مرهم که ورمهای صلب و دملهای ... را
منفجر سازد و قایم مقام نیشتر باشد و رشکافتگی ورم مرهمی هفت مثقال مرداسنگ چهار درم ... دو درم نمک نفطی یک درم بورهٔ ارمنی نیم درم
روغن خیری بیست و یک مثقال لعلقد پس چهار مثقال و نیم جاوشیر دو درم اشنان فارسی بنجدرم پوست بیخ کبر روغن شیره از هر یک چهار درم
روغن زیت هفت مثقال زهره کاو چهار مثقال و نیم اندکی موم با روغن ها بگدازند پس سایر ادویه نرم سائیده با آن مرهم نمایند ایضاً
بعد از آنکه ورم نضج یافته باشد اندکی در موضعی که برآمدگی ورم بیشتر باشد بگذارند منفجر سازد آهک آب ندیده با صابون مرهم سازند ایضاً
دنو را آب صابون مرهم سازند مرهمی که ورم را نضج دهد و چرک خارج را کند و ورم بزرگ است بیرون آورد و پاک کرده مغز پنبه دانه تخم کتان
و کسب آن برابر هم باشیر تا بسرشند مرهم نافع از برای ریشهای پر چرک و چرکین باشد انزروت صلایه نموده با عسل بسرشند مرهم جالینوس
مرهم خل ... لاروق نیز خون نه جراحات را مندمل سازد و ریشهای کهنه را نافع بود و قروحی که عمق داشته باشد بهم می آورد مرداسنگ
یک رطل و نیم نرم سائیده با دو رطل روغن زیت و سه رطل سرکه باهم بیامیزند و برهم زنند تا مرهم شود پس در پاتیلی و بر روی آتش اخگر بگذارند
و همیشه برهم زنند تا وقتی که برسد و علامت رسیدن آن آنست که رنگش بگردد و سیاه رنگ شود و قوام بهم رساند مرهم جاذب
جذب خار و پیکان و غیره بکند و اورام و دملها را نضج دهد و زرد قروح غائره گوشت برویاند موم و سقز از هر کدام سه رطل با بیخ ربع
... زیت کهنه یک رطل مجموع را بر روی آتش اخگر بگذارند و حل کنند و چهار رده مثقال بورهٔ ارمنی صلایه نموده اضافه کنند و مرهم سازند
مرهم نمک تجفیف قروحی که با رطوبت و فساد باشد بکند و ریشهای کهنه و سعفه و ثالیل را سود دارد و مرداسنگ ... انزروت سائیده
در نوره و پنج مثقال روغن زیت با آهستگی بجوشانند تا حل شود و بعد از آن حل کنند و نمک هندی دو درم صمغ صنوبر مویزج
بورهٔ ارمنی زنجبیل کبریت زرد از هر کدام سه درم این ادویه را نرم بسایند اشق سکبینج جاوشیر از هر کدام چهار درم این ادویه را
بسرکه حل کنند و مجموع را باهم مرهم سازند مرهم فراسیون از برای جراحات کهنه نافع بود زیت انفاق ده درم موم دو درم ...

دو مثقال ... روغن ... از هر یک ...

مرهم باسلیقون

کوشت در قروح مایوه برویاند و قروحی که در مواضع عصبانی باشد باصلاح آورد بجهت حرارتی که با آن حرارتی نباشد موافق بود و در صلبها
ورمهای سخت تلیین و تحلیل کند و قروحی که احتیاج بتحلیل داشته باشد فایده رساند نسخهٔ راتینج [illegible] نام تجفیف مرهم موم سفید ده مثقال
روغن زیت شصت مثقال و در بعضی نسخها سی مثقال موم را در روغن زیت بگدازند و راتینج را صلایه نموده و زفت را در آن حل کنند و برهم زنند
تا مرهم شود و بعضی این ادویه را باهم کرده چندان میکوبند که خوب مرهم شود و این مرهم باسلیقون صغیر است و چون چهار مثقال قنه اضافه
نمایند باسلیقون کبیر نامیده اند و صغیر را مرهم زفت و ضماد الاربعه نیز گویند و بعضی پیه خوک اضافه میکنند و در این صورت در تحلیل
اقوی خواهد بود باسلیقون کبیر نسخهٔ قانون موم نود مثقال زفت پنجاه و شش مثقال مرمکی راتینج سقز از هر کدام بیست و هشت مثقال
روغن زیت چهارصد و چهل مثقال مرهم دیاخیلون خنازیر را بتحلیل برد و از برای جمیع اورام صلب نافع بود مرداسنگ هفت مثقال
بسیار نرم صلایه کنند و با هژده مثقال و نیم روغن زیتون در پاتیلی کنند و با آتش آهسته مرداسنگ را در روغن مذکور حل کنند و بجوشانند
تا فی الجمله غلظت بهم رسانند و رنگش بگردد پس لعاب حلبه و لعاب تخم خطمی و لعاب تخم مرو از هر کدام چهارده مثقال داخل کنند و آهسته
آهسته میجوشانند و پس از آن داخل میکنند مرهم سرب و مرهم حواریین نیز گویند جراحات کهنه و قروح خبیثه مزمنه را اگر دیر مانده
باشد نافع بود و بواسیر را پاک کند و بقایای ماده خنازیر را پاک کند تحلیل برد و از برای گزیدهٔ سگ دیوانه نفع دهد موم سفید را
راتینج زراوند طویل کندر سفید از هر یک شش مثقال مرداسنگ نه مثقال جاوشیر زنگار اشق از هر یک چهار مثقال سکبینج قنه از هر کدام
سه مثقال آنچه صمغ است در سرکه حل کنند و بقیه ادویه را نرم صلایه نمایند و موم را در نود مثقال روغن زیت بگدازند و همه ادویه را داخل کرده
در هاون چندان برهم زنند تا خوب مرهم شود مرهم حواریین نسخهٔ قانون چنین ذکر کرده اند که این مرهم دوازده دواست منسوب بدوازده
حواریین از این جهت حواریین نام کرده اند جراحات را از گوشت فاسد و چرک پاک کند و مندمل سازد و بواسیر و خنازیر صعب را سود
دارد موم سفید راتینج از هر کدام بیست و هشت درم جاوشیر زنگار از هر یک بیست و چهار درم زراوند طویل کندر از هر یک شش درم مرمکی
قنه از هر کدام چهار درم مقل اشق شش درم مرداسنگ نه درم مقل را با صمغهای دیگر با سرکه حل کنند و ادویهٔ دیگر را نرم صلایه
نموده در تابستان با صد و هشتاد مثقال و در زمستان با دویست و هفتاد مثقال روغن زیت مرهم سازند مرهم تجلی از برای
جراحتهای تازه و ریشها که دیر باصلاح آیند و از برای طاعون نافع بود پیه گوساله پاکیزه که نمک نرسیده باشد بگدازند بیست و هشت مثقال
مرداسنگ و قلقدیس را دویست و هفتاد مثقال زیت قلقدیس را صاف نمایند و هشتاد مثقال از او گیرند نرم بسایند و روغن زیت را
داخل کنند و خوب برهم زنند و پیه را بر روی آتش بگدازند و مرداسنگ و قلقدیس را با روغن زیت صلایه کرده با دیگ ریزند و با آتش آهسته
طبخ نمایند و بچوب نخل تازه که پوستش را جدا کرده باشند برهم زنند و هر گاه که چوب رو به خشکی نهد چوب دیگر عوض کنند و این چوب پاره‌ها
نیز ملحق دارند اندازند چندان بجوشانند تا قریب بانعقاد شود و در قانون همین مرهم است که بنام مرهم قلقدیس مذکور کرده اند و مقدار
مرداسنگ سه رطل آورده اند و در بعضی کتب پیه خوک مذکور است و گفته اند که تسکین درد نقرس و مفاصل بکند و در دمهای خاصه
ورمهای رخو بلغمی نافع بود و ریشهای [illegible] خصیه و اورام مقعد را فایده دهد و شکستگی استخوان و کوفتگی عضل را مفید بود و تسکین
الم قطع بکند مرهم بازردی در جراحات گوشت برویاند و پاک گرداند و خشک سازد و از برای زخم شمشیر و تیر و جراحات بزرگ نافع است مرداسنگ
چهل و پنج مثقال زیت انفاق نود مثقال دم الاخوین پنج سوسن انزروت اشق زراوند از هر کدام شش درم مرداسنگ را علیحده نرم بسایند
و با روغن زیت در پاتیلی کنند [illegible] آتش آهسته بجوشانند تا مرداسنگ حل شود پس از آتش فرو گیرند و اشق را که با چهارده مثقال سرکه
حل کرده باشند داخل کنند بعد از آنکه اندکی سرد شده باشد پس باز بر روی آتش بگذارند و بقیهٔ ادویه را نرم صلایه نموده و بیخته داخل کنند
و برهم زنند تا مرهم شود مرهم اخضر گوشت فاسد را و مرده را پاک کند و لحم زاید را فانی سازد اشق را در سرکه حل کنند و برهم زنند
و قدری زنگار اضافه کنند و مرهم نمایند مرهم زنگار قروح خبیثه و جراحات کهنه را مندمل سازد و تجفیف رطوبات در قروحی
که رطوبت داشته باشد بکند و گوشت زاید را بخورد موم بیست و یک مثقال اشق هفت صمغ صنوبر بیست و یک مثقال روغن زیت نود مثقال
زنگار راتینج چهارده مثقال اشق را در آب سداب حل کنند و صمغ صنوبر و موم در روغن زیت بگدازند و اشق را داخل کنند و زنگار نرم
صلایه نموده اضافه نموده برهم زنند تا مرهم شود ایضاً نسخهٔ قانون زنگار دو درم موم صمغ صنوبر از هر یک پنج درم روغن زیت بقدر احتیاج
در این نسخه هم صمغ صنوبر واقع است و هم راتینج و در قانون بنظر رسیده و هم در کتاب دیگر مجسطی ظاهر مکرر مینماید چرا که راتینج صمغ
صنوبر است مگر آنکه مراد از یکی صمغ صنوبر کبار باشد و از دیگری صغار مرهم مصری قروح کهنه را پاک کند از چرک و گوشت فاسد را
بخورد عسل بیست و هشت مثقال سرکهٔ کهنه چهارده مثقال هر دو را بجوشانند تا نقل کرده که سرکه برود و قوام عسل بماند و زنگار چهار مثقال
نرم صلایه نموده داخل کنند و مرهم سازند مرهم اسود گوشت فاسد را بخورد و گوشت صالح برویاند و از برای اکثر زخمها نافع بود
موم زفت سقز و روغن زیت اجزا مساوی یکدیگر موم را در روغن زیت بگدازند و سقز و زفت را در آن حل کرده مرهم سازند

مرهم شادنج از برای قروح بود ... و شقاق آن نافع بود و تجفیف قروح آن نیز نماید بکند روغن بنفشه و روغن گل سرخ از هر یک هفت
مثقال موم زرد در روغنها بگدازند و سفیداب قلعی شسته و سرب شسته و گل ارمنی از هر کدام دو مثقال الحیة التیس یک مثقال و دو دانگ افیون دو دانگ
نرم صلایه نموده در آن داخل کنند و نیک بر هم زنند تا مرهم شود و طریق شستن سرب نیز مثل سفیداب است که پیش از این مذکور شده مرهم عسل
دمل را نضج دهد ... عسل را صاف کنند و بقوام آورند و مثل آن از روغن داخل نموده مرهم سازند مرهم زنجفر نسخه دیگر از برای خنازیر و سرطان
و اورام خصیه نافع بود مرداسنگ قند از هر یک نیم درم کندر اشق از هر یک ده درم روغن زیت بقدر کفایت مرهم مقل از برای شقاق
مقعد و بواسیر نافع بود مقل ازرق ... تخم کتان حل کنند و با موم سفید ده درم روغن کنجد و پیه قاز و مغز ساق گاو تازه و روغن گاو
و کوهان شتر تازه بی نمک مساوی هم از هر کدام ده مثقال مرهم سازند پیه قاز و مغز ساق گاو و کوهان شتر را بگدازند و صاف نمایند و روغنهای
دیگر و موم را گداخته داخل کنند و بعد از آن مقل را که حل کرده اند داخل کنند و چندان بر هم زنند که خوب بهم شود و اگر اندکی و زن موم را بیشتر
کنند گنجایش دارد و مغز ساق گاو را اگر نگداخته در آخر حل کنند میتواند بود و درین مقام را از موم و روغنها تا پانزده مثقال مقل داخل
میتوان کرد مرهم سنای مکی از برای جرب و حکه نافعست سنای مکی پوست هلیله زرد مرداسنگ سفیداب اجزا برابر یکدیگر با روغن بنفشه
و روغن گل سرخ بقدر احتیاج مرهم سازند مرهم توتیا مجفف و مدمل بود و قروح را خشک کند توتیا شسته سفیداب شسته مرداسنگ از هر کدام
چهل مثقال ترتیب کرده بآتش آهسته طبخ نمایند تا بقوام آید موم هم شود مرهم فرفیون از برای جراحات عصب نافع بود زیت انفاق ده مثقال
موم زرد دو مثقال و نیم فرفیون یک مثقال موم را در روغن بگدازند فرفیون را داخل کنند مرهم سازند مرهم قلعی گوشت برویاند و قروح را
خشک کند از برای سعفه نافع بود جنت قلعی روغن زیت واخبث قلعی را در روغن زیتون حل کنند و بعد از آن سفر را داخل کنند و بر هم زنند
تا مرهم شود مرهم عرق مدنی چون بر روی رشته بگذارند باسانی بیرون آورد موم سی مثقال مرداسنگ سه مثقال خاکستر ... سه مثقال آهک چهار دانگ
موم را در روغن شیرخشت بگدازند و ادویه بدان مرهم سازند مرهمی که از برای ریا ... گوشت بسیار خوب است مرداسنگ هفت مثقال بسیار
نرم صلایه کرده با بیست و یک مثقال روغن زیتون بجوشانند و بر هم زنند تا حل شود بعد از آن از روت و بیخ سوسن آسمانی از هر کدام دو درم نرم
سائیده داخل کنند و بر هم زنند ایضا مجفف قوی بود و ریشها که چرک و زرد آب بسیار داشته باشد استعمال نمایند کندر آرد جو توتیای
کرمانی اجزا مساوی هم بسیار نرم سائیده با عسل کف گرفته ترکیب کنند مرهم ... از برای سرطان متقرح سرطان که هم ریش نشده باشد
رخوف آن باشد که ریش شود و تسکین حدت وی بکند سفیداب سرب توتیای شسته مرد و برابر با روغن گل سرخ و با آب خرفه تلاه و آب عنب الثعلب
با آب خیار یا آب کدو یا لعاب بزرقطونا هر کدام که حاضر باشد مرهم سازند ایضا از برای سرطان بی نظیر است و صحف از سرب با هم بسیایند با روغن گل سرخ
و آب گشنیز تا نو و آنچه از آن حل شود بر سرطان ... صلا نمایند نافع بود مرهم کتان از برای التحام جراحات و لثان لحم بسیار خوبست پارچه کتان پاکیزه شسته
انقدر بکوبند که مثل غبار شود و با روغن زیت انفاق با روغن مورد ترکیب کرده مرهم نمایند و پیش از آنکه کتان را داخل کنند مقدار قندی قنه
با روغن مذکور در ظرف آهنی بکنند و بر روی آتش بگذارند تا قند حل شود پس کتان کوفته را داخل کنند مرهم که ورمهای صلب و دملهای بزرگ را
منفجر سازد و قایم مقام نیشتر باشد رشکافتگی ورم مرهمی هفت مثقال مرداسنگ چهار درم ... دو درم نمک نفطی یک درم بوره ارمنی نیم درم
روغن خیری بیست و یک مثقال الغلفد پس چهار مثقال و نیم جاوشیر دو درم اشنان فارسی ... پوست بیخ کبر و روغن شبت از هر یک چهار درم
روغن زیت هفت مثقال لذهن کاو چهار مثقال و نیم اندکی موم با روغن ها بگدازند پس سایر ادویه را نرم سائیده با آن مرهم نمایند ایضا
بعد از آنکه ورم نضج یافته باشد اندکی در موضعی که برآمدگی ورم بیشتر باشد بگذارند منفجر سازد آهک آب ... مرهم سازند ایضا
دنور آب صابون مرهم سازند مرهمی که ورم را نضج دهد و چرک خارج را که در ورم بزرگ است بیرون آورد و پاک گرداند مغز تخم کتان
و کسب آن برابر هم باشد تا بسرشند مرهم نافع از برای ریشهای پرچرک و چرکین باشد از روغن صلایه نموده با عسل بسرشند مرهم جالینوس
مرهم خل و مرهم لازوق نیز خوانند جراحات را مندمل سازد و ریشهای کهنه را نافع بود و قروحی که عمق داشته باشد بهم می آورد مرداسنگ
یک رطل و نیم نرم سائیده باده رطل روغن زیت و سه رطل سرکه با هم بیامیزند و بر هم زنند تا مرهم شود پس در پاتیلی و بر روی آتش اخگر بگذارند
و همیشه بر هم زنند تا وقتی که برسد و علامت رسیدن آن آنست که رنگش بگردد و سیاه رنگ شود و قوام بهم رساند مرهم جاذب
جذب خار و پیکان و غیره بکند و اورام و دملها را نضج دهد و قروح غایره گوشت برویاند موم و سقز از هر کدام سه رطل ... ربع
روغن زیت کهنه یک رطل مجموع را بر روی آتش اخگر بگذارند و حل کنند و چهار ده مثقال بوره ارمنی صلایه نموده اضافه کنند و مرهم سازند
مرهم نمک تجفیف قروحی که با رطوبت و فساد باشد بکند و ریشهای کهنه و سعفه و ثالیل را سود دارد و مرداسنگ را نرم سائیده
در نود و پنج مثقال روغن زیت با آهستگی بجوشانند تا حل شود و بعد از آن حل کنند و نمک هندی دو درم صمغ صنوبر مویزج
بوره ارمنی زنجبیل کبریت زرد از هر کدام سه درم این ادویه را نرم بسایند اشق سکبینج جاوشیر از هر کدام چهار درم این ادویه را
بسرکه حل کنند و مجموع را با هم مرهم سازند مرهم فراسیون از برای جراحات کهنه نافع بود زیت انفاق ده درم موم دو درم ...

فراسیون یک درم موم را در زیت بگدازند و فراسیون را نرم صلایه کرده داخل نمایند مرهم نافع از برای شقاق ... مرغ نیم‌برشت تخم مرغ از هر کدام
هشت مثقال موم سفید بیست و یک مثقال سفیداب قلعی چهارده مثقال مرداسنگ به آب پاک پرورده و شسته و شش درم سفیده یک عدد تخم مرغ
با هم بسرشند مرهم سازند موم روغن موم سفید یک جزو روغن گل سرخ سه جزو با هم مخلوط سازند و به آب کاشنی پرورده موم روغن دیگر در امراض حاره
از برای حرارت جگر و دل و معده بر این اعضا طلا کنند موم سفید بیست و یک مثقال روغن گل سرخ و روغن بنفشه از هر کدام چهارده مثقال موم را
در روغن بگدازند و با گلاب و آب خرفه تازه و کشنیز تازه و کاسنی و سرکه بهم زنند و بر روی خرقه از کتان بگذارند و بر عضو نهند ایضا
از برای سوزش و حرارت سینه خواه با تب باشد و خواه بی تب موم سفید شسته صاف کرده در روغن گل سرخ بگدازند و به آب کدو و خیار
و خرفه در هاون برهم زنند تا خوب مخلوط شود پس خرقه زایان تر کرده بر روی آن سرد کنند و بگذارند ایضا از برای ذات الصدر نافع بود
بعد از آنکه مرض رو به انحطاط نهاده باشد بکار برند موم سفید شسته ده مثقال در روغن بنفشه بگدازند و آب کدو و آب برگ بید و
برگ جنازی انقدر که ببرد داخل کنند و برهم زنند تا مخلوط شود مرهم بحوری از برای تعقد عصب و صلابات سود دارد و نرم کند پیه مرغ
خانگی پیه شتر مرغ پیه گرده بز پیه مغز ساق گاو پیه اردک موم روغن شیرج همه برابر هم بگدازند و صاف کنند و استعمال نمایند
مرهم فلنجرینی نافع از برای هر جراحتی که اطبا از علاج آن عاجز مانده باشند بزودی باصلاح آورد سفیداب ده درم خاکستر صنوبر هفت درم
توبال مس پنج درم توبال آهن پنج درم مرمکی دو درم جاوشیر دو درم زراوند کل از هر یک هفت درم اشق پنج درم اشق و جاوشیر را در سرکه
حل کنند و ادویه دیگر را نرم صلایه نموده با آن مخلوط سازند و بر جراحتی که ناسور داشته باشد بگذارند فایده تمام دارد در اصل نسخه هر جا
که بنظر رسید موم و روغن نبود که اگر به قدر احتیاج روغن زیت و موم داخل کنند گنجایش دارد و این مرهم از حکمای قدیم است تالیف فلیفرنوس
حکیم مرهم روسا حمر از برای هر جراحتی که باشد از برای جراحتها که هند نفع تمام دهد و روغن زیت صد و هشتاد مثقال سرکه مثل آن
مرداسنگ صد و پنجاه مثقال مس سوخته ده درم زنگار هشت قلقطار و قلقند توبال مس از هر کدام هشت درم سرکه و روغن زیت را
باهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند پس از آتش فرو گیرند و موم مرداسنگ و سایر ادویه را داخل کنند و باز بر روی آتش نرم بگذارند
و طبخ نمایند تا سرخ و غلیظ شود مرهم نافع از برای بخیر و جراحتی که رطوبت بسیار داشته باشد مرداسنگ با سرکه صلایه نموده
شش درم با بیست مثقال روغن با آتش ملایم بجوشانند تا حل شود پس اسفیداب و گلنار فارسی سرمه زرده جو برده دم الاخوین
سنج یمانی قلیمیا فضه از هر کدام یک درم نرم سائیده داخل کنند و مرهم سازند ایضا گوشت زیاده قروح برویاند و زود باصلاح آورد مرداسنگ
نرم سائیده هفت مثقال با بیست و یک مثقال روغن زیت بجوشانند تا حل شود پس کندر بارزد انزروت دم الاخوین زنگار از هر کدام دو درم
داخل کنند و مرهم سازند و در ریشهایی که با حرارت نباشد استعمال نمایند مرهم مقل نسخه دیگر از برای شقاق مقعد و بواسیر نافع بود
مقل بیاض بجهت مغز زهره الو تلخ مغز ساق گاو و کوهان شتر تازه بی نمک زرده تخم مرغ میعه سایله اجزا را مساوی بسرشند مرهم سازند
مرهم بواسیری از برای بواسیر که باد زد بود بی نهایت سود دارد زرد چوبه ده درم مرداسنگ ده درم ... با پنبه و با روغن گل سرخ
و موم مرهم سازند مرهم نافع از برای گزیدن ابدان و میمون و سگ پیه گداخته موم قند از هر کدام پنج درم زفت عسل از هر کدام
بیست درم مرهم سازند و جای زخم را بدان طلا کنند ایضا از برای گزیدن سگ و شیر و مار ... توبال مس ... زنگار سوسن آسمانی
از هر کدام یک جزو وجشت نقره دو جزو قند را در روغن زیت و موم حل کنند و سایر ادویه را اضافه نموده مرهم سازند مرهم نافع از برای
برص اگر کهنه نشده باشد را سخت نزد بیخ نزد شیطرج آهک زراوند اجزا را برابر کوفته و بیخته با بول صبیان در آفتاب بر وجهی تا بیست
روز هر روز تازه کنند و بهم زنند و بر موضع برص طلا نمایند بعد از آنکه موضع را با بول صبیان شسته باشند و اگر از بول کراهت کنند
عوض سرکه کنند مرهم مقل نسخه دیگر از برای بواسیر موم روغن شیرج پیه مغز ساق گاو کوهان شتر تازه قفر الیهود اجزا
مساوی با لعاب تخم کتان مقل را قفر الیهود را حل نموده با روغنها مرهم نمایند مرهم قفر از برای گزیدن سگ و لسع مار و عقرب
و سایر هوام و جرب و حکه سوداوی و قوبا بسیار نافع بود موم یک رطل قفر الیهود یک رطل صمغ صنوبر یک رطل دهن ... یک
رطل سفیداب ... از هر یک بیست و هشت مثقال جاوشیر چهار مثقال ... یک رطل و نیم روغن زیت یک رطل و نیم موم و قفر و صمغ صنوبر را
در روغن زیت حل کنند و بر روی آتش خکر فرو گیرند و بگذارند که گرمی روغن بنشیند و قلقند را صلایه کرده با قدری سرکه داخل کنند
و آهسته آهسته حرکت دهند و در ظرف واسعی و بر روی آتش نرم پس فرو گیرند و سفیداب بکنند ... داخل کنند و در هاون برهم
زنند تا مرهم شود مرهم حوکانی از برای ... و دام و قروح کهنه مفید است روغن گل سرخ روغن بنفشه از هر کدام یک جزو موم سفید نیم جزو

61028

ه

در باب دمیه ار خشته ازار دیوانه و سعیبی دوهای فرکبدرا رفته و بسیار زخم کوبیده
و یک وقه عسل و بقدر نیم وقه روغن خالص و بقدر نیم وقه ارد کندم حلوا نموده صاحب آزار
صبح ناشتا بقدر یک کردوی تر بده هند بخورد تا وقت چاشت و بعد از آن حلو پخته بقدری
روغن در بالای آن که که چرب نباشد بخورد و شب در وقت خواب بقدر کردوی تر هم بخورد از گوشت و ترشی تا چهل روز نخورد و تر نا کرم نخورد دوا نا مر کرد ایست

فلفل	دار فلفل	دارچینی سیلانی	زیره سبز	زیره سیاه	بابونه	زنیاد
[illegible]	[illegible]	دو مثقال	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

زراوند	مدحرج	خطبی	سعلب	هلیله	امله	مغز چلغوزه	نارجیل تازه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جوز عدس واکر خیاکه به این دوا ساخته شود مغز بران صاحب آزار سه کل داغ بگذارد یکی در میان کاکل و یکی در این شاخ و یکی در آن شاخ به تحول قوة الله خورم شود صحا

١٤	٣	١٣	١٤	١٤	١٤	١٤ ١٤	[illegible]	[illegible]
١٤ ١٢	١٢ ١٢	٥	٣ ١٢	٥	٥	٥	٧	٥
١	١	١	٢	١	١	١	١	١
[illegible]		٠	٠	٠	٠		٠	٠
٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٤	[illegible]	[illegible]	٥
٣	٦	٦	٢	٤	٦	٢	٦	٦
					أ			

چشمیزه بپوست خشخاش

اربه و بسرکه کهن چهار روز

و چشمیزه را در میان ابن بخور ... خوش ماند

بنات شیر خشت تباشیر

و قدری اب کاشنی در میان چشمیزه

کرده و در چشم کشد که نافع بود از برای

رفع باد پلشت و اگر خواهند که حب سازند

آب انار شیرین و انار را حب سازند

۲	۷	۶
	۵	۱
۴	۳	۸

۱۵	۸	۱	۲۴	۱۷
۱۶	۱۴	۷	۵	۲۳
۲۲	۲۰	۱۳	۶	۴
۳	۲۱	۱۹	۱۲	۱۰
۹	۲	۲۵	۱۸	۱۱

بیاورد آب انار ترش و انار شیرین

آب هر دو را بگیرد در میان ظرف

کاشی نهد تا خشک شود و بعد با آب کاشنی

در چشم کشد که نافع بود از ... آب

۴۵	۳۴	۲۳	۱۲	۱	۸۰	۶۹	۵۸	۴۷
۴۶	۴۴	۳۳	۲۲	۱۱	۹	۷۹	۶۸	۵۷
۵۶	۵۴	۴۳	۳۲	۲۱	۱۰	۸	۷۸	۶۷
۶۶	۵۵	۵۳	۴۲	۳۱	۲۰	۱۸	۷	[illegible]
۷۶	۶۵	۶۳	۵۲	۴۱	۳۰	۱۹	۱۷	۶
[illegible]	[illegible]	۶۴	۶۲ ۷۳	۵۱	۴۰	۲۹	۲۷	۱۶
۱۵	۴	۷۴	۷۲	۶۱	۵۰	۳۹	۲۸	۲۶
۲۵	۱۴	۳	۷۳	۷۱	۶۰	۴۹	۳۸	۳۶
۳۵	۲۴	۱۳	۲	۸۱	۷۰	۵۹	۴۸	۳۷

8

BAWARD : AVICENNA:

1- OPHTHALMOLOGY: ʿAIN AD-DAWĀ
SHAMS AD-DĪN MOHAMMED IBN EL-HASAN EL -RAHTĀL EL MASARŪF
BI-BĀWARD
MUHAMMED BĀWARD WITH PICTURE

2- TREATISE ON DISEASES OF THE HEAD

3- ON FEVERS AND POISONS

Persian

For the
CASEY A. WOOD
Ophthalmic Collection
McGill Medical Library

From the Meyerhof Library, Cairo, Egypt

4

= 4 =

H. 21 Size: cm. 28 x 17. ff. 127, lines 25. Oriental paper and binding, in red leather with floral impressions. Writing: regular oriental nasḫī, red titles; the pages are bordered with golden and black lines. Dated (f 53v) 24 ṣafar 1102 (27 november 1690) 1690 A.D. The leaves and the binding are damaged by worms.

Persian. f 1v–53r 'Ayn-i dawā', ophthalmology, Ophthalmology by Šams ad-dīn Muḥammad ibn al-Ḥasan Bāward (unknown, according to Meyerhof). The work was illustrated with figures, of which only the first ones were drawn: the others, for which blank spaces have been left in the text, have been omitted.

¶ Pages f 54v–125r is an anonymous work on medicine. Notes by Prof. Giorgio della Vida, Vatican Library

Rare and valuable codex.

Written 1690 A.D.

DR. CASEY WOOD
AMERICAN EXPRESS CO.
ROME, ITALY

For the
CASEY A. WOOD
Ophthalmic Collection
McGill Medical Library

617.7 B354

61028 1947

From the Meyerhof Library, Cairo, Egypt